ترجمه امالى شيخ صدوق

مؤلف : ابى جعفر محمّد بن على بن موسى بن بابويه الصدوق

ترجمه : مرحوم آية الله شيخ محمد باقر كمره اى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# سر آغاز

درگذشت آيت الله حاج شيخ محمّد باقر كمره اى فقيه و دانشمند معظم حضرت آيت الله آقاى حاج شيخ محمّد باقر كمره اى خمينى از علماى مشهور و نويسندگان بنام به شمار مى رفت . وى پس از سال ١٣٢٠ ق در كمره (اطراف خمين) در بيت علم و تقوا و فضيلت ديده به جهان گشود و پس از پشت سر نهادن دوران كودكى و طىّ تحصيلات مكتبخانه ، نزد پدر بزرگوارش - مرحوم حجة الاسلام حاج شيخ محمّد كه از علماى تحصيل كرده حوزه علميه اصفهان بود- مقدمات علوم را تا سطوح بياموخت ، سپس براى ادامه تحصيل به اراك رفت و پس از چند ماه در سال ١٣٤١ ق به قم مهاجرت كرد و به تكميل تحصيلات و فراگيرى سطوح عاليه اشتغال ورزيد. آنگاه به درس مرحوم آيت الله العظمى حاج شيخ عبد الكريم حائرى حاضر شده و از مباحث فقهى و اصولى آن مرد بزرگ بهره ها برد و همزمان با آن از درسهاى آيات عظام : حاج سيد ابو الحسن اصفهانى و ميرزاى نائينى (كه به خاطر اعتراض به سياستهاى دولت وابسته به انگليس ملك فيصل در عراق همراه با آيات عظام : شيخ محمّد حسين اصفهانى ، سيد عبد الحسين حجت ، سيد على شهرستانى و شيخ مهدى خالصى به ايران - قم - تبعيد شده بودند) فراوان بهره برد. نيز در سال ١٣٤٦ ق كه علماى اصفهان به عنوان مخالفت با حكومت رضا خان به قم مهاجرت كرده بودند به درس مرحوم آيت الله العظمى حاج شيخ محمّد رضا مسجد شاهى اصفهانى حاضر شده و از درسهاى عمومى و خصوصى وى بهره برد و مورد توجه خاص استاد قرار گرفت . وى اين درسها را با فرزند استاد، مرحوم آيت الله حاج آقا مجد الدين مباحثه مى كرد. در سال ١٣٤٧ ق به اصفهان رفت و به مدّت دو سال مهمان استاد بود و از درسها و معاشرتهاى او بهره شايان برد. در سال ١٣٤٩ ق به نجف رفت و در آنجا از محضر حضرات آيات عظام : سيد ابو الحسن اصفهانى ، ميرزاى نائينى و آقا ضياء عراقى بهره هاى فراوان برد و مبانى فقه و اصول خويش را استوار ساخت . آيت الله فقيد در سال ١٣٥٨ ق (١٣١٨ ش) پس از مراجعت به ايران و از اندكى اقامت در وطن خويش ، به شهر رى كوچيد و تا پايان عمر در آنجا اقامت گزيد. فقيد سعيد تا پايان زندگى به تدريس خارج فقه و اصول ، تاليف ، ترجمه ، راهنمايى مردم ، اقامه جماعت اشتغال داشت و زهد فراوان و قناعت بسيار از زندگى اش مشهود بود. بر روزه گرفتن سه ماه رجب و شعبان و رمضان ، نوافل يوميه ، تهجد و شب زنده دارى ، رعايت مستحبات و پرهيز از مكروهات ، بى اعتنايى به زخارف دنيا پاى مى فشرد و دو بار پياده به حجّ خانه خدا مشرّف شد. از ذوقى عالى و طبعى سرشار برخوردار بود و شعر عربى و فارسى را روان مى سرود. از آثار فراوانش تبحّر و مهارت او در فقه ، اصول ، تفسير، كلام و عقايد، تاريخ ، تراجم ، ادبيات عرب و عجم ، لغت ، حديث ، ملل و مذاهب اسلامى ، معانى و بيان ، و غيره مشهود است . از جمله كتابهايش كه متجاوز از پنجاه عنوان است ، عبارتند از:

١- تقريرات فقه و اصول اساتيد خود در قم و نجف اشرف (خطى)

٢- اصول الفوائد الغروية بر گرفته از درس اصول اساتيد خويش (٢ ج : مباحث الفاظ و اصول عمليه)

٣- حاشيه بر مكاسب (خطى)

٤- رساله در مكاسب محرمه (خطى)

٥- فصل الخصومة فى الورود و الحكومة (خطى)

٦- فروع دين و نصوص احكام يا فقه فارسى (٤ ج)

٧- راهنماى حج

٨- خداشناسى (ج ١)

٩- الدين فى طور الاجتماع (٥ ج ، سه جلد آن به چاپ رسيده)

١٠- ستون دين

١١- روحانيت در اسلام (٢ ج)

١٢- مرامنامه اتحاد روحانيون و علماى اسلام

١٣- السيف المشتهر فى تحقيق اسم المصدر (اين كتاب كه بسيار مورد تشويق مرحوم شيخ محمّد رضا اصفهانى قرار گرفت ، خطى است)

١٤- هديه عيد نوروز يا عروس مدينه

١٥- خودآموز علم بلاغت

١٦- خودآموز صرف زبان عربى

١٧- انتخابات اساسى حكومت ملى يا اصلاح مجلس شوراى ملّى

١٨- كانون حكمت قرآن (تفسير سوره لقمان)

١٩- كانون عفّت قرآن (تفسير سوره يوسف) ٢٠- ترجمه و شرح اصول كافى (٤ ج)

٢١- ترجمه و شرح روضه كافى

٢٢- ترجمه امالى شيخ صدوق

٢٣- ترجمه خصال صدوق

٢٤- ترجمه كمال الدين و تمام النعمة

٢٥- ترجمه كنز الفوائد كراجكى به نام «گنجينه معارف شيعه اماميه»

٢٦- ترجمه نفس المهموم محدث قمى به نام «رموز الشهادة»

٢٧- ترجمه جلد دوم الكنى و الالقاب به نام «مشاهير دانشمندان اسلام»

٢٨- ترجمه (شيوا و متين) «مفاتيح الجنان»

٢٩- ترجمه بحار الانوار- كتاب السماء و العالم به نام «آسمان و جهان» (١٠ ج) ٣٠- ترجمه «تحف العقول»

٣١- ترجمه «الغارات» ابو ابراهيم ثقفى

٣٢- حمزه سالار شهيدان در جنگ احد

٣٣- همّت بلند، پرتوى از زندگانى سيد الشهداء ترجمه «سموّ المعنى فى سموّ الذات».

٣٤- نيز در مقدمه كتابهايى كه ترجمه كرده است ، شرح احوال مؤلف و معرفى كتاب را به تفصيل نگاشته كه خود كتابى جداگانه را تشكيل مى دهد.

٣٥- ديوان اشعار (خطى).

٣٦- حكومت شاهى مايه تباهى (تأ ييد جمهورى اسلامى).

٣٧- پاسدارى از حكومت جمهورى اسلامى .

٣٨- مرواريد حكمت (نظم كلمات قصار على عليه السلام در نهج البلاغه). اين مرد بزرگ از تمام اساتيد خويش اجازه اجتهاد و روايت داشته و اجازه اجتهادش از مرحوم آيت اللّه حائرى بسيار قابل توجه است . آن عالم فرزانه پس از عمرى سرشار از خدمات دينى ، اجتماعى و علمى در ٩٥ سالگى در تاريخ ٥ محرم الحرام ١٤١٦ ق (١٤ خرداد ١٣٧٤ ش) بدرود حيات گفت و در صحن حرم مطهر حضرت عبد العظيم حسنى - عليه السلام - به خاك سپرده شد.

# مقدمه

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً)- سورة اسراء آيه ٩ ترجمه - براستى اين قرآن رهنمائى ميكند بدان روشى كه استوارتر است و مژده ميدهد مؤمنانى را كه كارهاى شايسته كنند باينكه براى آنها است مزد بزرگى . قرآن مجيد درياى بيكرانيست كه امواج گوناگون آن هر كدام در موضوع مهمى راهنماى بشر است و اين كتاب مقدس مصدر معارف و علوم بشرى گرديد و در هر دورى نظر جمعى دانشمندان را از يك سو جلب كرد و آنها را بخود متوجه ساخت ، هدف نخستين پيغمبر اسلام از تعليم قرآن مجيد بشاگردان مكتب خود در درجه اول ايمان و عقيده بود و در درجه دوم تهذيب اخلاق و دستورات زندگى و عبادت ، در دوران خود پيغمبر كه بلاغت و فصاحت و حسن تعبير خاصيت طبع عرب بود و با شير از پستان مادر ميمكيدند و از زبان محيط پرورش بى تكلف استاد ياد ميگرفتند بناحيه ادبى قرآن توجهى نبود اولا براى آنكه ادب فنى علمى بود كه از نظر اصطلاحات و فن در مردم عرب وجود نداشت و آن را درك نميكردند و ثانيا براى آنكه بدان نيازى نداشتند ولى وقتى فتوحات اسلام وسعت يافت و ملتهاى دانشمند و مختلف با قرآن آشنا شدند از طرفى ملكه زبان عرب رو بضعف گذاشت و بواسطه اختلاط با مردم ديگر غلط و خطا در زبان آنها پديد گرديد و از طرفى دانشمندان اديب زبانهاى ديگر وارد تعليمات اسلام شدند و كم كم زمينه توجه ادبى بقرآن پيدا شد و در زمان تابعين به رهبرى امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام پايه علوم ادبيه و تنظيم قواعد زبان گذاشته شد و فن ادب در محيط اسلامى رونق يافت و بسرعت ترقى كرد و با پيش روى فتوحات اسلامى و نضج تمدن اسلام رشته هاى مختلف ادب هم فراوان شد. يكى از فنون ادب موضوع داستانسرائى است كه بدو قسمت كلاسيك و رومانتيك تقسيم مى شود و از دوران قديم در ميان ملت هاى متمدن وجود داشته و افسانه هاى كهن كه در هر ملتى كم و بيش يافت مى شود يك نمونه اى از نگارش رومانتيك است . گرچه پاره اى از مردم نادان اين افسانه ها را بعنوان يك حقائق ثابت با واقعيت تلقى ميكردند ولى صحنه هائى كه در اين گونه افسانه ها نموده مى شود و هدف و مقصدى را نشان ميدهد آنها را بصورت داستانهاى ساختگى و رومان جلوه ميدهد. در متن قرآن مجيد داستانهاى بسيارى وجود دارد كه قصص قرآنست و بيشتر راجع به تاريخ انبياء و پيغمبران سلف و گاهى داستان دسته جمعى مردم را نقل كرده مانند قصه اصحاب كهف ، قصه يوسف و برادرانش ، قصه باغداران بخيل و غيره . و گاهى قصه هاى دو نفرى عنوان كرده مانند داستان موسى و خضر، داستان دو مرد فقير و ثروتمند كه با يك ديگر مصاحبه ميكنند در سوره مباركه كهف . اين موضوع قابل بحث است كه بعضى از داستانها كه در قرآن مطرح شده است بدون ترديد جنبه كلاسيك دارد و از فن تاريخ نگاريست مانند داستان اولاد يعقوب و داستان حضرت موسى كه در سوره هاى چندى مطرح شده است ولى آيا بعضى داستانها هم جنبه رمانتيك دارد چون داستان موسى و خضر يا مصاحبه آن مرد توانگر با مرد فقير يا همه داستانهاى قرآن بر اساس ‍ نقل تاريخ صريح طرح شده است ؟ اگر تصور كنيم پاره اى قصه هاى قرآن جنبه رمانتيك دارد و براى ايفاء مقاصدى اجتماعى طرح شده است نه اينكه با مقام عظمت و اعجاز قرآن مخالفتى ندارد بلكه بنظر من مؤ يد آنست زيرا فن رومانتيك يكى از فنون بسيار دقيق و سحر آميز و شيواى گويندگى و نويسندگى است و بنا بر اينكه اعجاز قرآن بر اساس فصاحت و بلاغت تقرير شود اين هم خود در محيط عرب جاهلى از زبان پيغمبر امى يك نوع اعجاز بشمار ميرود، در اين زمينه كذب و دروغ هم لازم نميايد زيرا يكى از فنون بلاغت مجاز مركب است كه در تعبيرات كوتاهى در قرآن مجيد وارد است مجاز مركب استعمال يك جمله تمامى است نه براى ايفاى معنى تحت اللفظى آن بلكه براى ايفاى معنى مشابه آن كه هدف و مقصد گوينده است مثلا اين آيه را در باره اصحاب كهف( فَضَربْنا عَلَى آذانِهِمْ )چگونه بايد تعبير كرد معنى لغوى آن اينست كه توى گوش آنها زديم ولى مسلما مقصود اينست كه خواب عميقى بر آنها مسلط كرديم در صورتى كه قصد خلاف معنى لغوى در يك جمله تمام مستلزم كذب و دروغ نيست بلكه يك نوع از اعجاز در تعبير و شيوائى و سحر بيانست ، همين معنا در دو و چهار و صد جمله هم كه به همين منظور استعمال شود صادق است . دروغ یك موضوع عرفى است و زشتى آن از مسلمات بشريست و همه بشر با قطع نظر از مذاهب و دين دروغ را بحكم عقل عمومى بد و زشت ميدانند و از آن كناره جوئى ميكنند و تظاهر براست گوئى مينمايند اگر فن رمانتيك بحساب دروغ گوئى گذاشته شود نميشود نويسندگان زبردست و آبرومند بدان افتخار كنند و عموم بشريت هم اين افتخار را بپذيرد بهر حال اين بحث را بعنوان يك بحث قابل مطالعه اى بخوانندگان محترم عرضه كردم . و در اين زمينه آيه مباره سوره نمل (قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ) يك مورچه گفت اى مورچه ها بلانه هاى خود برويد تا پايمال سليمان و لشكرش نشويد كه توجهى بشما ندارند، يكى از آياتى است كه براى روشن شدن اين موضوع قابل توجه است . بيان حقائقى بر اساس حكايت سازى از زبان حيوانات خود فنى از حكمت و بلاغت بوده است كه بفن نگارش رومانتيك در اين دوره ها شبيه است و در آثار باستانى وجود داشته و بهترين يادگارش كتاب معروف كليله و دمنه است كه مصدر تاريخى آن از نگارش ابن مقفّع معاصر منصور عباسى بيادگار مانده است و نوشته شده كه از يك اصل هندى بدستور انوشيروان و كوشش برزويه طبيب بزبان پهلوى نقل شده است ولى اين اصل پهلوى بدست نيامده است در طول تاريخ حكماء و دانشمندان و علماء همه باين كتاب توجه داشته اند و آن را از سخن دروغ كه زشت و قبيح و واجب الاجتناب است نپنداشته اند ولى قصه هاى قرآن مجيد همه حقائق است و جنبه رمانتيك ندارد و اخبارى هم كه در تفسير آنها رسيده اين موضوع را تصريح كرده كه قرآن همه بيان حقيقت است بهر حال اين آياتى كه در قرآن مجيد داستان هاى دو نفرى را طرح كرده است مصدر توجه ادباى عالى مقام اسلامى است بطرح فن ادبى مقامات . مقامه نويسى يكى از فنون ادبى مهم اسلامى است كه از قرن سوم اسلام مطرح نظر اديبان و نويسندگان عالى مقام شده است و آنچه در اين زمينه بجا مانده مقامات بديع الزمان همدانى و مقامات حريرى است . فن مقامات بر اساس تنظيم داستانى است كه يك راوى دارد و يك قهرمان و بايد از سنخ داستانهاى دو نفرى محسوب شود. راوى مقامات بديع الزمان عيسى بن هشام است و قهرمان آن أ بو الفتح اسكندرى بعضى در شرح حال و علو قريحه بديع الزمان همدانى نوشته اند كه چهار صد مقامه بطور بديهه انشاء كرده است و از آنها جز هفتاد مقامه بدست نيامده است كه كتاب مقامات او كه چند بار چاپ شده است پنجاه و اندى مقامه دارد هدف اين مقامات بشرح زير است .

١- تجسم وضع اجتماعى دوران خود از نواحى متعدد اخلاقى و فقر و بى اعتبارى فصل از نظر عمومى مردم آن دوره .

٢- منعكس نمودن نكات و دقائق ادب عربى از شعر و نثر و اساليب بلاغت .

٣- تبليغات مذهبى و انتصار از مسلك معتزله و فقه شافعى كه مورد اعتماد مؤلف بوده است . پس از مقامات بديع الزمان همدانى كتاب مقامات حريرى هم بسيار مورد توجه ادباء و علاقمندان بزبان عرب و ادبيات عربى است ، حريرى چنانچه در مقدمه كتاب خود اعتراف كرده به پيروى از بديع الزمان اين مقامات را انشاء كرده و باستادى او اعتراف دارد. مقامات حريرى هم موضوعاتى را كه طرح كرده است از زبان يك راوى بنام حارث بن همام و در جريان حالات يك قهرمان بنام ابو زيد سروجى است و در هر مقامه يك وضعيت اجتماعى يا ادبى را با شعر شيوا و نثر بليغ ادا كرده است . فن امالى نويسى پس از شيوع فن مقامات در محافل ادبى از اواخر قرن سوم اسلامى شيوه ديگرى ميان دانشمندان اسلامى ظهور كرد كه آن را فن امالى بايد ناميد، امالى جمع املاء است و امروزه آن را ديكته گويند، يكى از اساتيد دانشمندان بنام در انجمنى سخنرانى ميكرد و سخنان او را مينوشتند و جمع آورى ميكردند تا كتابى ميشد و آن را امالى ميخواندند، از اين قسمت هم كتبى بيادگار مانده است از اساتيد بزرگ اسلامى كه هر كدام در موضوع خود شاهكارى است .

١- كتاب امالى مرحوم علم الهدى سيد مرتضى اعلى اللّه مقامه ميباشد كه به درر و غرر هم معروف است مرحوم سيد مرتضى در امالى خود بيشتر از مقامات پيروى كرده و داستانها و اشعار ادبى و عربى قابل توجهى طرح كرده است . و كتابى بس نفيس و پر فائده از امالى او گرد آمده كه مورد استفاده اساتيد فن ادب است در ضمن آن نكات تفسير و فنون بلاغت درج شده است .

٢- كتاب امالى شيخ بزرگوار صدوق است كه در جلسه هاى متعددى املاء كرده و طبق فن خود بيانات او همان متن احاديث است با سلسله سند و معمول مجالس املاء اين بوده كه بطور سخنرانى از حفظ ادا ميشده و با توجه باين نكته تبحر شيخ بزرگوار صدوق در جمع و حفظ احاديث فريقين بخوبى آشكار است ، ما در مقدمه شرح خصال از تتبع در اساتيد روايات خصال ياد آور شديم كه در همين كتاب خصال ، شيخ بزرگوار صدوق از هفتاد و يك استاد شيعه و سنى استفاده حديث كرده و رواياتى كه از آنها اخذ كرده است با سلسله سند در كتاب خصال خود درج كرده و اين اساتيد در اطراف كشور اسلامى آن روز از ما وراء النهر تا بغداد صاحب سند حديث بوده اند كه شيخ بزرگوار صدوق در رحلتهاى پر مشقت خود با همت خستگى ناپذيرى از آنها استفاده كرده است و روايات آنها را جمع آورى نموده .

٣- سنجش اخبار امالى اخبارى كه شيخ بزرگوار صدوق در امالى خود آورده مانند اخبار كتاب خصال از اساتيد روات فريقين اخذ شده و موضوعات مختلفى در اين كتاب مورد بحث است كه اكثر آنها جنبه اخلاقى و تاريخى و نقل فضائل خاندان پيغمبر را دارد و چون اخبار اخلاقى از ملاحظه متن آن بحكم عقل سليم تاييد مى شود و اخبار فضائل خاندان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زبان مخالفان مقرون به قرينه قطعيه است بعدالت روات آنها نظرى نداشته و در اين دو موضوع اخبار بسيارى از راويان مخالف مذهب نقل كرده است .

٤- ضعف مضمون پاره اى از اخبار امالى در ضمن اخبار اين كتاب مضامين بظاهر ضعيف و مورد اعتراضى وجود دارد كه نقطه ضعف آنها از ملاحظات زير منظور مى شود.

١- اخبارى راجع بثوابهاى دور از فكر معمولى نسبت باعمال مستحبه و عبادات مانند اخبار فضيلت روزه هر روز از ماه شعبان يا رجب كه بسيار بنظر بعيد و اغراق آميز مى آيد.

٢- اخبارى راجع باوضاع محشر و قيامت و معراج و عذاب دوزخيان كه گنجايش تصور بشر معمولى را ندارد مانند تعبير باينكه دندان كافر در قيامت چون كوه احد است .

٣- اخبارى راجع به تطبيق آيات بعضى از سوره قرآن بموارد معينى و اعتبارشان نزولهاى مخصوصى كه با تاريخ نزول آيات تطبيق نميكند مثل تطبيق آيات و النجم بر نجمى كه در دوران مرض وفات پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه على عليه‌السلام فرود آمده براى تعيين آن حضرت بخلافت در حالى كه اين سوره از نظر نزول مكى ضبط شده است . در جواب اين اعتراضات از دو نظر بايد وارد شد اول اينكه بسيارى از اين اخبار متشابه است و حاوى مطالبى است نامحسوس و راجع بامور آينده است و وقايع آخرت ، در خود قرآن مجيد آيات محكم وجود دارد و آيات متشابه و منظور از آيات محكم آياتى است كه مضمون روشن و دستورات عمل است چون آيات احكام و اخلاق و آيات بيشتر قصص قرآن كه منظور از آنها هم آموختن مطالب اخلاقى و پند و اندرز و انذار است . و مقصود از آيات متشابه همان آيات دور از فهم است كه راجع به آخرت و احوال برزخ و قيامت است يا وصف بهشت و دوزخ يا بيان پاره اى از قصص مبهم چون داستان ذو القرنين يا جلب تخت بلقيس و دستور خود قرآن راجع به آيات متشابه ايمان اجمالى و تسليم بواقعيت آنها است و شايد حكمتش آزمايش مقام عقيده و اعتماد به مقام رسالت و تسليم در برابر تعليماتست . و در اخبار صادره از معصومين هم اخبار محكم هست و اخبار متشابه و اين گونه اخبار بطور كلى متشابه است و درك مقاصد تفصيلى آنها منظور است و دستور اين است كه آن را بخود ائمه برگرداند و بيان اين گونه اخبار هم براى آزمايش و امتحان مقام ايمان پيروان بوده است چنانچه فرموده اند «ان احاديث صعب مستصعب لا يتحمله إ لا ملك مقرب او نبى مرسل او مؤمن امتحن اللّه قلبه للايمان» كه از اين حديث استفاده مى شود خود تحمل و پذيرش اين گونه اخبار مبهم يك نوع امتحان مقام ايمانى است ، زيرا عقيده و ايمان و تسليم بمعصوم است كه مذهب را از قانون جدا ميكند. دوم از نظر دقت در ضبط حديث و اثبات نسبت بمصنف عاليمقام شيخ بزرگوار صدوق (ره) بسيارى از كتب موجوده كه از دانشمندان گذشته خصوص ده الى ١٢ قرن اسلامى بجا مانده است سلسله سند متصلى به آنها ندارد گرچه در قرون اوليه رسم بوده است كه كتاب را از مؤلف آن استاد باستاد روايت ميكردند مانند خود احاديث و وقتى مؤلفى كتابى مى نوشت طالبين آن كتاب متن كتاب را نزد مؤلف ميخواندند بحساب يك درسى و آن كتاب را از او روايت ميكردند و مدتها سلسله سند كتب تا بخود مؤلف مضبوط بود و باين واسطه اسناد كتابى به مؤلفى دليل قطعى و روشنى داشت من در حدود سال سيصد و هفت شمسى در اصفهان از محضر استاد بزرگوار مرحوم آيت اللّه آقاى شيخ محمد رضا مسجد شاهى دانشمند متبحر و جامع دوران اخير استفاده ميكردم و در بيرونى منزلشان مهمان ايشان بودم در اين روزگار مرحوم دانشمند بزرگوار آقاى سيد محمد على داعى الاسلام از حيدرآباد دكن به اصفهان آمده بود، مرحوم داعى الاسلام يكى از دانشمندان مسلمان پرشور بود كه در دوران مرحوم آيت اللّه آقاى آقا شيخ محمّد تقى آقا نجفى معروف اصفهانى يكى از اعمام مرحوم آيت اللّه آقا شيخ محمّد رضاى نامبرده بعنوان دعوت اسلامى به هند مسافرت كرده بود و در نتيجه وفور فضل خود جزو سازمان دانشگاه دكن به نشر علم و فضيلت اشتغال داشت و از اساتيد بنام آن بود، و اكنون براى تكميل لغات فارسى فرهنگ نظام خود كه در دست تأ ليف داشت به اصفهان وطن خود آمده بود كه در ضمن تجديد عهد با هموطنان خود لغات تازه اى از زبان كنونى فارسى جمع آورى كند. شبى خدمت آيت اللّه نامبرده رسيد من حضور داشتم و موضوع گفتگو اين بود كه كتاب ديوان مرحوم علم الهدى سيد مرتضى اعلى اللّه مقامه را كه نسخه قديمى منحصر بفردى داشت و در دست آيت اللّه نامبرده بود به امانت بگيرد و ببرد به حيدرآباد و از آن چاپ عكسى يعنى چاپ افست بردارد و خود نسخه را با مقدارى از نسخ چاپ شده باز پس فرستد در آن تاريخ هنوز دستگاه چاپ افست در ايران وجود نداشت ولى امروز در چند چاپخانه معتبر موجود است كه يكى از آنها چاپخانه مجهز اسلاميه است كه يادگار پرارزش مرحوم مبرور خلد آشيان آقاى حاج سيد احمد كتابچى است . نسخه خطى ديوان نام برده در آن محضر مورد بازرسى شد و معلوم شد اين نسخه در زمان خود مرحوم علم الهدى نوشته شده و هنوز موج كوفى از سطور آن نمايان بود در آخر نسخه نوشته بود كه اين كتاب را ابو عبد اللّه فلان كه خصوصيات آن از يادم رفته بعنوان قرائت بر ناظم از او روايت ميكند. و در اول كتاب چند سطر از خط مرحوم شيخ بهائى و گويا از خط مرحوم شاه سلطان حسين ديده مى شد و چنين استنباط مى شد كه اين كتاب جزو كتابخانه مهم مدرسه چهارباغ در دوران سلطنت صفويه بوده است و اتفاقا از يورش و غارت افغانها گريخته و در گوشه و كنار مانده و اخيرا جزو كتابخانه مرحوم آيت اللّه سيد رشتى اعلى اللّه مقامه گرديده . مرحوم آيت اللّه آقا رضا نام برده فرمودند من اين كتاب را از وارثين مرحوم آيت اللّه رشتى امانت گرفتم براى مطالعه و خودم مستقيما نميتوانم در آن تصرفى كنم و گويا كتاب عنوان وقفى هم داشت ولى من كتاب را عينا بكتابخانه مرحوم آيت اللّه رشتى تحويل ميدهم و شما ممكن است با متصديان آن وارد گفتگو شويد. و براى من اقدامات بعدى آقاى داعى الاسلام معلوم نشد و ديگر نامى از آن كتاب نشنيدم . مقصود اينست كه موضوع نقل كتب از مؤلفين در سابق جنبه روايت داشته و بايد كتاب نسبت به مؤلف خود سلسله سند داشته باشد، و اين تسلسل اسناد كتب محفوظ نمانده است . در اين زمان نسبت كتاب به مؤلفى بر اساس ثبت در تراجم مندرجه كتب رجال و تاريخ است كه معمولا در شرح حال هر يك از علماء و دانشمندان مؤلفاتى براى او نام ميبرند. ولى از نظر تطبيق بر نسخه موجود مدرك همان شهرت قاطع و اصالة الصدق در تسلسل تاريخ و اصل عدم النقل است كه از اصول عقلائى و مورد اعتماد است . در اينجا مسأ له ديگرى هم به ميان مى آيد كه در بعضى اخبار در كتاب مصنف باشد و اين احتمال بجا است كه بعضى مغرضين در طول تاريخ اخبار ضعيفى يا مجعولى در كتاب مؤلف بنام و معتبرى وارد كرده باشند و خصوص در آن دوره هاى پيش كه نسخه ها معدود و خطى بوده است و براى رفع اين احتمال راه منحصر بفرد تطبيق با نسخه خط مؤلف است كه غالبا مفقود است و راه اثباتش بسى مشكل است . و در درجه دوم با نسخه هاى خطى كه در عصر مصنف نوشته شده باشد و در درجه سوم با نسخه هاى هر چه قديمتر و نزديكتر به عصر مصنف ولى متاسفانه اين گونه دقت و بررسيها نيازمند به وسائل بسياريست كه براى من ميسر نيست و وقت و فرصت مقتضى هم براى آن ندارم و محض راهنمائى اشخاص علاقمند و صاحبان وسائل كافى اين موضوع را ياد آور شدم .

٥- در اينجا هم محض ياد آورى و تبرك سلسله سند خود را به شيخ بزرگوار صدوق از نظر روايت ياد آور ميشوم .

٦- سلسله سند روايت من از پيشوايان معصوم عليهم‌السلام از چند طريق به شيخ بزرگوار صدوق پيوست مى شود كه براى روشن شدن ذهن خوانندگان محترم يكى از آنها را در اينجا درج ميكنيم . كتاب امالى شيخ بزرگوار صدوق عليه الرحمة را مشايخ و اساتيد متعدد از طريق اجازه تا تاريخ معاصر كه مطابق نوزدهم ماه شعبان المعظم سال هزار و سيصد و هشتاد هجرى قمرى و برابر هفدهم بهمن ماه هزار و سيصد و نوزده خورشيدى هجرى است براى من روايت كرده اند اخبرنى شيخى و استادى المحقق الجامع للمعقول و المنقول الاقارضا الاصفهانى و شيخى و استادى الفقيه الاصولى البارع الميرزا حسين النائينى رحمهما اللّه جميعا عن وحيد زمانه و علامة اوانه الشيخ فتح اللّه النمازى الاصبهانى المعروف بشريعت و الميرزا حسين النورى و السيد حسين بن السيد هادى و الحاج سيد محمّد القزوينى جميعا عن السيد مهدى القزوينى ثم الحلى عن عمه السيد باقر عن عمه بحر العلوم عن السيد حسين القزوينى عن السيد الشهيد السيد نصر اللّه الحائرى عن العلامة المجلسى عن المولى محسن المعروف بالفيض عن استاده الحكيم الالهى فخر الطائفة المولى صدرا عن استاده السيد باقر المعروف بداماد عن خاله عبد العالى الكركى عن الشيخ العالى فى الاستاد ملحق الاحفاد بالاجداد على بن هلال الجزائرى عن الشيخ ابن فهد الحلى عن على بن الخازن عن الشهيد محمّد بن مكى عن العلامة قطب الدين البويهى صاحب المحاكمات و شارح المطالع و الشمسية عن العلامة حسن بن يوسف عن استاده استاد البشر و افضل من سلف و غبر الخواجة نصير الدين محمّد المحقق الطوسى عن والده محمّد عن السيد الجليل السيد فضل اللّه الراوندى عن السيد عماد الدين ابى الصمصام ذى الفقار الحسنى عن الشيخ ابى جعفر الطوسى ابو عبد اللّه المفيد عن استاده الشيخ ابى جعفر محمّد بن على بن موسى بن بابويه الصدوق عليه الرحمة و الرضوان .

# پيشگفتار

بنام خداى بخشاينده مهربان سپاس از آن خدا پروردگار جهانيانست و سرانجام خوش از آن پرهيزگاران ، نيست عدوانى جز بر ستمكاران ، نيست معبود حقى جز خدا بهتر آفريننده ، رحمت فرستد خدا بر محمد خاتم پيغمبران و بر خاندان پاكش و نيست جنبش و توانائى جز بخداى والاى بزرگ .

# مجلس اول روز جمعه ١٨ ماه رجب سال ٣٦٧

١- شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى رضي‌الله‌عنه: روز جمعه ١٨ ماه رجب سال ٣٦٧ گفته است باز گفت بر ما يحيى بن زيد بن عباس بن وليد بزاز در كوفه گفت باز گفت برايم عمويم على بن عباس گفت باز گفت براى ما ابراهيم بن بشر بن خالد عبدى گفت باز گفت بما عمرو بن خالد گفت باز گفت بمن ابو حمزه ثمالى از على بن حسين عليه‌السلام (امام چهارم) فرمود گفتار خوش فراوان كند دارائى را و روزى را بيفزايد و مرگ را پس ‍ اندازد و دوستى نزد خاندان ببار آورد و به بهشت ببرد.

٢- شهر بن حوشب از ابى هريره گفت : هر كه روز ١٨ ماه ذيحجه را روزه دارد بنويسد خدا برايش ثواب روزه شصت ماه و آن روز غدير خم است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على بن ابى طالب را گرفت و فرمود آيا من از مؤمنان بخودشان اولى نيستم ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه فرمود هر كه را من مولايم على مولا است عمر به او گفت به به اى پسر ابى طالب مولاى من و مولاى هر مسلمان گرديدى خداى عز و جل هم اين آيه را فرستاد كه امروز دين را براى شما كامل كردم .

٣- ابن عباس گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود على ولى هر مؤمنى است پس از من .

٤- قيس بن عاصم گويد: با جمعى از بنى تميم خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيديم من وقتى وارد شدم كه صلصال بن دل همس نزد آن حضرت بود عرض كردم اى پيغمبر خدا بما پندى ده كه از آن بهره ببريم زيرا ما مردم بيابان گرديم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى قيس راستى هر عزتى را ذلتى باشد و زندگى همراه با مرگ است و دنبال اين سراى سپنج سراى ديگريست و براى هر چيز حسابرسى هست و بر هر چيز پاينده ايست هر كار نيك را ثوابيست و هر بد كردارى را كيفريست و هر مدتى را سندى باشد بناچار اى قيس قرينى با تو بگور آيد او زنده باشد و تو مرده اى اگر گرامى باشد گراميت دارد و اگر پست و زبون باشد تو را از دست بدهد و سپس جز با تو محشور نگردد و جز با او مبعوث نگردى و جز از او بازپرسى نشوى اين قرين خود را جز كردار شايسته انتخاب مكن كه اگر صالح باشد آرامش تو باشد و اگر فاسد بود جز از او در هراس نباشى آن كردار تو است عرضكرد اى پيغمبر خدا دوست دارم اين گفتار در چند شعر باشد كه ما بدان بر همسايگان عرب خود بباليم و آن را اندوخته داريم پيغمبر دستور داد حسان را خدمتش آرند من در انديشه شدم كه گفتار آن حضرت را بنظم آورم و پيش از آمدن حسان بدان موفق شدم عرضكردم يا رسول اللّه چند شعر بخاطرم رسيد كه گمانم موافق مقصود شما باشد عرضكردم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز كردار خود دمخورى برگزين  |  | كه در گور باشد تو را همنشين  |
| پس از مرگ آماده داريش پيش  |  | بروزى كه آيد ندا آى پيش  |
| اگر دل بچيزى ببندى مبند  |  | بجز آنچه باشد خدا را پسند  |
| پس و پيش مرگت تو را نيست كس  |  | بجز كرده ات يار و فريادرس  |
| بشر پيش خويشان دمى ميهمان بود  |  | وانگهى كوچد از اين جهان  |

٥- قصى بن كلاب بفرزندانش سفارش كرد كه :: فرزندان عزيزم مبادا مى نوشيد كه براستى اگر تنها را شايد خردها را بربايد.

٦- شعيب حداد گويد از امام ششم جعفر بن محمد عليه‌السلام شنيدم ميفرمود : حديث ما سخت است و ناهموار زير بارش نرود جز فرشته مقرب يا پيغمبر مرسل يا بنده اى كه خدا دلش را با ايمان آزموده يا شهرى بارودار عمرو شاگرد شعيب از او پرسيد اى شعيب شهر بارودار كدامست گفت من خود معنى آن را از امام صادق پرسيدم بمن فرمود دل خاطر جمع است .

٧-وهب بن منبه گويد: در يكى از كتابهاى خداى عز و جل دريافتم كه يوسف عليه‌السلام با موكب خود بزن عزيز گذر كرد كه آن زن بر سر زباله گاهى نشسته بود و گفت سپاس از آن خدائيست كه پادشاهان را بگنه خود بنده سازد و بندگان فرمانبردار خود را بشاهى بنوازد ما دچار تنگدستى شديم بما تصدق فرما يوسف گفت ناسپاسى نعمت آفت آن گردد تو خود باز گرد بدان چه بشويد از تو چرك گنه را زيرا استجابت در دلهاى پاك و كردار طاهر است در پاسخ گفت من ديگر جامه گنهكارى بر تن ندارم و از خدايم شرم آيد كه مرا مورد لطف نمايد و هنوز اشك ديده خود را تا تاپان نريخته و تن وظيفه پشيمانى را انجام نداده باشد يوسف فرمود بكوش تا راه مقصودت باز است پيش از آنكه وقت از دست برود و مدت بسر آيد عرضكرد همين عقيده منست و اگر پس از من بمانى بتو خبرش خواهد رسيد فرمود تا پيمانه بزرگى طلايش ‍ بدهند گفت مرا همان قوت بس است و تا گرفتار سخط باشم بخوشگذرانى باز نگردم يكى از فرزندان يوسف گفت پدر جانم اين زن كى است كه جگرم برايش پاره شد و دلم بحالش سوخت ؟ فرمود جاندار خوشگذرانيست كه ببند انتقام افتاده يوسف او را بزنى خواست و دوشيزه اش يافت . گفت از كجاست ؟ تو را روزگارى شوهر بر بالين خفته ، در پاسخ گفت او را حركتى در آلت و گشايشى در اعصاب نبود.

# مجلس دوم هفت روز از ماه رجب سال ٣٦٧ مانده بود

١- امام پنجم فرمود : هر كه يك روز از ماه رجب را روزه دارد از اول يا وسط يا آخر ماه خدا بهشت را بر او بايست كند و روز قيامت با ما هم درجه اش سازد و هر كه دو روز از رجب را روزه دارد باو گويند كردار از سر گير كه خدا آنچه گذشت از برايت آمرزيد و هر كه سه روز از رجب روزه گيرد باو گويند گذشته و آينده ات آمرزيده شد براى هر كه از برادران گنهكارت خواهى شفاعت كن و براى آشنايانت و هر كه هفت روز از رجب را روزه دارد هفت در دوزخ بر او بسته گردد و هر كه هشت روز از رجب را روزه دارد هشت در بهشت به رويش باز شود تا از هر كدام خواهد در آيد.

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : در شگفتم از كسى كه از چهار چيز بهراسد چگونه بچهار چيز نگرايد شگفتم از آنكه بترسد چرا نگرايد بگفته حق (آل عمران ١٧٣) بس است ما را خدا و چه خوب وكيلى است كه شنيدم خدا دنبالش فرمود با نعمت خدا و فضل او بازگشتند و بد نديدند و دو شگفتم براى آنكه و در شگفتم براى آنكه غمنده است چگونه نگرايد بگفته او نيست معبود حقى جز تو منزهى براستى من از ستمكارانم كه شنيدم خداى عز و جل دنبالش فرمايد نجاتش ‍ داديم از غم و همچنين نجات دهيم مؤمنان را در شگفتم از آنكه نيرنگش ‍ بازند چرا نگرايد بگفته حق (غافر- ٤٤) كار خود بخدا واگذارم زيرا خدا بندگان بينا است زيرا شنيدم خدا دنبالش فرمايد نگهداشتش خدا از كردارهاى بد آنچه نيرنگ زدند، در شگفتم از كسى كه دنيا و زيورش خواهد چرا نگرايد بگفته او (كهف ٣٩) آنچه هست كه خدا خواهد نيست توانى جز بخدا زيرا شنيدم خداى عز و جل دنبالش فرمايد اينكه بينى من از تو كمتر مال و فرزند دارم اميد هست كه پروردگارم بمن بدهد بهتر از باغت و اميد بخدا نتيجه مثبت دارد.

٣- امام هشتم از گفته پدرش از طريق پدرانش از امير المؤمنين عليه‌السلام نقل كرده كه : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود خداى عز و جل فرمايد بمن ايمان ندارد هر كه كلام مرا بخواست خود تفسير كند، مرا نشناخته هر كه مرا همانند خلقم پندارد بدين من نباشد هر كه در احكام دينم قياس بكار برد.

٤- امام هشتم از پدرش از پدرانش نقل كند كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : رسول خدا فرموده هر كه بحوض من معتقد نيست بر سر حوض خود راهش ندهم ، هر كه بشفاعتم معتقد نيست خدا شفاعتم نصيبش نكند سپس فرمود همانا شفاعت من خاص اهل گناهان كبيره از امت من است و بر نيكوكاران امت مسئوليتى نيست . حسين بن خالد راوى حديث گويد بحضرت رضا عرضكردم يا ابن رسول اللّه در اين صورت چه معنا دارد گفته خداى عز و جل (انبياء ٢٨) شفاعت نكنند جز براى آنكه بپسندد؟ فرمود يعنى شفاعت نكنند جز براى كسى كه خدا ديانت او را بپسندد.

٥- ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن محمد عليه‌السلام روايت كرده كه : مردى حضورش شرفياب شد و عرضكرد پدرم قربانت و مادرم يا ابن رسول اللّه بمن پندى آموز فرمود اگر خداى تبارك و تعالى كفيل روزيست اندوه تو براى چيست ؟ و اگر روزى بخش شده است حرص تو براى چيست و اگر حساب درست است جمع مال براى چه ؟ و اگر ثواب از خداى عز و جل باشد تنبلى براى چه ؟ و اگر عوض از خدا ميرسد بخل براى چه ؟ و اگر كيفر از خداى عز و جل است دوزخ است نافرمانى براى چه ؟ و اگر مرگ حق است خرسندى براى چه ؟ و اگر عرضه بر خدا درست است نيرنگ براى چه ؟ و اگر دشمن شيطانست غفلت براى چه ؟ و اگر گذشت بر صراط حق است خود بينى براى چه ؟ و اگر هر چيز بقضا و قدر خداست غم خوردن براى چه ؟ و اگر دنيا فانى است اعتماد بدان براى چه ؟

٦- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود على بن ابى طالب پيشتر امت من است در اسلام و بيشتر از آنها است در دانش و دينش از همه درست تر و يقينش برتر و در حلم تواناتر و از همه دست بازتر و دلدارتر است و او است امام و خليفه پس از من .

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : على در آسمان هفتم چون خورشيد درخشان روز است در زمين و در آسمان دنيا چون ماه تابان شب است در زمين خدا به على سهمى از فضيلت داده كه اگر بر اهل زمين پخش شود همه را فرا گيرد و سهمى از فهم داده كه اگر بر اهل زمين پخش شود همه را فرا گيرد نرمش لوط دارد و خلق يحيى و زهد ايوب و در سخاوت به ابراهيم ماند، خرمى او چون خرمى سليمان بن داود است و توانائى او چون توان داود نامش بر همه پرده هاى بهشت نگاشته است پروردگارم مرا به وجودش مژده داد اين مژده از آن او بود در نزد من على نزد حق ستوده است و نزد فرشتگان تزكيه شده خاص منست و اعلان من و چراغ منست و بهشت من و يارم پروردگارم مرا بدو مأ نوس كرد و از او درخواستم كه پيش از من جانش نستاند و درخواستم كه پس از من بفيض شهادت جانش را ربايد، من در بهشت در آمدم و ديدم حوريان على بيش از برگ درختانست و كاخهاى على بشماره افراد انسان على از منست و من از على هر كه او را دوست دارد مرا دوست داشته دوستى على نعمت است و پيروى او فضيلتى است كه فرشتگان بدان معتقدند و صالحان جن گرد اويند پس از من كسى بر زمين گام ننهاده جز آنكه على بهتر از او است عزت است و افتخار و دليل راه نه سخت است و نه شتابكار و نه سهل انكار بر تباهى و نه عناد ورز، زمين او را برداشته و گرامى داشته . پس از من گرامى تر از وى از شكم مادرى بر نيامده و به هر جا فرود آمده است ميمنت داشته ، خدا بروى حكمت فرو فرستاده و فهمش در بر كرده فرشتگان باوى همنشين باشند و آنها را ببيند و اگر پس از من بكسى وحى شدى باو وحى رسيدى خدا به وجود او محفلها را زيور كرده و قشونها را گرامى داشته و بلاد را ارزانى عطا كرده و لشكرها را عزيز ساخته مثلش مثل خانه محترم خداست بديدش روند و بديد كسى نرود و همانند ماه است كه چون برآيد بر هر تاريكى پر تو افكند و چون خورشيد كه چون طلوع كند روشن سازد، خدايش در كتاب خود ستوده و به آيات خويش مدح نموده و وصف آثارش كرده و در منازلش روان ساخته او تا زنده است گرامى است و در مردن به شهادت سعادتمند است .

# مجلس سوم روز جمعه پنج روز از رجب سال ٣٦٧ مانده

١- انس گويد از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود : هر كه يك روز ماه رجب را با عقيده و قصد قربت روزه دارد خدا ميان او و دوزخ هفتاد خندق بسازد كه پهناى هر خندقى بفاصله زمين و تا آسمان باشد.

٢- امام هشتم فرمود : هر كه روز اول رجب روزه دارد باشتياق ثواب خداى عزوجل بهشت برايش واجب گردد و هر كه روز وسط رجب روزه دارد شفاعتش در مانند دو قبيله ربيعه و مضر پذيرفته گردد و هر كه روز آخرش را روزه دارد خداى عز و جل او را از پادشاهان بهشت گرداند و و شفاعتش را در باره پدر و مادر و دختر و برادر و خواهر و عمو و عمه و دائى و خاله و آشنايان و همسايگانش بپذيرد گرچه در ميان آنها مستحقان دوزخ باشند.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : دوستى من و دوستى خاندانم در هفت موطن سودمند است كه هراسى عظيم دارند هنگام مرگ و در گور، وقت بر آمدن از قبر و دريافت نامه اعمال و نزد حساب و پاى ميزان و بر صراط.

٤- امام پنجم محمد بن على باقر فرمود : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند از بهترين بندگان خدا، فرمود آنهايند كه چون خوش رفتارى كنند خرم گردند و چون بد كردارى كنند آمرزش جويند و چون عطا در يابند شكر گزارند و چون گرفتار شوند شكيبا باشند و چون خشم گيرند درگذرند.

٥- امام ششم از قول پدرش فرمود : هر مسافرى كه روى اشتياق نماز جمعه بخواند خدا باو اجر صد نماز جمعه مقيم بدهد.

٦- ابن عباس گويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : مخالف على بن ابى طالب پس از من كافر است و مشرك به اوى (چهار پارى) مشرك است دوست او مؤمن است و دشمنش منافق و پيروش بحق رسد و محارب او از دين بيرون است و ردكننده باو نابود است . على نور خداست در بلاد او و حجت او است بر بندگانش على شمشير خداست بر دشمنانش و وارث علم پيغمبران او است على كلمه برتر خداست و كلمه دشمنانش فروتر است على سيد وصيان و وصى سيد پيغمبرانست على امير مؤمنان و جلودار دست و روسفيدان و امام مسلمانانست پذيرفته نيست ايمان جز به ولايت و طاعت او.

٧- يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌به يكى از اصحابش فرمود : اى بنده خدا دوست کن در راه خدا و دشمنى كن در راه خدا مهر ورز در راه خدا و خصومت كن در راه خدا كه بولايت خدا نرسى جز بدان و نيابد مردى مزه ايمان را هر چه هم نماز و روزه اش بسيار باشد تا چنين باشد و بتحقيق گرديده است بيشتر برادرى مردم در اين روزگار شما در راه دنيا است ، بر سر آن با هم دوستى كنند و بر سر آن باهم دشمنى ورزند و اين نزد خدا براى آنها هيچ فايده ندارد به آن حضرت گفت چطور بدانم كه در راه خداى عز و جل دوستى و دشمنى كردم دوست خدا كيست تا با او دوستى كنم و دشمنش كيست تا دشمن او باشم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشاره به على عليه‌السلام كرد و فرمود اين مرد را مى بينى ؟ عرضكرد آرى فرمود دوست او دوست خداست او را دوست دار دشمن او دشمن خداست او را دشمن دار، دوستش را دوست دار گرچه كشنده پدرت باشد و دشمنش را دشمن دار گرچه پدر يا فرزندت باشد.

٨- امام ششم فرمود : من ترحم كنم سه كس را و سزاوار ترحمند عزيزى كه پس از عزت خوار شده توانگرى كه محتاج شده عالمى كه خاندان او و نادانها وى را خوار شمارند.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شما فرانگيريد مردم را ببخشش مال خود پس فراگيريد آنها را بخوش ‍ اخلاقى خود .

١٠- امير المؤمنين على بن ابى طالب فرمود : كه شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود اى على سوگند بدان كه دانه شكافت و جاندار آفريد براستى تو بهترين خليفه اى بعد از من اى على تو وصى من و امام امت منى هر كه تو را فرمانبرد مرا فرمانبرد و هر كه تو را نافرمانى كرد مرا نافرمانى كرده .

# مجلس چهارم روز سه شنبه سلخ رجب ٣٦٧

١- سلمان فارسى رحمه‌الله گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم وصى تو از امتت كيست ؟ زيرا پيغمبرى مبعوث نشده جز آنكه از امت خود وصى داشته رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هنوز براى من بيان نشده من تا مدتى كه خدا خواست درنگ كردم و سپس ‍ روزى به مسجد در آمدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا آواز داد و فرمود اى سلمان مرا از وصى خودم كه از امتم باشد پرسيدى بگو وصى موسى از امت وى كى بود؟ گفتم وصيش يوشع بن نون بود پيغمبر تاملى كرد و فرمود ميدانى چرا به او وصيت كرد؟ گفتم خدا و رسولش داناترند، فرمود به او وصيت كرد زيرا پس از وى اعلم امتش بود، وصى من و اعلم امتم پس از من على بن ابى طالب است .

٢- ليث بن ابى سليم گويد: خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام همه آنها ميگفتند من محبوبترم نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت فاطمه را در آغوش ‍ گرفت و على را بدوش و حسن را در سمت راست و حسين را بر سمت چپ خود سپس فرمود شما از من هستيد و من از شما.

٣- رسول خدا فرمود : هر كه وقتى ببستر خواب رود سوره قُلْ هُوَ اللّهُ بخواند خدا گناه پنجاه سالش را بيامرزد.

٤- هرون بن حمزه غنوى گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام ميفرمود خداى تبارك و تعالى چهار هزار فرشته ژوليده و گردآلود بر قبر حسين عليه‌السلام گمارده كه تا روز قيامت بر او ميگريند و هر كه آن حضرت را زيارت كند وى را بدرقه كنند تا به مأمن او برسانند و اگر بيمار شود بامداد و شامگاه از او عيادت كنند و اگر بميرد جنازه او را تشييع كنند و تا قيامت براى او آمرزش خواهند.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : تا آنجا اميدوار بخدا باش كه تو را دلير بر گناه نكند و تا آنجا از خدا بترس كه نوميد از رحمتش نگرداندت .

٦- از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى طاعت مرا بر شما فرض كرده و نافرمانى مرا بر شما غدقن كرده و پيروى از امر مرا بر شما واجب ساخته و پس از من بر شما فرض كرده است طاعت على عليه‌السلام را چنانچه فرض كرده طاعت مرا و بر شما غدقن كرده نافرمانى على را چنانچه غدقن كرده نافرمانى مرا و او را برادر و وزير و وصى و وارث من نموده او از منست و من از او دوستيش ‍ ايمانست و دشمنيش كفر دوستدارش دوستدار منست و دشمنش دشمن من و او مولا و آقاى هر كس است كه من مولا و آقاى اويم و من مولاى هر زن و مرد مسلمانم و من و او دو پدر اين امت هستيم .

٧- على بن سالم از پدرش باز گفته است كه : من شرفياب حضور حضرت صادق عليه‌السلام شدم در رجب كه چند روزى از آن مانده بود چون مرا ديد فرمود اى سالم چيزى از اين ماه را روزه داشتى ؟ عرض كردم نه بخدا يا ابن رسول اللّه فرمود ثوابى كه اندازه اش را جز خدا نداند از دستت رفته اين ماهيست كه خدا او را فضيلت داده و احترامش را عظيم كرده و كرامت خود را براى روزه دارانش بايست نموده است گويد عرضكردم يا ابن رسول اللّه اگر از آنچه مانده چيزى را روزه بدارم بعضى از ثواب روزه داران آن را بدست آرم ؟ فرمود اى سالم هر كه يك روز از آخر اين ماه روزه دارد امان او باشد از سختى جاندادن و امان او است از هراس مردن و عذاب قبر و هر كه دو روز از آخر اين ماه روزه دارد وسيله گذشتن او از صراط باشد و هر كه سه روز از آخر اين ماه روزه دارد از هراسها و سختيهاى روز قيامت برات آزادى از دوزخ به او دهند.

٨- رسول خدا به على فرمود : اى على شيعيانت روز قيامت ميايند هر كه بيكى از آنها اهانت كند تو را اهانت كرده و هر كه تو را اهانت كند مرا اهانت كرده و هر كه مرا اهانت كند خدا او را به آتش دوزخ افكند و جاويدان در آن بماند و چه بد سرانجامى است اى على تو از منى و من از تو روح تو از روح منست و گل تو از گل من و شيعيانت آفريده شدند از فزونى گل ما هر كه دوستشان دارد ما را دوست داشته و هر كه دشمنشان دارد ما را دشمن داشته و هر كه مهر بدانها ورزد با ما مهر ورزيده اى على به راستى هر عيب و گناهى كه در شيعيانت باشد براى آنها آمرزيده شده اى على من شفيع شيعيان توام فردا كه به پايگاه محمود بايستم اى على اين مژده را بدانها بده اى على شيعيان تو شيعيان خدايند و يارانت ياران خدا، اوليائت اولياء خدا حزبت حزب خدا اى على سعادتمند است هر كه دوستت دارد و بدبخت است هر كه دشمنت دارد اى على تو را در بهشت گنجى است و تو بر هر دو طرف تسلط دارى ، حمد خداى جهانيان راست و رحمت بر بهتر خلقش محمد و خاندان پاك و نيك و نجيب و خوش رفتارش .

# مجلس پنجم دو شب از شعبان ٣٦٧ گذشته

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : روزه شعبان ذخيره روز قيامت است بنده اى نيست كه در شعبان روزه فراوان دارد جز اينكه خدا كار زندگيش را اصلاح كند و شر دشمن از او بگرداند كمتر ثواب هر كه يك روز از شعبان روزه دارد اينست كه بهشت بر او واجب شود.

٢- على بن فضال از پدرش روايت كرده كه گويد: شنيدم على بن موسى الرضا عليه‌السلام ميفرمود هر كه آمرزش جويد از خداى تبارك و تعالى در شعبان هفتاد بار خدا گناهانش را بيامرزد گرچه به شماره ستارگان باشد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه خواهد روز قيامت خدا را ملاقات كند با نامه عمل يگانه پرستى و عقيده به نبوت من و هشت در بهشت به رويش باز باشد و به او بگويند اى ولى خدا از هر درى كه خواهى در آى بايد چون بامداد شود بگويد حمد از آن خدا كه به نيروى خود شب را برد و به رحمت خود روز را آورد خلقى تازه خوش آمديد اى دو حافظ زنده دارد خدا بتان اى دو كاتب متوجه راست خود گردد و سپس رو بچپ خود كند و گويد بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ براستى من گواهم كه نيست معبود حقى جز خدا يگانه است شريك ندارد محمد بنده و فرستاده او است و گواهم كه ساعت آيد و و شكى ندارد و خدا زنده كند هر كه در گورها است بر اين عقيده زنده ام و بر آن بميرم و بر آن مبعوث شوم ان شاء اللّه خدايا سلام مرا به محمد و آلش برسان .

٤- امام پنجم ابى جعفر محمد بن على باقر فرمود : شنيدم جابر بن عبد اللّه انصارى ميگفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چون روز قيامت شود دخترم فاطمه بر ناقه اى از ناقه هاى بهشت به محشر رو كند كه دو پهلويش نگار دارد و مهارش از لؤ لؤ تر و چهارپايش از زمرد سبز و دمش از مشك اذفر و دو چشمش از ياقوت سرخ است بر پشت آن قبه ايست از نور كه برونش از درونش ديده شود و درونش از برونش درون آن گذشت خداست و برونش رحمت خدا بر سر آن مخدره تاجى است از نور كه آن تاج هفتاد ركن دارد و هر ركنى مرصع بدر و ياقوت است بدرخشد چنانچه بدرخشد اختر فروزان در افق آسمان و بر سمت راستش هفتاد هزار فرشته باشد و بر چپش هفتاد هزار فرشته و جبرئيل مهار آن ناقه را گرفته و ببانك بلند فرياد كشد ديده بر هم نهيد تا فاطمه دختر محمد بگذرد نماند در آن روز پيغمبر و رسول و نه صديق و شهيدى جز آنكه همه ديده بر هم نهند تا فاطمه بگذرد و خود را برابر عرش پروردگارش جل جلاله رساند و از ناقه بزير اندازد و گويد معبودا سيدا حكم كن ميان من و هر كه بمن ستم كرده خدايا حكم كن ميان من و هر كس كه فرزندانم را كشته بناگاه پاسخى از طرف خداى جل جلاله در رسد كه اى حبيبم و زاده حبيبم از من بخواه تا عطا شوى و شفاعت كن تا پذيرفته گردد بعزت و جلالم سوگند كه ستم ستمگر را كيفر دهم ميگويد معبودم سيدم ذريه و شيعيان و شيعيان ذريه ام و دوستانم و دوستان ذريه ام را درياب از طرف خداى جل جلاله ندا رسد كجايند ذريه فاطمه و شيعيان و دوستان او و دوستان ذرارى او و آنان در ميان فرشتگان رحمت پيش آيند و فاطمه رهبر آنها گردد تا آنها را وارد بهشت كنند.

٥- رسول خدا فرمود : هر كه خواهد بر كشتى نجات سوار شود و بحلقه محكم بچسبد و به رشته خدا در آويزد بايد پس از من دوستدار على باشد و با دشمن او دشمن باشد و بايد اقتداء كند به امامان رهبر از فرزندانش زيرا آنها خلفا و اوصياء منند و حجتهاى خدا بر خلق او پس از من و سروران امت من و پيشوايان با تقوا بسوى بهشت حزبشان حزب منست و حزب من حزب خداست و حزب دشمنانشان حزب شيطانست .

# مجلس ششم روز جمعه هفتم شعبان ٣٦٧

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شعبان ماه منست و ماه رمضان ماه خداى عز وجل هر كه يك روز از ماه مرا روزه دارد من روز قيامت شفيع او باشم و هر كه دو روز از ماه مرا روزه دارد گناهانش آمرزيده گردد و هر كه سه روز از ماه مرا روزه دارد به او گويند كار خود از سر گير و هر كه ماه رمضان را روزه دارد و فرج و زبان خود نگهدارد و آزار بمردم ندهد خدا گذشته و آينده گناهانش را بيامرزد و از دوزخ آزادش ‍ كند و بدار القرارش در آورد و شفاعتش در باره شماره ريگ تپه عالج از گنهكاران يگانه پرست بپذيرد.

٢- امام هفتم موسى بن جعفر وارد شد به هارون الرشيد در حالى كه خشم او را از جا كنده بود نسبت بمردى به او فرمود : همانا تو بخاطر خداى عز و جل خشم كردى و نبايد بيش از خودش بر او خشم ورزى .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردانى گذر كرد كه سنگى را بنوبت بلند ميكردند و به آنها فرمود : اين كار چيست ؟ گفتند نيروى خود را آزمايش كنيم فرمود من شما را به نيرومندترين شما آگاه نسازم ؟ عرضكردند چرا يا رسول اللّه فرمود سخت تر و نيرومندتر شما آن كس ‍ است كه چون خشنود گردد خشنوديش او را به گناه و باطل نكشاند و چون خشم كند خشمش او را از گفتار حق بدر نبرد و چون توانا شد به ناحق دست نيازد.

٤- امام صادق فرمود : شهرت بعبادت مايه بدگمانيست پدرم از پدرش از جدش بمن باز گفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود عابدترين مردم كسى است كه همان واجبات را بجا آورد و سخى ترين مردم كسى است كه زكات مالش را بدهد و زاهدترين مردم كسى است كه از حرام بركنار شود و با تقواترين مردم كسى است كه در سود و زيان خود حق گويد و عاقلترين مردم آنكه بپسندد براى مردم آنچه براى خود پسندد و بد دارد براى مردم آنچه براى خود بد دارد و زيركتر مردم آنكه بيشتر ياد مرگ باشد و رشك آورتر مردم آنكه زير خاك است و از كيفر آسوده و اميد ثواب دارد، غافلتر مردم آنكه از ديگرگونى جهان پند بپذيرد و معتبرترين مردم آنكه بدنيا اعتبارى ننهد، داناترين مردم آنكه دانش مردم را با دانش خود جمع كند و شجاع ترين مردم آنكه بر هواى خود غالب آيد پربهاترين مردم دانشمندتر آنها و كم بهاتر مردم كم دانش تر آنها كم لذت تر مردم حسود است و كم راحت تر مردم بخيل و بخيلتر مردم آنكه بخل ورزد بدان چه خدا بر او واجب كرده سزاوارتر مردم بحق داناتر مردم است بدان كم حرمت ترين مردم فاسق است و كم وفا ترين مردم ملوكند و كم دوست ترين مردم ملك است و درويش ترين كس طمعكار، توانگرتر مردم كسى كه اسير آز نيست برترين مردم در ايمان خوش خلق ترين آنها است گراميترين كس با تقواتر مردم است و با قدرترين آنان كسى كه پيرامون كار بى معنى نگردد پارساترين مردم كسى كه مباحثه را وانهد گرچه حق با او باشد نامردتر مردم دروغگو است و بدبخت تر مردم ملوكند و دشمن تر مردم متكبر است و مجاهدتر كس آنكه گناهان را ترك كند و فرزانه تر مردم آنكه از جهال بگريزد و سعادتمندتر كس آنكه با مردم گرامى بياميزد خردمندتر مردم كسى كه بيشتر مدارا كند و سزاوارتر مردم به تهمت آنكه همنشين متهم باشد و سركش تر مردم آنكه جز قاتل خود را بكشد و جز ضارب خود را بزند (يعنى انتقام از جز شخص جانى بگيرد) سزاوارتر مردم بگذشت آنكه تواناتر است بر كيفر، سزاوارتر مردم بگناه نابخرد بدگو است خوارتر مردم آنكه بمردم اهانت كند و با حزم تر مردم آنكه خشم خود بيشتر فرو خورد صالحتر مردم خيرانديشتر آنهاست نسبت بمردم بهتر مردم آنكه بمردم سود رساند.

٥- پيغمبر فرمود : به راستى خداوند تبارك و تعالى مرا برگزيد و اختيار كرد و رسول گردانيد و سيد كتابها بمن نازل كرد و عرض كردم سيدا معبودا تو موسى را بفرعون فرستادى و از تو خواست كه برادرش هرون را با او همراه كنى وزيرش باشد و بازويش قوى دارد و گفتار او را تصديق كند من هم سيدا معبودا از تو خواهش دارم از خاندانم وزيرى برايم مقرر دارى كه بازويم را باو قوى دارى خدا على عليه‌السلام را وزير و برادرش ساخت و او را دلدار كرد و هيبت او را بدل دشمنش انداخت و او اول كس است كه بمن ايمان آورد و مرا تصديق كرد و اول كس است كه همراهم يگانه پرستى كرد من او را از خدا خواستم و او را بمن عطا كرد او سيد اوصيا است و رسيدن به او سعادت و مرگ در طاعتش ‍ شهادتست نامش در تورات مقرون نام من است و زنش صديقه كبرى دختر منست و دو پسرش دو آقاى اهل بهشتند و دو پسر منند و او و آنها و امامان پس از آنها حجتهاى خداوند بر خلقش پس از پيغمبران و آنان درياى علمند در امتم هر كه پيروى آنها كند نجات يافته از دوزخ و هر كه به آنها اقتدا كند ره برده به صراط مستقيم ، نبخشيده است خداى عز و جل دوستى آنها را ببنده اى جز آنكه او را در بهشت درآورده است .

# مجلس هفتم روز جمعه دهم شعبان سال ٣٦٧

١- رسول خدا در ضمن اينكه اصحابش نزد او فضائل شعبان را مذاكره ميكردند فرمود : شعبان ماه شريفى است و ماه منست و حاملان عرش آن را بزرگ شمارند و حق آن را بشناسند و آن ماهى است كه ارزاق مؤمنان براى ماه رمضان در آن بيفزايد و بهشت در آن زيور شود و آن را شعبان نامند براى آنكه ارزاق مؤمنان در آن منشعب گردد آن ماهيست كه حسنه در آن هفتاد برابر باشد و سيئه ملغى گردد و گناه آمرزيده است و حسنه پذيرفته و حضرت جبار جل جلاله در آن ببندگانش نياز و به روزه داران و شب زنده دارانش نگاه كند و به حاملان عرش بدانها ببالد على بن ابى طالب عليه‌السلام برخاست و گفت پدرم قربانت و مادرم يا رسول اللّه برخى از فضائل آن را براى ما وصف كن تا شوق روزه و عبادت آن در ما فزون گردد و براى رب جليل كوشش كنيم در آن پيغمبر فرمود هر كه اول روز از شعبان را روزه دارد خدا هفتاد حسنه برايش بنويسد كه برابر عبادت يك سالست و هر كه دو روزش را روزه دارد سيئه هلاك كننده از او بريزد و هر كه سه روز از ماه شعبان را روزه دارد هفتاد درجه از در و ياقوت در بهشت برايش بالا رود و هر كه چهار روز روزه دارد وسعت رزق يابد و هر كه پنج روز روزه دارد محبوب عباد گردد و هر كه شش ‍ روز روزه دارد هفتاد رنگ بلاء از او بگردد و هر كه هفت روزه گيرد از ابليس ‍ و قشونش تا عمر دارد مصون گردد و هر كه هشت روزه بگيرد در شعبان از دنيا نرود تا از حوضهاى قدس بنوشد و هر كه نه روزش را روزه دارد مورد لطف منكر و نكير هنگام سؤ ال قبر گردد و هر كه ده روزه در آن گيرد خدا هفتاد ذراع گورش را وسعت دهد و هر كه يازده روزش را روزه دارد در گورش يازده چراغ نور برافرازند و هر كه دوازده روز روزه دارد در آن هر روز نود هزار فرشته در گورش بديدن او آيند تا صور بدمد و هر كه سيزده روز از شعبان روزه دارد فرشتگان هفت آسمان برايش آمرزش خواهند و هر كه چهارده روزش را روزه دارد بجانوران و درندگان الهام شود برايش آمرزش ‍ جويند تا برسد به ماهيان دريا و هر كه پانزده روزش را روزه دارد رب العزه او را ندا كند بعزت و جلالم سوگند تو را به آتش نسوزانم و هر كه شانزده روزش را روزه دارد هفتاد درياى آتش بر او خاموش گردد و هر كه هفده روزش را روزه دارد درهاى دوزخ بر او بسته گردد و هر كه هيجده روزش را روزه دارد همه درهاى بهشت برويش باز شود و هر كه نوزده روزش را روزه دارد هفتاد هزار كاخ بهشت از در و ياقوت باو عطا شود و هر كه بيست روزش روزه دارد هفتاد هزار حوريه بهشت باو تزويج شود و هر كه بيست و يك روزش را روزه دارد فرشتگان باو مرحبا گويند و بالهاى خود را باو بمالند و هر كه بيست و دو روزش را روزه دارد هفتاد حله سندس و استبرق باو بپوشانند و هر كه بيست و سه روزش را روزه دارد يك وسيله حركت نورى بوى دهند تا از قبرش ببهشت پرواز كند و هر كه بيست و چهار روزش را روزه دارد در هفتاد هزار تن از يگانه پرستان شفاعتش پذيرفته گردد و هر كه بيست و پنج روزش را روزه دارد برى از نفاق باشد و هر كه بيست و شش ‍ روزش را روزه دارد خداى عز و جل گذرنامه از صراط برايش بنويسد و هر كه بيست و هفت روزش را روزه دارد خدا براءت از دوزخ برايش بنويسد و هر كه بيست و هشت روزش را روزه دارد روز قيامت چهره اش بدرخشد و هر كه بيست و نه روزش را روزه دارد برضوان اكبر خدا نايل شود و هر كه سى روز شعبان را روزه دارد جبرئيل از پيشگاه عرش ندا كند اى فلانى عمل خود را از سر گير كه آنچه از گناهانت گذشته است آمرزيده شد خداى عز و جل فرمايد اگر گناهانت بشماره ستاره هاى آسمان و قطره هاى باران و برگ درختان و ريگ بيابان و شماره هاى ذره هاى خاك و ايام دنيا باشد آنها را آمرزيدم و اين براى خدا سخت نيست پس از اينكه ماه رمضان - شعبان را روزه دارى . ابن عباس گفت اينست ماه شعبان .

٢- امير المؤمنين يك روز در بالاى منبر كوفه فرمود : منم سيد اوصياء، وصى سيد انبياء منم امام مسلمانان و پيشواى متقيان و ولى مؤمنان و شوهر سيده زنان جهانيان منم كه انگشتر بدست راست كنم و پيشانى بخاك نهم منم كه دو هجرت كردم و دو بيعت نمودم منم صاحب بدر و حنين و زننده با دو تيغ و جنگنده بر دو اسب منم وارث علم اولين و حجت خدا بر جهانيان پس از پيغمبران و محمد بن عبد اللّه خاتم انبياء، دوستدارانم مرحومند و دشمنانم ملعون بسيار بود كه دوستم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود اى على دوستى تو تقواست و ايمان دشمنى با تو كفر است و نفاق منم بيت حكمت و توئى كليدش دروغگو است آنكه گمان برد مرا دوست دارد و دشمن تو است و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين همين روز پس از خاتمه مجلس اين حديث را افزوده :

٣- عبد الرحمن بن سمره گويد: عرض كردم يا رسول اللّه مرا به نجات رهبرى كن فرمود اى پسر سمره گاهى كك هواها مختلف و رأيها متفرق شد ملازم على بن ابى طالب باش كه او امام است و خليفه بر شما است بس از من او است فاروق كه تشخيص دهد ميان حق و باطل هر كه از او پرسد پاسخ گويد و هر كه ره جويد رهش نمايد هر كه حق نزد او طلبد بيابد و هر كه هدايت پيش او جويد بر خورد هر كه بدو پناهد آسوده اش سازد و هر كه باو متمسك شود نجاتش دهد هر كه باو اقتداء كند رهبريش كند اى پسر سمره سالم ماند هر كه تسليم او گردد و دوستش دارد نابود است هرکه بر او رد كند و دشمنش دارد اى پسر سمره براستى على از منست و روحش از روح منست و گلش از گل من ، او برادر من و من برادر اويم او شوهر دختر من فاطمه بهترين زنان جهانيانست از اولين تا آخرين دو پسرش امام امت منند و دو سيد جوانان اهل بهشت كه حسن و حسين باشند با نه امام از فرزندان حسين كه نهم آنها قائم آنها است در امتم و پر كند زمين را از عدل و داد چنانچه پرشده از ظلم و بيداد و صلى اللّه على محمد و آله اجمعين .

# مجلس هشتم روز سه شنبه چهاردهم شعبان سال ٣٦٧

١- على بن فضال از پدرش روايت كرده كه : از على بن موسى الرضا عليه‌السلام پرسيد از شب نيمه شعبان فرمود آن شبى است كه خدا گردنها را از دوزخ آزاد كند و گناهان كبيره را در آن بيامرزد گفتم بيش ‍ از شبهاى ديگرى نمازى دارد، فرمود وظيفه اى در آن نيست ولى اگر خواهى نافله بخوانى بر تو باد به نماز جعفر بن ابى طالب و ذكر خدا را در آن فراوان كن با استغفار و دعاء زيرا پدرم ميفرمود دعاء در آن مستجاب است گفتم مردم ميگويند آن شب برات است فرمود آن شب شب قدر است در ماه رمضان .

٢- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : همه خوبيها در سه خصلت جمع است نظر و خاموشى و سخن هر نظرى كه عبرت خيز نباشد سهو است هر خاموشى كه انديشه در آن نيست غفلت است هر سخنى كه در ذكر خدا نيست لغو است خوشا بكسى كه نظرش ‍ عبرت و خاموشيش فكرت و سخنش ذكر است بر خطاى خود ميگيريد و مردم از شرش آسوده اند.

٣- عبد اللّه عمر گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود زهد يحيى بن زكريا تا آنجا بود كه آمد در بيت المقدس و ديد كه مجتهدان از احبار و رهبان كه پيراهن مو و كلاه پشمى دارند گلوگاه خود را سوراخ كرده و زنجير بدان نموده و بپايه هاى مسجد بسته اند چون چنين ديد نزد مادرش آمد و گفت مادر جان يك پيراهن موئين و كلاه پشمين برايم بباف تا بروم در بيت المقدس و با احبار و رهبان عبادت خدا كنم مادرش گفت باش تا پيغمبر خدا بيايد و با او مشورت كنم در اين باره چون زكريا آمد گفته يحيى را باو گزارش داد زكريا فرمود پسر جان تو هنوز كودكى خرد سالى چه داعى بر اين كار دارى گفت پدر جان ميبينى كه كودكان خردتر از من مردند. گفت آرى به مادرش فرمود براى او پيراهنى از مو و كلاهى از پشم بباف او هم عمل كرد يحيى آن پيراهن به بر و آن كلاه بر سر نهاده و به بيت المقدس آمد و با احبار بعبادت خداى عز و جل پرداخت تا آن پيراهن مو گوشتش را خورد روزى بلاغرى خود نگريست و گريست خداى عز و جل باو وحى كرد اى يحيى از لاغرى تن خود گريه كنى بعزت و جلالم سوگند اگر سرى بدوزخ كشى بجاى بافته پيراهن آهن بپوشى يحيى گريست تا اشك گوشت رويش را برد و دندانهايش نمايان شد خبر به مادرش رسيد و بديدار او رفت و زكريا با جمع احبار و رهبان آمدند و به يحيى خبر دادند كه گوشت گونه ات رفت گفت من از آن خبرى ندارم زكريا گفت پسر جانم چرا با خود چنين كنى همانا من تو را از خدا خواستم كه به منت بخشد تا چشمم بتو روشن گردد گفت پدر جان تو مرا بدين وضع دستور دادى گفت پسر جانم كى ؟ گفت تو نگفتى ميان بهشت و دوزخ گردنه ايست كه از آن نگذرند جز بسيار گريه كنندگان از ترس خدا گفت چرا فرمود بكوش ‍ و تلاش كن وضع تو غير از وضع منست يحيى برخاست و پيراهن خود را تكانيد مادرش او را در آغوش كشيد و گفت اجازه ميدهى دو قطعه نمد برايت تهيه كنم كه بگونه هاى خود ببندى تا دندانهايت را بپوشند و اشكت را بگيرند گفت اختيار با تو است دو قطعه نمد بگونه هايش بست كه دندانهايش را بپوشند و اشكش را بخشكانند او گريست تا از اشكش خيس ‍ شدند آستين بالا زد و آنها را بر گرفت و فشار داد و اشگها از ميان انگشتان سرازير شد و زكريا به پسر خود و اشگهايش نگريست و سر به آسمان بلند كرد و فرمود بار خدايا اين پسر منست و اين اشكهاى چشم او است و تو ارحم الراحمينى زكريا هر وقت ميخواست بنى اسرائيل را موعظه كند به راست و چپ خود رو ميكرد و اگر يحيى حاضر بود نامى از بهشت و دوزخ نميبرد. يك روز براى وعظ جلسه اى داشت يحيى خود را در عبا پيچيد و آمد ميان عموم مردم نشست زكريا به راست و چپ نگريست و او را نديد و شروع كرد و ميگفت دوستم جبرئيل از طرف خداى تبارك و تعالى بمن باز گفته است كه در دوزخ كوهى است بنام سكران و در بين آن كوه دره ايست بنام غضبان از غضب خداى رحمان تبارك و تعالى در اين دره چاهى است كه صد سال عمق دارد و در آن چاه تابوتهاست از آتش در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و جامه ها از آتش و زنجيرها از آتش و غلهاى آتشين يحيى سر برداشت و فرياد كرد وا غفلتاه از سكران و ديوانه وار سر به بيابان نهاد زكريا برخاست و نزد مادر يحيى آمد و گفت بدنبال يحيى برو كه ميترسم او را زنده نبينم مادرش برخاست و بدنبالش رفت و به جوانان بنى اسرائيل گذشت گفتند مادر يحيى بكجا ميروى ؟ گفت دنبال يحيى ميروم نام دوزخ نزد او بردند او سر به بيابان نهاده مادرش همراه جوانان رفتند و به چوپانى رسيدند گفتند اى چوپان جوانى باين نشانه ها ديدى ؟ گفت شايد دنبال يحيى بن زكريا مى رويد؟ گفت آرى آن پسر منست نام دوزخ پيش او برده شده و سر به صحرا نهاده گفت من هم اكنون او را در گردنه اى بلند وانهادم در فلانه جا كه دو قدم در آب نهاده و ديده ها به آسمان دوخته و ميگفت بعزتت اى مولايم از آب سرد ننوشم تا مقام خود را نزد تو ببينم مادرش در رسيد و چون او را ديد خود را باو رسانيد و سرش را گرفت ميان پستانهاى خود چسبانيد و او را بخدا قسم ميداد كه با او بمنزل برگردد با او بخانه آمد و مادرش باو گفت ميخواهى پيراهن مو را بكنى و پيراهن پشم بپوشى كه نرم‏تر است پذيرفت و عدسى براى او پخت و خورد و خوابيد و خوابش برد و براى نماز بيدار نشد در خواب باو ندا رسيد اى يحيى بن زكريا خانه‏اى به از خانه من و پناهى به از پناهم خواستى از خواب برخاست و گفت خدايا از لغزشم بگذر معبودا بعزتت جز در سايه بيت المقدس نپايم به مادرش گفت همان پيراهن مو را بمن بده دانستم كه شما مرا به مهلكه مي اندازيد مادرش پيراهن موى بوى داد و باو آويخت زكريا گفت مادر يحيى او را واگذار از پسرم پرده دل بكنار رفته‏ و از زندگى سودى نبرد يحيى پيراهن خود را پوشيد و كلاهش را بسر نهاد و به بيت المقدس آمد و عبادت كرد تا كارش بدان جا كه بايست رسيد.

٤- ابن عباس گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود ايا مردم كيست كه از خدا راست گفتارتر و راست حديث تر باشد گروه مردم براستى پروردگار شما جل جلاله بمن دستور داده على عليه‌السلام را علم و امام شما نمايم و خليفه و وصى سازم و او را برادر و وزير گيرم گروه مردم على باب هدايت است پس از من و داعى به پروردگار منست و اوست صالح مؤمنان كيست گفتارش بهتر باشد از كسى كه بسوى خدا دعوت كند و كار شايسته كند و گويد كه من از مسلمانانم ، گروه مردم ، به راستى على از منست فرزندش فرزند منست و شوهر حبيبه منست فرمانش ‍ فرمان منست و نهيش نهى من ، گروه مردم ، بر شما باد فرمانش بريد و از نافرمانيش درگذريد زيرا طاعتش طاعت منست و معصيت او معصيت من ، گروه مردم ، به راستى على عليه‌السلام صديق اين امت است و فاروق و محدث آن ، او هارون و آصف و شمعون آنست و باب حطه و او كشتى نجات آن طالوت و ذو القرنين آن ، گروه مردم ، او وسيله آزمايش بشر و حجت عظمى و آيت كبرى و امام اهل دنيا و عروة الوثقى است ، گروه مردم على با حق است و حق با او و بر زبانش ، گروه مردم ، على قسيم دوزخ است دوست او وارد آن نشود و دشمنش از آن نجات نيابد او قسيم بهشت است دشمنش وارد آن نگردد و دوستش از آن منصرف نشود، گروه مردم اصحاب من شما را اندرز دادم و رسالت پروردگارم را بشما رساندم ولى شما ناصحان را دوست نداريد اين را بگويم و براى خود و شما آمرزش جويم .

# مجلس نهم روز جمعه شانزدهم ماه شعبان ٣٦٨

١- على عليه‌السلام فرمود : سادات مردم در دنيا سخاوتمندانند و در آخرت متقيان . ٢- رسول خدا فرمود : مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب است از طرف خداى عز و جل .

١- در چشم خود والايش شمارد

٢- در سينه دوستش دارد.

٣- در مال مساعدتش كند.

٤- بدگوئى او را حرام داند.

٥- در بيمارى عيادتش كند.

٦- تشييع جنازه اش نمايد.

٧- پس از مرگ جز خير او نگويد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ولايت على بن ابى طالب ولايت خداست و دوستيش دوستى خدا و پيرويش فريضه خدا و اوليائش اولياء خدا، و دشمنانش دشمنان خدا نبرد با او نبرد با خدا و سازش با او سازش با خداى عز و جل است .

٤- سليمان بن جعفر جعفرى گويد: از موسى بن جعفر شنيدم ميفرمود پدرم از پدرش از سيد عابدين على بن الحسين از سيد شهداء حسين بن على بن ابى طالب حديث كرد كه امير المؤمنين على بن ابى طالب بمردى گذشت كه سخن بيهوده ميگفت فرمود اى فلانى به راستى تو نامه اى بوسيله دو فرشته حافظ خود ديكته ميكنى بسوى پروردگارت سخن كن بدان چه فائده ات دارد و دم فرو بند از سخن بى فائده .

٥- روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحابش فرمود : كدام شما همه عمر روزه ميدارد؟ سلمان عرضكرد من يا رسول اللّه ، رسول خدا فرمود كدام شما همه را شب زنده دار است سلمان گفت من يا رسول اللّه فرمود كدام شما هر شب قرآن را ختم ميكند؟ سلمان گفت من يا رسول اللّه يكى از اصحاب آن حضرت خشم كرد و گفت يا رسول اللّه سلمان مردى عجمى است و ميخواهد بما قريش ببالد فرمودى كدام شما همه عمرش روزه ميدارد گفت من با اينكه بيشتر روزها را غذا ميخورد و فرمودى كدام شما همه شب بيدار است گفت من با اينكه بيشتر شبها خوابست و فرمودى كدام شما هر روز يك ختم قرآن ميخواند گفت من با اينكه بيشتر روزها خاموش است پيغمبر فرمود خاموش باش اى فلانى تو كجا و لقمان حكيم ؟ از او بپرس تا بتو خبر دهد آن مرد به سلمان گفت اى ابا عبد اللّه تو نگفتى همه روز روزه اى گفت چرا گفت من ديدم بيشتر روزها غذا ميخورى ؟ گفت چنان هست كه تو گمان بردى ، من در هر ماه سه روز روزه ميدارم و خداى عز و جل فرمايد هر كه يك حسنه آرد ده برابر آن دارد و روزه شعبان را به ماه رمضان وصل ميكنم و اين روزه عمرانه مى شود گفت تو گمان نكردى كه همه شب بيدارى ؟ گفت چرا، گفت تو بيشتر شبها در خوابى گفت چنان نيست كه گمان بردى ولى من از دوستم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود هر كه با وضوء بخوابد گويا همه شب را احياء كرده است و من هميشه با وضوء ميخوابم گفت گمان نكردى كه هر روز همه قرآن را ميخوانى ؟ گفت چرا، گفت تو بيشتر روز را خاموشى گفت چنان نيست كه تو فهميدى ولى من از دوستم رسول خدا شنيدم به على عليه‌السلام ميفرمود اى ابا الحسن مثل تو در امتم مثل قُلْ هُوَ اللّهُ است هر كه يك بارش بخواند ثلث قرآن را خوانده و هر كه دو بارش بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و هر كه سه بارش بخواند همه قرآن را خوانده (اى على) هر كه تو را بزبانش دوست دارد ثلث ايمان را دارد و هر كه بزبان و دلش دوستت دارد دو ثلث ايمان دارد و هر كه بزبان و دل دوستت دارد و با دست خود ياريت كند ايمانش ‍ كاملست سوگند بدان كه مرا به حق فرستاده اى على اگر همه اهل زمين تو را دوست داشتند چنان كه اهل آسمانت دوست دارند خدا احدى را به دوزخ عذاب نميكرد من هر روز سه بار قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ميخوانم آن مرد معترض ‍ برخاست و گويا سنگى در دهانش افكنده بود.

٦- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : شيوه فقها و حكما اين بود كه در نگارشات خود به هم سه چيز مينوشتند و چهارمى نداشت .

١- هر كه هم خود را آخرتش كند خدا هم دنيايش را كفايت كند.

٢- هر كه درونش را اصلاح كند خدا برونش را اصلاح كند.

٣- هر كه ميان خود و خدا را اصلاح كند خدا ميان او و خلق را اصلاح نمايد.

٧- امام صادق فرمود : پس از مرگ اجرى دنبال كسى نرود جر از سه عمل صدقه جاريه ، روش ‍ هدايتى كه نهاده و پس از مرگش بدان عمل شود، فرزند صالحى كه برايش ‍ آمرزش خواهد.

٨- أ بو الحسين اسدى گويد: از امام صادق بمن خبر رسيد كه براى خدا بقعه ها است بنام منتقمه چون خدا مالى به بنده اى دهد و حق خداى عز و جل را از آن بيرون نكند خدا يكى از آن بقعه ها را بر او مسلط سازد تا آن مال را در آن تلف كند و سپس ‍ بميرد و آن را بجا گذارد.

٩- امير المؤمنين فرمود : منم حجت اللّه خليفة اللّه باب اللّه منم خزانه دار علم خدا و امين سر خدا منم امام خلق پس از بهترين مردم محمد نبى رحمت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

١٠- امير المؤمنين فرمود : در قبا حضور پيغمبر رسيدم و چند تن از اصحابش شرف حضور داشتند چون مرا ديد چهره اش شاد شد و لبخند زد، سپيدى دندانهايش را مانند برق ديدم سپس فرمود نزد من بيا اى على نزد من بيا و مرا بخود نزديك كرد تا رانم برانش چسبيد سپس رو به اصحابش فرمود اى گروه اصحاب من با آمدن برادرم على بسوى اصحاب من رحمت بشما رو آورد و به راستى على از منست و من از على جانش از جان منست و گلش از گلم او برادرم و وصى و خليفه بر امت منست در زندگى من و پس از مرگم هر كه فرمانش برد فرمانم برده و هر كه موافقت او كند موافق منست و مخالفش مخالف من .

١١- رسول خدا فرمود : هر كه شاد است بزندگى من زنده باشد و بمرگ من بميرد و در جنت عدن به منزل من درآيد و نهالى كه خدايش كاشته بچسبد و باو بگويد باش تا باشد بايد دوستدار على بن ابى طالب باشد و اوصياء از فرزندانش را پيروى كند زيرا آنان عترت منند و از گل من آفريده شده اند و از دشمنانشان بخدا شكوه كنم كه منكر فضل آنهايند و قطع صله آن ها كنند و بخدا كه پس از من فرزندم حسين كشته شود و خدا شفاعتم را از آنها دريغ دارد.

# مجلس دهم ده روز از شعبان مانده سال ٣٦٧

١- امام صادق فرمود : هر كس تا چهل سالگى راه دستى دارد و چون باين سن رسيد خدا بفرشتگانش وحى كند كه بنده مرا عمرى دادم بر او سخت گيريد و درشتى كنيد و پاسش داريد و كم و زياد و خرد و درشت عملش را بنويسيد از امام صادق پرسيدند از قول خداى عز و جل (فاطر ٣٧) آيا بشما عمرى نداديم كه متذكر در آن تذكر يابد؟ فرمود سرزنش هيجده ساله است .

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : پيره مردى را روز قيامت بياورند و نامه عملش را بدستش دهند و از برونش ‍ كه بسوى مردم است جز بدى ديده نشود و بر او بسيار ناگوار گذرد و ميگويد پروردگارم فرمائى بدوزخ روم جبار جل جلاله ميفرمايد اى پيرمرد من شرم دارم كه تو را عذاب كنم با اينكه در دنيا نماز ميخواندى ، بنده مرا ببهشت بريد.

٣- رسول خدا فرمود : هر مؤمنى بميرد و يك ورق از او بماند كه دانشى بر آن باشد ورقه روز قيامت ميان او و دوزخ پرده شود و خداى تبارك و تعالى به هر حرفى كه در آن نوشته است شهرى به او دهد كه هفت برابر دنيا باشد مؤمنى نباشد كه يك ساعت نزد عالمى نشيند جز آنكه پروردگارش عز و جل ندا كند نزد حبيبم نشستى بعزت و جلالم سوگند تو را با او ساكن بهشت كنم و و باك ندارم .

٤- امام صادق فرمود : مردم خداى عز و جل را به سه روش بپرستيدند يك طبقه براى رغبت در ثواب اين پرستش حريصانست و بر اساس طمع است و ديگرى از ترس ‍ دوزخ اين عبادت بنده ها است و از ترس است ولى من از دوستى او را بپرستم اين عبادت كريمانست و مايه آسودگيست براى گفته او عز و جل (سوره نمل ٨٩) و براى گفته خداى عز و جل (سوره آل عمران ٣١) بگو اگر شما دوست داريد خدا را پيرو من باشيد تا خدا شما را دوست دارد و گناهانتان را بيامرزد و هر كه خدا را دوست دارد خدايش دوستدارد و هر كه را خدا دوست دارد از آسودگانست .

٥- امام صادق فرمود : براى يارى مؤمن از طرف خدا همين بس كه به بيند دشمنش خدا را نافرمانى ميكند.

٦- از اصغ بن نباته كه گفت : امير المؤمنين فرمود منم خليفه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وزيرش و وارثش منم برادر رسول خدا و وصيش و حبيبش منم برگزيده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صاحب او منم عموزاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شوهر دخترش و پدر فرزندانش ‍ منم سيد اوصياء و وصى سيد انبياء من حجت عظمى و آيت كبرى و مثل اعلى و باب پيغمبر مصطفى منم عروه وثقى و كلمه تقوى و امين خداى تعالى و ذكره بر اهل دنيا.

٧- امام صادق فرمود : چون فاسق فسق خود را آشكار كرد غيبت ندارد.

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : جبرئيل از طرف خداى جليل جل جلاله نزد من آمد و گفت اى محمد خداى جل جلاله به تو سلام ميرساند و ميفرمايد برادرت على را مژده بده كه هر كه دوستش دارد من عذابش نكنم و هر كه دشمنش دارد ترحم نكنم .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در روز قيامت بنده اى گام بر ندارد تا از چهار چيز پرسش شود از عمرش كه در چه گذرانده و از جوانى اش كه در چه بسر رسانده و از مالش كه از كجا آورده و از دوستى ما خانواده .

١٠- عايشه گويد: حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم كه على بن ابى طالب آمد و آن حضرت فرمود اين سيد عربست گفتم يا رسول اللّه تو سيد عرب نيستى ؟ فرمود من سيد اولاد آدمم و على سيد عرب گفتم سيد يعنى چه ؟ گفت كسى كه طاعتش فرض است چون طاعت من .

١١- معمر گويد: حضور امام صادق نشسته بودم كه زيد بن على بن الحسين آمد و دو پشته در خانه را گرفت امام صادق فرمود عمو جانم تو را بخدا پناه دهم كه همان بدار زده كناسه باشى مادر زيد گفت بخدا حسد تو را باين گفتار وادارد براى پسرم فرمود كاش از حسد بود كاش از حسد بود تا سه بار سپس فرمود پدرم از جدم برايم روايت كرده كه از اولادش زيد نامى خروج كند و در كوفه كشته شود و در كناسه بدار رود و از گورش بر آورند براى روحش درهاى آسمان گشوده گردد و اهل آسمانها بدو شاد گردند جانش را در گلوگاه پرنده اى نهند تا او را در هر جاى بهشت خواهد گردش دهد،

١٢- جابر جعفى گويد: حضور ابو جعفر محمد بن على عليه‌السلام رسيدم و برادرش زيد خدمت او بود و معروف بن خربوذ مكى هم وارد شد امام پنجم فرمود اى معروف از اشعار طرفه اى كه دارى برايم بخوان معروف اين قطعه را سرود: ابو مالك بجانت ناتوان نيست ضعيف و سست همچون ديگران نيست نميورزد عناد از گفته خويش نه از نهى حكيمش دشمنى كيش ‍ و ليكن بود سيدى رادمرد طبيعت بلند است و شيرين خورند به آقائى است او بفرمان تو كفايت كند بهر تو كار تو گويد امام پنجم دست بر شانه هاى زيد گذاشت و فرمود اى أ بو الحسن اين ستايش براى تو است .

# مجلس يازدهم روز جمعه شش روز از شعبان مانده ٣٦٧

١- امام پنجم فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين جمعه ماه شعبان اين خطبه را خواند، حمد خدا كرد و ستايش او نمود و سپس فرمود اى مردم ماهى بر شما سايه افكنده كه در آن شبى است بهتر از هزار ماه آن رمضانست خدا روزه اش را واجب كرده و يك شب نماز نافله آن را برابر هفتاد شب در ماه ديگر مقرر ساخته هر كه عمل مستحبى در آن كند چون عمل واجبى است كه در ماههاى ديگر و هر كه فريضه اى در آن انجام دهد چون كسى باشد كه هفتاد فريضه در ماههاى ديگر انجام دهد آن ماه شكيبائى است و مزد شكيبائى بهشت است آن ماه همدردى است آن ماهى است كه خدا بيفزايد در آن بروزى مؤمن هر كه در آن روزه دار مؤمنى را افطار دهد نزد خداى عز و جل ثواب آزاد كردن بنده اى دارد و گناهان گذشته اش آمرزيده شود به آن حضرت عرض شد يا رسول اللّه همه ما توانا نيستيم كه روزه دارى افطار دهيم فرمود خداى تبارك و تعالى كريم است ، همين ثواب را ميدهد بشما كه توانا هستيد بشربتى از شير كه بدان روزه دارى را افطار دهيد يا شربتى از آب گوارا يا چند دانه خرما كه بر بيش از آن قدرت نداريد هر كه در آن از خدمت مملوك خود تخفيف دهد خدا در حساب او تخفيف دهد آن ماهى است كه اولش رحمت و ميانش آمرزش و آخرش اجابت و آزادى از دوزخ است در اين ماه از چهار خصلت بى نياز نباشيد دو تا براى رضاى خدا و دو تا براى نياز خود آن دو كه براى رضاى خداست گواهى اينكه معبود حقى نيست جز خدا و براستى من رسول خدايم و آن كه دو بدان نياز داريد از خدا بخواهيد حوائج خود را و بهشت را و از خدا بخواهيد عافيت و پناه طلبيد از آتش .

٢- حمزة بن محمد گويد: بامام يازدهم حسن عسكرى نوشتم چرا خداى عز و جل روزه را واجب كرده پاسخ آمد براى آنكه توانگر درد گرسنگى را بچشد و به درويش بخشش ‍ كند.

٣- معاذ بن جبل با ديده گريان خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و سلام كرد جواب گفت و فرمود : اى معاذ چرا گريه ميكنى ؟ عرضكرد جوانى تر و تازه و خوشرنگ و زيبا روى بر در است و چون زن رود مرده بر جوانى خود ميگريد و ميخواهد خدمت شما برسد، رسول خدا فرمود اى معاذ آن جوان را نزد من آر او را وارد كرد سلام كرد جوابش داد و سپس فرمود اى جوان براى چه گريه ميكنى ؟ گفت چرا نگريم گناهانى مرتكب شدم كه اگر خداى عز و جل ببرخى از آنها مؤ اخذه ام كند مرا بدوزخ برد و محققا مرا مؤ اخذه ميكند و هرگز مرا نمى آمرزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چيزى را با خدا شريك كردى ؟ گفت بخدا پناه برم از اينكه چيزى را با پروردگارم شريك دانم نفس محترم را كشتى ؟ گفت نه پيغمبر فرمود اگر گناهانت مانند كوههاى بلند باشد خدا مى آمرزد جوان گفت از كوههاى بلند بزرگتر است پيغمبر فرمود اگر گناهانت مانند هفت زمين و درياها و ريگها و درختها و آنچه خلق در آنها است باشد خدا مى آمرزد گفت از همه اينها بزرگتر است پيغمبر فرمود اگر چون هفت آسمان و ستارگان و عرش و كرسى باشد خدا بيامرزد گفت از همه اينها بزرگتر است پيغمبر به او با خشم نگاه كرد و فرمود اى جوان واى بر تو گناهان تو بزرگتر است يا پروردگارت ؟ جوان رو بر خاك نهاد و ميگفت منزه باد پروردگارم چيزى از پروردگارم بزرگتر نيست پروردگارم يا نبى اللّه بزرگتر از هر چيز است پيغمبر فرمود گناه بزرگ را جز خداى بزرگ نيامرزد جوان گفت نه بخدا يا رسول اللّه پيغمبر فرمود واى بر تو اى جوان بمن گزارش ‍ ندهى يكى از گناهانت را؟ عرضكرد چرا عرض ميكنم من هفت سال بود نبش قبر ميكردم و مرده ها را بيرون مى آوردم و كفن آنها را بر ميگرفتم يك دختر از انصار مرد و چون بخاكش سپردند و برگشتند و شب شد گورش را شكافتم و درش آوردم و كفن او را پر گرفتم و برهنه اش بر لب گور انداختم و برميگشتم كه شيطان آمد و او را بنظرم جلوه داد و ميگفت مگر آن شكم صاف و بلوريش را نبينى و آن كفل فربهش را، تا بر او برگشتم و با او در آميختم و او را بجاى خود وانهادم و از پشت سرم آوازى شنيدم كه ميگفت اى جوان واى بر تو از حاكم روز جزا روزى كه مرا با تو احضار كند من كه برهنه ام انداختى در قشون مردگان و از گورم در آوردى و كفنم بردى و جنبم بحساب راندى واى بر جوانى تو از دوزخ من گمان ندارم هرگز بوى بهشت را بشنوم يا رسول اللّه نظر شما چيست ؟ پيغمبر فرمود اى فاسق از من دورشو كه ميترسم من هم به آتش تو بسوزم چه نزديكى به آتش و پى در هم پيغمبر ميفرمود و با دست او را دور باش ميداد تا از نظر او ناپديد شد و رفت و در شهر مدينه توشه اى بر گرفت و به يكى از كوههاى مدينه رفت و در آنجا بعبادت پرداخت جبه موئى پوشيد و هر دو دست خود را بگردنش بست و فرياد زد پروردگارا اين بنده تو است پيش تو فكار است و دست بگردن پروردگارا تو مرا ميشناسى و ميدانى چه لغزشى كردم سيدى پروردگارم من پشيمان گشتم و تائب نزد پيغمبرت رفتم مرا راند و بترسم افزود از تو خواهم بنام تو و جلال و عظمت سلطانت كه نوميدم نكنى و دعايم بيهوده مسازى و از رحمتت محرومم مكنى تا چهل شب و روز پى در هم همين را ميگفت تا درنده و دام برايش گريستند پس از چهل شبانه روز دست بدعا برداشت و گفت آنچه در حاجت خود توانستم كردم اگر دعايم مستجاب كردى به پيغمبرت وحى كن و اگر نكردى و نيامرزيدى و كيفرم خواهى بزودى به آتش بسوزانم يا در دنيا هلاكم كن كه از رسوائى روز قيامت خلاصم كنى خدا اين آيه را به پيغمبرش فرستاد (آل عمران ١٣٥) آنان كه چون هرزگى كردند يعنى زنا يا بخود ستم كردند يعنى گناه بزرگتر از زنا كه نبش قبر و بردن كفنها است بياد خدا افتادند و براى گناه خود آمرزش ‍ خواستند يعنى ترسيدند از خدا و زود توبه كردند كيست كه گناه را بيامرزد جز خدا خداى عز و جل ميگويد اى محمد بنده ام پيش تو آمد و او را راندى كجا برود و كه را بخواهد و از كه خواهش آمرزش گناه خود كند جز من سپس فرمود خداى عز و جل و اصرار نكردند بدان چه كردند و ميدانستند ميفرمايد ادامه ندادند به نبش قبور و بردن كفن آنان را پاداش از طرف پروردگارشان آمرزش است و بهشتها كه كه از زير آن نهرها روانست، در آن جاويد بمانند و چه خوبست مزد عاملان چون اين آيه بپيغمبر نازل شد بيرون شد و با تبسم اين آيه را ميخواند و باصحابش گفت كى مرا باين جوان تائب راهنمائى كند؟ معاذ گفت يا رسول اللّه بمن خبر رسيده كه در فلان جاست رسول خدا با اصحابش رفتند تا در كوه آن جوان را يافتند كه ميان دو سنگ دستها بگردن بسته و رويش سياه شده و مژگانهايش ريخته از گريه و ميگويد اى آقايم مرا خوش‏رو و زيبا آفريدى كاش ميدانستم ميخواهى در آتشم بسوزانى يا در پناهت ماوى دهى خدايا تو تو احسان و نعمت فراوان بمن دادى كاش ميدانستم سرانجامم بهشت است يا دوزخ خدايا خطايم بزرگتر از آسمانها و زمين است و از كرسى و عرش عظيم كاش مى دانستم خطايم را مى‏آمرزى يا روز قيامت مرا رسوا ميكنى پياپى چنين ميگفت و ميگريست و خاك پيغمبرى پس از من نيست اى على تو وصى و خليفه منى هر كه وصايت و خلافت تو را منكر شود از من نيست و من از او نيستم و من روز قيامت خصم اويم اى على تو افضل امتى در فضل و پيشتر همه در اسلام و بيشتر همه در علم و حليم تر و دلدارتر و سخاوتمندتر همه‏اى اى على پس از من تو امام و اميرى و تو صاحب و سرورى و وزيرى و در امت من مانند ندارى اى على تو قسمت كن بهشت و دوزخى بدوستى تو ابرار از فجار شناخته شوند و بدان از نيكان تميز يابند و مؤمنان از كافران جدا گردند.

# مجلس دوازدهم سه شنبه سه روز مانده از شعبان سال ٣٦٧

١- امام پنجم فرمود : چون چشم رسول خدا بماه رمضان مى افتاد رو بقبله ميكرد ميفرمود خدايا آن را نو كن بر ما به امنيت و ايمان و تندرستى و مسلمانى و عافيت سرا پا و روزى فراوان و دفع بيمارى و تلاوت قرآن و كمك بر نماز و روزه خدايا ما را براى ماه رمضان سالم دار و آن را براى ما سلامت دار و از ما دريافت كن تا ماه رمضان بگذرد و ما را آمرزيده باشى سپس رو بمردم ميكرد و ميفرمود اى گروه مردم مسلمان چون ماه نو رمضان بر آيد شياطين متمرد در بند شوند و درهاى آسمان و درهاى بهشت و درهاى رحمت گشوده گردند و درهاى دوزخ بسته شوند و دعا مستجاب گردد و براى خداى عز و جل نزد هر افطارى آزادشدگانى باشند كه آنها را از دوزخ آزاد كند و هر شب منادى فرياد زند آيا خواهشمندى هست ؟ آيا آمرزشجوئى هست ؟ خدايا به هر خرج كنى عوض بده و به هر ممسكى تلف بده تا چون هلال شوال بر آيد فرياد شود به مؤمنان كه فردا براى جائزه هاى خود حاضر باشيد كه فردا روز جائزه است سپس امام پنجم فرمود هلا بدان كه جانم بدست او است اين جائزه پول طلا و نقره نيست .

٢- سعيد بن جبير گويد: به ابن عباس گفتم ثواب كسى كه ماه رمضان را روزه دارد و حق آن را بشناسد چيست ؟ گفت اى پسر جبير آماده باش تا بتو حديثى گويم كه گوشت نشنيده و بدلت نگذشته است دل خود را براى آنچه پرسيدى فارغ كن كه آنچه خواستى علم اولين و آخرينست سعيد بن جبير گويد از نزد او بيرون شدم و خودم را آماده كردم براى فردا، سپيده دم نزد او رفتم و نماز بامداد را گذاردم و حديث را باو ياد آور شدم رو بمن كرد و گفت بشنو آنچه گويم ، رسول خدا ميفرمود اگر بدانيد آنچه شما در ماه رمضان داريد براى خدا بيشتر شكر ميكرديد. شب اول - خدا همه گناهان امتم را از عيان و نهان بيامرزد و براى شما هزار هزار درجه بالا برد و پنجاه شهر براى شما بسازد. روز دوم - خداى عز و جل به هر گامى كه برداريد عبادت يك سال و ثواب يك پيغمبر و روزه يك سال براى شما بنويسد. روز سوم به هر مو كه در تن داريد گنبدى در فردوس براى شما بسازد از در سفيد كه در زير آن ١٢ هزار و در نشيب آن ١٢ هزار خانه نور بشما دهد كه در هر خانه هزار تخت و بر هر تختى حوريه باشد و هر روزى هزار فرشته بر شما در آيد با هر فرشته هديه اى باشد. روز چهارم - خدا در بهشت خلد بشما هفتاد هزار قصر دهد در هر قصرى هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار تخت و بر هر تخت حوريه اى و برابر هر حوريه هزار كنيزك و روسرى هر كنيزك بهتر است از دنيا و ما فيها. روز پنجم - خدا در جنة الماوى بشما هزار هزار شهر دهد كه در هر شهرى هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار خوان و بر هر خوان هفتاد هزار كاسه كه در آن شصت هزار رنگ خوراك مختلف است . روز ششم - خدا در دار السلام بشما صد هزار شهر بدهد كه در هر شهرى صد هزار خانه و در هر خانه صد هزار تخت طلا بطول هزار ذراع است و بر هر تختى زنى از حور العين است كه سى هزار گيسوان بافته بادر و ياقوت دارد و هر گيسوئى را صد هزار كنيزك بردارد. روز هفتم - خدا در جنة نعيم ثواب چهل هزار شهيد و چهل هزار صديق دهد. روز هشتم - خدا بشما مزد كردار شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد دهد. روز نهم - خدا بشما عطاى هزار عالم و هزار معتكف و هزار مرابط دهد. روز دهم - هفتاد هزار حاجت از شما بر آورد و خورشيد و ماه و ستارگان و جانداران و پرنده و درنده و هر سنك و كلوخ و هر تر و خشك و ماهيان دريا و برگهاى درختان و كتابهاى خدا عز و جل براى شما آمرزش جويد. روز يازدهم - ثواب چهار حج و عمره كه هر حجى با پيغمبرى و هر عمره اى با صديقى يا شهيدى انجام شده باشد. روز دوازدهم - خدا سيئات شما را بدل بحسنات كند و براى هر حسنه هزار هزار حسنه بنويسد. روز سيزدهم - خدا مانند ثواب اهل مكه و مدينه بشما دهد و به هر سنگ و كلوخى ميان مكه و مدينه شفاعت بشما بخشد. روز چهاردهم - گويا آدم و نوح را ديدار كرديد و پس از آنها ابراهيم و موسى و سپس داود و سليمان و گويا با هر پيغمبرى دويست سال خدا را عبادت كرديد. روز پانزدهم - حوائجى از دنيا و آخرت شما را بر آورد و بشما بدهد آنچه به ايوب داد و حاملان عرش براى شما آمرزش جويند و خداى عز و جل روز قيامت بشما چهل نور عطا كند از هر سمتى ده نور: شانزدهم - از قبر كه در آئيد خدا شصت حله بشما دهد تا در بر كنيد و ناقه اى كه سوار شويد و ابرى كه از گرماى آن روز بر شما سايه كند. هفدهم - خداى عز و جل فرمايد آنها را با پدرانشان آمرزيدم و سختيهاى روز قيامت را از آنها برداشتم . هيجدهم - خداى تبارك و تعالى بجبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و حاملان عرش و كروبيان دستور دهد براى امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا سال آينده آمرزش ‍ جويند و ثواب بدريون بشما عطا كند. نوزدهم - فرشته اى در آسمانها و زمين نماند جز آنكه از خدا اجازه خواهند كه هر روز با هديه و نوشابه گوارا شما را زيارت كند. بيستم - خداى عز و جل هفتاد هزار فرشته فرستد تا شما را از هر شيطان رجيمى حفظ كند و براى هر روز ثواب صد سال روزه بشما بنويسد و ميان شما و آتش خندقى نهد و بشما ثواب كسى دهد كه تورات و انجيل و زبور و فرقان را خوانده و بشماره پرهاى جبرئيل بشما ثواب يك سال عبادت دهد و ثواب تسبيح عرش و كرسى بشما دهد و به هر آيه كه در قرآنست هزار حوريه بشما تزويج كند. بيست و يكم - هزار فرسخ گور شما را گشاد كند و ظلمت و وحشت از آن ببرد و مانند گور شهدايش سازد و روى شما را چون روى يوسف بن يعقوب كند. بيست و دوم - ملك الموت را بوضع انبياء بالين شما فرستد و از شما هراس ‍ منكر و نكير و هم عذاب آخرت را بگرداند. بيست و سوم - با پيغمبران و صديقان و شهيدان بر صراط بگذريد و چنان باشد كه هر يتيم امتم را سير كرده و هر عريان امتم را پوشيده ايد. بيست و چهارم - از دنيا نرويد تا هر كس جاى خود را در بهشت ببيند و ثواب هزار بيمار و هزار غريب در راه خدا بشما عطا شود و ثواب آزاد كردن هزار بنده از اولاد اسماعيل بشما عطا كند. بيست و پنجم - خداى عز و جل براى شما بنا كند زير عرش هزار گنبد سبز كه بر سر هر گنبد خيمه نورى باشد خداى عز و جل فرمايد اى امت محمد منم پروردگار شما شمائيد بندگان و كنيزان من در اين گنبدها زير سايه عرش ‍ من باشيد و گوارا بخوريد و بنوشيد ترس و غمى بر شما نيست اى امت محمد بعزت و جلال خودم شما را چنان ببهشت برم كه اولين و آخرين در شگفت مانند و بر سر هر كدام شما هزار تاج از نور گذارم و هر كدام شما را بر ناقه اى سوار كنم كه از نور خلق شده و مهار نور دارد و در آن مهار هزار حلقه طلا است و به هر حلقه فرشته ايست كه عمود نور در دست دارد تا بيحساب وارد بهشت شود. روز بيست و ششم - خدا نظر رحمت بوى كند و همه گناهانش را جز قتل نفس و بدهى مالى مى آمرزد و هر روز هفتاد بار از غيبت و دروغ و بهتان پاكش كند. روز بيست و هفتم - گويا هر مرد و زن مؤمن را يارى گرديد و هفتاد هزار برهنه پوشانيده و هزار مرزبان را خدمت كرده و هر كتابى كه خدا فرستاده خوانده ايد. روز بيست و هشتم - خدا در بهشت خلد صد هزار شهر نور بشما دهد و در جنة الماوى صد هزار كاخ نقره و در جنة الفردوس صد هزار شهر و در هر شهرى صد هزار منبر مشك كه در درون هر منبرى هزار خانه از زعفران است و در هر خانه هزار تخت از در و ياقوت و بر هر تختى همسرى از حور العين . بيست و نهم - خدا هزار هزار محله دهد كه درون هر محله گنبد سفيديست و دور هر گنبد تختى از كافور سفيد و بر آن تخت هزار بستر از سندس سبز و بالاى هر بسترى حوريه در هفتاد هزار حله و بر سرش هشتاد هزار شقه گيسو است و هر شقه مكلل بدر و ياقوت بوده . سى ام - خدا بنويسد براى شما به هر روزى كه بر شما گذرد ثواب هزار شهيد و هزار صديق و بنويسد براى هر روزى ثواب روزه دو هزار روز و بشماره هر چه برويد به آب رود نيل درجه شما را بالا برد و بنويسد براى شما برات آزادى از دوزخ و جواز از صراط و امان از عذاب ، بهشت را دريست بنام ريان كه تا روز قيامت گشوده نگردد و براى مردان و زنان روزه دار باز كنند كه از امت محمدند صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رضوان خازن بهشت جار زند اى امت محمد بيائيد بسوى ريان و امت من از اين در وارد بهشت شوند هر كه در ماه رمضان آمرزيده نشود در چه ماهى آمرزيده شود؟ نيست جنبش و توانائى جز بخدا بس است ما را خدا و چه خوب وكيلى است . در اين روز پس از جلسه حديث ديگرى است - از ابى ذر جندب بن جناده رضي‌الله‌عنهگفت شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام سه جمله فرمود كه اگر يكى از آنها از من بود دوستتر بود براى من از دنيا و ما فيها شنيدم ميفرمود بار خدايا كمكش ‍ كن و بكمكش خواه خدايا ياريش كن و ياريش خواه زيرا او بنده تو و رسول تو است سپس ابو ذر گفت گواهم براى على عليه‌السلام بولاء و اخوت و وصيت كريزة بن صالح راوى حديث از ابو ذر گويد گواهى ميدادند براى على عليه‌السلام بمانند همين سلمان فارسى ، مقداد و عمار و جابر بن عبد اللّه انصارى ، ابو الهيثم تيهان ، خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين و ابو ايوب ميزبان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هاشم بن عتبه مرقال كه همه از افاضل اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

# مجلس سيزدهم روز جمعه غره ماه رمضان ٣٦٧

١- امام پنجم ميفرمود : براستى براى خداى تبارك و تعالى فرشتگانيست موكل بروزه داران كه هر روز ماه رمضان تا پايانش براى آنها آمرزش جويند و هنگام افطار روزه روزه داران را ندا زنند كه مژده گيريد بندگان خدا اندكى گرسنه شديد و بزودى بسيار سير شويد مبارك باشيد و مبارك كنيد تا شب آخر ماه رمضان به آنها ندا كنند مژده گيريد بندگان خدا بتحقيق خدا گناهان شما را آمرزيد و توبه شما را پذيرفت نظر كنيد كه در آينده چگونه خواهيد بود.

٢- رسول خدا فرمود : ماه رمضان ماه بزرگى است خدا حسنات را در آن دو چندان كند و سيئات را در آن محو كند و درجات را بالا برد هر كه در اين ماه صدقه اى دهد خدا او را بيامرزد و هر كه در آن احسان كند بمملوكان خود خدايش بيامرزد و هر كه خوش خلقى كند خدايش بيامرزد و هر كه خشم خود را فرو خورد خدايش ‍ بيامرزد و هر كه صله رحم كند خدايش بيامرزد سپس فرمود براستى اين ماه شما چون ماههاى ديگر نيست براستى چون بشما رو كند با بركت و رحمت آيد و چون از شما برود با آمرزش گناهان برود اين ماهيست كه حسنات در آن دو چندانست و اعمال خير در آن قبول است هر كه در اين ماه براى خداى عز و جل دو ركعت نماز نافله بخواند خدا او را بيامرزد سپس فرمود بدبخت بحق كسى است كه اين ماه را طى كند و گناهانش آمرزيده نشود اينجا است كه زيانكار باشد و خوش كرداران به جوائز پروردگار كريم كامياب گردند.

٣- امام ششم از پدرانش نقل كرده كه : هر كس شامگاه صد تكبير گويد چون كسى باشد كه صد بنده آزاد كند.

٤- امام صادق فرمود : هر كه خدا را هر روز سى بار تسبيح گويد خداى تبارك و تعالى از او هفتاد نوع بلاء دفع كند كه كمترش فقر است .

٥- مردى بنام شيبه هذلى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد عرضكرد: من پيره مردى سالخورده ام و از كارهاى نماز و روزه و حج و جهاد خود ناتوان شدم يا رسول اللّه بمن كلام سودمندى بياموز و وظيفه ام سبك كن حضرت فرمود دوباره بگو تا سه بار تقاضاى خود را باز گفت رسول خدا فرمود درخت و كلوخى نيست جز آنكه از ضعف تو گريست چون نماز صبح بخوانى ده بار بگو سبحان اللّه العظيم و بحمده و لا حول و لا قوة الا باللّه العلى العظيم براستى خداى عز و جل بوسيله آن تو را از كورى و ديوانگى و خوره و فقر و شكستگى عافيت دهد عرضكرد يا رسول اللّه اين براى دنيا است براى آخرت چه ؟ فرمود در دنبال هر نمازى ميگوئى اللهم اهدنى من عندك و افض على من فضلك و انشر على من رحمتك و انزل على من بركاتك - خدايا مرا از طرف خود رهنمائى كن و از فضل خود بر من بيافشان و از رحمت خود بر من بپراكن گويد آن مرد با دست آنها را شماره گذاشت مردى بابن عباس گفت خالت چه محكم آنها را دريافت ميكند؟. پيغمبر فرمود هلا اگر آنها را بروز قيامت برساند و عمدا ترك نكند هشت در بهشت بروى او باز شود كه از هر كدام خواهد وارد بهشت گرد.

٦- امام صادق فرمود : هر كه روزه خود را بگفتار شايسته يا كردار شايسته پايان دهد خدا روزه اش ‍ را قبول كند باو عرض شد يا بن رسول اللّه گفتار شايسته چيست ؟ گفت شهادت بيگانگى خدا و كردار صالح اداى فطره است .

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه با عيب كن ما مجالست كند يا دشمن ما را مدح كند يا با كناره گير ما پيوست كند يا از بستگان ما كناره گيرد يا با دشمن ما دوستى كند يا با دوست ما دشمنى كند كافر است بدان كه سبع مثانى و قرآن عظيم را فرو فرستاده .

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خوشا بكسى كه طولانيست عمرش و خوبست كردارش و خوش است آخرتش براى اينكه خوشنود است از او پروردگارش عز و جل واى بر كسى كه طولانيست عمرش و بد است آخرتش كه خشمگين است بر او پروردگارش عز و جل .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه در آنچه از عمرش مانده خوش رفتار باشد مؤ اخذه از گذشته ندارد و هر كه در آنچه از عمرش مانده بدكردار شد از اول تا آخر مؤ اخذه دارد.

١٠- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : على عليه‌السلام وصى و خليفه من و شوهر فاطمه بانوى زنان جهانيانست دختر من و حسن و حسين دو سيد جوانان اهل بهشتند و دو فرزند منند هر كه دوستشان دارد مرا دوست داشته و هر كه دشمنشان دارد مرا دشمن داشته و هر كه از آنها دورى كند از من دورى كرده و هر كه با آنها جفا كند بمن جفا كرده و هر كه با آنها خوشرفتارى كند با من خوشرفتارى كرده ، پيوست كند خدا با كسى كه با آنها پيوندد و ببرد از كسى كه با آنها ببرد و يارى كند هر كه به آنها كمك كند و واگذارد هر كه آنها را واگذارد، خدايا هر كه از پيغمبران و رسولانت بنه اى دارد و خاندانى ، على و فاطمه و حسن و حسين خاندان و بنه منند ببر از آنها پليدى را و بخوبى پاكشان كن .

# مجلس چهاردهم پنجم ماه رمضان سال ٣٦٧

١- امام صادق جعفر بن محمد عليه‌السلام فرمود : براستى براى خداى تبارك و تعالى در هر شبى از ماه رمضان آزادشده ها و رهاشده هائى از دوزخ است مگر آنكه با مسكر افطار كند و در شب آخر آن شماره آنچه در همه ماه آزاد كرده آزاد كند.

٢- امام پنجم فرمود : چون ماه رمضان ميرسيد پيغمبر سه روز از شعبان مانده به بلال دستور مى داد جار زند و مردم را جمع كند و بر منبر ميرفت و حمد و ثناى خداى ميكرد و ميفرمود اى مردم اين ماه بشما در آمد و آن سيد ماها است در آن شبى است كه بهتر از هزار ماه است بسته شود در آن درهاى دوزخ و باز شود درهاى بهشت هر كه آن را دريابد و آمرزيده شود خدايش دور كند و هر كه در خدمت پدر و مادر خود آمرزيده نشود خدايش دور كند و هر كه نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد خدايش دور كند.

٣- ابن عباس گفت : شيوه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه چون ماه رمضان ميشد هر اسيرى را آزاد ميكرد و به هر سائل عطا مى داد.

٤- حسن بن على عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت : پدر جان جزاى كسى كه تو را زيارت كند چيست ؟ فرمود هر كه مرا يا پدرت را يا برادرت را زيارت كند بر من حق دارد كه روز قيامت او را زيارت كنم تا از گناهانش رها كنم .

٥- امام پنجم فرمود : هر چيزى بهارى دارد و بهار قرآن ماه رمضانست .

٦- جعفر بن محمد عليه‌السلام فرمود : حافظ قرآن و عامل بقرآن همراه سفره گرامند.

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه شبى ده آيه قرائت كند از غافلان نوشته نشود و هر كه پنجاه آيه قرائت كند از ذاكران نوشته شود و هر كه صد آيه قرائت كند از عابدان نوشته شود و هر كه دويست آيه بخواند از خاشعان نوشته شود و هر كه سيصد آيه بخواند از كاميابان نوشته شود و هر كه پانصد آيه بخواند از مجتهدان نوشته شود و هر كه هزار آيه بخواند براى او قنطارى نويسند و قنطار پنجاه هزار مثقال طلا است و هر مثقالى بيست و چهار قيراط كه كوچكترش چون كوه احد است و بزرگترش ميان آسمان و زمين .

٨- امام پنجم فرمود : هر كه در نماز وتر معوّذتين و قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بخواند باو گويند اى بنده خدا مژده گير كه خدا وتر تو را پذيرفت .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه راهى رود كه در آن علمى جويد خدا او را راهى برد كه به بهشت در آورد زيرا كه فرشتگان پرهاى خود را براى طالب علم بگسترانند از پسند او و براستى همانا براى طالب علم آمرزش جويد هر كه در آسمان و زمين است تا برسد به ماهيان دريا و فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است بر ساير اخترها در شب چهارده و براستى علماء وارثان پيغمبرانند زيرا پيغمبران نه دينار و نه درهمى به ارث ندادند ولى علم را بارث دادند هر كه از آن اخذ كند بهره فراوانى گرفته .

١٠- امام صادق جعفر بن محمد عليه‌السلام از گفته پدرانش فرمود : همنشينى اهل دين شرف و دنيا و آخرتست .

١١- رسول خدا فرمود : اى على تو برادر، وزير و پرچمدار منى در دنيا و آخرت و تو صاحب حوضى هر كه دوستت دارد دوستم دارد و هر كه دشمنت دارد دشمن من باشد.

# مجلس پانزدهم روز جمعه هشتم ماه رمضان ٣٦٧

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : باصحاب خود آيا بشما خبر ندهم از چيزى كه اگر عمل كنيد شيطان باندازه مشرق تا مغرب از شما دور شود؟ عرضكردند چرا يا رسول اللّه ، فرمود روزه رويش را سياه كند و صدقه پشتش را ميشكند و دوستى براى خدا و همدستى در كار خير دنباله اشرا ميبرند و آمرزشجوئى و تينش را ميبرد و هر چه زكاتى دارد و زكات تن ها روزه است .

٢- امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود : بر شما باد در ماه رمضان بكثرت استغفار و دعاء اما دعاء وسيله دفع بلا است و اما استغفار وسيله محو گناهان شماست .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى شش خصلت را برايم بد داشت و من هم براى اوصياء از فرزندانم و پيروانم بد دارم پس از خودم بازى در نماز، جماع در روزه ، منت پس از صدقه ، جنب رفتن در مساجد، سركشى در خانه ها، خنده ميان گورها.

٤- جعفر بن محمد عليه‌السلام فرمود : براستى شماره ماههاى سال نزد خداى عز و جل دوازده ماهست در دفتر خدا از روزى كه آسمان و زمين را آفريده جبهه درخشان ماهها ماه خداى عز و جل است و آن ماه رمضانست و دل ماه رمضان شب قدر است و قرآن در اول شب ماه رمضان نازل شده و ماه رمضان را با قرآن استقبال كن .

٥- جعفر بن غياث گويد: بامام صادق عليه‌السلام گفتم بمن خبر ده از گفته خداى عز و جل ماه رمضانى كه نازل شده در آن قرآن ، چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شده و همانا قرآن در مدت بيست سال از اول تا آخرش نازل شده ؟ فرمود همه قرآن در ماه رمضان به بيت المعمور نازل شده و در مدت بيست سال از بيت المعمور نازل شده است .

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : محققا يكى از پاره هاى تنم در زمين خراسان دفن شود و هيچ مؤمنى او را زيارت نكند جز آنكه خداى عز و جل بهشت را بر او واجب كند و تنش را بر دوزخ حرام كند.

٧- أ بو الحسن على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرمود : براستى در خراسان بقعه ايست كه در زمان آينده محل رفت و آمد فرشتگان شود پياپى فوجى از آسمان فرود آيند و فوجى بالا روند تا در صور بدمند باو عرض شد يا ابن رسول اللّه آن كدام بقعه است ؟ فرمود زمين طوس ‍ است و آن بخدا باغى است از باغ هاى بهشت هر كه مرا در آن بقعه زيارت كند چون كسى باشد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمرا زيارت كرده و بنويسد خداى تبارك تعالى برايش بدان ثواب هزار حج مبروره و هزار عمره مقبوله و من و پدرانم شفيعان او باشيم در روز قيامت .

٨- عبد السلام بن صالح هروى گويد: از رضا عليه‌السلام شنيدم ميفرمود بخدا نيست كسى از ما جز آنكه مقتول و شهيد است باو عرض شد يا ابن رسول اللّه كه شما را ميكشد؟ فرمود بدترين خلق خدا در زمان من مرا با زهر ميكشد و سپس مرا در خانه گمگاه و بلاد غربت بخاك ميسپارد حالا هر كه مرا در غربتم زيارت كند خداى عز و جل برايش ‍ ثواب صد هزار شهيد و صد هزار صديق و صد هزار حاج و عمره كننده و صد هزار مجاهد بنويسد و در زمره ما محشور شود و در درجات عالى از بهشت رفيق ما باشد.

٩- ابى نصر بزنطى گويد: در كتاب ابى الحسن الرضا عليه‌السلام خواندم كه به شيعيان من برسانيد زيارت من برابر است نزد خداى عز و جل با هزار حج گويد به امام نهم گفتم هزار حج ، فرمود آرى بخدا هزار هزار حجه است براى كسى كه او را با معرفت زيارت كند.

١٠- از امام هشتم روايت است كه : مردى خراسانى باو عرضكرد يا بن رسول اللّه من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خواب ديدم گويا بمن ميفرمود چطور باشيد وقتى كه در زمين شما دفن شود پاره اى از تن من و امانت تن من بشما سپرده شود و در زمين شما ستاره من غروب كند، حضرت رضا فرمود منم مدفون در زمين شما و منم پاره تن پيغمبر شما و منم امانت و منم آن ستاره حالا هر كه مرا زيارت كند و آنچه خداى تبارك و تعالى از حق و طاعت من واجب كرده بشناسد من و پدرانم روز قيامت شفيعان اوئيم و هر كه ما شفيعان او باشيم در روز قيامت نجات يابد گرچه بر او مانند گناهان انس و جن باشد به تحقيق براى من باز گفت پدرم از جدم از پدرش كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه مرا در خواب بيند خود مرا ديده زيرا شيطان در صورت من در نيايد و نه در صورت احدى از اوصيايم و نه در صورت احدى از شيعيانشان و براستى خواب راست يكى از هفتاد جزء نبوتست .

١١- ابن عباس گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاى منبر رفت و خطبه خواند و مردم گرد او جمع شدند فرمود اى گروه مردم مؤمن براستى خدا بمن وحى كرده است كه من جان ميدهم و پسر عمم على كشته مى شود من بشما خبرى ميدهم كه اگر بدان عمل كنيد سالم مانيد و اگر آن را وانهيد هلاك شويد براستى پسر عمم على عليه‌السلام او برادر و وزير و خليفه من است و او از طرف من تبليغ كند و او است امام متقيان و پيشواى دست و روسفيدان اگر از او طلب ارشاد كنيد شما را ارشاد كند و اگر پيرو او شويد شما را نجات دهد و اگر مخالفت او كنيد گمراه شويد و اگر اطاعت او كنيد خدا را اطاعت كرديد و اگر نافرمانى او كنيد خدا را نافرمانى كرديد و اگر با او بيعت كنيد با خدا بيعت كرديد و اگر بيعت او بشكنيد بيعت خدا را شكستيد براستى خداى عز و جل فرو فرستاده قرآن را بر من و آنست كه هر كه مخالفتش كند گمراه است و هر كه علم خود از نزد جز على جويد هلاك است اى مردم گفتار مرا بشنويد و حق اندرز مرا بشناسيد و پس از من با خاندانم جز آنكه دستور حفظ آنها را دادم عمل كنيد زيرا آنها حوزه من و خويشان و برادران و فرزندان منند و شما فراهم گرديد و از ثقلين بازپرسى شويد بنگريد چگونه در باره آنها پس از من بوده باشيد براستى آنها خاندان منند و هر كه آزارشان كند مرا آزرده و هر كه ستمشان كند مرا ستم كرده و هر كه خوارشان كند مرا خوار كرده و هر كه عزيزشان دارد مرا عزيز داشته و هر كه گراميشان دارد مرا گرامى داشته و هر كه ياريشان كند مرا يارى كرده و هر كه دست از آنها بردارد دست از من برداشته و هر كه از غير آنها هدايت جويد مرا تكذيب كرده اى مردم از خدا بپرهيزيد و بنگريد چه خواهيد گفت گاهى او را ملاقات كنيد من خصم هر كسم كه آزارشان كند و هر كه من خصمش باشم مغلوبش سازم اين گفتار خود را ميگويم و از خدا براى خود و شما آمرزش جويم .

# مجلس شانزدهم دوازدهم ماه رمضان ٣٦٧

١- انس بن مالك گفته : پسرى از عثمان بن مظعون رضي‌الله‌عنهمرد و بر او چنان غمنده شد كه در خانه اش مسجدى گرفت و در آن بعبادت پرداخت اين خبر به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد باو فرمود اى عثمان براستى خداى تبارك و تعالى بر ما رهبانيت و ترك دنيا ننوشته همانا رهبانيت امتم جهاد در راه خدا است اى عثمان بن مظعون بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در شاد نيستى كه بر هر درى از آن برآيى پسرت را يابى كه در پهلوى تو است و دامنت گرفته و بدرگاه خدا از تو شفاعت ميكند؟ گفت چرا مسلمانان گفتند يا رسول اللّه ما هم در مرگ گذشتگان خود اجر عثمان را داريم ؟ فرمود آرى هر كدامتان صبر كنيد و بحساب خدا گذاريد سپس فرمود اى عثمان هر كه نماز صبح را بجماعت بخواند و بنشيند ذكر خدا گويد تا آفتاب برآيد در فردوس هفتاد درجه دارد كه فاصله آنها باندازه هفتاد سال دويدن اسب نجيب كمر باريك است و هر كه ظهر را در بجماعت بخواند در جنات عدن پنجاه درجه دارد كه فاصله هر كدام باندازه پنجاه دويدن چنين اسبى است و هر كه عصر را بجماعت بخواند ثواب آزاد كردن هشت تن اولاد اسماعيل دارد كه هر كدام خانواده داشته باشند و هر كه نماز مغرب را بجماعت بخواند ثواب حج مبرور و عمره مقبوله دارد و هر كه نماز عشاء را بجماعت بخواند ثواب احياى شب قدر را دارد.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى تبارك و تعالى را فرشته ايست بنام سخائيل كه وقت هر نمازى برات براى نمازگزاران از خداوند رب العالمين دريافت ميكند صبح كه مؤمنان برخيزند و وضو سازند و نماز فجر گذارند براتى از خداى عز و جل براى آنها بگيرد كه در آن نوشته است منم خداى باقى بنده ها و كنيزهايم شما را در پناه خود دارم و در حفظ خود و زير سايه خود گرفتم بعزت خودم شما را وانگذارم و گناهان شما آمرزيده است تا ظهر و چون ظهر برخيزند و وضوء و نماز بجا آرند برات دومى از خدا براى آنها بگيرد كه نوشته منم خداى توانا بندهايم كنيزهايم ، سيئات شما را بدل به حسنات كردم و سيئات شما را آمرزيدم و شما را برضاى خود در دار الجلال وارد كردم وقت عصر كه به وضوء و نماز برخيزند برات سومى از خدا براى آنها بگيرد كه نوشته منم خداى جليل جل ذكرى و عظم سلطانى بنده و كنيزهايم تن هاى شما را بر آتش حرام كردم و شما را به مساكن ابرار در آوردم و برحمت خود شر بدان از شما دفع كرد وقت نماز مغرب كه نماز بخوانند از خداى عز و جل برات چهارمى بگيرد كه در آن نوشته منم خداى جبار كبير متعال بنده و كنيزهايم فرشتگانم رضايتمند از طرف شما بالا آمدند و بر من حق است كه شما را خشنود كنم و روز قيامت آرزوى شما را بر آورم ، وقت عشاء كه وضوء و نماز بجا آرند برات پنجمى از خداى عز و جل براى آنها بگيرد كه در آن نوشته است براستى منم خدائى كه جز من معبود حقى نيست و پروردگارى جز من نباشد بنده هايم كنيزهايم در خانه هاى خود تطهير كرديد و بخانه من آمديد و در ذكر من اندر شديد و حق مرا شناختيد و فرائضم را ادا كرديد، گواهت گيرم اى سخائيل با فرشتگان ديگرم كه من از آنها راضيم گفت سخائيل هر شب پس از نماز عشاء سه بار جار كشد كه اى فرشتگان خدا براستى خداى تبارك و تعالى نمازگزاران يگانه پرست را آمرزيد و براى ادامه آنها باين عمل دعا كند و هر بنده و كنيز خدا كه موفق به نماز شب شود براى خداى عز و جل از روى اخلاص و وضوء كامل گيرد براى خدا و به نيت درست و دل سالم و تن خاشع و چشم گريان نماز گذارد خداى تبارك و تعالى پشت سرش نه صف فرشته نهد كه شماره هر صف را جز خدا نداند يكسر هر صف مشرق باشد و ديگرى مغرب گفت و چون فارغ شود بشماره آنها درجه برايش نوشته شود منصور يكى از راويان حديث گويد چون ربيع بن بدر اين حديث را نقل ميكرد ميگفت اى غافل تو كجائى از دريافت اين كرم الهى و تو كجائى از شب خيزى و درك اين ثواب جزيل و اين كرامت .

٣- مامون بحضرت رضا عرضكرد: يا ابن رسول اللّه من فضل و دانش و زهد و ورع و عبادت تو را مى دانم و تو را بخلافت از خود احق ميدانم حضرت فرمود ببندگى خداى عز و جل افتخار كنم و بزهد در دنيا اميد نجات دارم از شر دنيا و به ورع از حرامها اميد فوز به غنيمتها دارم و بتواضع در دنيا اميد رفعت در درگاه خدا دارم مأ مون گفت من در نظر دارم از خلافت من عزل شوم و آن را به تو واگذارم و با تو بيعت كنم حضرت فرمود اگر اين خلافت از تو هست و خدايت عطا كرده روا نباشد جامه اى كه خدايت پوشيده بكنى و آن را براى ديگرى گذارى و اگر خلافت از تو نباشد روا نباشد چيزى كه از تو نيست بمنش دهى مأ مون گفت يا ابن رسول اللّه بناچار بايد اين امر را بپذيرى فرمود بدلخواه هرگز نپذيرم چند روزى به آن حضرت اصرار كرد تا نوميد شد از قبول او و گفت اگر خلافت را نپذيرى و بيعت مرا نخواهى بايد ولى عهد من باشى و پس از من خلافت از آن تو باشد حضرت رضا فرمود بخدا پدرم از پدرانش از امير مؤمنان از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى من باز گفت كه من به زهر پيش از تو مظلومانه از دنيا ميروم و فرشته هاى آسمان و فرشته هاى زمين بر من ميگريند و در زمين غربت كنار هارون الرشيد مدفون ميشوم مأ مون گريست و عرضكرد يا ابن رسول اللّه تا من زنده ام كى تو را ميكشد و قدرت بر بدى كردن بتو دارد، فرمود اگر بخواهم بگويم كه مرا ميكشد توانم گفت مامون گفت يا ابن رسول اللّه مقصودت از اين گفتار اينست كه خود را سبك بار كنى و اين امر را از خود بگردانى تا مردم بگويند تو در دنيا زاهدى حضرت رضا فرمود بخدا از گاهى كه پروردگارم عز و جل مرا آفريده دروغ نگفتم و بخاطر دنيا زهد نفروختم و من ميدانم مقصود تو چيست ؟ مامون گفت مقصودم چيست ؟ فرمود در امانم راست بگويم ؟ گفت در امانى فرمود مقصودت اينست كه مردم بگويند على بن موسى زاهد در دنيا نبود و بلكه دنيا نسبت باو بيرغبت بود آيا نمى بينيد كه بطمع خلافت قبول ولايت عهد كرد مامون بخشم شد و گفت تو هميشه مرا بدان چه بد دارم برخورد كنى و خود را از سطوت من در امان دانى بخدا قسم اگر قبول ولايت عهد نكنى تو را بدان مجبور سازم و اگر نپذيرى گردنت را بزنم حضرت رضا فرمود خدا مرا نهى كرده كه خود را بدست خود در هلاكت اندازم اگر كار بر اين منوال است هر چه خواهى بكن و من آن را بپذيرم بشرط آنكه احدى را والى نكنم و احدى را معزول نسازم و رسم و قانونى را نقض نكنم و دورا دور در اين كار مشاورى باشم بدين راضى شد و او را بناخواه وى ولى عهد كرد.

# مجلس هفدهم نيمه ماه رمضان ٣٦٧

١- على عليه‌السلام فرمود : فقراء نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و گفتند يا رسول اللّه توانگران دارند آنچه بدان بنده آزاد كنند و ما نداريم و آنچه بدان حج كنند و ما نداريم و آنچه صدقه دهند و ما نداريم ، آنچه بدان جهاد كنند و ما نداريم ، فرمود هر كه صد بار اللّه اكبر گويد بهتر از آزاد كردن صد بنده است و هر كه صد بار تسبيح خدا گويد بهتر از قربانى صد شتر است و هر كه صد بار حمد خدا گويد بهتر از تقديم صد اسب است در راه خدا با زين و مهار و سوار آنها و هر كه صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ گويد در آن روز كردارش از همه مردم بهتر باشد جز كسى كه بيفزايد گفت اين خبر بتوانگران رسيد آنها هم چنان كردند فقراء خدمت پيغمبر برگشتند و گفتند يا رسول اللّه آنچه دستور دادى به توانگران رسيده و عمل كردند فرمود اين فضل خداست به هر كه خواهد بدهد.

٢- امام پنجم فرمود : نام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صحف ابراهيم ماحى است و در تورات موسى الحاد و در انجيل عيسى احمد و در فرقان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است عرض شد ماحى يعنى چه ؟ فرمود نابود كن بتها و وثنها و قمارها و هر معبودى جز خداى رحمان عرض شد معنى الحاد چيست فرمود مبارزه كند با هر كه با خدا و دينش بستيزد خويش باشد يا بيگانه عرض شد احمد يعنى چه ؟ فرمود خداى عز و جل در كتب خود او را نيك ستوده عرض شد محمد يعنى چه ؟ فرمود براستى خدا و فرشتگانش و همه پيغمبرانش و رسولانش ‍ و همه امتهايش او را تمجيد كنند و بر او رحمت فرستند، نامش بر عرش ‍ نوشته است مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ و آن حضرت را شيوه بود از كلاههاى يمنى مى پوشيد و در جنگ از كلاههاى دو گوش مصرى ، عصاى پيكان دارى داشت كه بر آن تكيه ميكرد و آن را در عيدها با خود بيرون مى آورد و با آن خطبه ميخواند عصاى دستى داشت بنام ممشوق ، چادرى بنام كن كاسه اى بنام منبعه قدحى بنام رى دو اسب داشت يكى را مرتجز گفته ، و ديگرى را سكب ، دو استر داشت بنام دلدل و شهباء، دو ناقه داشت بنام عضباء و جذعا و دو شمشير داشت بنام ذو الفقار و عون و دو شمشير ديگر بنام مخذم و رسوم الاغى داشت بنام يعفور نام عمامه اش سحاب و زرهش ذات الفضول بود كه سه حلقه نقره داشت يكى پيش و دو تا از پس نام علمش ‍ عقاب بود و شتر حملش ديباج و پرچمش معلام و خودش اسعد همه اينها را وقت وفاتش به على عليه‌السلام داد خاتم خود را از انگشتش در آورد و به انگشت او كرد على عليه‌السلام فرمود در دسته يكى از شمشيرهايش سه جمله نقش است پيوست كن با كسى كه از تو ميبرد، حق بگو گرچه بر ضررت باشد، به هر كه با تو بد كند خوبى كن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : پنج چيز است كه تا بميرم ترك نكنم خوردن بر روى زمين با بنده ها سوار شدن بر الاغ برهنه ، دوختن بز بدست خودم و پوشيدن جامه پشمين و سلام بر كودكان تا روش پس از من باشد.

٣- ريان بن صلت گويد: خدمت امام هشتم رسيدم باو گفتم يا ابن رسول اللّه مردم گويند تو ولايت عهدی پذيرفتى با اينكه اظهار زهد در دنيا داشتى آن حضرت فرمود خدا ميدانست كه من از آن بدم مى آيد ولى چون ناچار شدم ميان قبول آن و ميان كشته شدن قبول را بر كشته شدن پذيرفتم واى بر آنها نميدانند كه يوسف عليه‌السلام پيغمبر و رسول بود و چون بتصدى خزانه هاى عزيز مضطر شد باو گفت مرا بر خزانه هاى زمين مقرر كن زيرا من نگهدار و دانا هستم و من هم به قبول اين موضوع مضطر شدم از روى اكراه و اجبار و نزديك شدن به هلاكت با اينكه من وارد اين كار نشدم جز به وضعى كه در آن مداخله ندارم بسوى خداست شكايت من و او است كمك خواسته از او.

٤- حضرت رضا فرمود : هر كه ياد مصيبت ما كند و بگريد بدان چه با ما كردند روز قيامت با ما در درجه ما است و هر كه ياد مصيبت ما كند و بگريد و بگرياند ديده اش گريان نشود روزى كه همه ديده ها گريانست و هر كه بنشيند در مجلسى كه امر ما در آن زنده مى شود دلش نميرد روزى كه دلها بميرد حضرت رضا در گفته خداى عز و جل : اگر خوب كنيد بخود خوب كرديد و اگر بد كنيد از آن خود شما است فرمود اگر خوب كنيد بخود خوبى كرديد و اگر بد كنيد پروردگاريست كه بيامرزد شما را فرمود در تفسير (آيه سوره حجر ٨٥) چشم پوشى كن چشم پوشى خوبى - گذشت بدون گله - در تفسير گفته خداى عز و جل (روم ٢٤) بشما مينمايد برق را براى ترس و طمع - فرمود ترس نسبت به مسافر و طمع نسبت به مقيم است فرمود هر كه توانا بر كفاره گناهانش نيست بسيار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد كه گناهان را ويران كند و فرمود صلوات بر محمد و آل محمد نزد خداى عز و جل برابر با تسبيح و تهليل و تكبير است .

٥- يك روز معاويه با عمرو عاص گفت : اى ابا عبد اللّه كدام ما زيركتر و سياستمدارتريم عمرو گفت من مرد بديهه هستم و تو مرد انديشه معاويه گفت بنفع من قضاوت كردى و من در بديهه هم از تو زيركترم عمرو گفت اين زيركى تو روز رفع مصاحف كجا بود گفت تو در آن بر من غلبه كردى و اكنون ميخواهم از تو چيزى بپرسم و در جواب با من راست بگو گفت بخدا دروغ زشت است هر چه خواهى بپرس كه با تو راست گويم معاويه گفت از روزى كه با من همراه شدى بمن دغلى كردى يا نه ؟ گفت نه گفت بخدا چرا من نميگويم در همه ميدانها ولى در يك ميدان گفت كدام ميدان گفت روزى كه على بن ابى طالب مرا بميدان خود طلبيد با تو مشورت كردم و گفتم چه رأى ميدهى گفتى همسر وى كريم است و بمن نظر دادى كه به ميدان او بروم و تو او را بخوبى ميشناختى و من دانستم كه با من دغلى كردى گفت اى امير المؤمنين مردى عظيم الشرف و بلند مقام تو را به مبارزه دعوت كرده بود و يكى از دو سرانجام خوش را داشتى يا او را ميكشتى و پهلوانى ميكردى و شرف بر شرفت ميافزود و در سلطنت خود بى رقيب ميشدى و يا به همراهى شهيدان و صالحان كه چه خوب رفيقانیند ميشتافتى معاويه گفت اين دغلى ديگر از اولى بدتر است بخدا من مى دانستم كه اگر او را بكشم بدوزخ مى روم و اگر هم مرا بكشد بدوزخ ميروم عمرو گفت پس چه باعث بود كه با او بجنگى گفت ملك عقيم است و نبايد اين سخن را از من جز تو كسى بشنود.

٦- رسول خدا فرمود : هر كه دين مرا دارد و راه مرا مى رود و پيرو قانون من است بايد معتقد به تفضيل ائمه خاندان من باشد بر همه امتم زيرا مثل آنها در اين امت مثل باب حطه است در بنى اسرائيل .

٧- امام پنجم فرمود : خدا به رسولش وحى كرد كه من از جعفر بن ابى طالب چهار موضوع را تقدير ميكنم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را خواست و باو خبر داد عرضكرد اگر خدا به تو خبر نداده بود من هم اظهار نميكردم من هرگز مى ننوشيدم زيرا مى دانستم كه اگر بنوشم عقلم ميرود هرگز دروغ نگفتم زيرا دروغ نقص مردانگى است ، زنا نكردم زيرا ترسيدم كه با من همان عمل بشود و هرگز بتى نپرستيدم زيرا دانستم كه زيان و سودى ندارد گفت پيغمبر دست بر شانه اش زد و فرمود بر خدا حق است كه به تو دو پر دهد تا در بهشت پرواز كنى .

# مجلس هيجدهم روز سه شنبه يازده روز از ماه رمضان سال ٣٦٧ مانده

١- رسول خدا فرمود : نوشته بوده بر در بهشت لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ على برادر رسول اللّه است پيش از آنكه آفريده شوند آسمانها و زمينها بدو هزار سال .

٢- ابن عباس گويد: پرسيدم از پيغمبر كلماتى را كه آدم دريافت از پروردگار خود و توبه او را پذيرفت فرمود بحق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين جز آنكه توبه ام بپذيرى و توبه اش را پذيرفت .

٣- عطاء گويد از عايشه پرسيدم راجع به على بن ابى طالب ، گفت : آن حضرت خير البشر است و شك نكند در آن جز كافر.

٤- از حذيفه سؤ ال شد راجع به على عليه‌السلام گفت : آن حضرت خير البشر است و شك ندارد در آن جز منافق .

٥- حذيقة بن يمان از پيغمبر روايت كرده كه فرمود : على بن ابى طالب خير البشر و هر كه ابا كند كافر است .

٦- ابو زبير مكى گويد: من جابر را ديدم كه عصاكشان در كوچه و محافل انصار ميگرديد و مى گفت على خير البشر است هر كه ابا كند كافر است اى گروه انصار فرزندان خود را بدوستى على بن ابى طالب پرورش دهيد و هر كه ابا كرد از مادرش ‍ وارسيد.

٧- به روايت امام هشتم از جدش على بن ابى طالب فرمود كه : پيغمبر بمن فرموده توئى خير البشر و شك نكند در باره تو جز كافر.

٨- على عليه‌السلام فرمود : از طرف رسول خدا ده چيزى بمن داده شد كه بكسى پيش از من داده نشده و بكسى پس از من هم داده نشود فرمود اى على تو برادر منى در دين و تو برادر منى در آخرت ، ايستگاه تو روز قيامت از همه مردم بمن نزديكتر است منزل من و تو در بهشت برابر همند چون منزل دو برادر، توئى حق توئى ولى توئى وزير، دشمنت دشمن منست و دشمن من دشمن خدا دوستت دوست منست و دوست من دوست خداست .

٩- عروة بن زبير گويد: ما در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انجمنى داشتيم و در كارهاى اهل بدر و بيعت رضوان گفتگو ميكرديم ابو درداء گفت اى مردم من شما را آگاه نكنم از كسى كه مالش از همه كمتر است و ورعش بيشتر و كوشش او در عبادت فزونتر؟ گفتند او كيست ؟ گفت على بن ابى طالب عليه‌السلام گويد بخدا هر كه در انجمن بود از او روى گردانيد و مردى از انصار باو گفت سخنى گفتى كه كسى با تو موافقت نكرد ابو درداء گفت اى مردم من آنچه را ديدم ميگويم و شما هم بايد آنچه ديديد بگوئيد من خود على بن ابى طالب را در شويحطات نجار ديدم كه از موالى خود كناره كرد و از آنان كه همراه وي اند مخفى شده و پشت نخلها خلوت كرده من او را گم كرده بودم و از من دور شده بود گفتم بمنزل خود رفته است بناگاه آوازى حزين و آهنگى دلگداز شنيدم كه ميگفت . «معبودا چه بسيار جرم بزرگى كه از من برخوردى و در برابرش بمن نعمت دادى و چه بسيار جنايتى كه بكرم خود از كشف آن بزرگوارى نمودى معبودا اگر چه بدرازا كشيد در نافرمانيت عمرم و بزرگ است در دفتر جرمم من جز آمرزشت آرزوئى ندارم و جز رضايت اميدم نيست» اين آواز مرا بخود جلب كرد و دنبالش رفتم و ناگاه ديدم خود على بن ابى طالب است خود را از او پنهان كردم و آرام حركت نمودم چند ركعتى بجا آورد در آن نيمه شب تار سپس بدرگاه خدا مشغول گريه و زارى و دعا و شكوه شد و در ضمن مناجاتش ميگفت «معبودا در گذشت تو انديشم و خطايم بر من آسان آيد و ياد سختگيرى تو افتم و گرفتاريم بر من بزرگ شود سپس فرمود آه اگر من در نامه عملم گناهى بخوانم كه از ياد بردم و تو آن را بر شمردى و بگوئى او را بگيريد واى از اين گرفتارى كه عشيره اش نتوانند نجاتش داد و قبيله اش سودى بدو نرسانند همه مردم بحال او رقت كنند گاهى كه او را احضار نمايند سپس فرمود آه از آن آتشى كه جگرها و كليه ها را كباب كند آه از آتش بركننده كباب از سيخ آه از فروشدن در لجه شراره هاى سوزان در، گريه اندر شد تا از نفس افتاد و ديگر حس و حركتى از او نديدم گفتم خوابش ربوده است براى شب نشينى طولانى او، بيدارش كنم براى نماز بامداد نزد او رفتم و ديدم چون چوبه خشكى افتاده او را جنبانيدم حركت نكرد و نشانيدمش نشستن نتوانست گفتم( إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) بخدا على بن ابى طالب از دنيا رفته دوان بمنزلش رفتم كه خبر مرگ او را برسانم فاطمه عليه‌السلام فرمود داستان او چيست ؟ باو گزارش دادم فرمود اى ابو درداء بخدا اين همان غشى است كه از ترس خدا باو دست ميدهد و آب آوردند و بر چهره او پاشيدند و بهوش آمد و بمن نگاه كرد كه ميگريستم فرمود اى ابو دردا براى چه گريه ميكنى ؟ گفتم از اين آسيبى كه بخود ميزنى ، فرمود اى ابو درداء چطور باشى گاهى كه بينى مرا براى حساب دعوت كرده اند، بزه كاران كيفر را معاينه كنند و فرشتگان سخت گير و دوزخيانان تندخو گرد مرا دارند و من در برابر ملك جبار ايستاده ام دوستان از من دست كشيده و اهل دنيا به من دلسوزى كنند اينجا تو بايد بيشتر بحالم رقت كنى در برابر كسى كه چيزى بر او پوشيده نيست ابو درداء گفت اين حالت را بخدا در هيچ كدام اصحاب رسول خدا نديدم .

١٠- داود بن فرقد گويد: شنيدم كه پدرم از امام صادق عليه‌السلام پرسيد كى وقت مغرب مى شود؟ فرمود گاهى كه كرسى آن ناپديد شود گفت كرسى آن چيست ؟ فرمود قرص ‍ خورشيد است ، گفت كى پنهان مى شود؟ فرمود گاهى كه نگاه كنى و آن را نبينى .

١١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر گاه خورشيد ناپديد شد وقت مغرب شده است .

١٢- ابى اسامه زيد شحام يا ديگرى گفت : يك بار بالاى كوه ابو قبيس بودم و مردم نماز مغرب ميخواندند و من ميديدم كه آفتاب غروب نكرده و پشت كوه رفته امام صادق را ديدار كردم و باو گزارش دادم بمن فرمود چرا چنين كردى ؟ بدكارى كردى هر گاه خورشيد را بچشم خود نديدى نماز مغرب را بخوان چه پشت كوه رود يا در افق فرو رود بشرطى كه ابر رويش را نگرفته يا تاريكى بر آن سايه نيفكنده همانا تو مكلف بمشرق و مغرب خود هستى و بر مردم بحث لازم نيست .

١٣- سماعة بن مهران گويد: به امام ششم عرض كردم راجع به مغرب كه بسا ميخوانيم و بيم داريم كه خورشيد پشت كوه باشد يا كوه آن را از ما پوشيده باشد؟ فرمود تو وظيفه ندارى بالاى كوه بروى .

١٤- امام ششم ميفرمود : رسول خدا نماز مغرب را ميخواند و خاندانى از انصار با او نماز مى خواندند بنام بنى سلمه كه نيم ميل منزلشان دور بود و وقتى بمنزل خود برميگشتند جاهاى تير خود را مى ديدند.

١٥- عبيد بن زراره گويد: شنيدم امام ششم ميفرمود مردى با من همراه شد كه نماز مغرب را تا شب تاخير ميكرد و نماز فجر را در تاريكى ميخواند من مغرب را به محض فرود شدن خورشيد ميخواندم و فجر را پس از روشنى سپيده آن مرد بمن گفت چرا مانند من عمل نكنى ؟ آفتاب پيش از ما بر مردمى طلوع ميكند و از ما كه غروب كرد بر مردمى عيانست ، گفتم بمحض كه از ديده ما غروب كرد بر ما است كه نماز بخوانيم و چون سپيده بر ما دميد بايد نماز صبح بخوانيم اين وظيفه ما است و بر آنان لازم است كه نماز مغرب را وقتى بخوانند كه آفتاب از خود آنها غروب كند.

١٦- ابان بن تغلب و ربيع بن سليمان و ابان بن ارقم و ديگران روايت كرده اند كه : از مكه مى آمديم تا در وادى اجفر از دور مردى را ديديم نماز ميخواند و هنوز شعاع خورشيد بچشم ما ميخورد نادل گران شديم و او نماز ميخواند و ما بر او نفرين ميكرديم تا يك ركعت نماز خواند و ما بر او نفرين كرديم و گفتيم اين از جوانان مدينه است و چون نزد او رسيديم ديديم امام ششم جعفر بن محمد است فرود آمديم و با او نماز خوانديم و يك ركعت از ما فوت شده بود چون نماز را تمام كرديم خدمتش رفتيم و گفتيم قربانت در اين هنگام نماز ميخوانى ؟ فرمود بمحض كه آفتاب ناپديد شد وقت ميرسد.

# مجلس نوزدهم روز جمعه هشت روز ب آخر رمضان ٣٦٧ مانده

١- امام ششم عليه‌السلام فرمود : همسايگان ام ايمن خدمت رسول خدا آمدند و عرضكردند يا رسول اللّه براستى ام ايمن ديشب از گريه نخوابيده و پى درهم گريست تا صبح شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد ام ايمن خدمتش آمد باو فرمود ام ايمن خدا ديده ات را نگرياند همسايگان آمدند و بمن گزارش دادند كه تو همه شب را گريستى خدا ديده گانت را نگرياند چرا گريستى ؟ فرمود يا رسول اللّه خواب هولناكى ديدم و همه شب را گريستم ، رسول خدا فرمود خوابت را بمن بگو كه خدا و رسولش بهتر ميدانند، گفت بر من سخت است كه آن را بگويم ، فرمود خواب چنان نباشد كه تو ديدى آن را براى رسول خدا بگو عرضكرد در اين شب بخواب ديدم كه گويا عضوى از بدنت در خانه من افتاده است رسول خدا فرمود آسوده بخواب فاطمه ام حسين را ميزايد و تو او را پرستارى كنى و در آغوش گيرى و باين مناسبت يكى از اعضاى من در خانه تو باشد چون فاطمه عليه‌السلام حسين را زائيد و روز هفتم شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد سرش را تراشيدند و به وزن مويش نقره صدقه داد و عقيقه اش ‍ كرد و ام ايمن او را آماده نمود و در برد رسول خدا پيچيد و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود مرحبا به آورنده و آورده شده اى ام ايمن اينست تاويل خوابت .

٢- ابى محمد شيخ اهل كوفه روايت كرد كه : چون حسين بن على عليه‌السلام كشته شد دو پسر كوچك از لشكرگاهش اسير شدند و آنها را نزد عبيد اللّه آوردند و زندانبان را طلبيد و گفت اين دو كودك را ببر و خوراك خوب و آب سرد به آنها مده و بر آنها تنگ بگير، اين دو كودك روزه ميگرفتند و شب دو قرص نان جو و يك كوزه آب براى آنها مى آوردند تا يك سالى گذشت و يكى از آنها بديگرى گفت اى برادر مدتى است ما در زندانيم عمر ما تباه مى شود و تن ما ميكاهد اين شيخ زندانبان كه آمد مقام و نسب خود را باو بگوئيم شايد بما ارفاقى كند شب آن شيخ همان نان و آب را آورد و كوچكتر گفت اى شيخ تو محمد را ميشناسى ؟ گفت چگونه نشناسم او پيغمبر منست ، گفت جعفر بن ابى طالب را ميشناسى ؟ گفت چگونه نشناسم با آنكه خدا دو بال باو داد، كه با فرشتگان هر جا خواهد ميرود، گفت على بن ابى طالب را ميشناسى ؟ گفت چگونه نشناسم او پسر عم و برادر پيغمبر منست گفت ما از خاندان پيغمبر تو محمد و فرزندان مسلم بن عقيل على بن ابى طالب و در دست تو اسيريم و خوراك و آب خوب بما نميدهى و بما در زندان سخت گيرى ميكنى ، آن شيخ افتاد و پاى آنها را بوسيد و ميگفت جانم قربان شما اى عترت پيغمبر خدا مصطفى اين در زندان به روى شما باز است هر جا خواهيد برويد شب دو قرص نان جو و يك كوزه آب براى آنها آورد و راه را براى آنها نمود و گفت شبها راه برويد و روزها پنهان شويد تا خدا بشما گشايش دهد- شب رفتند تا بدر خانه پيره زنى رسيدند باو گفتند ما دو كودك غريب و نابلديم و شب است امشب ما را مهمان كن و صبح ميرويم گفت عزيزانم شما كيانيد كه از هر عطرى خوشبوتريد؟ گفتند ما اولاد پيغمبريم و از زندان ابن زياد و از كشتن گريختيم پيره زن گفت عزيزانم من داماد نابكارى دارم كه به همراهى عبيد اللّه بن زياد در واقعه كربلا حاضر شده و ميترسم در اينجا بشما برخورد و شما را بكشد، گفتند ما همين يك شب را ميگذرانيم و صبح به راه خود ميرويم . گفت من براى شما شام مى آورم شام آورد و خوردند و نوشيدند و خوابيدند كوچك به بزرگ گفت برادر جان اميدوارم امشب آسوده باشيم بيا در آغوش هم بخوابيم و همديگر را ببوسيم مبادا مرگ ما را از هم جدا كند، در آغوش هم خوابيدند و چون پاسى از شب گذشت داماد فاسق عجوز آمد و آهسته در را زد عجوز گفت كيستى ؟ گفت من فلانم ، گفت چرا بى وقت آمدى ؟ گفت واى بر تو پيش از آنكه عقلم بپرد و زهره ام از تلاش و گرفتارى بتركد در را باز كن ، گفت واى بر تو چه گرفتارى شدى ؟ گفت دو كودك از لشكرگاه عبيد اللّه گريختند و امير جار زده هر كه سر يكى از آنها را بياورد هزار درهم جايزه دارد و هر كه سر هر دو را بياورد دو هزار درهم جايزه دارد و من رنجها بردم و چيزى بدستم نيامد، پيره زن گفت از آن بترس كه در قيامت محمد خصمت باشد، گفت واى بر تو دنيا را بايد بدست آورد، گفت دنيا بى آخرت بچه كارت آيد، گفت تو از آنها طرفدارى ميكنى گويا در اين موضوع اطلاعى دارى بايد نزد اميرت برم ، گفت امير از من پيره زنى كه در گوشه بيابانم چه ميخواهد؟ گفت بايد من جستجو كنم در را باز كن استراحتى كنم و فكر كنم كه صبح از چه راهى دنبال آنها بروم در را گشود و باو شام داد خورد و نيمه شب آواز خرخر دو كودك را شنيد و مانند شتر مست از جا جست و چون گاو فرياد كرد و دست باطراف خانه كشيد تا پهلوى كوچكتر آنها رسيد، گفت كيست ؟ گفت من صاحب خانه ام ، شما كيانيد؟ برادر كوچك بزرگتر را جنبانده و گفت برخيز كه از آنچه ميترسيديم بدان گرفتار شديم ، گفت شما كيستيد؟ گفتند اگر راست گوئيم در امانيم ؟ گفت آرى ، گفتند اى شيخ امان خدا و رسول و در عهده آنان ؟ گفت آرى ، گفتند محمد بن عبد اللّه گواه است ! گفت آرى ، گفتند خدا بر آنچه گفتيد وكيل و گواه است ! گفتند آرى ، گفتند اى شيخ ما از خاندان پيغمبرت محمديم و از زندان عبيد اللّه بن زياد از ترس جان گريختيم ، گفت از مرگ گريختيد و بمرگ گرفتار شديد، حمد خدا را كه شما را بدست من انداخت ، برخاست و آنها را بست و شب را در بند بسر بردند و سپيده دم غلام سياهى فليح نام را خواست و گفت اين دو كودك را ببر كنار فرات و گردن بزن و سر آنها را برايم بياور تا نزد ابن زياد برم و دو هزار درهم جايزه ستانم، غلام شمشير برداشت و آنها را جلو انداخت و چون از خانه دور شدند يكى از آنها گفت اى سياه تو به بلال مؤذن پيغمبر مانى؟ گفت آقايم بمن دستور داده گردن شما را بزنم شما كيستيد؟ گفتند ما از خاندان پيغمبرت محمد و از ترس جان از زندان ابن زياد گريختيم و اين عجوزه شما ما را مهمان كرد و آقايت ميخواهد ما را بكشد آن سياه پاى آنها را بوسيد و گفت جانم قربان شما، رويم سيد شما اى عترت مصطفى بخدا محمد در قيامت نبايد خصم من باشد، شمشير را دور انداخت و خود را بفرات افكند و گريخت، مولايش فرياد زد نافرمانى من كردى؟ گفت من بفرمان توام تا بفرمان خدا باشى و چون نافرمانى خدا كنى من در دنيا و آخرت از تو بيزارم پسرش را خواست و گفت من حلال و حرام را براى تو جمع ميكنم بايد دنيا را بدست آورد اين دو كودك را ببر كنار فرات گردن بزن و سر آنها را بياور تا نزد عبيد اللّه برم و دو هزار درهم جايزه آورم، شمشير گرفت و كودكان را جلو انداخت و كمى پيش رفت يكى از آنها گفت اى جوان من از دوزخ بر تو ميترسم، گفت عزيزانم شما كيستيد؟ گفتند از عترت پيغمبرت، پدرت ميخواهد ما را بكشد، آن پسر هم بپاى آنها افتاد و بوسيد و همان را گفت كه غلام سياه گفته بود، و شمشير را دور انداخت و خود را بفرات افكند. پدرش فرياد زد مرا نافرمانى كردى؟ گفت فرمان خدا بر فرمان تو مقدم است آن شيخ گفت جز خودم كسى آنها را نكشد شمشير گرفت و جلو رفت و در كنار فرات تيغ كشيد و چون چشم كودكان بتيغ برهنه افتاد گريستند و گفتند اى شيخ ما را ببر بازار بفروش و مخواه كه روز قيامت محمد خصمت باشد، گفت سر شما را براى ابن زياد ميبرم و جايزه ميستانم، گفتند خويشى ما را با رسول خدا "صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم" منظور ندارى؟ گفت شما با رسول خدا پيوندى نداريد، گفتند اى شيخ ما را نزد عبيد اللّه بر تا خودش در باره ما حكم كند گفت من بايد با خون شما باو تقرب جويم، گفتند اى شيخ به كودكى ما ترحم نميكنى؟ گفت خدا در دلم رحم نيافريده، گفتند پس بگذار ما چند ركعت نماز بخوانيم، گفت اگر سودى دارد براى شما هر چه خواهيد نماز بخوانيد آنها چهار ركعت نماز خواندند و چشم به‏آسمان گشودند و فرياد زدند يا حى يا حكيم يا احكم الحاكمين ميان ما و او بحق حكم كن، برخاست گردن بزرگتر را زد و سرش را در توبره گذارد و آن كوچك در خون برادر غلطيد و گفت ميخواهم آغشته بخون برادر رسول خدا را ملاقات كنم، گفت عيب ندارد تو را هم باو مى‏رسانم، او را هم كشت و سرش را در توبره گذاشت و تن هر دو را در آب انداخت و سرها را نزد ابن زياد برد او بر تخت نشسته و عصاى خيزرانى بدست داشت، سرها را جلوش گذاشت و چون چشمش به‏آنها افتاد سه بار برخاست و نشست، گفت واى بر تو كجا آنها را جستى ؟ گفت پيره زنى از خاندان ما آنها را مهمان كرده بود، گفت حق مهمانى آنها را منظور نكردى ؟ گفت نه ، گفت با تو چه گفتند؟ گفت تقاضا كردند ما را ببر بازار و بفروش و بهاى ما را بستان و محمد را در قيامت خصم خود مكن ، تو در جواب چه گفتى ؟ گفتم شما را ميكشم و سرتان را نزد عبيد اللّه ميبرم و دو هزار درهم جائزه ميگيرم گفت ديگر با تو چه گفتند؟ گفتند ما را زنده نزد عبيد اللّه ببر تا خودش در باره ما حكم كند، تو چه گفتى ؟ گفتم نه من با كشتن شما باو تقرب جويم ، گفت چرا آنها را زنده نياوردى ؟ تا چهار هزار درهم بتو جائزه دهم ، گفت دلم راه نداد جز آنكه بخون آنها بتو تقرب جويم ، گفت ديگر با تو چه گفتند؟ گفتند اي شيخ خويشى ما را با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منظور دار. تو چه گفتى ؟ گفتم شما را با رسول خدا خويشى نيست ، واى بر تو ديگر چه گفتند؟ گفتند به كودكى ما ترحم كن ، گفت تو به آنها ترحم نكردى ؟ نه ، گفتم خدا در دل من ترحم نيافريده ، واى بر تو ديگر چه گفتند؟ گفتند بگذار چند ركعت نماز بخوانيم ، گفتم اگر براى شما سودى دارد هر چه خواهيد نماز بخوانيد، گفت بعد از نماز خود چه گفتند؟ گفت آن دو يتيم عقيل دو گوشه چشم به آسمان كردند و گفتند يا حى يا حكيم يا احكم الحاكمين ميان ما و او بحق حكم كن گفت خدا ميان تو و آنها بحق حكم كرد كيست كه كار اين نابكار را بسازد، مردى شامى از جا برخاست و گفت من ، گفت او را به همان جا ببر كه اين دو كودك را كشته و گردن بزن و خونش را روى خون آنها بريز و زود سرش را بياور، آن مرد چنان كرد و سرش را آورد و بر نيزه افراشتند و كودكان با تير و سنگ او را ميزدند و ميگفتند اين است كشنده ذريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

# مجلس بيستم روز سه شنبه چهار شب از ماه رمضان ٣٦٧ مانده

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود : به راستى در على عليه‌السلام چند خصلت است كه اگر يكى از آنها در همه مردم بود در فضل آنها بس بود گفته او هر كه من مولاى اويم على مولاى من است و گفته او على از من چون هارونست از موسى و گفته او على از منست و من از او و گفته او على نسبت بمن چون خود من است طاعتش طاعت منست و نافرمانيش نافرمانى من و گفته او جنگ با على جنگ با خداست و سازش ‍ با على سازش با خداست و گفته او دوست على دوست خدا است و دشمن او دشمن خدا و گفته او على حجت خدا و خليفه او است بر بندگانش و گفته او دوستى على ايمانست و بغض او كفر است و گفته او حزب على حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شيطان و گفته او على با حق است و حق با او است از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من در آيند و گفته او على قسيم بهشت و دوزخ است و گفته او هر كه از على جدا شود از من جدا شده و هر كه از من جدا شود از خداى عز و جل جداست و گفته او شيعيان على همان كامجويان روز قيامتند.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شش چيز از من متعهد شويد و من براى شما بهشت را متعهدم هر گاه نقلى كنيد دروغ نگوئيد و وعده كه ميدهيد خلاف نكنيد و در امانت خيانت مكنيد و ديده بپوشيد و فرج خود نگهداريد و دست و زبان خود باز گيريد.

٣- ابو الصلت هروى گويد: چون مامون صاحب نظران اهل اسلام و ديانات يهود و نصارى و مجوس و صابئيه و ديگران را جمع كرد تا با على بن موسى الرضا مباحثه كنند هر كس ‍ قيام كرد او را محكوم ساخت و گويا سنگ در دهانش نهادند. على بن محمد بن جهم پيش آمد و عرضكرد يا ابن رسول اللّه شما معتقد به عصمت انبيائيد! فرمود آرى گفت چه ميكنى با گفته خداى عز و جل (طه ١٢١) آدم نافرمانى كرد و گمراه شد و گفته خدا (انبياء ٨٧) ذو النون گاهى كه خشمناك رفت و گمان كرد كه ما بر او توانا نيستم و گفته او در باره يوسف (٢٤) آن زن به وى همت گماشت و يوسف هم بدو همت گماشت و گفته او در باره داود (ص ٢٥) گمان كرد داود كه ما او را آزموديم و گفتارش ‍ در باره پيغمبرش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (احزاب ٣٧) در دل خود نهان كنى آنچه را خدايش عيان كند و از مردم ميترسى و خدا سزاوارتر است كه از او بترسى مولاى ما حضرت رضا فرمود واى بر تو اى على از خدا بپرهيز و پيغمبران خدا را به هرزگى نسبت مده و كتاب خداى عز و جل را به رأ ى خود دريافت مكن خداى عز و جل فرموده نميدانند تاويلش را جز خدا و راسخان در دانش اما اينكه خدا فرموده آدم عصيان پروردگارش نمود و گمراه شد. براستى خداى عز و جل آدم را حجت در زمين و خليفه بر بندگانش آفريد او را براى بهشت نيافريد نافرمانى آدم در بهشت بود نه در زمين براى آنكه مقدرات امر خداى عز و جل كامل گردد و چون به زمين هبوط كرد و حجت و خليفه گرديد معصوم بود بدليل قول خداى عز و جل (آل عمران آيه) به راستى خدا برگزيد آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر همه جهانيان .

و اما گفتار خداى عز و جل ذو النون گاهى كه خشمناك رفت و گمان كرد كه بر او قادر نيستيم مقصود اينست كه ما روزى را بر او تنگ نميكنيم مگر نشنيدى قول خداى عز و جل را (فجر) و اما چون خدايش آزمايد تنگ گيرد بر او روزيش را و اگر گمان كرده بود كه خدا بر او توانا نيست كافر شده بود و اما گفتار خداى عز و جل در باره يوسف كه همت به وهم بها مقصود اينست كه زليخا قصد معصيت كرد و يوسف قصد قتل او كرد در صورتى كه مجبورش كند از خشمى كه بر او گرفت خدا كشتن او را از وى گردانيد و هم هرزگى را چنانچه فرموده همچنان گردانديم از او بدى را يعنى كشتن و فحشاء را يعنى زنا، راجع به داود كسان شما چه ميگويند؟ على بن جهم گفت ميگويند داود عليه‌السلام در محرابش نماز ميخواند كه شيطان بصورت زيباترين پرنده اى در نظرش مجسم شد و نمازش را بريد و خواست آن را بگيرد پرنده به حياط پريد و دنبال او رفت و ببام پريد دنبالش بالاى بام رفت پرنده در خانه اوريا پسر حنان پريد داود دنبالش بدان خانه سر كشيد و زن اوريا مشغول غسل كردن بود و داود او را ديد و عاشقش شد داود اوريا را به جبهه جنگ فرستاده بود داود به فرمانده جبهه نوشت كه اوريا را به ميدان بفرست اوريا به ميدان رفت و بر مشركان پيروز شد و بر داود ناگوار آمد دوباره نوشت كه او را جلو تابوت بجنگ بفرست در اين باره كشته شد داود زنش را تزويج كرد حضرت رضا دست به پيشانى زد و فرمود (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ )شما يكى از پيغمبران خدا را نسبت داديد كه به نمازش بى اعتنائى كرد و دنبال پرنده اى رفت و دل به هرزگى داد و وسيله كشتن بيگناهى را فراهم كرد، عرضكرد يا ابن رسول اللّه خطاى او چه بود؟ فرمود واى بر تو داود گمان برد كه خدا خلقى داناتر از او نيافريده خدا دو فرشته فرستاد تا از ديوار محرابش بالا آمدند و گفتند ما دو طرفيم كه يكى بر ديگرى ستم كرده بحق ميان ما حكم كن و خلاف مگو و ما را به راه حق راهنمائى كن براستى اين برادر من نود و نه ميش دارد و من يك ميش دارم و ميگويد آن يكى را هم من بده بمن درشت ميگويد داود بر مدعى عليه شتاب كرد و گفت بتو ستم كرده كه يك ميش تو را هم خواسته است و از مدعى شاهد نخواست و بطرف او هم نگفت كه در جوابش چه گوئى ؟ اين بود خطاى او در حكمش نه آنكه شما ميگوئيد مگر نميشنوى كه خداى عز و جل ميفرمايد (ص ٢٧) اى داود براستى ما تو را در زمين خليفه كرديم ميان مردم درست حكم كن تا آخر آيه گفت يا ابن رسول اللّه پس داستان او با اوريا چه بود حضرت رضا فرمود در ايام داود چون شوهر زنى ميمرد يا كشته ميشد ديگر ازدواج نميكرد و اول كسى كه خدا برايش مباح كرد پس از قتل شوهر زنى با او تزويج كند داود عليه‌السلام بود و اين امر بر اوريا سخت و ناگوار آمد و اما راجع به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغمبر او گفته خداى عز و جل در دل پنهان كنى آنچه را خدا آشكار ميسازد و از مردم ميترسى و بايست از خدا بترسى موضوع اينست كه خداى عز و جل به پيغمبر خود نام زنان او را در دنيا و آخرت اعلام كرد و فرمود آنان همه ام المؤمنين باشند و يكى از آنها را زينب دختر جحش نامبرد كه آن روز زن زيد بن حارثه بود پيغمبر نام او را در دل خود پنهان كرد و باو نگفت مبادا منافقين طعن زنند كه زن ديگرى را در زنهاى خود نام ميبرد و ام المؤمنين ميشمرد و از بدگوئى منافقين بيم كرد خدا فرمود بايست از خدا بيم كنى در دل خود و خداى عز و جل متصدى تزويج احدى از خلق خود نگرديد مگر تزويج حواء به آدم و زينب به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه عليه‌السلام به على عليه‌السلام على بن جهم گريست و گفت يا ابن رسول اللّه من توبه كارم بدرگاه خداى عز و جل از آنكه بگويم در باره پيغمبران خدا جز آنكه شما ياد آور شديد.

٤- على بن ابى طالب گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك روز اين خطبه را براى ما خواند- آيا مردم ماه خدا با بركت و رحمت و آمرزش بشما رو كرده است ، ماهى است كه پيش خدا بهترين ماه است و روزهايش بهترين روزها و شبهايش بهترين شبها و ساعاتش بهترين ساعات آن ماهى است كه در آن دعوت شديد به مهمانى خدا و اهل كرامت خدائيد در آن نفسهاى شما در آن تسبيح است و خواب شما در آن عبادتست كردارتان در آن پذيرفته و دعايتان مستجاب از خدا بخواهيد با نيات درست و دلهاى پاك كه شما را براى روزه در آن و خواندن قرآن موفق دارد بدبخت آنكه از آمرزش خدا در اين ماه محروم گردد، بگرسنگى و تشنگى خود در آن گرسنگى و تشنگى روز قيامت را ياد كنيد و بر فقراء و مساكين خود صدقه دهيد

و بزرگان خود را احترام كنيد و خردان را ترحم كنيد و صله رحم كنيد و زبانها نگهداريد و از آنچه خدا ديدنش را حلال نكرده چشم بپوشيد و آنچه را از شنيدنش حلال نكرده گوش ببنديد و بر يتيمان مردم مهر ورزيد تا بر يتيمان شما مهر ورزند و بخدا از گناهان خود توبه كنيد و در وقت نماز دست بدعا برداريد كه بهترين ساعتها است خدا در آن نظر لطف به بندگان خود دارد بمناجات آنها پاسخ دهد و فرياد آنها را لبيك گويد و درخواست آنها را بدهد و دعاى آنها را مستجاب كند آيا مردم نفس شما گرو كردار شما است آن را باستغفار رها كنيد دوش شما از گناهان شما بار سنگينى دارد بطول سجود آن را سبك كنيد و بدانيد كه خداى تعالى ذكره به عزت خود قسم خورده كه نمازخوانان و ساجدان را عذاب نكند و آنها را روز قيامت به هراس دوزخ نيندازد، آيا مردم هر كدام شما يك روزه دار را افطار دهد در اين ماه نزد خدا ثواب آزاد كردن بنده اى دارد و گناهان گذشته اش آمرزيده گردد عرض شد يا رسول اللّه همه ماها بر آن توانائى نداريم ، فرمود از خدا بپرهيزيد گرچه با نيمه خرمائى باشد و گرچه بشربتى آب باشد آيا مردم هر كه در اين ماه خوش خلقى كند جواز صراط او باشد در روزى كه همه قدمها بلغزد هر كه در آن تخفيف دهد بر مملوكان خود خدا حسابش را تخفيف دهد و هر كه شر خود را باز دارد خدا خشم خود را از او باز دارد روزى كه ملاقاتش كند و هر كه در آن يتيمى را گرامى دارد خدا روز ملاقاتش او را گرامى دارد و هر كه در آن صله رحم كند روز ملاقات با او صله نمايد برحمت خود و هر كه قطع رحم كند خدا در روز ملاقاتش رحمت خود از او ببرد هر كه نماز مستحبى بخواند خدا برات آزادى از آتش برايش بنويسد و هر كه در آن واجبى ادا كند ثواب كسى دارد كه هفتاد واجب در ماههاى ديگر ادا كند و هر كه در آن بر من بسيار صلوات فرستد خدا روزى كه ميزانها سبك است ميزانش را سنگين كند هر كه يك آيه قرآن در آن بخواند چون كسى باشد كه در ماههاى ديگر يك ختم قرآن بخواند آيا مردم درهاى بهشت در اين ماه گشوده از خدا بخواهيد كه آنها را نبندد بروى شما، درهاى دوزخ در اين ماه بسته است از پروردگار خود بخواهيد كه بروى شما آنها را نگشايد شياطين در آن ببندند از خدا پروردگار خود بخواهيد كه ديگر آنها را بر شما مسلط نكند امير المؤمنين فرمود من برخاستم و عرضكردم يا رسول اللّه كدام عمل در اين ماه بهتر است فرمود اى أ بو الحسن بهترين عمل در اين ماه ورع از محارم خداى عز و جل است سپس گريست عرضكردم يا رسول اللّه چرا گريه كنى ؟ فرمود براى آنچه در اين ماه از تو حلال شمارند گويا تو را مينگرم كه نماز براى پروردگارت ميخوانى و شقى تر اولين و آخرين كه جفت پى كننده شتر ثمود است برانگيخته شود و ضربتى بر فرقت زند و ريشت را خضاب كند امير المؤمنين فرمود گفتم يا رسول اللّه اين در صورتيست كه دين من سالم است ؟ فرمود با سلامتى دين تو است سپس فرمود اى على هر كه تو را بكشد مرا كشته و هر كه تو را بخشم آرد مرا بخشم آورده و هر كه تو را دشنام دهد مرا دشنام داده زيرا تو جان منى روحت از روح من و گلت از گل منست براستى خداى تبارك و تعالى آفريده مرا با تو برگزيده مرا با تو و مرا براى نبوت اختيار كرده و تو را براى امامت هر كه منكر امامت تو است منكر نبوت منست اى على تو وصى من و پدر فرزندان من و شوهر دختر من و خليفه من بر امت منى در زندگى من و پس از مردن من فرمانت فرمان من و غدقنت غدقن منست سوگند به آن كه مرا به نبوت گسيل كرده و بهتر خلق ساخته كه تو حجت خدائى بر خلقش و امين اوئى بر سرش و خليفه اوئى بر بندگانش .

# مجلس بيست و يكم - روز جمعه سلخ ماه رمضان ٣٦٧

١- جابر بن عبد اللّه گويد: چون على عليه‌السلام مژده فتح خيبر براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باو فرمود اگر جماعاتى از امتم در باره تو نميگفتند آنچه نصارى در باره عيسى بن مريم گفتند امروز در باره تو چيزى مى گفتم كه به هر جمعى گذرى خاك زير پايت و فضل آب وضويت گيرند براى شفا و همين بس كه تو از منى و من از تو ارث مرا برى وارث تو را برم و تو نسبت بمن چون هرون باشى نسبت به موسى جز اينكه پس از من پيغمبرى نباشد تو ذمه مرا برى كنى و به روش من بجنگى و فردا بر سر حوض خليفه من باشى و تو اول كسى باشى كه سر حوض بر من وارد شوى و تو اول كسى كه با من جامه در بركنى و اول كسى از امت منى كه در بهشت در آئى و شيعيانت بر سر منبرهاى نور با روى سفيد گرد منند و از آنها شفاعت كنم و فردا در بهشت همسايه هاى منند و به راستى نبرد با تو نبرد با منست و سازش با تو سازش با من سر تو سر منست و آشكار تو آشكار من و راز سينه تو چون راز من ، فرزندانت فرزندان منند تو وعده هاى مرا عمل كنى و حق با تو است و حق بر زبان تو است و بر دلت و ميان دو ديده ات ايمان با گوشت و خونت آميخته چنانچه با گوشت و خونم آميخته و دشمن تو سر حوض بر من وارد نشود و دوست تو پنهان نگردد تا به همراه تو سر حوض آيد گويد على عليه‌السلام برو در افتاد و سجده كرد و گفت حمد خدا را كه بمن نعمت مسلمانى داد و بمن قرآن آموخت و مرا محبوب خير البريه نمود كه خاتم پيغمبران و رسولانست از احسان و تفضل خودش بر من گويد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اگر تو نبودى مؤمنان پس از من شناخته نميشدند.

٢- ابن عباس به يكى از مجالس قريش ميگذشت كه به على عليه‌السلام دشنام ميدادند بقائد خود گفت : آنان چه ميگويند، گفت به على دشنام ميدهند گفت مرا نزد آنها ببر چون بر سر آنها ايستاد گفت كدام شما بخدا دشنام دهد؟ گفتند سبحان اللّه هر كه بخدا دشنام دهد شرك بخدا آورده ، گفت كدام شما برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دشنام دهد؟ گفتند هر كه برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دشنام دهد كافر است گفت كدام شما به على بن ابى طالب دشنام دهد گفتند بسا باشد گفت خدا را گواه گيرم و براى او اداى شهادت كنم كه محققا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود هر كه على را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر كه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و بقائد خود گفت وقتى به آنها چنين گفتم چيزى گفتند؟ گفت چيزى نگفتند گفت چهره آنها را چگونه ديدى ؟ گفت با چشمانى سرخ بتو نگاه كردند چون نظر نره بزها بكارد قصاب گفت ديگر بگو، گفت ابرو درهم و گردن بزير چون نگاه خوار به عزيز قاهر گفت پدرم قربانت باز هم بگو گفت جز اين چيزى ندارم گفت ولى من خود ميگويم كه زنده هاى آنان ننگ مرده هاشان باشند و مرده هاشان رسوائى بازماندگانشان .

٣- ابو بصير گويد: از امام ششم شنيدم ميفرمود هر كه چهار ركعت نماز بخواند با دويست قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، در هر ركعتى پنجاه قُلْ هُوَ اللّهُ تمام نكند جز آنكه هر گناهى دارد آمرزيده شود.

٤- امام صادق فرمود : بنده اى نيست كه هر روز هفت بار بگويد أ سأ ل اللّه الجنة و اعوذ باللّه من النار جز آنكه نار گويد خدايا او را از من پناه بده .

٥- امام صادق فرمود : بر دشمنان نعمت (حسودان) صبر كن زيرا بهترين پاسخ كسى كه براى تو خدا را معصيت كند اينست كه تو براى او اطاعت خدا كنى .

٦- امام پنجم فرمود : هر كه يك بار آية الكرسى بخواند خدا هزار بد دنيا و هزار بد آخرت از او بگرداند كه آسانترين بد دنيا فقر باشد و آسانتر بد آخرت عذاب قبر.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اى مدرك خدا رحمت كند بنده اى را كه دوستى مردم را براى ما جلب كند آنچه ميفهمند براى آنها حديث كند و آنچه منكرند وانهد.

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : داود عليه‌السلام يك روز بيرون رفت و زبور ميخواند هر وقت داود زبور ميخواند كوه و سنگ و پرنده و درنده اى نبود كه با او هم آواز نشود، ادامه داد تا بكوهى رسيد و اتفاقا بالاى آن كوه پيغمبرى بنام حزقيل مكان داشت چون سنگ كوهها و آواز درندگان و پرندگان شنيد دانست كه داود است داود گفت اى حزقيل اجازه ميدهى بالاى كوه نزد تو آيم ؟ گفت نه داود گريست خداى عز و جل به حزقيل وحى كرد اى حزقيل داود را سرزنش مكن و از من عافيت بخواه حزقيل برخاست و دست داود را گرفت و او را بالا برد داود گفت اى حزقيل هرگز قصد خطا كردى ؟ گفت نه گفت دچار عجب و خود بينى شدى از عبادت خداى عز و جل ؟ گفت نه گفت دل بدنيا دادى و از شهوت و لذتش خواستى ؟ گفت آرى بسا اين بدلم گذشته گفت وقتى اين خيال تو را گرفته چه كردى ؟ گفت وقتى چنين شده ميان اين دره رفتم و عبرت گرفتم گفت داود پيغمبر بدان دره رفت در آنجا تختى از آهن بود و بر زير آن كاسه سر پوسيده و استخوانهاى از ميان رفته و لوحى از آهن كه توشته اى داشت داود آن را خواند اين بود، من اروى پسر سلم هستم هزار سال سلطنت كردم ، هزار شهر ساختم ، هزار دختر گرفتم آخر عمرم بسترم از خاك شد و بالينم از سنگ و همنشين هايم كرمها و مارها هر كه مرا ببيند فريب دنيا نخورد.

٩- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه روزه اش را با قول صالح يا عمل صالح ختم كند خدا روزه او را قبول كند عرض شد يا ابن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قول صالح چيست ؟ فرمود شهادت بيگانگى خدا و عمل صالح اخراج فطره .

١٠- امير المؤمنين روز عيد فطر براى مردم خطبه خواند و فرمود : اى مردم در اين روز شما به محسنان ثواب دهندو بدكاران زيان مندند اين شبيه ترين روزيست به روز قيامت بيرون آمدن شما از منزل به نمازگاه ياد كنيد بيرون آمدن خود را از گورهايتان به محضر پروردگارتان و ياد كنيد به وقوف خود در نمازگاه وقوف خود را در برابر پروردگار خود و ياد كنيد به برگشت خود بمنزلهايتان برگشت خود را بمنزلهاى بهشت يا دوزخ خود و بدانيد اى بندگان خدا كه كمترين مزد مرد و زن روزه دار آنست كه جار كشد آنها را فرشته اى در روز آخر ماه رمضان مژده گيريد بندگان خدا كه آمرزيده شد براى شما آنچه گذشته از گناهان شما و بپائيد در آينده چطور خواهيد بود، و امام صادق جعفر بن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به يكى از اصحابش فرمود چون شب عيد فطر شود مغرب را بخوان و سجده كن و در آن بگو يا ذا الطول يا مصطفى محمد و ناصره صل على محمد و آل محمد و اغفر لى كل ذنب اذنبته و نسيته و هو عندك فى كتاب مبين سپس صد بار بگو و اتوب الى اللّه و پس از مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز عيد همان تكبيرات ايام تشريق را بخوان بگو اللّه اكبر لا اله الا اللّه و اللّه اكبر اللّه اكبر و للّه الحمد اللّه اكبر على ما هدانا و الحمد للّه على ما ابلانا و مگو در آن و رزقهم من بهيمة الانعام كه اين عبارت مخصوص ايام تشريق است . (

١١- ١٣ ذى حجه)

# مجلس بيست و دوم غره ماه شوال سال ٣٦٧

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : كه خدا فرمايد اى بندگانم همه گمراهيد جز آنكه منش رهنمايم و همه فقيريد جر آنكه منش توانگر سازم و همه گنهكاريد جز آنكه منش حفظ كنم .

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : يك اعرابى نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و مدعى شد كه هفتاد درهم بهاى ناقه از او طلبكار است پيغمبر باو فرمود آن را از من دريافت نكردى ، گفت نه فرمود من آن را به تو پرداختم اعرابى گفت راضيم كه مردى ميان من و تو قضاوت كند پيغمبر برخاست با او نزد يكى از مردان قريش به محاكمه رفتند آن مرد باعرابى گفت چه ادعائى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارى ؟ گفت هفتاد درهم بهاى يك ناقه كه باو فروختم ، به پيغمبر گفت يا رسول اللّه چه ميگوئى ؟ فرمود باو پرداخته ام آن مرد قریشى گفت يا رسول اللّه شما به طلب او اقرار كرديد بايد يا دو گواه بياوريد كه باو پرداختيد و يا هفتاد درهم را باو بپردازيد. پيغمبر خشمناك برخاست و رداء خود را ميكشيد و فرمود بخدا من نزد كسى روم كه به حكم خداى تعالى ذكره ميان ما حكم كند با او نزد امير المؤمنين على بن ابى طالب به محاكمه آمد على باعرابى گفت چه ادعائى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارى ؟ گفت هفتاد درهم بهاى ناقه اى كه باو فروختم گفت يا رسول اللّه چه ميفرمائى ؟ فرمود باو پرداختم گفت اى اعرابى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمايد من بتو پرداختم آيا راست ميگويد؟ گفت نه بمن نپرداخته امير المؤمنين شمشير كشيد و گردن آن اعرابى را زد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چرا اعرابى را كشتى ؟ فرمود يا رسول اللّه براى آنكه تو را تكذيب كرد هر كه تو را تكذيب كند خونش حلال است و قتلش واجب است پيغمبر فرمود اى على بدان كه مرا پيغمبرى درست فرستاده است از حكم خداى تعالى خطا نرفتى ولى ديگر چنين كارى مكن .

٣- علقمه گويد: از امام ششم راجع بكسى كه گواهيش پذيرفته شود يا پذيرفته نشود پرسيدم فرمود اى علقمه هر كس بر فطرت اسلام ما شد گواهيش پذيرفته است ، گفتم گواهى گنه كاران پذيرفته است فرمود اگر گواهى گنه كار پذيرفته نباشد بايد جز گواهى انبياء و اوصياء كه معصومند نپذيرند هر كه بديده خود نديدى گناه كند يا دو تن بگناه او گواهى داده باشند از اهل عدالت و آبرومنديست و گواهيش پذيرفته است و گرچه پيش خود گنهكار باشد و هر كه او را غيبت كند بگناهى كه دارد از خدا بريده و با شيطان پيوسته است پدرم از پدرانش براى من باز گفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه مؤمنى را بدان چه در او است غيبت كند خدا ميان آن دو در بهشت جمع نكند هرگز و هر كه بدى به مؤمنى بندد كه در او نباشد عصمت ميان آنها بريده شود و آن غيبت كن در دوزخ مخلد گردد كه چه بد انجامى است ، علقمه گفت يا ابن رسول اللّه مردم ما را به گناهان بزرگى نسبت دهند و ما از اين دلتنگ هستيم فرمود اى علقمه پسند مردم را نتوان بدست آورد و زبانشان را نتوان ضبط كرد شما چطور سالم مانيد از آنچه پيغمبران خدا سالم نماندند و نه رسولان او و نه حجتهاى او، يوسف را به زنا متهم نكردند، ايوب را بگرفتارى گناه خود متهم نكردند، داود را متهم نكردند كه دنبال پرنده اى رفت تا زن اوريا را ديد و عاشق او شد و شوهرش را جلو تابوت فرستاد تا كشته شد و آن زن را گرفت ، موسى را متهم نكردند كه عنين است (مردى ندارد) و او را آزردند تا خدا تبرئه اش كرد از آنچه گفتند و نزد خداوند آبرومند بود همه انبياء را متهم نكردند كه جادوگرند و دنيا طلب ، مريم دختر عمران را متهم نكردند كه از مرد نجارى بنام يوسف آبستن شده پيغمبر ما را متهم نكردند كه شاعر و ديوانه است متهمش نكردند كه عاشق زن زيد بن حارثه شده و كوشيد تا او را بدست آورد، در روز بدر متهمش نكردند كه يك پتوى سرخ براى خود از غنيمت برگرفت تا خدا آن قطيفه را عيان كرد و او را تبرئه نمود از خيانت و در قرآن نازل كرد (آل عمران ١٦١) پيغمبرى نباشد كه از غنيمت بدزدد، هر كه از غنيمت بدزدد روز قيامت در بند وى باشد متهمش نكردند كه در باره پسر عمش على از روى هوى سخن ميگويد تا خداى عز و جل آنها را تكذيب كرد و فرمود (نجم) از هوى سخن نكند همانا وحى است كه به وى رسد، او را متهم نكردند كه بدروغ خود را رسول خدا ميداند تا خدا باو فرستاد (انعام ٢٤) پيش از تو رسولانى تكذيب شدند و صبر كردند بر تكذيب خود و آزرده شدند تا يارى خدايشان آمد روزى فرمود مرا ديشب به آسمان بردند، گفته شد بخدا همه شب از بسترش جدا نشده و آنچه در باره اوصياء گفتند بيش از اينست ، سيد اوصياء را متهم نكردند كه دنيا جو و سلطنت طلب است و آشوب را بر راحت برمى گزيند و خون مردم را مى ريزد و اگر مرد خوبى بود خالد بن وليد مامور نميشد گردنش را بزند، او را متهم نكردند كه ميخواست دختر ابى جهل را بر سر فاطمه عليه‌السلام بگيرد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر منبر از او به مسلمانان شكايت كرد و فرمود على ميخواهد دختر دشمن خدا را بر سر دختر پيغمبر خدا بزنى گيرد حالافاطمه پاره تن منست و هر كه او را آزارد مرا آزرده و هر كه او را شاد كند مرا شاد كرده و هر كه او را خشمناك سازد مرا خشمناك ساخته سپس امام صادق فرمود اى علقمه چه گفتار عجيبى مردم در باره على عليه‌السلام دارند يكى او را معبود داند و ديگرى عاصى معبود پندارد و آنكه او را متهم به معصيت كند بر او سهل تر است از آنكه متهم به ربوبيت نمايد اى علقمه مگر نگفتند خداى عز و جل سومى سه تاست مگر او را مانند خلقش ندانستند مگر نگفتند كه او دهر است ؟ نگفتند كه او چرخ است ؟ مگر نگفتند كه جسم است نگفتند كه صورتست ، تعالى اللّه عن ذلك علوا كبيرا اى علقمه آن زبانها كه خدا را بنالايق ستايند چگونه از نكوهش شما بدان چه بد داريد باز ايستند از خدا يارى خواهيد و شكيبا باشيد، به راستى زمين از آن خداست و او را بارث هر كه از بندگانش خواهد بسپارد و عاقبت از آن متقيانست بنى اسرائيل هم به موسى گفتند پيش از آنكه تو بيائى در آزار بوديم و پس از آنهم كه آمدى در آزاريم خداى عز و جل فرمود بگو اى موسى اميد است كه پروردگارتان دشمنان را نابود كند و شما را در زمين بجاى او نهد و بنگرد چه كار خواهيد كرد.

٤- امام چهارم فرمود : يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون شد و نماز بامداد را خواند و سپس فرمود اى گروه مردم كدام از شما ميرود و از سه كسى كه به لات و عزى قسم خوردند مرا بكشند دفاع ميكند و به پروردگار كعبه دروغ گفته اند، كسى جواب نداد، فرمود گمانم على بن ابى طالب ميان شما نيست عامر بن قتاده عرضكرد او امشب تب داشت و نيامده با شما نماز بخواند اجازه بدهيد باو خبر دهم پيغمبر فرمود خبر ده رفت و او را خبر داد و امير المؤمنين بشتاب آمد و يك ازارى به تن داشت كه دو گوشه اش را بگردن گره كرده بود و عرضكرد يا رسول اللّه اين خبر چيست ؟ فرمود اين رسول پروردگار منست و خبر مى دهد از كسانى كه براى كشتن من قيام كرده اند و به پروردگار كعبه دروغ گفته اند على عليه‌السلام فرمود من به تنهائى جلو آنها مى روم و هم اكنون لباس خود را ببر ميكنم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اين لباس و اين زره و اين شمشير، زره به تن او كرد و عمامه بر سرش بست و شمشير به كمرش آويخت و به اسب خودش سوار كرد امير المؤمنين رفت و تا سه روز از او خبرى نشد و جبرئيل عليه‌السلام از او خبرى نداد فاطمه عليه‌السلام با حسن و حسين آمد و گفت بسا اين دو بچه بى پدر شده باشند اشك از چشم پيغمبر سرازير شد و فرمود اى مردم هر كه خبرى از على براى من بياورد مژده بهشت باو مى دهم هر كدام به راهى رفتند تا خبرى آورند چون پيغمبر را بسيار اندوهناك ديدند و پيره زن ها هم بيرون رفتند عامر بن قتاده برگشت و مژده على را آورد و جبرئيل هم گزارش ‍ او را به پيغمبر رسانيد و امير المؤمنين هم با سه شتر و دو اسير و سه اسب وارد شد و سرى هم همراه داشت پيغمبر فرمود ميخواهى من از وضع تو گزارش دهم اى أ بو الحسن ؟ منافقان گفتند تا اين ساعت دردش گرفته بود و اكنون ميخواهد گزارش كار او را بدهد پيغمبر فرمود اى أ با الحسن تو خود گزارش كارت را بده تا گواه بر اين مردم باشى عرضكرد بچشم يا رسول اللّه چون به آن وادى رسيدم اين سه تن را ديدم كه بر شتر سوارند بمن فرياد زدند كيستى ؟ گفتم من على بن ابى طالب پسر عم رسول خدايم گفتند ما رسولى براى خدا نميشناسيم كشتن تو با كشتن محمد پيش ما برابر است اين مقتول بر من حمله كرد و چند ضربت ميان من و او رد و بدل شد و باد سرخى وزيد كه از آن آواز تو را شنيدم ميگفتى من گريبان زرهش را برايت دريدم برگ و شانه اش بزن بشانه او زدم و كارى نشد سپس باد زردى وزيد و ميگفتى زره را از رانش پس انداختم به رانش بزن زدم و قطعش كردم و سرش را برگرفتم و دور انداختم اين دو مرد بمن گفتند شنيديم محمد رفيق دلسوز و مهربانيست ما را نزد او بر و در كشتن ما مشتاب اين سرور ما با هزار پهلوان برابر بود پيغمبر فرمود اى على آواز اول كه شنيدى از جبرئيل بود و دوم از ميكائيل يكى از اين دو مرد را نزد من آور او را پيش داشت و باو فرمود بگو لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و گواهى ده به رسالت من گفت از جا كندن كوه ابو قبيس بر من آسان تر است از اين اعتراف فرمود يا على او را عقب ببر و گردن بزن سپس فرمود ديگرى را بياور باو هم فرمود بگو لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و گواهى بده به رسالت من ، گفت مرا به رفيقم برسان فرمود اى على او را هم ببر و گردن بزن او را عقب داشت و شمشير برافراشت كه گردن زند جبرئيل نزد پيغمبر آمد و گفت اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پروردگارت سلام مى رساند و ميفرمايد او را مكش زيرا خوش خلق و با سخاوت است در قوم خود پيغمبر فرمود اى على دست نگهدار كه اين فرستاده پروردگار من خبر مى دهد كه او خوش ‍ رفتار و با سخاوتست در قبيله خود آن مشرك گفت اين رسول پروردگار تو است كه چنين خبرى داده ؟ فرمود آرى ، گفت بخدا من هرگز در برابر برادرم مالك درهمى نبودم و در جنگ عبوس نكردم و گواهم كه نيست معبود حقى جز خدا و تو رسول خدائى پيغمبر فرمود اينست كه حسن خلق و سخاوت او را به بهشت پر نعمت كشاند.

# مجلس بيست و سوم دو شب از شوال گذشته سال ٣٦٧

١- امام صادق عليه‌السلام از جدش روايت كرده كه : چون امير المؤمنين بر گورستان مشرف مى شد ميفرمود اى خاك نشينان ، اى آوارگان خانه ها را تصرف كردند و زنها را گرفتند و دارائى را پخش كردند اينست خبر پيش ما، پيش شما چه خبر است ؟ سپس رو باصحابش كرد و فرمود اگر اجازه سخن داشتند بشما خبر ميدادند كه بهترين توشه تقوى است .

٢- على عليه‌السلام فرمود : روزى بر فرزند آدم نگذرد كه باو نگويد اى پسر آدم من روز تازه اى هستم و بر تو گواهم ، در من خوب بگو و خوب بكن تا روز قيامت براى تو گواهى دهم پس از من ديگر هرگز مرا نخواهى ديد.

٣- على عليه‌السلام فرمود : مسلمان سه دوست دارد يكى باو بگويد من در زندگى و مردن همراه توام و آن عمل او است و ديگرى گويد تا مردن با توام و آن مال او است كه چون مرد از آن وارثست و سومى گويد من تا سر قبر با توام و تو را رها كنم و آن فرزند او است .

٤- على عليه‌السلام فرمود : كسى مرگ را بخوبى نشناخته است كه فردا را از عمر خود بداند.

٥- امير مؤمنان در بصره خطبه خواند، پس از حمد و ستايش بر خداى عز و جل و صلوات بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : مدت هر چه دراز آيد باز كوتاه است گذشته عبرت زندگانست و مرده پند شخص زنده است ديروز گذشته برگشت ندارد و فردا هم مورد اعتماد كسى نيست نخست پيش قراول ميانه است و ميانه پيشرو آخرى و همه از هم جدا گردند و بهم رسند مرگ بر همه چيره باشد و آن روز هراسناك همه را در گيرد، روزى كه مال و فرزند سودى نبخشد جز كسى كه دل سالم نزد خدا آرد سپس فرمود گروه شيعيانم شكيبا باشيد بر كردارى كه از ثوابش بى نياز نباشيد و خود را شكيبا داريد از ارتكاب كارى كه صبر بر عقابش نداريد، صبر بر طاعت خدا را آسان تر دريابيم از صبر بر عذاب خداى عز و جل بدانيد كه شما عمرى محدود و آرزوئى بلند و نفسى چند داريد بناچار عمر بسر رسد و دفتر آرزو بر هم نهاده شود و نفسها بپايان آيد سپس اشك از ديده ريخت و اين آيه خواند (انفطار١٠- ١٢) و به راستى حافظانى بر شما گمارده شده ، نويسندگانى گرامى ، ميدانيد كه چه ميكنيد.

٦- امير المؤمنين فرمود : همه خيرى در سه خصلت فراهم است نظر و خاموشى و سخن هر نظر بى عبرتى سهو است ، هر خاموشى بى فكرتى غفلت است و هر سخنى ذكر نباشد لغو است خوشا بر كسى كه نظرش عبرت و سكوتش فكر و سخنش ‍ ذكر است ، بر گناه خود بگريد و مردم از شرش آسوده اند.

٧- على عليه‌السلام فرمود : در پنج وقت دعا را غنيمت شماريد وقت قرائت قرآن ، نزد اذان ، نزد آمدن باران ، نزد برخورد دو صف بقصد شهادت و هنگام دعاى مظلوم كه پرده اى تا عرش فاصله ندارد.

٨- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : بسا غافلى كه جامه ميبافد تا بپوشد و آن جامه كفن او است خانه سازد تا مسكن گيرد و آنجا گور او است به على عرض شد آمادگى براى مرگ چيست ؟ فرمود اداى واجبات و كناره كردن از حرامها و بدست آوردن مكارم سپس ‍ باكى نباشد كه مرگ بر او آيد، يا او بمرگ گرايد، بخدا باك ندارد پسر ابى طالب كه بر مرگ افتد يا مرگش درگيرد امير المؤمنين در يكى از خطبه هايش ‍ فرمود آيا مردم به راستى دنيا خانه نيستى و آخرت خانه زيستى است از گذرگاه خود توشه گيريد براى قرارگاه خويش پرده خود را نزد كسى كه راز شما داند ندريد، دلهاى خود را از دنيا بيرون كنيد پيش از آنكه تنهاى شما را بيرون برند در دنيا زنده شديد و براى آخرت آفريده شديد دنيا چون زهر است كسى آن را بخورد كه نشناسد بنده كه مرد فرشتگان گويند چه پيش ‍ داشت و مردم گويند چه بر جا گذاشت برگ عيشى پيش فرستيد كه از آن شما است و پس انداز نكنيد كه بر زيان شما است محروم كسى است كه از بهره مالش محروم باشد و رشك بر آن برند كه ميزانش از صدقات و خيرات سنگين است و در بهشت بستر خود گسترده داشته و راه صراط خود را شسته كرده .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : امامها بعد از من دوازدهند اول آنها توئى اى على و آخرشان همان قائمى است كه خدا بدستش مشرق و مغربهاى زمين را فتح كند.

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مردم گفتار پيغمبر را صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روز مشربه ام ابراهيم در باره على عليه‌السلام از ياد بردند چنانچه گفتار او را در روز غدير خم از ياد بردند. رسول خدا با اصحاب خود در غرفه ام ابراهيم بود كه على عليه‌السلام آمد و جا براى او باز نكردند چون ديد جا براى او باز نميكنند فرمود اى گروه مردم اين خاندان منند كه آنها را سبك ميگيريد و هنوز من زنده ام و ميان شما هستم حالا بخدا اگر از شما پنهان شوم خدا از شما پنهان نيست به راستى روح و راحت و خوشى و بشارت از آن كسى است كه به على عليه‌السلام اقتداء كند و او را دوست دارد و تسليم او و اوصياء از فرزندان او شود و بر منست كه آنها را وارد شفاعت خود كنم زيرا پيروان منند و هر كه مرا پيروى كند از منست روشى است كه از ابراهيم براى من مانده زيرا من از ابراهيم هستم و ابراهيم از منست فضل من فضل او است و فضل او فضل من و من از او افضلم بتصديق قول خدا (آل عمران) نژادى كه برخى از برخى باشند و خدا شنوا و داناست و پاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در مشربه ام ابراهيم چركى برداشت كه به استخوان نرسيد ولى مردم به عيادت او رفتند و ...

# مجلس بيست و چهارم - روز چهارشنبه سه روز از شوال سال ٣٦٧ گذشته

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : روز قيامت عرش پروردگار جهانيان را به هر زينتى زيور كنند و دو منبر نور آورند كه طول هر كدام صد ميل است و يكى را بر راست عرش نهند و يكى را بر چپ عرش و حسن و حسين را بياورند و حسن بر يكى برآيد و حسين بر ديگرى پروردگار تبارك و تعالى عرش خود را به آنها بيارايد چنانچه زن به دو گوشواره زيور بندد.

٢- ابن عباس گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود كه حسن آمد و چون او را ديد گريست و سپس فرمود نزد من نزد من اى پسرم و او را بخود نزديك كرد تا بر زانوى راست نشانيد سپس حسين آمد و چون او را ديد گريست و گفت بيا بيا پسر جانم و او را هم نزديك كرد تا بر زانوى چپ خود نشانيد سپس فاطمه آمد و او را هم بخود نزديك كرد و برابر خود نشانيد و سپس امير المؤمنين عليه‌السلام آمد او را هم كه ديد گريست و نزديك خود طلبيد و در پهلوى راست خود نشانيد، اصحابش گفتند يا رسول اللّه هر كدام را ديدى گريستى ؟ توى اينها كسى نبود كه از ديدنش شاد شوى ؟ فرمود بحق آنكه مرا به نبوت بر انگيخته و بر همه مردم برگزيده من و اينها گرامى ترين خلقيم نزد خدا و روى زمين كسى نيست كه از اينها نزد من محبوبتر باشد اما على بن ابى طالب كه برادر من و همكار من و بعد از من صاحب امر است و صاحب لواء منست در دنيا و آخرت و صاحب حوض ‍ من و شفاعت منست و سرور هر مسلمانى و امام هر مؤمنى است و پيشواى هر متقى و وصى و خليفه من بر خاندانم و امتم در زندگى و پس از مرگم دوستش دوست من و دشمنش دشمنم به ولايتش امتم مرحومه اند و هر كه مخالف او باشد ملعونست و چون آمد گريستم براى آنكه يادم آمد كه پس از من امتم با او دغلى كنند و او را از مسندم بردارند و خدا آن را براى او مقرر كرده پس از من و سپس گرفتارى كشد تا ضربتى بسرش زنند كه ريشش از آن خضاب شود در بهترين ماهى كه ماه رمضانست و خدا در آن قرآن نازل كرده براى هدايت مردم و گواهى بر رهنمائى و فرق حق و باطل ، و اما دخترم فاطمه كه بانوى زنان جهانيان است از اولين و آخرين و پاره تن منست و نور ديده منست و ميوه دل منست و روح منست كه درون منست و حوراء انسيه است هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش جل جلاله بايستد نورش ‍ به فرشتگان آسمان بتابد چنانچه نور اختران بر زمين بتابد و خداى عز و جل به فرشتگانش فرمايد فرشتگانم ببينيد كنيزم فاطمه با وى كنيزانم را برابرم ايستاده و دلش از ترسم ميلرزد و دل به عبادتم داده ، گواه باشيد كه شيعيانش ‍ را از آتش امان دادم و چون او را ديدم بيادم افتاد آنچه پس از من با وى مى شود گويا مى بينم خوارى به خانه اش راه يافته و حرمتش زير پا رفته و حقش غصب شده و ارتش ممنوع شده و پهلويش شكسته و جنين او سقط شده و فرياد ميزند يا محمداه و جواب نشنود و استغاثه كند و كسى بدادش نرسد و هميشه پس از من غمنده و گرفتار و گريان است يك بار يادآور شود كه وحى از خانه اش بريده و بار ديگر ياد جدائى من كند و شب كه آواز مرا نشنود به هراس افتد آوازى كه من با تلاوت قرآن تهجد ميكردم و خود را خوار بيند پس از آنكه در دوران پدر عزيز بوده در اينجا خداى تعالى او را با فرشتگان مأ نوس سازد و او را بدان چه به مريم بنت عمران گفتند ندا دهند و گويند اى فاطمه خدايت گزيد و پاك كرد و بر زنان جهانيان برگزيد اى فاطمه قنوت كن بر پروردگارت و سجود و ركوع كن با راكعان سپس بيمارى او آغاز شود و خدا مريم بنت عمران را بفرستد او را پرستارى كند و در بيمارى او انيس او باشد اينجا است كه گويد پروردگارا من از زندگى دلتنگ شدم و از اهل دنيا ملولم مرا به پدرم رسان خداى عز و جل او را بمن رساند و اول كس از خاندانم باشد كه بمن رسد، محزون و گرفتار و غمنده و شهيد بر من وارد شود و من در اينجا بگويم خدايا لعنت كن هر كه باو ظلم كرده و كيفر ده هر كه حقش را غصب كرده و خوار كن هر كه خوارش كرده و در دوزخ مخلد كن هر كه به پهلويش زده تا سقط جنين كرده و ملائكه آمين گويند، اما حسن كه پسرم و فرزندم و پاره تنم و نور ديده ام و روشنى دلم و ميوه قلبم هست و او سيد جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر امت امرش امر من است و قولش قول من هم هر كه پيرويش كند از منست و هر كه نافرمانيش كند از من نيست و چون او را ديدم بيادم آمد آنچه از اهانت پس از من بيند و تا آنجا كشد كه با زهر ستم و عدوانش كشند در اينجا فرشتگان هفت آسمان به مرگش بگريند و همه چيز تا پرنده هوا و ماهيان دريا بر او گريند چشم كسى كه بر او بگريد كور نباشد روزى كه چشمها كورند و هر كه بر او محزون شود روزى كه دلها همه محزونند دلش محزون نباشد و هر كه در بقيع او را زيارت كند قدمش بر صراط برجا ماند روزى كه همه قدمها بلغزند- و اما حسين عليه‌السلام از من است و فرزند من است و بهترين خلق است ، پس از برادرش امام مسلمانان و سرور مؤمنان و خليفه خداوند عالميان است و غياث مستغيثين و پناه امان جويان و حجت خدا بر همه خلق و او سيد جوانان اهل بهشت است و باب نجات است امرش امر من است و طاعتش طاعت من ، هر كه پيرويش كند از من است و هر كه نافرمانيش كند از من نيست و چون ديدمش بيادم آمد كه بعد از من ، باو چه مى شود گويا مى نگرم كه بحرم من و قرب من پناهنده شده و او را پناه ندهند در خواب به آغوشش گيرم و بر سينه چسبانمش و باو دستور دهم از خانه هجرتم بكوچد و او را بشهادت بشارت دهم از آنجا بكوچد به زمينى كه قتلگاه او است زمين كرب و بلا و قتل و رنج يك دسته مسلمانان ياريش كنند كه سروران شهداى امتند در روز قيامت گويا مينگرمش كه تيرى خورده و از اسبش بخاك افتاده و چون گوسفند سرش را مظلومانه بريدند سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست و كسانى كه گردش بودند گريستند و صداى شيون آنها بلند شد و آن حضرت برخاست و ميفرمود خدايا بتو شكايت كنم آنچه را خاندانم پس از من برخورند سپس وارد منزلش شد.

٣- يك روز حسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شد بر حضرت حسن عليه‌السلام و چون چشمش باو افتاد گريست باو گفت : چه تو را ميگرياند اى ابا عبد اللّه ؟ گفت ميگريم براى آنچه با تو كنند، فرمود آنچه بمن آيد زهريست كه بكامم ريزند و كشته شوم ولى اى ابا عبد اللّه روزى چون روز تو نباشد سى هزار مردى كه مدعيند از امت جد ما محمدند و خود را بدين اسلام بندند بر تو گرد آيند و همدست شوند براى كشتن تو و ريختن خونت و هتك حرمتت و اسير كردن ذريه ات و زنانت و غارت بنه ات در اينجا است كه به بنى اميه لعنت فرود آيد و آسمان خاكستر و خون بارد و همه چيز بر تو بگريند تا وحشيان بيابان و ماهيان دريا.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر گاه از خداى عز و جل خواهشى كنيد از او وسيله بخواهيد پرسيدند از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از وسيله فرمود آن درجه ايست كه من در بهشت دارم هزار پله است و ميان هر دو پله يكماه دويدن اسب است و پله ها از گوهر است و زبرجد و ياقوت تا طلا و نقره آن را در قيامت بياورند در برابر درجه هاى پيغمبران نهند و چون ماه باشد ميان اختران در آن روز پيغمبر و صديق و شهيدى نماند كه گويد خوشا بكسى كه اين درجه دارد ندائى از طرف خداى عز و جل برسد كه همه پيغمبران و خلايق بشنوند، اين درجه محمد است من آيم و قبائى از نور در بر و تاج ملك و اكليل كرامت بر سر على بن ابى طالب لواء حمد را جلو من دارد و بر آن نوشته است لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ رستگاران همانند كه بخدا رسيدند و چون به پيغمبران گذريم گويند اين دو فرشته مقربند كه نشناسيم و نديديم و چون بفرشتگان گذريم گويند اينان دو پيغمبر مرسلند تا بر آن درجه بالا روم و على دنبال من آيد تا به بالاترين پله برآيم و على يك پله پائين تر از من باشد در اين روز پيغمبر و صديق و شهيدى نماند جز آنكه گويد خوشا بر اين دو بنده كه چه گراميند نزد خدا از طرف خدا ندائى رسد كه همه پيغمبران و صديقان و شهيدان و مؤمنان بشنوند اين است حبيبم محمد و اين است وليم على خوشا به آن كه دوستش دارد و بدا به آن كه دشمنش دارد و دروغش شمارد سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود در اين روز كسى نباشد كه دوستت دارد اى على جز آنكه از اين سخن خرم شود و روسپيد گردد و دلشاد و كسى نماند كه دشمنت دارد و يا ستيزه كرده و منكر حقت شده جز آنكه رويش سياه و قدمش ‍ لرزانست در اين ميانه دو فرشته پيش من آيند يكى رضوان كليددار بهشت و يكى مالك كليددار دوزخ ، رضوان نزديك گردد و ميگويد درود بر تو اى احمد من گويم درود بر تو اى فرشته تو كيستى چه خوش رو و خوشبوئى ؟ ميگويد من كليد دار بهشتم و اينها كليدهاى بهشت است كه رب العزت برايت فرستاده اى احمد آنها را بگير گويم از پروردگارم قبول كردم حمد او را بر آنچه بمن تفضل كرد آنها را تحويل برادرم على بن ابى طالب بده رضوان برگردد مالك دوزخ پيش آيد و گويد درود بر تو اى احمد، گويم درود بر تو اى فرشته كيستى كه چه زشت رو و نامطلوبى ؟ گويد من كليددار دوزخم و اينها كليدهاى دوزخ است رب العزت براى شما فرستاده است اى احمد بگير آنها را گويم قبول كردم از پروردگارم حمد او را بر آنچه مرا بدان فضيلت داد آنها را تحويل برادرم على بن ابى طالب بده مالك برگردد و كليدهاى بهشت و دوزخ را در دست دارد تا بر دهانه جهنم بايستد كه شراره ميپراند و سوت ميكشد و حرارتش تند است و على مهار آن را دارد دوزخ به على گويد اى على مرا واگذار و بگذر نور تو شرار مرا خاموش كرد على فرمايد آرام باش اى دوزخ اين شخص را بگير و اين را وانه اين دشمن مرا بگير و اين دوست مرا واگذار دوزخ در آن روز فرمانبرتر است براى على از غلام شما براى آقاى خود اگر خواهد آن را به راست و چپ بكشاند و بهشت آن روز براى على مطيع تر است در آنچه دستور دهد از همه مردم و صلى اللّه على سيدنا خير خلقه محمد و آله اجمعين .

# مجلس بيست و پنجم در طوس زيارتگاه حضرت رضا عليه‌السلام املاء كرده است جمعه روز سيزده روز از ذيحجه سال ٣٦٧ مانده

١- حسين بن يزيد گويد: از امام ششم شنيدم ميفرمود مردى از فرزندان پسرم موسى طلوع كند همنام امير المؤمنين و در زمين طوس بخراسان دفن شود در آنجا به زهر كشته شود و غريب بخاك رود هر كه او را زيارت كند و عارف بمقام او باشد خدا باو عطا كند مزد كسى كه پيش از فتح جهاد كرده و انفاق نموده .

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : محققا پاره اى از تن من در خراسان دفن مى شود زيارتش نكند گرفتارى جز آنكه خدا گرفتاريش را بر طرف كند و نه گنهكارى جز آنكه خدا گناهانش ‍ بيامرزد.

٣- ابى نصر بزنطى گويد: من نامه أ بو الحسن الرضا عليه‌السلام را خواندم كه به شيعيانم برسانيد كه زيارت من نزد خدا برابر است با هزار حج گويد به فرزندش ابى جعفر گفتم هزار حج ؟ فرمود آرى بخدا هزار هزار حج براى آنكه عارف بحقش زيارتش كند:

٤- بزنطى گويد شنيدم امام رضا ميفرمود : زيارت نكند مرا احدى از دوستانم با معرفت بحق من جز آنكه شفاعت پذير اويم در قيامت .

٥- على بن ابى طالب فرمود : محققا يكى از فرزندانم به زهر ستم در زمين خراسان كشته شود نامش نام من است و نام پدرش نام پسر عمران موسى حالا هر كه او را در غربتش زيارت كند خدا گناهان گذشته و آينده او را بيامرزد اگر چه بشماره ستاره ها و قطره هاى باران و برگ درختان باشد.

٦- سليمان بن حفص مروزى گفت : از أ بو الحسن موسى بن جعفر عليه‌السلام شنيدم ميفرمود هر كه قبر فرزندم على را زيارت كند برايش نزد خداى عز و جل هفتاد حج مبرور است گفتم هفتاد حج مبروره فرمود آرى هفتاد هزار حج مبرور گفتم هفتاد هزار حج ؟ گويد فرمود بسا حجى كه قبول نباشد هر كه زيارتش كند يا كنار قبرش بماند چون كسى باشد كه خدا را در عرش او زيارت كرده گفتم چون كسى كه خدا را در عرش زيارت كرده ؟ فرمود آرى چون روز قيامت شود بر عرش خداى عز و جل چهار كس از اولين و چهار از آخرين باشند واين نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و آخرين محمد و على و حسن و حسين سپس بساطى دراز كنند و زائرين قبور ائمه با ما بنشينند جز آنكه بلندترين درجه و نزديكترين آنها بما در عطا زائرين قبر فرزند من باشند. شيخ فقيه ابو جعفر گويد مقصود از اينكه چون كسى باشد كه خدا را در عرشش زيارت كند تشبيه نباشد زيرا فرشتگان عرش را زيارت كنند و بدان پناهنده شوند و گردش طواف كنند و گويند خدا را در عرش او زيارت كرديم چنان كه مردم گويند حج خانه خدا كرديم و خدا را زيارت كرديم نه مقصود اين باشد خدا موصوف شود بمكان زيرا خداى تعالى از آن برتر است برتر.

٧- ايوب بن نوح گويد: از ابو جعفر محمد بن على بن موسى شنيدم ميفرمود هر كه قبر پدرم را در طوس زيارت كند خدا گناهان گذشته و آينده اش بيامرزد و چون روز قيامت شود براى او منبرى برابر رسول خدا بگذارند تا خدا از حساب بندگانش ‍ فارغ شود.

٨- امام صادق فرمود : نوه من در زمين خراسان در شهرى بنام طوس كشته شود هر كه با معرفت بحق او وى را زيارت كند روز قيامت دستش را بگيرم و به بهشت برم اگر چه اهل گناه كبيره باشد عرض كردم شناختن حق او چيست ، فرمود بداند كه او امام مفترض الطاعه و غريب و شهيد است هر كه عارف بحقش او را زيارت كند خدا باو اجر هفتاد شهيدى كه برابر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از روى حقيقت شهيد شده اند بدهد.

٩- امام رضا فرمود : هر كه مرا در اين خانه دور دستم زيارت كند روز قيامت در سه موقف نزدش ‍ آيم تا از هراس آنها خلاصش كنم وقتى نامه هاى اعمال به راست و چپ پرانند، نزد صراط نزد ميزان ، بس است ما را خدا و چه خوب وكيلى است .

# مجلس بيست و ششم در مشهد رضا عليه‌السلام روز غدير خم دوازده روز از ذيحجه مانده در سال ٣٦٧ در مشهد

١- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد: امير المؤمنين على بن ابى طالب براى ما خطبه خواند حمد خدا كرد و او را ستايش نمود و فرمود آيا مردم در برابر اين منبر شما چهار كس از بزرگان اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يند انس بن مالك ، براء بن عازب انصارى ، اشعث بن قيس كندى ، خالد بن يزيد بجلى ، سپس رو به انس بن مالك كرد و فرمود اى انس اگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدى كه ميفرمود هر كه را من مولا و آقايم على مولا و آقاى است و امروز به ولايت من گواهى ندهى خدا تو را نميراند تا گرفتار يك پيسى شوى كه عمامه آن را نپوشاند و اما تو اى اشعث اگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدى كه ميگفت هر كه را من مولايم على مولا است خدايا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن باش و امروز به ولايت من گواهى ندهى خدايت نميراند تا دو ديده ات را ببرد و اما تو اى خالد بن يزيد اگر شنيده باشى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه ميفرمود هر كه را من مولايم على مولا است خدايا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن باش و امروز به ولايت من گواهى ندهى خدا تو را نميراند جز به شيوه مردن جاهليت و اما تو اى براء بن عازب اگر شنيده باشى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه ميفرمود هر كه را من مولايم على مولا است خدايا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن باش و امروز به ولايت من گواهى ندهى خدا نميراندت جز در آنجا كه از آن مهاجرت كردى جابر بن عبد اللّه گويد بخدا ديدم انس دچار برص شده و زير عمامه اش مينهفت و ناپديد نميشد اشعث را ديدم كه دو چشمش را از دست داده بود و ميگفت حمد خدا را كه دعاى امير المؤمنين على بن ابى طالب را در كورى دنياى من قرار داد و بر عذاب آخرتم نفرين نكرد تا معذب گردم خالد بن يزيد مرد و خاندانش ‍ خواستند به خاكش سپارند و در منزلش گورش كردند و بخاك رفت ، كنده خبر مرگش را شنيدند و اسب و شتر آوردند در منزلش پى كردند و به رسم جاهليت برگزار شد براء بن عازب را معاويه والى يمن كرد و در آنجا مرد و از آنجا مهاجرت كرده بود.

٢- ابى اسحق گويد: به على بن الحسين عليه‌السلام گفتم معنى گفته پيغمبر من كنت مولاه فعلى مولاه چيست ؟ فرمود به آنها خبر داد كه پس از وى او امام است .

٣- از زيد بن على پرسيدند: از معنى قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من كنت مولاه فعلى مولاه فرمود او را نشانه هدايت مقرر داشت تا حزب خدا موقع اختلاف به وسيله او معين گردد

٤- امام پنجم در تفسير قول خداى عز و جل (مائده ٥٥): همانا ولى شما خدا و رسول او است آنان كه ايمان دارند تا آخر آيه فرمود جمعى از يهوديان مسلمان شدند مانند عبد اللّه بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن يامين و ابن صوريا و نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و گفتند يا نبى اللّه موسى يوشع بن نون را وصى خود كرد وصى شما كيست ؟ كى پس از تو سرپرست ما است اين آيه نازل شد كه ولى شما خدا و رسول او است و آن كسانى كه گرويدند و نماز برپا كردند و زكات پرداختند و در ركوعند سپس رسول خدا فرمود برخيزيد برخاستند و به مسجد آمدند ناگاه سائلى بيرون ميشد فرمود اى سائل كسى چيزى بتو نداد؟ گفت چرا اين خاتم را دادند و فرمود كى بتو داد گفت اين مردى كه نماز ميخواند فرمود در چه حالى بتو داد گفت در حال ركوع پيغمبر تكبير گفت و اهل مسجد هم تكبير گفتند فرمود على بن ابى طالب پس از من ولى شما است گفتند به پروردگارى خدا خشنوديم و بدين اسلام و به پيغمبرى محمد و به ولايت على بن ابى طالب ، خدا اين آيه فرستاد (مائده ٥٦) هر كه خدا را ولى خود داند و رسولش و آنها كه گرويدند به راستى حزب خدا غالبند از عمر بن خطاب روايت شده كه من چهل خاتم تصدق دادم در حال ركوع تا در باره من نازل شود آنچه در باره على نازل شد و چيزى نازل نشد.

٥- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد: شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود به على بن ابى طالب اى على تو برادر من و وصى من و وارث من و خليفه من بر امت منى در زندگى من و پس از فوت من دوستت دوست من دشمنت دشمن من و بدخواهت بدخواه من و پيروت پيرو من است .

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : به راستى خداى تبارك و تعالى ميان من و على بن ابى طالب برادرى انداخت و دخترم را به زنى او داد از بالاى هفت آسمان و فرشتگان مقربش ‍ را گواه آن ساخت و او را وصى و خليفه ام نمود، على از منست و من از او دوستش دوست من و دشمنش دشمن من ، فرشته ها بدوستى او خود را مقرب خدا سازند.

٧- حسن بن زياد عطار گويد: به امام ششم گفتم گفتار رسول خدا كه فاطمه سيده زنان بهشت است آيا سيده زنان دوران خود است ؟ فرمود آن مريم بود و فاطمه سيده زنان بهشت است از اولين و آخرين گفتم گفتار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه حسن و حسين دو سيد جوانان اهل بهشتند؟ فرمود آنها هم سيد جوانان اهل بهشتند از اولين و آخرين

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : بهترين عيدهاى امتم روز عيد غدير خم است و آن روزى است كه خداى تعالى مرا فرمان داد برادرم على بن ابى طالب را نصب كنم براى امامت امتم تا پس از من باو رهبرى شوند و آن روزى است كه خدا دين را در آن كامل كرد و تمام كرد در آن نعمت را بر امتم و اسلام را دين پسنديده آنها ساخت سپس فرمود اى گروهان مردم براستى على از من است و من از على از گل من خلق شده و بعد از من امام خلق است آنچه از سنت مورد اختلاف شود براى آنها بيان كند و او امير مؤمنان و پيشواى دست و روسفيدانست و يعسوب مؤمنين و بهتر وصيين و شوهر سيده زنان عالميانست و پدر امامان رهبر است ، گروهان مردم هر كه على را دوست دارد دوستش دارم و هر كه على را دشمن دارد دشمنش دارم هر كه به على پيوندد باو پيوندم و هر كه از على ببرد از او ببرم هر كه به على جفا كند به او جفا كنم و هر كه با على دوست دارى كند با او دوستى كنم و هر كه با على عداوت ورزد با او عداوت ورزم اى گروهان مردم من شهر حكمتم و على بن ابى طالب در آنست و به شهر نيايند مگر از درش دروغگويد هر كه گمان دارد مرا دوست داشته و با على دشمن است ، اى گروهان مردم بدان كه مرا مبعوث بنبوت كرده و بر همه خلق برگزيده من على را براى امتم در زمين بخلافت نگماردم تا آنكه خدا نامش را در آسمانها بلند كرد و ولايتش را بر ملائكه واجب نمود وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و صلواته على خير خلقه محمد و آله .

ده تن را كشت و نزد پدر برگشت و گفت پدر جان تشنه ام حسين فرمود شكيبا باش پسر جانم جدت بجامى لبالب تو را سيراب كند، برگشت و نبرد كرد تا چهل و چهار تن از آنها كشت و شهيد شد صلى اللّه عليه . پس از او قاسم بن حسن بن على بميدان رفت و ميگفت :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بى تاب مشو جانم هر زنده بود فانى  |  | امروز بهشت خلد از بهر تو ارزانى  |

و سه كس را كشت و او را از اسب در انداختند رضي‌الله‌عنهحسين به راست و چپ نگريست و كسى را نديد سر به آسمان برداشت فرمود خدايا مى بينى با پيغمبرزاده ات چه ميكنند؟ بنو كلاب راه فرات را بر او بستند و تيرى بگلوگاهش رسيد و از اسبش بزمين افتاد و تير را بر آورد و بدور انداخت و كف زير خون گرفت و چون پرشد سر و ريش با آن آلوده كرد و گفت من خدا را ستم ديده و خون آلود برخورم و بگونه چپ روى خاك افتاد و دشمن خدا سنان ايادى و شمر بن ذى الجوشن عامرى با جمعى از شاميان آمدند و بالاى سر او ايستادند و بيكديگر گفتند چه انتظارى داريد اين مرد را راحت كنيد سنان بن انس ايادى فرود آمد و ريش حسين را گرفت و با شمشير بگلويش ميزد و ميگفت بخدا من سر تو را جدا ميكنم و مى دانم كه تو زاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بهترين مردمى از جهت پدر و مادر و اسب حسين آمد و يال و كاكل خود را بخون او آغشته و مى دويد و شيهه ميكشيد چون دختران حسين شيهه او را شنيدند بيرون دويدند و اسب بى صاحب ديدند و دانستند كه حسين عليه‌السلام كشته شده ، ام كلثوم دختر حسين دست بر سر نهاد و شيون سرداد و ميگفت وا محمداه اين حسين است كه در بيابانست و عمامه و ردايش بغارت رفته . سنان سر حسين را نزد عبيد اللّه زياد آورد و ميگفت :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بار كن از سيم و زر شترانم  |  | قاتل خير بشر بام و ببابم  |
| قاتل شاهنشه دو جهانم  |  | آنكه بود در نسب به از همه مردم  |

عبيد اللّه باو گفت واى بر تو اگر ميدانستى بهتر مردم است در پدر و مادر چرا او را كشتى ؟ دستور داد گردن او را زدند و روحش به دوزخ شتافت ابن زياد پيكى نزد ام كلثوم دختر (دختر ظ) حسين فرستاد و پيام داد حمد خدا را كه مردان شما را كشت در آنچه با شما شد چه نظر دارى ؟ فرمود اى پسر زياد اگر چشم تو بكشتن حسين روشن شد چشم جدش دير زمانى به ديدار او روشن بود او را ميبوسيد و لبانش ميمكيد و بشانه خودش سوارش ميكرد جواب جد او را آماده كن كه فردا طرف تو است .

#  مجلس بيست و هفتم روز جمعه غره محرم سال ٣٦٨ پس از رجوع از مشهد

١- از جبله مكيه گويد شنيدم ميثم تمار قدس اللّه روحه ميگفت : بخدا اين امت پسر پيغمبر خود را در دهم محرم بكشند و دشمنان خدا اين روز را روز بركت گيرند اين كار شد نيست و در علم خداى تعالى ذكره گذشته ميدانم آن را از سفارشى كه مولايم امير المؤمنين عليه‌السلام بمن نموده و بمن خبر داده كه همه چيز بر آن حضرت بگريند تا وحشيان بيابان و ماهيان دريا و پرندگان هوا و خورشيد و ماه و ستارگان و آسمان و زمين و مؤمنان انس و جن و همه فرشته هاى آسمانها و رضوان و مالك و حاملان عرش بر او بگريند و آسمان خاكستر و خون گريد سپس فرمود لعنت بر قاتلان حسين عليه‌السلام واجب است چنانچه بر مشركان واجب است كه با خدا معبودان ديگرى قرار دهند و چنانچه بر يهود و نصارى و مجوس واجب است ، جبله گويد گفتم اى ميثم چطور مردم روزى كه حسين كشته شود روز بركت گيرند؟ ميثم رضي‌الله‌عنه گريست و گفت بگمان حديث مجعولى كه آن روز خدا توبه آدم را پذيرفته با آنكه خدا توبه او را در ذيحجه پذيرفته و گمان كنند آن روز خدا يونس را از شكم ماهى برآورده با آنكه خدا يونس را در ذى قعده از شكم ماهى برآورده و گمان كنند آن روزيست كه كشتى نوح در آن روز بر جودى استوار شده با اينكه روز هيجدهم ذيحجه بر جودى استوار شده و گمان كنند روزيست كه خدا دريا را براى بنى اسرائيل شكافته با اينكه در شهر ربيع الاول بوده سپس گفت اى جبله بدان كه حسين بن على روز قيامت سيد شهيدانست و يارانش يك درجه بر شهيدان ديگر دارند چون بينى خورشيد مانند خون تازه سرخ شده بدان كه آقايت حسين كشته شده جبله گويد روزى بيرون شدم و ديدم آفتاب بر ديوارها چون پارچه هاى زعفرانيست شيون كردم و گريستم و گفتم بخدا آقاى ما حسين عليه‌السلام كشته شد.

٢- امام رضا عليه‌السلام فرمود : محرم ماهى بود كه اهل جاهليت نبرد را در آن حرام مى دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتك كردند و ذرارى و زنان ما را اسير كردند و آتش به خيمه هاى ما زدند و آنچه بنه در آن بود چپاول كردند و در امر ما رعايتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نكردند روز شهادت حسين عليه‌السلام چشم ما را ريش كرد و اشك ما را روان ساخت و عزيز ما را در زمين كربلا خوار كرد و گرفتارى و بلا بما دچار ساخت تا روز قيامت بر مانند حسين بايد گريست اين گريه گناهان بزرگ را بريزد سپس فرمود پدرم را شيوه بود كه چون محرم ميشد خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا روز دهم روز دهم روز مصيبت و حزن و گريه اش بود و ميفرمود در اين روز حسين كشته شد

٣- على عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شما عقيل را خيلى دوست داريد، فرمود آرى بخدا دو محبت باو دارم يكى براى خوبى خودش و يكى براى آنكه ابو طالب دوستش مى داشت و فرزندش بخاطر دوستى فرزندت كشته خواهد شد و ديده مؤمنان بر او اشك ريزد و فرشتگان مقرب بر او صلوات فرستند سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست تا اشكهايش بر سينه اش روان شد سپس فرمود بخدا شكايت برم از آنچه خاندانم پس از من برخورند.

٤- امام رضا عليه‌السلام فرمود : هر كه روز عاشورا كارهاى خود را تعطيل كند خدا حوائج دنيا و آخرتش را برآورد، هر كه روز عاشوراء را روز مصيبت و حزن و گريه خود كند خداى عز و جل روز قيامت را روز خرسندى و شاديش سازد و در بهشت چشمش بما روشن شود و هر كه روز عاشورا را روز بركت داند و براى خانه اش ذخيره اى نهد بركت ندارد و روز قيامت با يزيد و عبيد اللّه بن زياد و عمر بن سعد بدرك اسفل دوزخ محشور گردد.

٥- ريان بن شبيب گويد: روز اول ماه محرم خدمت حضرت رضا رسيدم بمن فرمود اى پسر شبيب روزه اى ؟ گفتم نه فرمود اين روزيست كه زكريا بدرگاه پروردگارش دعا كرد و گفت پروردگارا بمن ببخش از پيش خود نژاد پاكى زيرا تو شنواى دعائى خدا برايش اجابت كرد و بفرشتگان دستور داد ندا كردند زكريا را كه در محراب ايستاده بود كه خدا تو را به يحيى بشارت ميدهد هر كه اين روز را روزه بدارد و سپس دعا بدرگاه خدا كند خدا مستجاب كند چنان كه براى زكريا مستجاب كرد سپس گفت اى پسر شبيب به راستى محرم همان ماهى است كه اهل جاهليت در زمان گذشته ظلم و قتال را بخاطر احترامش در آن حرام مى دانستند و اين امت حرمت اين ماه را نگه نداشتند و نه حرمت پيغمبرش را در اين ماه ذريه او را كشتند و زنانش را اسير كردند و بنه اش را غارت كردند خدا هرگز اين گناه آنها را نيامرزد اى پسر شبيب اگر براى چيزى گريه خواهى كرد براى حسين عليه‌السلام گريه كن كه چون گوسفند سرش را بريدند و هجده كس از خاندانش با او كشته شد كه روى زمين مانندى نداشتند و آسمانهاى هفت گانه و زمين براى كشتن او گريستند و چهار هزار فرشته براى ياريش بزمين آمدند و ديدند كشته شده و بر سر قبرش ژوليده و خاك آلود باشند تا قائم عليه‌السلام ظهور كند و ياريش كند و شعار آنها يا لثارات الحسين است اى پسر شبيب پدرم از پدرش از جدش برايم باز گفت كه چون جدم حسين عليه‌السلام كشته شد آسمان خون و خاك سرخ باريد اى پسر شبيب اگر بر حسين گريه كنى تا اشگت بر گونه هايت روان شود خدا هر گناهى كردى از خرد و درشت و كم و بيش بيامرزد. اى پسر شبيب اگر خواهى خدا را بر خورى و گناهى نداشته باشى حسين را زيارت كن اى پسر شبيب اگر خواهى در غرفه هاى ساخته بهشت با پيغمبر ساكن شوى بر قاتلان حسين لعن كن اى پسر شبيب اگر خواهى ثواب شهيدان با حسين را دريابى هر وقت بيادش افتادى بگو كاش با آنها بودم و به فوز عظيمى مى رسيدم اى پسر شبيب اگر خواهى با ما در درجات بلند بهشت باشى براى حزن ما محزون باش و و براى شادى ما شاد باش و ملازم ولايت ما باش و اگر مردى سنگى را دوست دارد با آن خدا روز قيامت محشورش ‍ كند.

٦- امام بنى سليم از عده اى بزرگان آنها نقل كرده كه : گفتند در بلاد روم جهاد كرديم و به . يكى از كليساهاى آنجا وارد شديم در آنجا اين نوشته را يافتيم : اميد دارند گروهى كه حسين را كشتند بشفاعت جدش ‍ در روز حساب . پرسيديم از كى اين نوشته در كليساى شما است گفتند از سيصد سال پيش ‍ از اينكه پيغمبر شما مبعوث شود.

٧- امام صادق از پدرش نقل كرده كه : حسين بن على را دو خاتم بود نقش يكى لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ عدة للقاء اللّه بود و نقش ديگرى اللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ و نقش خاتم على بن الحسين عليه‌السلام اين بود كه رسوا و بد بخت است كشنده حسين بن على عليه‌السلام.

٨- مردى خدمت على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: بشما امير المؤمنين گويند كى تو را بر آنها امير كرده ؟ فرمود خداى جل جلاله مرا امير آنها كرده آن مرد نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت يا رسول اللّه على عليه‌السلام راست ميگويد كه خدا امير بر خلقش كرده پيغمبر در خشم شده فرمود به راستى على به ولايت از خداى عز و جل امير بر خلق است از بالاى عرش خود آن را منعقد نموده و ملائكه را گواه گرفته كه على عليه‌السلام خليفة اللّه و حجت اللّه و امام مسلمانان است طاعتش قرين طاعت خدا و نافرمانيش قرين نافرمانى خداست هر كه او را نشناسد مرا نشناخته و هر كه او را بشناسد مرا شناخته هر كه منكر امامت او است منكر نبوت من است و هر كه اميرى او را انكار كند رسالت مرا انكار كرده هر كه فضل او را دفع كند مرا كاسته ، هر كه با او نبرد كند با من نبرد كرده و هر كه او را دشنام دهد مرا دشنام داده زيرا او از منست از گل من خلق شده و او شوهر فاطمه دختر من است و پدر دو فرزندم حسن و حسين است سپس فرمود من و على و فاطمه و حسن و حسين و نه فرزند حسين حجتهاى خدائيم بر خلقش ‍ دشمنانمان دشمنان خدا و دوستانمان دوستان خدايند.

٩- يزيد بن قعنب گويد: من با عباس بن عبد المطلب و جمعى از عبد العزى برابر خانه كعبه نشسته بوديم كه فاطمه بنت اسد مادر امير المؤمنين عليه‌السلام كه نه ماه باو آبستن بود آمد و درد زائيدن داشت گفت خدايا من بتو ايمان دارم و بدان چه از نزد تو آمده است از رسولان و كتابها مؤمنم و به سخن جدم ابراهيم خليل تصديق دارم و او است كه اين بيت عتيق را ساخته بحق آنكه اين خانه را ساخته و بحق مولودى كه در شكم منست ولادت را بر من آسان كن ، يزيد بن قعنب گويد ما بچشم خود ديديم كه خانه از پشت شكافت و فاطمه بدرون آن رفت و از ديده ما نهان شد و ديوار بهم آمد و خواستيم قفل در خانه را بگشائيم گشوده نشد و دانستيم كه اين امر از طرف خداى عز و جل است و پس از چهار روز بيرون آمد و امير المؤمنين را در دست داشت و سپس گفت من بر همه زنان گذشته فضيلت دارم زيرا آسيه بنت مزاحم خدا را بنهانى پرستيد در آنجا كه خوب نبود پرستش خدا جز از روى ناچارى و مريم دختر عمران نخل خشك را بدست خود جنبانيد تا از آن خرماى تازه چيد و خورد و من در خانه محترم خدا وارد شدم و از ميوه بهشت و بار و برگش ‍ خوردم و چون خواستم بيرون آيم يك هاتفى آواز داد اى فاطمه نامش را على بگذار كه او على است و خداى اعلى ميفرمايد من نام او را از نام خود گرفتم و به ادب خود تاديبش نمودم و غامض علم خود را باو آموختم و اوست كه بت ها را در خانه من ميشكند و او است كه در بام خانه ام اذان ميگويد و مرا تقديس و تمجيد ميكند خوشا بر كسى كه او را دوست دارد و فرمان بردار و بدا بر كسى كه او را دشمن دارد و نافرمانى كند و صلى اللّه على نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين .

# مجلس بيست و هشتم روز سه شنبه پنجم محرم ٣٦٨

١- اصبغ بن نباته گويد: در اين ميان كه امير المؤمنين خطبه ميخواند براى مردم و ميفرمود از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد بخدا از چيزى نپرسيد از آنچه گذشته و از آنچه بعد بوده باشد جز اينكه خبر دهم شما را بدان ، سعد بن ابى وقاص بپا خاست و گفت اى امير المؤمنين بمن بگو چند رشته مو در سروريش من است فرمود بخدا سؤ الى از من كردى كه خليلم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن خبر داده كه مرا از آن خواهى پرسش كرد در سر و ريش تو موئى نباشد جز آنكه در بنش شيطانى نشسته و در خانه تو گوساله ايست كه حسين فرزندم را ميكشد، عمر بن سعد در آن روز برابرش ‍ بر سر دست راه مى رفت .

٢- على بن ابى طالب فرمود : در اين ميان كه من و فاطمه و حسن و حسين نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم آن حضرت بما رو كرد و گريست من گفتم چرا گريه كنيد يا رسول اللّه ؟ فرمود ميگريم براى آنچه با شما عمل مى شود، گفتم آن چه باشد يا رسول اللّه ؟ فرمود گريه كنم از ضربتى كه بر فرق تو زنند و از سيلى كه بر گونه فاطمه زنند و از نيزه اى كه بر ران حسن زنند و زهرى كه باو نوشانند و از قتل حسين عليه‌السلام فرمود همه اهل بيت گريستند، گفتم يا رسول اللّه خدا ما را نيافريده جز براى بلا، فرمود مژده گير اى على كه خداى عز و جل با من عهد كرده كه دوستت ندارد جز مؤمن و دشمنت ندارد جز منافق .

٣- امام چهارم فرمود : چون فاطمه حسن را زائيد به على گفت نام او را بگذار فرمود من در نام او به رسول خدا پيشى نگيرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و او را در پارچه زردى خدمت او آوردند، فرمود قدغن نكردم كه او را در پارچه زرد نپيچيد آن را دور انداخت و پارچه سفيدى گرفت و او را در آن پيچيد سپس به على عليه‌السلام فرمود نامش را گذاردى عرضكرد من در نامش بشما پيشى نگرفتم فرمود من هم در نامش بخداى عز و جل پيشى نگيرم خدا بجبرئيل وحى كرد كه براى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پسرى متولد شده برو او را سلام برسان و تهنيت بگو و بگو على عليه‌السلام نسبت بتو چون هارونست نسبت به موسى او را بنام پسر هرون بنام جبرئيل فرود آمد او را از طرف خداى عز و جل تهنيت گفت و گفت خداى تبارك و تعالى بتو دستور داده كه او را بنام پسر هرون بنامى فرمود چه نامى داشت ؟ گفت شبر فرمود زبان من عربى فصيح است گفت او را حسن بنام و حسنش ناميد و چون حسين متولد شد خداى عز و جل به جبرئيل وحى كرد كه براى محمد پسرى متولد شده برو او را تهنيت گو و بگو على نسبت بتو چون هرون است نسبت به موسى او را بنام پسر هارون بنام گفت نامش چه بود؟ گفت شبير گفت زبان من عربى فصيح است گفت حسين نامش كن .

٤- جابر بن عبد اللّه گويد: شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه روز پيش از وفاتش به على عليه‌السلام ميفرمود : درود بر تو اى پدر دو گل من ، تو را بدو ريحانه دنياى خود سفارش كنم به همين زودى دو ستون تو ويران شوند و خدا خليفه منست بر تو، چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرد فرمود اين يك ستون من بود كه رسول خدا بمن فرمود چون فاطمه وفات كرد فرمود اين ستون دوم است كه رسول خدا فرمود.

٥- صفيه دختر عبد المطلب گويد: چون حسين عليه‌السلام متولد شد من سر كارش بودم پيغمبر فرمود عمه جان پسر مرا بياور، عرضكردم يا رسول اللّه پاكيزه اش نكرديم ، فرمود اى عمه تو او را پاكيزه كنى ؟ خدا او را پاكيزه و نظيف كرده ، به همين سند از صفيه دختر عبد المطلب رسيده كه چون حسين متولد شد او را به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادم پيغمبر زبان خود در دهانش نهاد و حسين شروع بمكيدن كرد و من فهميدم كه گويا رسول خدا شير و عسل باو ميخوراند گويد حسين بول كرد و پيغمبر ميان دو چشمش را بوسيد و به منش داد و ميگريست و ميفرمود تا سه بار خدا لعنت كند مردمى را كه قاتل تواند عرضكردم قربانت پدر و مادرم كى او را ميكشد؟ فرمود بقيه گروه گمراه از بنى اميه .

٦- هرثمة بن ابى مسلم گويد: با على بن ابى طالب به نبرد صفين رفتيم چون برگشتيم در كربلا منزل كرد و نماز بامداد را در آن خواند و از خاكش بر گرفت و بوسيد سپس فرمود خوشا بتو اى خاك پاك بايد از تو قومى محشور شوند كه بيحساب به بهشت روند هرثمه نزد زن خود كه از شيعيان على عليه‌السلام بود برگشت گفت مولايت ابو الحسن در كربلا نازل شد و نماز خواند و از خاكش بر گرفت و گفت خوشا بتو اى خاك از تو مردمى محشور شوند كه بيحساب ببهشت روند، گفت اى مرد امير المؤمنين جز حق نگويد چون حسين بكربلا آمد هرثمه گفت من در قشونى بودم كه عبيد اللّه بن زياد فرستاده بود و چون اين منزل و درختها را ديدم حديث على عليه‌السلام بيادم آمد و بر شتر خود سوار شدم و خدمت حسين عليه‌السلام رفتم و سلام دادم و آنچه از پدرش در اين منزل شنيده بودم باو گزارش ‍ دادم ، فرمود تو با ما هستى يا در برابر ما؟ گفتم نه اين و نه آن من كودكانى بجا گذاردم و از عبيد اللّه بر آن ها ترسانم فرمود پس بجائى برو كه كشتن ما نبينى و ناله ما نشنوى سوگند بدان كه جان حسين بدست او است امروز كسى نباشد كه فرياد ما را نشنود و ما را يارى نكند جز آنكه خدايش برو در دوزخ افكند.

٧- حسين عليه‌السلام فرمود : من كشته ام براى اشك ، مؤمن يادم نكند جز آنكه گريه اش گيرد.

٨- شعيب ميثمى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم ميفرمود كه چون حسين بن على عليه‌السلام متولد شد خدا جبرئيل را با هزار فرشته دستور داد فرود آيند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از طرف او تهنيت گويند جبرئيل فرود شد و به جزيره اى در دريا گذشت كه فرشته اى بنام فطرس از حاملان عرش كه خدايش پرشكسته بود و در آن جزيره انداخته بود مكان داشت و هفتصد سال در آنجا خدا را عبادت كرده بود تا تولد حسين بن على عليه‌السلام، آن فرشته به جبرئيل گفت كجا ميروى ؟ گفت خدا به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نعمتى داده و مى روم از طرف خدا و خود مبارك باد گويم گفت مرا با خود ببر شايد محمد برايم دعا كند او را با خود برد و چون از تهنيت پرداخت گزارش او را بعرض رساند پيغمبر به آن فرشته فرمود خود را باين مولود بمال و به مقام خود برگرد گويد فطرس خود را به حسين ماليد و بالا رفت و گفت يا رسول اللّه ولى امت تو محققا او را خواهند كشت و بر من عوضى دارد كه هر كس زيارتش كند باو برسانم و هر كس درودش ‍ دهد باو برسانم و هر كس طلب رحمت برايش كند باو برسانم و اوج گرفت .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى براى برادرم على بن ابى طالب فضائل بيشمارى مقرر كرده هر كه يك فضيلت او را ذكر كند با اعتراف بدان خدا گناهان گذشته و آينده اش را بيامرزد گرچه با گناه جن و انس به محشر آيد و هر كه يك فضيلت از او بنويسد تا آن نوشته بماند فرشتگان برايش آمرزش جويند و هر كه به فضيلتى از او گوش دهد خدا گناهانى كه بگوش كرده بيامرزد و هر كه به يك فضيلتش ‍ نگاه كند خدا گناهانى كه با چشم كرده بيامرزد سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود نگاه بر على بن ابى طالب عليه‌السلام عبادتست و ياد آوريش عبادتست و ايمان بنده پذيرفته نيست جز به ولايت او و برائت از دشمنان او و صلى اللّه على نبينا محمد و آله اجمعين .

# مجلس بيست و نهم جمعه ٨ محرم ٣٦٨

١- ام سلمه يك روز شروع به گريه كرد باو گفتند چه شده است ثورا؟ گفت : فرزندم حسين عليه‌السلام كشته شد من از وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرده تا امشب او را بخواب نديده بودم امشب بخوابش ديدم و گفتم پدر و مادرم قربانت چرا شما را رنگ پريده مينگرم ؟ فرمود از اول شب تا كنون قبر حسين و يارانش را ميكندم .

٢- ام سلمه همسر پيغمبر گويد: از وقتى پيغمبر وفات كرده تا امشب نوحه جن را نشنيدم و گويا فرزندم از دست رفته باشد يك جنبه آمد و ميگفت : حالا اى ديده كوشش كن بگريه كه گريد بر شهيدان بعد از من بر آن جمعى كه مرگ آنها كشانيد بر جبارى اندر جامه عيد

٣- امام پنجم فرمود : پيغمبر در خانه ام سلمه بود و باو سفارش كرد كسى نزد او نيايد حسين خرد سال آمد و نتوانست جلو او را بگيرد تا وارد پيغمبر شد و ام سلمه دنبالش ‍ رفت و حسين روى سينه پيغمبر بود و پيغمبر گريه ميكرد و چيزى را در دست خود زير و رو ميكرد پيغمبر فرمود اى ام سلمه اين جبرئيل است كه بمن خبر ميدهد كه اين حسين كشته مى شود و اين خاكى است كه روى آن كشته شود آن را نزد خود نگهدار و چون خون شد حبيبم كشته شده است ، ام سلمه گفت يا رسول اللّه از خدا بخواه كه از او دفع كند، فرمود خواستم و خدا فرمود او را درجه اى باشد كه احدى از مخلوق بدان نرسيده و او را شيعيانى است كه شفاعت كنند و پذيرفته شود و به راستى مهدى از فرزندان او است خوشا بر كسى كه از اولياء حسين باشد و شيعيانش همانا روز قيامت كاميابند.

٤- كعب الاحبار گويد: در كتاب ما است كه مردى از فرزندان محمد كشته مى شود و عرق اسبان يارانش خشك نشده كه به بهشت مى روند و هم آغوش حور العين مى گردند، حسن عبور كرد گفتيم اينست ؟ گفت نه حسين عبور كرد گفتيم اينست ، گفت همين است .

٥- امام صادق فرمود : پر گريه ها پنجند آدم ، يعقوب ، يوسف ، فاطمه دختر محمد و على بن الحسين عليه‌السلام آدم از فراق بهشت گريست تا در گونه اش مانند نهرها پديد شد و يعقوب بر يوسف گريست تا ديده اش رفت و تا باو گفتند بخدا يوسف را از ياد نبرى تا مانده شوى يا نابود گردى يوسف بر يعقوب گريست تا زندانيان در آزار شدند و گفتند يا روز گريه كن و شب آرام باش يا شب گريه كن و روز آرام باش و با آنها به يكى از آن دو سازش كرد. و اما فاطمه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست تا مردم مدينه بوى در آزار شدند و گفتند از فزونى گريه ات ما را آزار دادى و سر مقابر شهداء مى رفت و تا ميخواست ميگريست و اما على بن الحسين عليه‌السلام بيست تا چهل سال بر حسين گريست و هر خوراكى پيشش ميگذاشتند ميگريست تا يكى از چاكرانش گفت يا ابن رسول اللّه ميترسم خود را هلاك كنى فرمود من از درد دل و اندوه خود بخدا شكايت كنم و ميدانم از جانب خدا آنچه شما ندانيد من هر وقت بياد قتلگاه فرزندان فاطمه افتم گريه مرا ميگيرد.

٦- ابى عماره شعر خوان گويد: امام ششم بمن فرمود اى ابا عماره در باره حسين براى من شعرى بخوان خواندم و خواندم و گريست و گريست تا خانه پر از گريه شد فرمود اى ابا عماره هر كه نوحه اى براى حسين بخواند و پنجاه كس را بگرياند مستحق بهشت است و هر كه نوحه اى بخواند و سى كس را بگرياند مستحق بهشت است و هر كس بخواند و بيست كس را بگرياند مستحق بهشت است و ده كس را هم كه بگرياند مستحق بهشت است و يكى را هم كه بگرياند مستحق بهشت است و نوحه بخواند و خود هم بگريد مستحق بهشت است و تباكى هم كند مستحق بهشت است .

٧- داود بن كثير رقى گويد: خدمت امام ششم بودم آب خواست و چون نوشيد گريست و چشمش غرق اشك شد سپس فرمود اى داود خدا قاتل حسين عليه‌السلام را لعنت كند چه اندازه ياد حسين زندگى را ناگوار كند من آب سردى ننوشم جز آنكه ياد حسين كنم بنده اى نيست كه آب نوشد و ياد حسين كند و قاتلش را لعنت كند جز آنكه خدا صد هزار حسنه براى او بنويسد و صد هزار گناه از او محو كند و صد هزار درجه براى او بالا برد و گويا صد هزار بنده آزاد كرده و روز قيامت با رخسار درخشان محشور گردد.

٨- هارون بن خارجه گويد از امام پنجم شنيدم ميفرمود خدا به قبر حسين عليه‌السلام چهار هزار فرشته موكل كرده است ژوليده و خاك آلود كه تا روز قيامت باو گريه كنند و هر كه با معرفت بحقش او را زيارت كند مشايعتش كنند تا او را به وطنش برسانند و اگر بيمار شد عيادتش كنند صبح و پسين و اگر مرد سر جنازه اش آيند و برايش تا روز قيامت آمرزش خواهند

٩- امام هفتم فرمود : هر كه قبر حسين عليه‌السلام را زيارت كند با معرفت بحق او خدا گناهان گذشته و آينده اش را بيامرزد.

١٠- امام پنجم فرمود : دستور دهيد شيعيان ما را بزيارت حسين عليه‌السلام زيرا زيارتش دفع كند زير آوار ماندن و غرق شدن و سوختن و درنده خوارگى را و زيارت او لازمست بر هر كه براى حسين عليه‌السلام معترف بامامت باشد از طرف خداى عز و جل .

١١- بشير دهان گويد: به امام ششم گفتم بسا باشد حج از من فوت شود و نزد قبر حسين عليه‌السلام عرفه را بگذرانم فرمود احسنت اى بشير هر مؤمنى نزد قبر حسين عليه‌السلام آيد با معرفت بحق او در غير روز عيد نوشته شود برايش بيست حج و بيست عمره تمام و مقبول و بيست جهاد با پيغمبر مرسل يا امام عادل دارد و هر كه روز عيد زيارتش كند ثواب صد حج و صد عمره و صد غزوه با پيغمبر يا امام عادل دارد و هر كه در عرفه بزيارتش آيد بامعرفت بحقش نوشته شود برايش هزار حج و هزار عمره تمام و پذيرفته و هزار جهاد به همراه پيغمبر مرسل يا امام عادل گويد عرضكردم چگونه ثواب موقف عرفات را ببرم ، با خشم بمن نگاه كرد و فرمود براستى مؤمنى كه عرفه بزيارت قبر حسين آيد و از فرات غسل كند و به آن رو كند خداى عز و جل به هر گامى ثواب يك حج با تمام مناسكش براى او بنويسد و همين دانم كه يك جهاد هم اضافه كرد.

١٢- ابن ابى نعيم گويد: نزد ابن عمر بودم كه مردى از خون پشه از وى پرسيد گفت تو از كجائى زاى ؟ گفت از اهل عراق . گفت باين مرد بنگريد كه از خون پشه از من سؤ ال ميكند و همانها پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كشتند كه من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود اين دو ريحانه منند، يعنى حسن و حسين عليه‌السلام.

١٣- محمد بن مسلم گويد: از امام صادق از خاتم حسين بن على پرسيدم كه بدست كى افتاد و باو ياد آور شدم كه من شنيدم در ضمن اموال ديگر بغارت رفته فرمود چنين نيست كه گمان برده اند حسين عليه‌السلام به پسرش على بن الحسين وصيت كرد و خاتم خود را در انگشت او نمود و كار امامت را باو وا گذاشت چنانچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با امير المؤمنين كرد و او با حسن نمود و حسن با حسين سپس اين خاتم پس از پدر به پدرم رسيد و از او بمن رسيده و نزد منست و من هر جمعه بدست كنم و در آن نماز كنم محمد بن مسلم گويد روز جمعه نزد او رفتم و نماز ميخواند و چون از نمازش فارغ شد دست بسوى من دراز كرد و در انگشتش خاتمى ديدم كه نقش آن لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ عده للقاء اللّه بود، فرمود اين خاتم جدم ابى عبد اللّه الحسين است .

١٤- پيغمبر هر سپيده دم بر در خانه على و فاطمه ميايستاد و ميفرمود : حمد از آن خداى محسن و نيكوئى كن و فضيلت بخشى كه به نعمت خود اعمال صالحه را تمام كرده سميع است و سامع بحمد خدا و نعمت او و حسن آزمايش او بر ما، پناه برم بخدا از دوزخ پناه برم بخدا از بامداد دوزخ پناه برم بخدا از شام دوزخ رحمت بر شما اهل بيت همانا خدا خواسته پليدى را از شما ببرد اى اهل بيت و بخوبى شما را پاكيزه كند. اين اخبار بطور اضافه پس از مجلس بيست و هشتم ذكر شده

١٥- محمد بن قاسم نوفلى گويد: بامام ششم عليه‌السلام گفتم بسامؤمن خوابى بيند و همان طور واقع شود و بسا خوابى بيند و اثرى ندارد؟ فرمود چون مؤمن بخوابد از روحش حركتى تا آسمان بكشد و هر چه را روح مؤمن در آسمان كه محل تقدير و تدبير است بيند حق است و هر چه را در زمين بيند اضغاث و احلام است باو گفتم روح مؤ من به آسمان بالا رود؟ گفت آرى گفتم تا آنجا كه چيزى از آن در تنش ‍ نماند؟ فرمود نه اگر همه برود كه ميميرد گفتم چگونه ميرود؟ فرمود آفتاب را نديدى كه بر جاى خود در آسمان است و تابش و پرتوش در زمين است همچنين روح اصلش در تن است و حركتش كشيده شود.

١٦- امام پنجم فرمود : بندگان خدا چون بخوابند روحشان به آسمان برود هر چه را روح در آسمان بيند حق است و آنچه را در هوا بيند بيهوده باشد حالا ارواح لشكرى باشند گسيل شده آنها كه با هم الفتى دارند آشنا گردند و آنها كه با هم ناشناس در آيند مخالفت ورزند روحها در آسمان آشنا شوند و بد بينى كنند اگر در آسمان با هم آشنا شدند در زمين هم آشنا باشند و اگر در آسمان با هم بدبين شدند در زمين هم بدبين گردند.

١٧- على عليه‌السلام فرمود : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم مردى خواب مى بيند بسا حق است و بسا باطل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى على هر بنده اى بخوابد روحش بسوى پروردگار برآيد هر چه را نزد پروردگار بيند حق است و چون خداى عزيز جبار دستور دهد روح به تن برگردد در ميان آسمان و زمين سير كند و آنچه را در راه بيند بيهوده و باطل است . ابو بصير گويد شنيدم امام پنجم مى فرمود ابليس دسته شيطانى دارد بنام هزع كه هر شب ميان مشرق و مغرب را پر كنند و بخواب مردم آيند و به وسيله آنان مردم خواب پريشان بينند.

١٨- احمد بن عبد اللّه فروى از پدرش نقل كرده كه گفت : بر فضل بن ربيع وارد شدم و بر پشت بامى نشسته بود بمن گفت نزديك بيا نزديك رفتم تا برابرش رسيدم گفت سر در اين خانه بكش سر كشيدم گفت چه بينى ؟ گفتم جامه اى روى زمين افتاده گفت خوب نگاه كن من تامل كردم و نگاه كردم گفتم مردى در سجده است ، گفت او را ميشناسى ؟ گفتم نه گفت او مولا و آقاى تو است گفتم مولايم كيست ؟ گفت خود را به نادانى ميزنى ، گفتم نه من مولائى ندارم گفت اين أ بو الحسن موسى بن جعفر است من شب و روز از او بازرسى ميكنم هر وقتى او را به همين حال مينگرم او نماز صبح را ميخواند و ساعتى تعقيب ميگويد دنبال نمازش تا آفتاب ميزند سپس به سجده ميرود و در سجده است تا زوال شمس و كسى را پاينده زوال كرده نميدانم چه وقت غلام ميگويد ظهر شد كه از جا ميجهد و مشغول نماز مى شود بدون تجديد وضوء از اينجا ميدانم كه در سجده خود نه خواب رفته و نه بيهوش شده به همين حال است تا نماز عصر ميخواند و به سجده مى رود و ميماند تا غروب آفتاب و آفتاب كه غروب كرد ميجهد و بدون تجديد وضوء نماز مغرب ميخواند و به تعقيب و نماز ميگذراند تا نماز عشاء را ميخواند و پس از آن با كبابى كه برايش مى آورند افطار ميكند و تجديد وضوء ميكند و به سجده ميرود و سر بر ميدارد و خواب سبكى ميكند و بر ميخيزد و تجديد وضوء ميكند و بر پا مى شود در دل شب نماز ميخواند تا سپيده بدمد و نميدانم چه وقت غلام اعلام طلوع فجر ميكند كه او براى نماز از جا ميجهد از وقتى او را بمن تحويل دادند همين شيوه را دارد گفتم از خدا بترس و باو آزارى مرسان كه باعث زوال نعمت از تو گردد تو ميدانى كسى به يكى از آنها بدى نكرده جز آنكه نعمت از دستش رفته گفت بارها بمن دستور كشتن او را دادند و نپذيرفتم و اعلام كردم كه اگر هم مرا بكشند او را نكشم پس از آن او را تحويل فضل بن يحيى برمكى دادند و مدتى هم نزد او زندانى بود و فضل بن ربيع هر شب خوراكى براى او ميفرستاد و نميگذاشت از جاى ديگر براى او ببرند و او هم افطار و خوراكى جز آن مائده نداشت تا سه شبانه روز بر اين منوال گذشت و چون شب چهارم خوراك فضل بن يحيى را براى او آوردند دست به آسمان برداشت و عرضكرد خدايا تو ميدانى كه اگر پيش از اين چنين غذائى ميخوردم بمرگ خود كمك كرده بودم گويد خورد او بيمار شد و چون فردا پزشك بالينش ‍ فرستادند تا از دردش بپرسد در جواب پزشك تغافل كرد و چون باو اصرار كرد كف دست خود را بلند كرد و به پزشك نمود و فرمود درد من اينست و در وسط كف او سبزى بود كه نشانه زهرى بود كه باو داده بودند گفت پزشك برگشت و گفت خدا داناتر است بدان چه با او كرديد سپس وفات كرد.

١٩- على بن يقطين گويد: رشيد مردى خواست كه امر امامت ابى الحسن موسى بن جعفر را بوسيله او باطل كند و او را خاموش سازد و در مجلس شرمنده كند يك مرد افسونگرى را براى او آوردند و چون سفره گستردند نيرنگى باخت با قرصه هاى نان كه خادم ابى الحسن هر وقت ميخواست گرده نانى بردارد از جلو دستش ميپريد هارون از خنده و شادى از جا پريده بود براى اين موضوع درنگى نشد كه امام هفتم سربلند كرد و بصورت شيرى كه بر يكى از پرده ها بود فرمود اى شير خدا بگير دشمن خدا را گويد آن صورت جست و چون بزرگترين درنده آن جادوگر را بلعيد هرون و همدستانش غش كردند و برو افتادند و از ترس و هراس خرد آنها پريد و چون بهوش آمدند پس از مدتى هارون بامام گفت بحق خودم بر تو خواهش دارم كه از اين صورت بخواهى آن مرد را برگرداند فرمود اگر عصاى موسى آنچه را بلعيد رد كرد از رشته ها و چوب دستى هاى جادوگران اين صورت هم آنچه بلعيده رد ميكند و اين معجزه مؤ ثرترين وسيله كشتن آن حضرت گرديد. ٢٠- حسن بن محمد بن بشار گويد: مردى از اهالى قطعية الربيع از عامه كه مقبول القول بود گفت من برخى از اهل فضل خاندان پيغمبر را ديدم و چون او (موسى بن جعفر) در عبادت و فضل هرگز نديدم گفتم كه را گوئى و چگونه او را ديدى ؟ گفت در دوران سندى بن شاهك ما هشتاد تن از معتمدان را جمع كردند و نزد موسى بن جعفر بردند سندى بما گفت اى آقايان شما ملاحظه كنيد باين مرد آسيبى رسيده زيرا مردم معتقدند باو بد كردارى شده و در اين باب مبالغه كنند، اين منزل او است و اين بستر راحت و سختى باو نشده و امير المؤمنين قصد سوئى با او ندارد و در همه امورش راحت است از او بپرسيد گويد ما مقصودى نداشتيم جز ملاحظه زيبائى و فضل و سيماى او آن حضرت گفت آنچه از بابت توسعه در منزل و امور ديگر گويد درست است جز اينكه من بشما عده اطلاع مى دهم كه در نه دانه خرما بمن زهر داده اند و من فردا سبز رنگ ميشوم و بعد از فردا وفات ميكنم گويد به سندى بن شاهك نگاه كردم كه بخود لرزيد و مضطرب شد چون شاخه خرما- حسن راوى حديث گويد اين مرد از خيار عامه بود و شيخى راستگو و مقبول القول بود و ثقه و موثق جدا در پيش مردم .

٢١- ثابت بن دينار گويد: از امام چهارم پرسيدم از خداى جل جلاله كه آيا مكان دارد؟ فرمود خدا از آن برتر است ، گفتم پس چرا پيغمبرش را به آسمان برد؟ فرمود تا ملكوت آسمان و آنچه از عجايب و بدايع آفرينش وى در آنست بوى بنمايد گفتم گفتار خداى عز و جل (سوره النجم) كه نزديك شد و آويخت تا باندازه دو سر کمان بود يا نزديكتر چه معنى دارد؟ فرمود مقصود از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه نزديك پرده هاى نور شد و ملكوت آسمان ها را ديد و سپس آويخت در زير پاى خود ملكوت زمين را نگريست تا بنظر آورد كه باندازه فاصله دو سر كمان بزمين نزديك شده و صلى اللّه على نبينا محمد و آله اجمعين .

# مجلس سى ام نهم محرم و دهم آن روز يك شنبه سال ٣٦٨ و آن در مقتل حسين عليه‌السلام است

١- امام چهارم فرمود : چون مرگ معاويه در رسيد پسرش يزيد را طلبيد و برابر خود نشانيد و گفت پسرم من گردن كشان را برايت رام كردم و كشورها را برايت آماده نمودم و سلطنت را بكام تو انداختم و از سه كس كه با همه توان خود با تو مخالفت كنند بر تو نگرانم كه عبد اللّه بن عمر بن خطاب و عبد اللّه بن زبير و حسين بن على عليه‌السلام باشند، عبد اللّه بن عمر از دل با تو است باو بچسب و دست از او بر مدار عبد اللّه بن زبير را اگر بچنكگ آوردى تيكه تيكه كن كه چون شير بر تو بجهد و چون روباه از تو پنهان گردد و اما حسين بن على را دانى چه نسبتى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد و از گوشت و خون وى باشد من ميدانم كه مردم عراق او را بر تو بشورانند و دست از او بردارند و ضايعش ‍ كنند اگر باو دست يافتى حق او را بشناس و مقام او را نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رعايت كن و مؤ اخذه اش مكن با اينكه ما با او همدم و خويش هستيم مبادا باو بدى كنى و از تو بدى بيند. چون معاويه مرد و يزيد متصدى كار شد عمش عتبه را حاكم مدينه ساخت عتبه به مدينه آمد و حاكم سابق آن از طرف معاويه مروان بن حكم بود جاى او را گرفت و برنشست تا دستور يزيد را در باره اش اجرا كند مروان گريخت و بر او دست نيافت عتبه حسين بن على عليه‌السلام را خواست و گفت امير المؤمنين دستور داده با وى بيعت كنى حسين بن على فرمود اى عتبه تو ميدانى كه ما اهل بيت كرامت و معدن رسالتيم و اعلام حقى كه خدا به دلها سپرده و زبان ما را بدان گويا ساخته من باذن خداى عز و جل گويا شدم و از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه ميفرمود خلافت بر فرزندان ابى سفيان حرام است چگونه با خاندانى بيعت كنم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باره آنها چنين گفته چون عتبه اين را شنيد بكاتبش دستور داد نوشت : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بسوى عبد اللّه يزيد امير المؤمنين از طرف عتبه بن ابى سفيان اما بعد به راستى حسين بن على براى تو حق خلافت و بيعت معتقد نيست در باره او هر نظرى خواهى بگير و السلام و چون نامه به يزيد رسيد به عتبه جواب نوشت اما بعد اين نامه ام كه بتو رسيد فورى جواب بنويس و شرح بده در نامه ات هر كه مطيع من است و هر كه مخالف من است و بايد سر حسين بن على با جواب نامه باشد. اين خبر به حسين رسيد و آهنگ عراق كرد شب به مسجد پيغمبر آمد تا با قبر آن حضرت وداع كند چون به قبر رسيد نورى از قبر درخشيد و بجاى خود برگشت و شب دوم براى وداع آمد و به نماز ايستاد و طول داد تا چرتش برد و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سينه چسبانيد و چشمش را بوسيد و فرمود پدرم به قربانت گويا به خونت آغشته بينم در ميان جمعى از اين امت كه اميد شفاعتم دارند و نزد خدا براى آنها بهره اى نيست پسر جانم تو نزد پدر و مادر و برادر خود مى آئى و همه مشتاق تواند و در بهشت درجاتى دارى كه جز با شهادت بدان نرسى حسين عليه‌السلام گريان از خواب برخاست و نزد خاندان خود آمد و خواب خود را گفت و با آنها وداع كرد و خواهران و دختران و برادرزاده اش قاسم را بر محمل سوار كرد و با بيست و يك تن از اصحاب و اهل بيتش حركت نمود كه از آن جمله اند ابو بكر بن على ، محمد بن على : عثمان بن على و عباس بن على ، عبد اللّه بن مسلم بن عقيل ، على بن الحسين الاكبر، على بن الحسين الاصغر عبد اللّه بن عمر از حركت او مطلع شد و شتابان دنبال آن حضرت رفت و در يكى از منازل به آن حضرت رسيد و عرضكرد يا ابن رسول اللّه قصد كجا دارى ؟ فرمود عراق گفت آرام باش برگرد به حرم جدت حسين عليه‌السلام نپذيرفت و در اين صورت ابن عمر عرضكرد اى ابا عبد اللّه آنجا را كه رسول خدا ميبوسيد بمن بنما حسين ناف خود را عيان كرد و ابن عمر سه بار بر آن بوسه زد و گريست و گفت تو را بخدا ميسپارم كه تو در اين سفر كشته خواهى شد، حسين و اصحابش روان شدند تا به منزل ثعلبيه رسيدند و مردى بنام بشر بن غالب بر آنها در آمد و عرضكرد يا ابن رسول اللّه بمن خبرده از گفتار خداى عز و جل (سوره اسراء- ٧١) روزى كه هر مردمى را با امامشان دعوت كنيم - فرمود امامى كه بحق دعوت كرده و او را اجابت كردند و امامى كه به گمراهى دعوت كرده و او را اجابت كردند آنان در بهشتند و اينان در دوزخ و اين است كه فرمود (شورى ٧) گروهى در بهشت و گروهى در دوزخ سپس روان شد تا بعذيب منزل كرد و در آن بخواب نيمه روز شد و گريان از خواب بيدار شد پسرش ‍ باو گفت پدر جان براى چه گريه ميكنى ؟ فرمود پسر جانم اين ساعتى است كه خواب آن دروغ نيست در خواب كسى بمن برخورد و گفت شما در رفتن شتاب ميكنيد و مرگ شما را به بهشت ميبرد سپس رفت تا به رهيمه رسيد و مردى از اهل كوفه كه ابا هرمش ميگفتند بر آن حضرت وارد شد و گفت اى زاده پيغمبر چرا از مدينه بيرون شدى فرمود واى بر تو اى ابا هرم دشنامم دادند صبر كردم ، مالم را بردند صبر كردم و خواستند خونم را بريزند گريختم و بخدا مرا ميكشند خدا جامه سر تا سر خوارى در آنها كند و شمشير برنده بر آنها مسلط نمايد و بر آنها كسى گمارد كه خوارشان كند گفت خبر به عبيد اللّه بن زياد رسيد كه حسين عليه‌السلام در رهيميه فرود آمده حر بن يزيد را با هزار سوار جلو او فرستاد حر گفت چون از منزل بر آمدم كه برابر حسين عليه‌السلام روم سه بار ندائى شنيدم كه اى حر مژده بهشت گير برگشتم كسى را نديدم گفتم مادر به عزاى حر نشيند به جنگ زاده پيغمبر مى رود چگونه مژده بهشت دارد حر هنگام نماز ظهر به حسين عليه‌السلام رسيد حسين پسرش را امر كرد اذان و اقامه گفت و حسين عليه‌السلام با هر دو گروه نماز ظهر را خواند و چون سلام نماز داد حر پيش جست و عرضكرد السلام عليك يا ابن رسول اللّه و رحمة اللّه و بركاته حسين فرمود و عليك السلام تو كيستى اى بنده خدا؟ گفت من حر بن يزيدم فرمود حر به جنگ ما آمدى يا بيارى ما گفت مرا بجنگ تو فرستادند و بخدا پناه مى برم كه از قبر برآيم و پايم به موى سرم بسته باشد و دستم بگردنم و مرا به رو در آتش جهنم اندازند اى زاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كجا ميروى برگرد به حرم جدت زيرا تو را ميكشند، حسين فرمود : من ميروم و ز مرگ ننگى نبود آن را كه بدل نيت خير است و جهاد همدرد نكويان شود و جان بدهد از بدمنش و مجرم و بى دين آزاد با عيب بمانم و بميرم بى غم خوارى كه بمانى و بود دشمن شاد حسين ره سپرد تا بقطقطانيه منزل كرد و خيمه اى بر پا ديد فرمود اين خيمه از كيست ، گفتند از عبيد اللّه بن حر حنفى حسين باو پيغام داد كه اى مرد تو گنهكار و خطا كارى و به راستى خداى عز و جل بدان چه كردى مؤ اخذه ات كند اگر در اين موقع بخدا توبه نكنى و مرا يارى نكنى تا جدم برابر خداى تبارك و تعالى شفيع تو باشد. گفت يا ابن رسول اللّه اگر ياريت كنم اول كس باشم كه جانم قربانت كنم ولى اين اسبم را تقديمت كنم كه بخدا هر وقت سوارش شدم هر چه را خواستم دريافتم و هر كه قصد مرا كرده از او نجات يافتم او را برگير حسين از او رو گردانيد و فرمود ما را نيازى به تو و اسب تو نيست و من ستمكاران را به كمك خود نپذيرم ولى بگريز و نه با ما باش و نه بر ما زيرا هر كه فرياد و شيون ما خاندان را بشنود و اجابت نكند خدايش برو در دوزخ اندازد سپس روانه شد تا بكربلا رسيد و فرمود اينجا كجا است ؟ گفتند كربلا است يا ابن رسول اللّه فرمود بخدا امروز روز گرفتارى و بلا است و در اينجا خون ما ريخته شود و حريم ما مباح گردد عبيد اللّه بن زياد در نخيله قشون خود را سان ديد و مردى بنام عمر بن سعد را با چهار هزار سوار برابر حسين عليه‌السلام فرستاد و عبد اللّه بن حصين تميمى هم با هزار سوار دنبال او آمد و شبت ربعى با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قيس كندى با هزار سوار و فرمانرواى عمر سعد بود و به همه دستور اطاعت او رسيد به عبيد اللّه خبر دادند كه عمر سعد شبها با حسين هم صحبت مى شود و از نبرد او خوددارى ميكند شمر بن ذى الجوشن را با چهار هزار دنبال او فرستاد و به عمر سعد نوشت اين نامه من كه بتو رسيد حسين بن على را مهلت مده و گلوى او را بگير و آب را بر او ببند چنانچه در يوم الدار بر عثمان بستند اين نامه كه به عمر سعد رسيد جارچيش فرياد كشيد ما حسين و يارانش را يك شبانه روز مهلت داديم اين جار بر حسين و يارانش ناگوار شد، حسين بپا خواست ، خطبه خواند و فرمود : من خاندانى خوش رفتارتر و پاك تر از خاندان خودم نمى شناسم و يارانى بهتر از يارانم ، مينگريد كه بر سر من چه آمده است ؟ شما را از بيعت خود آزاد كردم شما را بيعتى بعهده نيست و بر شما از من ذمه اى نباشد شب شما را فرا گرفته آن را مركب خود سازيد و در اطراف پراكنده شويد زيرا اين قوم همانا مرا تعقيب كنند و اگر مرا يافتند بدنبال ديگرى نروند عبد اللّه بن مسلم بن عقيل بپا خاست و گفت يا ابن رسول اللّه مردم چه گويند كه ما شيخ و بزرگ و آقا و آقازاده خود را و زاده پيغمبرى كه سيد انبياء است واگذاريم و شمشيرى برايش نزنيم و نيزه اى بكار نبريم نه بخدا تا در سرانجام تو درآئيم و جان و خون خود را قربانت كنيم چون چنين كنيم آنچه بر ما است ادا كرده باشيم و از عهده اى كه داريم برآئيم ، مردى هم بنام زهير بن قين بجلى برخاست و گفت يا ابن رسول اللّه دوست دارم براى يارى تو و همراهانت صد بار كشته شوم و زنده شوم و خدا بوسيله من از شما خاندان دفاع كند باو و يارانش گفت جزاى خير بينيد سپس حسين دستور داد شبه خندقى گرد يارانش كندند و از هيزم پر كردند و پسرش على عليه‌السلام را با سى سوار و بيست پياده فرستاد آب آوردند و آنها ترسان بودند و خود اين شعر ميسرود: اف بتو اى روزگار يار ستمگر چند بصبح و پسين چه گرگ تناور آتش گيريد كه در دنيا بدان شتافتيد حسين عليه‌السلام فرمود كيست اين مرد؟ گفتند اين جويريه ، گفت خدايا بچشان او را عذاب آتش در دنيا، اسبش رم برداشت و او را در همان آتش انداخت و سوخت مرد ديگرى بنام تميم بن حصين فزارى از عسكر عمر بن سعد بيرون آمد و جار كشيد اى حسين و ياران حسين آب فرات را ببينيد كه چون شكم ماهى موج زند بخدا قطره اى از آن نچشيد تا از بيتابى جان دهيد، حسين فرمود اين مرد كيست ؟ گفتند تميم بن حصين است فرمود او و پدرش از اهل دوزخ باشند خدايا امروز او را از تشنگى بكش تشنگى او را گلوگير كرد تا از اسبش به زمين افتاد و زير سم اسبها خرد شد و مرد ديگرى از قشون عمر بن سعد بنام محمد بن اشعث كندى پيش آمد و گفت اى حسين بن فاطمه تو از طرف رسول خدا چه حرمتى دارى كه ديگران ندارند؟ فرمود از اين آيه (آل عمران ٢٣) خدا برگزيده آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر جهانيان نژادهائى كه از يك ديگرند. سپس فرمود بخدا محمد از خاندان ابراهيم است و عترت رهبر از خاندان محمدند- فرمود اين مرد كيست ؟ گفتند محمد بن اشعث بن قيس كندى است حسين سر به آسمان برداشت و گفت خدايا به محمد بن اشعث يك خوارى بده كه هرگز عزيزش نگردانى بر او عارضه اى رخ داد و از لشكر به كنارى رفت تا خود را وارسد و خدا كژدمى بر او مسلط كرد و او را گزيد و مكشوف العوره جان داد. تشنگى بر حسين و يارانش غلبه كرد يكى از يارانش بنام يزيد (برير خ ب) بن حصين همدانى (راوى حديث ابراهيم بن عبد اللّه گويد او خال ابى اسحق همدانى بوده) خدمت آن حضرت آمد و عرض كرد يا ابن رسول اللّه بمن اجازه ده بروم و با اين لشكر سخن كنم باو اجازه داد نزد آنها رفت و گفت اى گروه مردم براستى خدا محمد را براستى فرستاد تا بشير و نذير و داعى بخدا باشد به اجازه او و چراغ فروزنده باشد اين آب فراتست كه خوكهاى ده نشينان و سگانشان در آن غوطه خورند و از فرزند او دريغ داشتيد در جواب گفتند اى يزيد بسيار سخن دراز كردى بس كن بايد حسين تشنگى كشد چنانچه كسانى پيش از او تشنه ماندند حسين فرمود يزيد بنشين و خود از جا جست و بر شمشير تكيه داد و به آواز بلند فرياد كرد و فرمود شما را بخدا آيا مرا ميشناسيد؟ گفتند آرى ، تو زاده رسول خدائى و سبط او، گفت شما را بخدا مى دانيد جدم رسول خداست ؟ بخدا آرى ، بخدا مى دانيد مادرم فاطمه دختر محمد است ؟ بخدا آرى ، شما را بخدا مى دانيد كه پدرم على بن ابى طالب است ؟ گفتند بخدا آرى ، مى دانيد جده ام خديجه دختر خويلد اول زن اين امت است ؟ گفتند بخدا آرى گفت شما را بخدا مى دانيد سيد شهداء حمزه عموى پدر منست ؟ گفتند بخدا آرى ، مى دانيد جعفر طيار در بهشت عم منست ؟ گفتند بخدا آرى ، شما را بخدا مى دانيد اين شمشير رسول خداست به كمرم ؟ گفتند بخدا آرى ، شما را بخدا مى دانيد اين عمامه رسول خداست بر سر من ؟ بخدا آرى ، شما را به خدا مى دانيد على در مسلمانى پيش از همه است و در علم و حلم برتر از همه است و ولى هر مؤمن و مؤمنه است ؟ گفتند به خدا آرى ، فرمود پس براى چه خون مرا حلال دانيد و با آنكه پدرم فرداى قيامت بر سر حوض است و مردانى را از آن بر كنار سازد مانند شترانى كه از سر آب رانند و پرچم حمد روز قيامت به دست جد منست گفتند همه اينها را مى دانيم و از تو دست بر نداريم تا از تشنگى بميرى : حسين كه آن روز پنجاه و هفت سال داشت دست به محاسن خود گرفت و فرمود خشم خدا بر يهود آنگاه سخت شد كه گفتند عزيز پسر خداست و بر نصارى آنگاه سخت شد كه گفتند، مسيح پسر خداست و بر مجوس آنگاه كه آتش را بجاى خدا پرستيدند و سخت باشد خشم خدا بر مردمى كه پيغمبر خود را كشتند و سخت است خشم او بر اين جمعى كه قصد دارند پسر پيغمبر خود را بكشند گويد حر بن يزيد بر اسب خود زد و از لشكر عمر بن سعد (لع) به لشگر حسين عليه‌السلام آمد و دست بر سر نهاد و ميگفت خدايا به تو بازگشتم توبه ام بپذير كه دل دوستانت و اولاد پيغمبرت را به هراس انداختم ، يا ابن رسول اللّه آيا توبه من قبولست ؟ فرمود آرى خدا توبه ات را پذيرفت گفت يا ابن رسول اللّه بمن اجازه ميدهى از طرف تو نبرد كنم باو اجازه داد و به ميدان رفت و ميگفت : بگردن زنمتان بشمشير تيز ز بهتر كسى كامده در عراق و هيجده كس از آنها را كشت و كشته شد حسين بالينش آمد و هنوز خون از او فواره مى زد فرمود به به تو در اين دنيا و در آخرت آزادى كه حر نام دارى و اين شعر را بالاى سرش سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه خوش حريست حر بنى رياحم  |  | شكيبا زيره نيزه و در پناهم  |
| چه خوش حرى كه گويد وا حسينا  |  | ببخشد جان بجنگد در سپاهم  |

سپس زهير بن قين بجلى به ميدان رفت و خطاب به حسين ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منستم زهير و منم ابن قين  |  | برانم شما را به تيغ از حسين  |

پس از او حبيب بن مظاهر اسدى به ميدان رفت و ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امروز در آئيم بجد تو پيمبر  |  | هم بر حسن و باب تو آن فاتح خيبر  |

و نوزده كس از آنها كشت و بخاك افتاد و ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منم حبيب و پدرم مظهر  |  | ما از شما از كى بويم و اطهر  |

ناصر خير الناس حين يذكر و از آنها سى و يك تن كشت و كشته شد رضي‌الله‌عنه پس از او عبد اللّه بن ابى عروه غفارى به ميدان رفت و ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانند بحق بنو غفاران كاندر سر انتقام  |  | ياران شمشير زنم بنابكاران  |

بيست تن از آنها كشت و كشته شد رضي‌الله‌عنه پس از او برير بن خضير همدانى قرآن داناترين اهل زمانش به ميدان رفت و ميسرود، منم برير و پدرم خضيره خيرى ندارد آنكه نابخيره و سى تن از آنها كشت و كشته شد رضي‌الله‌عنه پس از او مالك بن انس ‍ كاهلى به ميدان رفت و ميسرود: بدانند كاهل بدانند دودان بدانند خندف ابا قيس عيلان كه قومم بود قاتل هم نبردان آيا قوم باشيد چون شير غران چه آل على شيعه از بهر رحمان نه چون حر بيان شيعه از بهر شيطان ١٨ كس كشت و شهيد شد رضي‌الله‌عنه پس از او زياد بن مهاجر كندى حمله كرد و ميگفت : منم زياد و پدرم مهاجر از شير بيشه اشجعم اى كافر پروردگارا مر حسين را ناصر وز ابن سعد تارك و مهاجر نه كس كشت و كشته شد رضي‌الله‌عنه پس از او وهب بن وهب به ميدان رفت (يك نصرانى بود كه بدست حسين عليه‌السلام مسلمان شده بود و با مادرش ‍ همراه آن حضرت به كربلا آمده بود) سوار اسبى شد و عمود خيمه را بدست گرفت و جنگيد تا هفت يا هشت تن آنها را كشت و اسير شد و او را نزد عمر بن سعد بردند و دستور داد سرش را بريدند و به لشگرگاه حسين انداختند مادرش شمشير او را برداشت و بميدان رفت حسين باو فرمود اى مادر وهب بجاى خود بنشين خدا جهاد را از زنها برداشته تو و پسرت با جدم محمد در بهشتيد. بعد از او هلال بن حجاج بميدان رفت و ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تير نشاندار زنم بر عدو  |  | سود نبخشد بكسى ترس او  |

سيزده تن از آنها كشت و شهيد شد رضي‌الله‌عنه پس از او عبد اللّه بن مسلم بن عقيل بن ابى طالب بميدان رفت و ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قسم خوردم نميرم من جز آزاد  |  | اگر چه مرگ بس تلخست در ياد  |
| بدم باشد كه ترسو خوانده گردد  |  | كه ترسو هم گريزد و هم كند بد  |

سه تن از آنها كشت و كشته شد رضي‌الله‌عنه و پس از او على بن الحسين بميدان رفت و چون برابر دشمن مى رفت اشك از چشم حسين روان شد و گفت خدايا تو گواهى كه زاده رسولت برابر آنها رفت كه مانند ترين مردم است به رسول تو در چهره و در سيما او شروع به رجز كرد و گفت : منم على بن حسين بن على ما بخدا هستيم اولى به نبى از پدر امروز كنم دفع بدى

# مجلس سى و يكم روز يك شنبه عاشورا دهم محرم ٣٦٨

١- امام پنجم فرمود : حسين بن على عليه‌السلام كشته شد و سيصد و بيست و چند زخم نيزه و شمشير و تير در او يافتند و روايت شده كه همه در جلو تنش بود چون پشت بدشمن نميداد.

٢- فاطمه دختر حسين فرموده : غارتگران بر خيمه ما هجوم كردند و من دختر خردسالى بودم و خلخال طلا بپايم بود مردى آنها را مى ربود و مى گريست گفتم دشمن خدا چرا گريه ميكنى ؟ گفت چرا گريه نكنم كه دختر رسول خدا را لخت ميكنم گفتم مرا واگذار گفت ميترسم ديگرى آن را بربايد فرمود هر چه در خيمه هاى ما بود غارت كردند تا اينكه چادر از دوش ما برداشتند.

٣- حاجب عبيد اللّه زياد گفته : چون سر حسين عليه‌السلام را براى ابن زياد آوردند دستور داد آن را در طشتى طلا برابرش نهادند و با چوب دستى به دندانهايش ميكوفت و ميگفت زود پير شدى اى ابا عبد اللّه مردى از حاضران گفت من رسول خدا را ديدم كه جاى چوب دستى تو را ميبوسيد جواب گفت امروز عوض روز بدر است سپس دستور داد على را به زنجير كشيدند و با زنها و اسيران به زندان بردند و من همراهشان بودم به هر كوچه رسيديم از زن و مرد پر بود و همه سيلى به رخ ميزدند و ميگريستند، آن ها را به زندان افكندند و در به روى آنها بستند. سپس ابن زياد (لع) على بن الحسين و زنان را با سر حسين احضار كرد و زينب دختر على با آنها بود ابن زياد گفت حمد خدا را كه شما را رسوا كرد و احاديث شما را دروغ در آورد زينب فرمود حمد خدا را كه ما را به محمد گرامى داشت و بخوبى پاكيزه كرد همانا فاسق رسوا شود و فاجر دروغ گويد، گفت خدا با شما خاندان چه كرد؟ گفت سرنوشت آنها شهادت بود و به آرامگاه خود برآمدند و محققا خدا تو را با آنها جمع كند و نزد او محاكمه شويد، ابن زياد خشم كرد و قصد كشتن زينب نمود و عمرو بن حريث او را آرام ساخت ، زينب فرمود آنچه از ما كشتى تو را بس است مردان ما را كشتى و ريشه ما را كندى و حريم ما را مباح شمردى و زنان ما را اسير كردى با كودكان ما اگر مقصودت شفا دادن دل بود تو را كافى است ابن زياد دستور داد آنها را به زندان باز بردند و مژده كشتن حسين را به اطراف نوشت و دستور داد اسيران را با سر حسين به شام برند جمعى كه با آن سر رفته بودند باز گفتند كه شبها نوحه جن را تا صبح بر حسين ميشنيدند گفته اند چون به شام رسيديم روز روشن زنان و اسيران را روى باز وارد كردند و اهل شام ميگفتند ما اسيرانى بدين زيبائى نديديم شما كيانيد؟ سكينه دختر حسين فرمود ما اسيران خاندان محمديم آنها را بر پلكان مسجد كه توقفگاه اسيران بود بازداشتند و على بن الحسين كه جوانكى بود با آنها بود شيخى از شاميان آمد و گفت حمد خدا را كه مردان شما را كشت و آشوب را خاموش كرد و هر چه توانست به آنها بد گفت چون سخن خود تمام كرد على بن الحسين عليه‌السلام باو فرمود تو قرآن نخواندى ؟ گفت چرا گفت اين آيه خواندى (شورى ٢٣) بگو از شما مزدى نخواهم جز دوستى خويشان - گفت آرى فرمود ما آنهائيم ، فرمود اين آيه خواندى كه بذى القربى حقش را بده ؟ گفت آرى فرمود ما آنهائيم فرمود اين آيه خواندى (احزاب) همانا خدا خواسته پليدى را از شما خاندان ببرد و شما را بى نهايت پاكيزه كند؟ گفت آرى فرمود ما آنهائيم آن شامى دست به آسمان برداشت و گفت خدايا من بدرگاهت توبه كردم تا سه بار خدايا من بتو بيزارم از دشمن آل محمد و از قاتلان اهل بيت ، من قرآن را خواندم و تا كنون متوجه اين آيات نشدم سپس زنان حسين را نزد يزيد بن معاويه بردند و زنان آل يزيد و دختران معاويه و خاندانش شيون و وا ويلا كردند و ماتم برپا نمودند و سر حسين را برابر يزيد گذاشتند سكينه گفت سخت دل تر و كافرتر و مشرك تر از يزيد نديدم و جفاكارتر، به آن سر نگاه كرد و مى گفت : كاش اشياخ بدر مى ديدند ناله خزرج از دم شمشير سپس دستور داد سر حسين را بر در مسجد دمشق آويختند از فاطمه بنت الحسين نقل شده كه چون ما را در برابر يزيد نشانيدند اول بار بر ما رقت كرد و با ما ملاطفت نمود يك شامى سرخگون برخواست و گفت يا امير المؤمنين اين دخترك را بمن ببخش مقصودش من بودم كه دختركى خوش رخسار بودم من ترسيدم و به هراس افتادم و گمان كردم اين كار ميكند دامن خواهر بزرگتر و فهميده تر خود را گرفتم او بشامى گفت دروغ گفتى و ملعون شدى اين حق را نه تو دارى و نه او، يزيد خشم كرد و گفت تو دروغ گفتى بخدا اگر بخواهم ميكنم فرمود نه بخدا خدايت اين حق را نداده مگر آنكه از ملت و دين ما بيرون روى يزيد خشم كرد و گفت با من چنين گوئى همانا پدر و برادرت از دين بيرون شدند در جوابش گفت به دين خدا و دين پدر و برادر و جد من تو و جد و پدرت هدايت شديد گفت اى دشمن خدا دروغ گفتى فرمود امير را ببين كه ستمكارانه دشنام مى دهد و به سلطنت خود طرف را مقهور ميكند گفت گويا شرم كرد و خاموش شد و شامى در خواست خود را باز گفت كه اين دخترك را بمن ببخش يزيد گفت گم شو خدا يك مرگ قطعى به تو بخشد.

٤- فاطمه دختر حسين عليه‌السلام گفت : سپس يزيد دستور داد زنان حسين را با امام بيمار در زندانى جا دادند كه از سرما و گرما جلوگيرى نداشت تا چهره هايشان پوست گذاشت و در بيت المقدس سنگى برنداشتند جز آنكه خون تازه زيرش بود و مردم خورشيد را بر ديوارها سرخ ديديد مانند پتوهاى رنگين تا على بن الحسين با زنان بيرون شد و سر حسين را به كربلا برگرداند.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون حسين بن على عليه‌السلام را با تيغ زدند و شتافتند تا سرش را ببرند منادى از طرف رب العزت ندا داد از ميانه عرش و گفت آيا امت جبار ستمكار پس از پيغمبر خود خدا توفيق عيد قربان و عيد روزه را بشما ندهد گويد سپس ‍ امام صادق فرمود از اين رو بخدا موفق نشدند و هرگز موفق نشوند تا خونخواه حسين عليه‌السلام قيام كند.

# مجلس سى و دوم ١٢ محرم ٣٦٨

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : روز قيامت خداى عز و جل مردم را در يك سرزمين جمع كند و موازين نهاده شود و خون شهداء را بامداد علماء بسنجند و مداد علماء بر خون شهداء بچربد.

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : شش چيز است كه مؤمن پس از مرگ خود از آن سود برد، فرزند صالح كه برايش آمرزش خواهد قرآنى كه خوانده شود، چاه آبى كه بكند و درختى كه بكارد و صدقه آبى كه مجرى سازد و روش نيكى كه از آن پيروى شود.

٣- مالك بن انس فقيه مدينه گويد: من خدمت امام صادق مى رسيدم يك بالش بمن تقديم ميكرد و از من احترام مى نمود و ميفرمود اى مالك من تو را دوست دارم و من از اين اظهار او خرسند ميشدم و خدا را حمد ميكردم گويد مردى بود كه فارغ از يكى از سه خصلت نبود يا روزه مى داشت يا نماز ميخواند يا ذكر مى گفت ، از بزرگان عباد و اكابر زهاد بود كه از خداى عز و جل مى ترسند بسيار حديث مى كرد و خوش مجلس بود و پرفائده چون ميفرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفته يك بار سبز ميشد و يك بار زرد و رنگش ديگر گون ميشد تا شناخته نميشد سالى با او به حج رفتم و چون موقع احرام بر مركب نشست و ميخواست تلبيه گويد گلوگير ميشد و نزديك بود از مركب خود بزير افتد گفتنم يا ابن رسول اللّه بگو بايد بگوئى فرمود اى پسر ابى عامر چگونه جرأ ت كنم بگويم لبيك اللهم لبيك مى ترسم كه خداى عز و جل فرمايد لا لبيك و لا سعديك .

٤- امام صادق فرمود : عجب دارم از بخيل بمال دنيا و دنيا رو بدو دارد يا پشت بدو كرده باشد نه انفاق با رو كردن دنيا زيان دارد و نه با پشت دادن آن سود دهد مالك بن انس ‍ گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود به امير المؤمنين عليه‌السلام گفتند چرا اسب نجيبى نميخرى ؟ فرمود نيازى بدان ندارم زيرا از هر كه بمن رو كند نگريزم و به هر كه از من گريزد حمله نكنم .

٥- امام پنجم فرمود : چون اين آيه نازل شد (يس) هر چيز را در امام مبين آمار كرديم - دو مرد في المجلس برخاستند و گفتند يا رسول اللّه آن توراتست ؟ فرمود نه گفتند آن انجيل است ؟ فرمود نه گفتند آن قرآنست ؟ فرمود نه ، امير المؤمنين على بن ابى طالب آمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود آن اين است براستى او است امامى كه خداى تبارك و تعالى علم هر چيز را بر او شمرده

٦- وهب گويد در يكى از كتب خدا يافتم كه : چون ذو القربين از عمل سد پرداخت پيش رفت تا به پيره مردى رسيد كه نماز ميخواند با لشكر خود نزد او ايستاد تا فارغ شد ذو القرنين باو گفت از اين همه لشكرم نترسيدى ؟ گفت من با كسى راز مى گفتم كه از تو لشكر بيشترى دارد و سلطان عزيزترى و نيروى سخت ترى و اگر بتو رو ميكردم حاجت خود را از او نميگرفتم ذو القرنين گفت با من همراه شو تا جان خود از تو دريغ نكنم و به برخى كارهاى خود از تو كمك گيرم گفت بشرطى كه چهار چيز از من تعهد كنى نعمتى بى زوال و تندرستى بى درد، جوانى بى پيرى و زندگى بى مرگ ذو القرنين گفت كدام مخلوق بر اينها تواناست شيخ گفت من همراه آنم كه آنها را و تو را داراست سپس به مرد دانشمندى گذشت او بذى القرنين گفت بمن خبر ده از دو چيزى كه از آنگاه خدا آنها را آفريده برپايند و دو چيزى كه هميشه روانند و دو چيزى كه در رفت و آمدند و دو چيزى كه با هم دشمنند؟ ذو القرنين گفت آن دو كه برپايند آسمانها و زمينند و آن دو كه روانند خورشيد و ماهند و آن دو كه در رفت و آمدند شب و روزند و آن دو كه با هم دشمنند مرگ و زندگيند گفت برو كه تو دانشمندى ذو القرنين بگردش بلاد ادامه داد تا به شيخى رسيد كه كدوى سر مردگان را زير و رو ميكرد با لشكر خود بر او ايستاد و گفت بمن بگو چرا اينها را زير و رو ميكنى ؟ گفت تا شريف را از وضيع و غنى را از فقير تشخيص دهم و بيست سال است كه مشغولم و فرق آنها را ندانستم ذو القرنين از او گذشت و گفت مقصود تو پند من بود، در راه خود ناگاه به طائفه دانشمند از قوم موسى رسيد كه بحق هدايت شده و عدالت ميورزند چون آنها را ديد گفت از وضع خود مرا آگاه كنيد زيرا من زمين را دور زدم از شرق و غرب و دريا و صحرا و هموار و كوه و روشن و تاريك و مانند شما را نديدم بمن بگوئيد چرا گور مرده هاتان به در خانه ها است گفتند براى آنكه مرگ را فراموش ‍ نكنيم و يادش از دل ما نرود: چرا عمارات شما در ندارد؟ ميان ما دزد و متهم نيست و همه امينند. چرا ميان شما حاكم و قاضى نيست ؟ چون مرافعه و خصومت نداريم . چرا سلطان نداريد؟ براى آنكه فزون طلب نيستيم . چرا در زندگى كم و زياد و تفاوت نداريد؟ چون با هم ترحم كنيم و مواسات نمائيم . چرا نزاع و اختلاف نداريد؟ چون دلهاى ما متحد و با هم بر سر سازشيم . چرا به هم دشنام ندهيد و ستيزه نكنيد؟ چون تصميم ما بر طبع ما غلبه كرده و خود را اسير حلم و بردبارى ساختيم . چرا با هم يك قول هستيد و يك روش داريد؟ چون دروغ و فريب ميان ما نيست و از هم بدگوئى نكنيم . بگوئيد بدانم چرا گدا ميان شما نيست ؟ چون ما را بالسويه تقسيم كنيم . چرا بدخلق و سخت گير ميان شما نيست ؟ چون خوى تواضع و فروتنى داريم . چرا خدا عمر درازتر بشما داده ؟ چون بحق عمل كنيم و بحق حكم كنيم . چرا قحطى ميان شما نيست ؟ چون از استغفار غفلت نداريم . چرا غم نداريد؟ چون خود را آماده بلا ساختيم و خويش تسليت داديم . چرا آفت بشما نميرسد؟ چون بر غير خدا توكل نداريم و به موسمها و ستاره ها طلب باران نكنيم گفت بمن باز گوئيد اى مردم كه پدران خود را هم چنين دريافتيد كه عمل ميكردند؟ گفتند شيوه پدران اين بود كه به مسكين خود ترحم ميكردند و با درويشان همدردى مينمودند و از ستمكار خود ميگذشتند و به هر كه به آنها بد ميكرد احسان ميكردند و براى بدكاران خود استغفار مينمودند و صله رحم ميكردند و امانت را ميپرداختند و دروغ نميگفتند خدا باين سبب امر آنها را اصلاح كرد. ذو القرنين تا دم مرگ نزد آنها ماند و پانصد سال عمر داشت .

٧- امام پنجم فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خالد بن وليد را به تيره بنى المصطلق فرستاد كه از جذيمه بودند و ميان آنها و بنى مخزوم در دوران جاهليت كينه اى بود چون بر آنها وارد شديد پيرو رسول خدايند و از او عهدنامه اى دارند خالد گفت اذان نماز گفتند و نماز صبح را با آنها خواند و دستور داد آنها را غارت كردند و جمعى از آنها را كشت عهد نامه خود را برداشتند و خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمآمدند و از جنايات خالد بن وليد گزارش دادند آن حضرت رو بقبله كرد و گفت خدايا از آنچه خالد بن وليد كرده است من بتو بيزارم سپس جامه و كالائى از غارت خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند و آن حضرت به على فرمود تو نزد بنى جذيمه تيره بنى مصطلق برو و از آنچه خالد عمل كرده رضايت آنها را به عمل آور و دو گام خود برداشت و فرمود اى على قضاوت جاهليت را زير دو پاى خود گذار على عليه‌السلام نزد آنها آمد در باره آنها بحكم خدا دستور داد و چون برگشت فرمود اى على عليه‌السلام گزارش بده كه چه كردى ؟ گفت : يا رسول اللّه هر خونى را ديه دادم هر جنين كه سقط شده بود به عوض بنده يا كنيزى دادم و هر مالى تلف شده بود عوض دادم و مبلغى زياد آمد كه بحساب كاسه سگها و ريسمان گله بانان آنها دادم باز هم زياد آمد به جبران ترس زنان و هراس كودكان آنها دادم و باز هم چيزى مانده بود باحتياط از دانسته و ندانسته به آنها دادم و قسمت زيادى آخرين را هم به آنها دادم تا از شما راضى شوند فرمود على به آنها عطا دادى كه از من راضى شوند خدا از تو راضى باشد اى على همانا تو نسبت بمن چون هارون باشى نسبت به موسى جز آنكه پس از من پيغمبرى نباشد.

# مجلس سى و سوم روز جمعه نيمه محرم ٣٦٨

١- رسول خدا فرمود : خداى تبارك و تعالى فرمايد فاتحة الكتاب را ميان خودم و بندگانم دو نيمه كردم نيمه اى از من است و نيمه اى از بنده من و از آن بنده منست آنچه خواهش كند گاهى كه بنده گويد بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ خداى جل جلاله فرمايد بنده ام بنامم آغاز كرد و بر من لازمست امورش را تمام كنم و احوالش را مبارك سازم چون گويد الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ فرمايد بنده ام ستايشم كرد و دانست هر نعمتى دارد از منست و هر بلا از او بگردد بفضل من است شما گواه باشيد نعمت آخرت را به نعمت دنيايش افزودم و بلاهاى آخرت را از او گردانيدم چنانچه بلاى دنيا را، چون گويد الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فرمايد گواهى داد من رحمان و رحيمم شما گواه باشيد كه من بهره وافر رحمتم و عطاى شايانم به او دهم چون گويد مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ فرمايد گواه باشيد كه چون اعتراف كرد من مالك روز جزايم حسابش را آسان كنم و حسناتش را بپذيرم و از بد كرداريش درگذرم ، چون گويد إِيّاكَ نَعْبُدُ فرمايد بنده ام راست گفت تنها مرا پرستد گواه باشيد كه به او ثواب عبادتش را بدهم ثوابى كه هر كه مخالف عبادت او رفته بر او رشك برد، چون گويد وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ فرمايد از من كمك خواست و بمن پناه برد گواه باشيد كه او را در كارش كمك كنم و در سختيها بفريادش رسم و روز گرفتارى دستش را بگيرم ، چون گويد اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره فرمايد اين از بنده منست و بنده من هر چه خواهد از آن او است و براى بنده ام اجابت كردم و آنچه آرزو داشت به او دادم و از آنچه ترسيد او را آسوده ساختم به امير المؤمنين عرض شد اى آقا بما خبر ده كه بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ جزء فاتحة الكتابست ؟ فرمود آرى پيغمبر آن را ميخواند و يك آيه از آن ميشمرد و ميفرمود فاتحة الكتاب سبع مثانى است .

٢- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : كه بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يك آيه از سوره حمد است و متمم آن بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ است ، از رسول خدا شنيدم ميفرمود كه خداى عز و جل بمن فرمود اى محمد بتو داديم سبع مثانى و قرآن بزرگ و فاتحة الكتاب را جدا بر من منت نهاد و در برابر همه قرآنش قرار داد و آن شريفترين چيزيست كه در گنجهاى عرش بوده و خداى عز و جل محمد را بدان مخصوص كرده و شرافت داده و احدى را با او از پيغمبران خود شريك نكرده جز سليمان عليه‌السلام را كه فقط بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ را باو داده ، نمى بينى كه در داستان بلقيس آورده است كه گويد بمن نامه اى گرامى افكنده اند كه از طرف سليمانست و در آنست بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ حالا هر كه آن را بخواند با عقيده بدوستى و پيروى محمد و آل پاكش ، و مطيع امرشان باشد و مؤمن بظاهر و باطنشان خدا به هر حرف آن حسنه اى باو عطا كند كه بهتر از دنيا و ما فيها است از انواع اموال و خيراتش و هر كه گوش كند بكسى كه آن را ميخواند سه يك ثواب خواننده آن را دارد بايد هر كدام از اين خير دسترس هر چه تواند بگيرد كه غنيمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرتش در دل شما بماند.

٣- امام پنجم فرمود : چون اين آيه (سوره فجر) نازل شد كه دوزخ را بياورند در باره آن از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند فرمود روح الامين بمن خبر داده كه خداى يگانه چون اولين و آخرين را جمع آورد دوزخ را بياورند كه با هزار مهارش ميكشند و هر مهارى را صد هزار فرشته غلاظ و شداد بدست دارد براى آن بنك و اشتلم و نفس آتشينى باشد و چنان نفس آتشينى كشد كه اگر خدا مردم را براى حساب از آن عقب نكشد همه را هلاك كند سپس يك زبانه آتش از آن برآيد كه گرد همه مردم را از خوب وبد بگيرد و خلقى نماند تا فرشتگان و پيغمبران كه فرياد زند پروردگارا بداد من برس و تنها تو اى پيغمبر خدا فرياد كنى بداد امتم برسيد سپس بر آن پلى نهند از دم شمشير برنده تر كه بر آن سه گذرگاه باشد يكى براى امانت و رحم و ديگرى براى نماز و سومى ميزان عدل رب العالمين است كه معبود حقى جز او نيست به مردم تكليف شود از آن بگذرند رحم و امانت آنها را نگهدارند و اگر از آن نجات يابند نماز آنها را نگهدارد و اگر از آن نجات يابند به محاسبه پروردگار جهان گرايند و اينست گفتار او تبارك و تعالى (سوره فجر) براستى پروردگارت در كمينگاهست مردم بر صراط باشند بعضى آويزان و برخى لغزان و جمعى پابرجا و فرشتگان گرد آنها جار كشند اى حليم بيامرز، درگذر و بفضل خود متوجه باش و سالم دار سالم دار مردم چون پروانه خود را بر آن اندازند و چون كسى نجات يابد به رحم خداى عز و جل بر آن نگردد و گويد حمد خدا را كه مرا از آن نجات داد پس از نوميدى بمن و فضل خودش براستى پروردگار ما آمرزنده شكرگزار است .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مردم بر صراط گذرند به طبقات مختلف ، صراطى كه از مو باريكتر و از شمشير برنده تر است بعضى چون برق از آن گذرند و برخى چون اسب تند رو و بعضى بر سر و دست و بعضى چون پياده رو و برخى بر آن آويزان باشند و آتش مقدارى از آنها را گرفته است .

٥- امام صادق فرمود : چون خداى عز و جل خواهد خلق را مبعوث كند چهل روز آسمان بر زمين ببارد تا رگ و پيها جمع شوند و گوشت برويد.

٦- امير المؤمنين عليه‌السلام يكى از شيعيانش را پس از دير زمانها ديدار كرد سن او گذشته بود و چابك راه ميرفت باو فرمود : پير شدى اى مرد گفت در طاعت تو اى امير المؤمنين فرمود چابك ميروى گفت بقصد دشمنانت اى امير المؤمنين فرمود هنوز در تو توانى مانده عرض كرد تقديم آستانت يا امير المؤمنين ، ريان بن صلت راوى اين حديث از امام رضا عليه‌السلام گويد آن حضرت از عبد المطلب اين اشعار را برايم خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مردم همه از زمان خود عيب كنند  |  | عيبى نبود زمانه را جز خود ما  |
| ما عيب زمان كنيم و عيب از خود ماست  |  | گر نطق كند زمانه هجوش بر ما است  |
| از گوشت گرگ ، گرگ پرهيزد و ما  |  | از گوشت هم خوريم عيان و بس ‍ بى پروا  |

٧- على عليه‌السلام فرمود : در نااميدى اميد بيشتريست موسى بن عمران عليه‌السلام رفت براى خاندانش ‍ آتش آرد خداى عز و جل با او سخن گفت و با مقام نبوت برگشت ، ملكه سبا از كشور خود بيرون رفت و بشرف اسلام و همسرى سليمان عليه‌السلام رسيد، جادوگران مصر رفتند عزتى از فرعون بدست آرند و بشرف ايمان رسيدند.

٨- مفضل بن عمر گويد: امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام فرمود پدرم از پدرش باز گفت كه حسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام اعبد و ازهد و افضل اهل زمانش بود و هميشه پياده به حج ميرفت و بسا با پاهاى برهنه بود و هميشه چون ياد مرگ ميكرد ميگريست و چون ياد قبر ميكرد ميگريست و چون ياد قيامت و نشور ميكرد ميگريست و چون ياد گذشت بر صراط ميكرد ميگريست و چون ياد ملاقات با خدا ميكرد ناله اى ميزد كه از آن بيهوش ميشد و چون بنماز ميايستاد برابر خدا لرزه بر اندامش مى افتاد و چون ياد بهشت و دوزخ مى افتاد چون مار گزيده پريشان ميشد و از خدا بهشت ميخواست و باو از دوزخ پناه ميبرد و هميشه آيه از قرآن نميخواند كه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا داشت جز آنكه ميگفت لبيك اللهم لبيك و در هر حال كه ديده ميشد ذكر خداى سبحانه ميكرد و از همه مردم راست گفتارتر و شيواتر بود يك روز بمعاويه گفتند كاش بحسن بن على بن ابى طالب فرمان ميكردى به منبر برآيد و سخنرانى كند تا نقص او به مردم عيان گردد او را خواست و گفت به منبر برآ و سخنانى بگو كه ما را پند دهى برخاست بالاى منبر رفت حمد خدا و ستايش او نمود و فرمود اي مردم هر كه مرا ميشناسد ميشناسد و هر كه مرا نمى شناسد من حسن بن على بن ابى طالبم و زاده بانوى زنان جهانيان فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منم پسر خير خلق اللّه منم پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منم صاحب فضايل منم صاحب معجزات و دلائل منم پسر امير المؤمنين منم كه از حق خود بر كنارم من و برادرم حسين دو سيد جوانان اهل بهشتيم منم پسر ركن و مقام منم پسر مكه و منى منم پسر مشعر و عرفات . معاويه گفت اى ابا محمد اين سخن را بگذار و وصف خرما را بگو فرمود بادش بدمد و گرمايش برساند و سرمايش گوارا سازد سپس به سخن خود برگشت و فرمود منم امام خلق خدا و زاده محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، معاويه ترسيد از گفتارش شورشى پديد آيد ميان مردم گفت اى ابا محمد آنچه گفتيد بس ‍ است پائين بيا آن حضرت فرود آمد.

# مجلس سى و چهارم سه شنبه يازده روز از محرم مانده سال ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه مسجد را جاروب كند خدا ثواب آزاد كردن بنده اى در نامه عملش ‍ نويسد و هر كه از آن به اندازه خاشاك چشمى بيرون برد خداى عز و جل دو بهره از رحمتش باو دهد.

٢- امام صادق صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در حالى كه موسى بن عمران با پروردگار خود عز و جل راز مى گفت مردى را در سايه عرش خدا نگريست عرض كرد پروردگارا اين كيست كه در سايه عرش تو است ؟ فرمود اينست كه به پدر و مادر خوش كردار بوده و سخن چينى نكرده است .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در شگفتم از كسى كه از خوراك پرهيز ميكند براى ترس از درد چرا از گناهان نپرهيزد براى ترس از دوزخ .

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه بار فرمود : بار خدايا خليفه هاى مرا رحم كن گفتند يا رسول اللّه كيانند خليفه هايت ؟ فرمود آن كسانى كه حديث و سنت مرا تبليغ كنند و به امت من بياموزند.

٥- امام صادق صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : عيسى بن مريم دنبال حاجتى ميرفت و سه تن اصحابش همراهش بودند به سه خشت طلا گذشت كه بر سر راه بودند عيسى به همراهانش فرمود اينها مردم را ميكشند و گذشت يكى از آنها به بهانه كارى برگشت و ديگرى و ديگرى هم باين بهانه برگشتند و هر سه بر سر خشتهاى طلا بهم رسيدند دو تن آنها به سومى گفتند برو خوراكى براى ما بخر رفت خوراكى خريد و در آن زهر ريخت تا آن دو را بكشد و شريك او نباشند در طلاها آن دو هم با هم سازش كرده بودند كه چون بر گردد او را بكشند و طلاها را بخود اختصاص ‍ دهند چون در رسيد اين دو برخاستند او را كشتند و آن خوراك زهر آلود را خوردند و مردند چون عيسى عليه‌السلام برگشت هر سه را گرد طلاها مرده يافت و به اجازه خدا آنها را زنده كرد و فرمود نگفتم اينها مردم را ميكشند.

٦- على بن سرى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم ميفرمود خداى عز و جل روزى مؤمنان را از جايى كه گمان ندارند مقرر كرده براى آنكه چون بنده اى وسيله روزى خود را نداند بسيار دعا مى كند.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : يك درهم از ربا پيش خدا بزرگتر است از سى بار زنا با محرمانى چون خاله و عمه .

٨- فاطمه بنت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شب عرفه نزد ما آمد و فرمود براستى خداى تبارك و تعالى بشما مباهات دارد همه شما را عموما و بخصوص على را آمرزيده و من رسول خدايم بسوى شما و از راه دوستى و خويشاوندى نيست اين جبرئيل است كه بمن خبر مى دهد سعادتمند كامل كسى است كه على عليه‌السلام را دوست دارد در زندگى او و پس از مرگش و شقى تمام كسى است كه على را در زندگى و مردگى دشمن دارد.

٩- انس بن مالك از مادرش نقل كرده كه : فاطمه عليه‌السلام نه خون حيض ديد و نه خون زائيدن .

١٠- امام پنجم فرمود : چون مرگ پدرم در رسيد مرا به سينه چسبانيد فرمود پسر جان همان سفارشى را بتو كنم كه پدرم هنگام مرگش بمن كرد و گفت پدرش باو سفارش كرده و گفته پسر جان مبادا به كسى ستم كنى كه جز خدا يارى ندارد.

١١- حرث بن مغيره نصرى گفت : شنيدم امام صادق عليه‌السلام ميفرمود هر كه پس از نماز واجب پيش از آنكه پاى خود را بلند كند چهل بار بگويد سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و اللّه اكبر هر چه از خدا خواهد به او عطا كند.

١٢- رسول خدا فرمود : شبى كه مرا به معراج بردند جبرئيل دستم را گرفت و بهشتم برد و بر يكى از مسندهاى بهشتم رسانيد و يك دانه بمن داد و چون او را دو نيم كردم يك حوريه از آن بيرون آمد كه مژگان چشمش چون پرهاى جلو كركس بود بمن گفت درود بر تو اى احمد، اى رسول خدا، اى محمد گفتم خدايت مهربان باشد تو كيستى ؟ گفت منم راضيه و مرضيه جبار مرا از سه جنس آفريده پائين تنم از مشك است و بالاى آن از كافور و ميانه ام از عنبر و با آب زندگى خمير شدم و حضرت جليل فرمود باش و من بودم و آفريده شدم براى پسر عم و وصى و وزير تو على بن ابى طالب .

١٣- امام صادق از قول پدرانش فرمود : رسول خدا بيرون شد و عبائى سياه با دو تيره در بر داشت و فرمود اين عبا را در بر من كرده است دوستم ، صفيم ، خاصه ام زبده ام آنكه از طرف من ادا ميكند و وصى و وارث و برادر من است پيش از همه مؤمنان مسلمان شده و در ايمان از همه مخلص تر است و از همه باسخاوت تر است و پس از من سيد بشر است و بيشر و دست و روسفيدان است و امام اهل زمين است كه على بن ابى طالب باشد و از شوق او پياپى گريست تا ريگ از اشگش تر شد.

١٤- حبيب بن جهم گويد: چون على بن ابى طالب عليه‌السلام ما را ببلاد صفين ميبرد در دهى بنام صندود (صندودا خ ب) منزل كرد ولى دستور داد از خود ده گذشتيم و ما را در بيابان بى آبى فرود آورد؟ مالك بن حرث اشتر به آن حضرت عرض كرد يا امير المؤمنين ما را در محل بى آب منزل ميدهى ؟ فرمود اى مالك براستى خداى عز و جل بزودى در اينجا ما را از آبى سيراب كند كه شيرين تر از شكر و نرم تر از كره صاف و سردتر از برف است و زلالتر از ياقوت ، ما تعجب كرديم ولى گفتار امير المؤمنين تعجبى نداشت ، سپس فرمود رداء از دوش برداشت و شمشير بدست داشت و آمد سر يك تيكه زمين لخت ايستاد و به مالك گفت با همراهانت اينجا را بكنيد مالك گويد آنجا را كنديم و سنگ سياه بزرگ داراى حلقه سيمگونى نمايان شد فرمود آن را دور كنيد با صد مرد بدان چسبيديم و نتوانستيم آن را از جاى خود بجنبانيم امير المؤمنين نزديك آمد و دست بدعا برداشت و ميفرمود طاب طاب مر يا عالم طيبو ثاثوبه شتميا كو باحه حانوثا توديثا برحوثا آمين آمين رب العالمين رب موسى و هارون و آن را كشيد و از جا كند و چهل ذراع دور انداخت ، مالك بن حارث اشتر گويد چشمه آبى شيرين تر از عسل و خنك تر از برف و پاكتر از ياقوت براى ما پديد شد از آن نوشيديم و آب برداشتيم و همان سنگ را روى آن نهاد و بما دستور داد خاك بر آن انباشتيم و از آنجا كوچ كرد و اندكى رفتيم گفت كدام شما جاى چشمه را ميداند؟ گفتيم يا امير المؤمنين همه ميدانيم برگشتيم و هر چه جستجو كرديم جان آن را ندانستيم ، گمان كرديم امير المؤمنين بسيار تشنه است و به اطراف نگران شديم و صومعه راهبى عيان شد، نزديك آن رفتيم راهبى بود كه از پيرى ابروانش بر چشمانش افتاده بود، گفتيم اى راهب آبى دارى كه به مولاى خود بنوشانيم گفت آبى دارم كه دو روز است آن را خوشگوار كردم آبى براى ما آورد تلخ و بدمزه ، گفتيم دو روز است كه براى شيرين كردن آن صرف وقتى كردى و هنوز باين بدمزه ايست كاش از آن آبى نوشيده بودى كه سرور ما بما داد و داستان آن را برايش باز گفتيم ، گفت اين سرور شما پيغمبر است گفتيم نه ، وصى پيغمبر است پس از آنكه از ما وحشت داشت نزد ما فرود آمد و گفت مرا نزد سرور خود بريد او را برديم چون امير المؤمنين او را ديد فرمود شمعون ، راهب گفت آرى من شمعونم و مادرم مرا بدان ناميده و جز خدا كسى آن را نميدانست و تو هم دانستى از كجا دانستى ؟ اكنون نشانه امامت را تكميل كن تا من هم ايمان خود را به تو تكميل كنم فرمود اى شمعون چه ميخواهى ؟ گفت داستان اين چشمه و نامش را، فرمود اين چشمه را حوما نام دارد و از بهشت است و سيصد و سيزده وصى از آن نوشيده اند و من آخر اوصيائى هستم كه از آن نوشيدم راهب گفت در همه كتابهاى انجيل چنين ديده ام و گواهى ميدهم كه معبود حقى جز خدا نيست و محمد رسول خداست و تو وصى محمدى و آن راهب با امير المؤمنين كوچيد تا به جبهه صفين و در عاندين نزول كرد وقتى دو لشكر بهم زدند اول كس بود كه شربت شهادت نوشيد امير المؤمنين بالينش آمد و اشك از ديدگانش سرازير بود و ميفرمود هر مردى با كسى است كه او را دوست دارد، اين راهب روز قيامت رفيق بهشت من است .

١٥- امام چهارم فرمود : ما امامان مسلمانان و حجتهاى خدا بر عالميان و سادات مؤمنان و پيشواى دست و روسفيدان و سروران اهل : ايمانيم : امان اهل زمين هستيم چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند، مائيم كه خدا بوسيله ما آسمان را نگاهداشته تا بر زمين نيفتد جز به اجازه او و براى ما آن را نگهداشته تا بر اهلش موج نزند و براى ما باران ببارد و رحمت خويش نشر كند و زمين بركات خود را بيرون دهد و اگر امام در زمين نباشد زمين اهل خود را فرو برد سپس فرمود از روزى كه خدا آدم را آفريده خالى از حجت نيست كه يا ظاهر و مشهور بوده است و يا غايب و مستور و تا قيامت هم خالى نماند او حجت خداست و اگر چنين نباشد خدا را نپرستند، سليمان راوى حديث گويد از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم چگونه مردم به امام غائب بهره مند شوند؟ فرمود چنانچه به آفتاب پس ابر بهره مند شوند. شيخ ما ابو جعفر صدوق اين شعرها را براى ما خواند كه شاعرى بنظم آورده :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داناى خردمند بخود موجود است  |  | از علم ز جنسيت خود مستغنى است  |
| آن را كه بديگرى گرامى دارى  |  | از آنكه بخود، تا بچه اندازدنى است  |

# مجلس سى و پنجم روز جمعه هشت روز از محرم سال ٣٦٨ مانده

١- از حسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام روايت شده كه : چند تن از يهود خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و گفتند اى محمد توئى كه معتقدى رسول خدائى و آنى كه باو وحى شود چنانچه به موسى بن عمران پيغمبر؟ خدايم بشما همه ، اعلم آنها گفت اى محمد من ده كلمه از تو ميپرسم كه خدا هنگام مناجات در بقعه مبارك به موسى بن عمران عطا كرده و آنها را جز پيغمبر مرسل يا فرشته مقرب نميداند، پيغمبر فرمود بپرس از من گفت :

١- بمن خبر ده از كلماتى كه خدا براى ابراهيم برگزيد چون خانه كعبه را ساخت ؟ آنها سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر بودند. براى چه خانه كعبه را چهار گوش ساخت ؟ براى همين چهار كلمه . چرا نام آن را كعبه نهادند؟ چون وسط دنيا بود. بمن خبرده از تفسير سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر؟ خدا دانست كه بنى آدم بخدا دروغ مى بندند فرمود سبحان اللّه براى بيزارى از آنچه ميگويند و اما گفتار او الحمد للّه براى آنست كه ميداند بندگان شكر نعمتش را ادا نكنند و خود را ستود پيش از آنكه او را بستانيد آن اول كلام است و اگر آن نباشد خدا نعمتى بكسى ندهد و گفته او لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ يگانه پرستى است و خدا عمل را نپذيرد جز بواسطه آن كلمه كه كلمه تقوى است و خدا روز قيامت موازين را بدان سنگين كند و اما گفته او و اللّه اكبر، برترين كلماتست و محبوبترين آنها نزد خدا يعنى چيزى بزرگتر از من نيست ، نماز جز بدان آغاز نشود به مقامى كه نزد خدا دارد و آن نام اكرم او است يهودى گفت اى محمد راست گفتى پاداش گوينده آن چيست ؟ فرمود چون بنده گويد سبحان اللّه هر چه زير عرش است با او تسبيح گويد و بگوينده آن ده برابر عطا شود و چون گويد الحمد للّه خدا نعمت دنيا را پيوست با نعمت آخرت باو عطا كند و آن كلمه ايست كه بهشتيان هنگام ورود بهشت گويند و هر كلامى در دنيا داشتند منقطع شود جز الحمد للّه اينست گفتار خداى عز و جل (يونس ١٠) (دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ) و اما گفته لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ را بهشت پاداش است و اينست معناى قول خداى عز و جل (الرحمن ٦٠) آيا پاداش احسان جز احسانست ميفرمايد آيا پاداش لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ جز بهشت است ؟ يهودى گفت راست فرمودى اى محمد جواب يكى از مسائل مرا دادى ، اجازه ميدهى دومى را بپرسم ؟ فرمود از هر چه خواهى بپرس جبرئيل سمت راستش بود و ميكائيل سمت چپش و جواب را به او تلقين ميكردند، يهودى گفت براى چه تو را محمد ناميدند و احمد و ابا القاسم و بشير و نذير و داعى ؟ پيغمبر فرمود محمد براى آنكه در زمين ستوده باشم و احمد براى آنكه در آسمان ستوده باشم و أ بو القاسم براى آنكه خداى عز و جل روز قيامت دوزخ را تقسيم كند و هر كه از اولين و آخرين بمن كافر است در دوزخ است و بهشت را تقسيم كند و هر كه مقر به نبوت من است در بهشت است ، داعى براى آنكه مردم را بدين پروردگارم دعوت كنم نذير براى آنكه هر كه نافرمانيم كند به دوزخ بترسانم و بشير براى آنكه هر كه پيرويم كند به بهشت مژده دهم گفت راست گفتى اى محمد بمن خبرده چرا خدا به امتت پنج نماز در پنج وقت شبانه روز واجب كرد. فرمود وقتى آفتاب به زوال رسد حلقه اى دارد كه در آن درآيد و زوال خورشيد باشد و هر چيزى زير عرش است تسبيح گويد براى ذات پروردگارم و آن ساعتى است كه رحمت بر من فرستد در آن پروردگارم خداى عز و جل بر من بر امتم در آن نماز را فرض كرده و فرموده (اسراء ٧٨) نماز را بپا دار از زوال آفتاب تا سرخى اول شب و آن ساعتى است كه در آن روز قيامت دوزخ را آورند مؤمنى نباشد كه در اين ساعت توفيق يابد ساجد يا راكع يا در نماز باشد جز آنكه خدا تنش را بر آتش حرام كند نماز عصر در ساعتى است كه آدم از درخت خورد و او را از بهشت بيرون كرد و بذريه اش ‍ دستور داد تا روز قيامت اين نماز را بخوانند و آن را براى امتم اختيار كرد و آن محبوبترين نماز است نزد خداى عز و جل و بمن سفارش كرد آن را از ميان نمازها حفظ كنم و نماز مغرب در ساعتى است كه خدا توبه آدم را قبول كرد و فاصله خوردن آدم از شجره تا قبول توبه اش سيصد سال بود از ايام دنيا و نسبت به آخرت روزى چون هزار سال است و همان فاصله از مغرب تا عشاء است آدم سه ركعت نماز خواند يك ركعت براى گناه خود و يك ركعت براى گناه حواء و ركعتى هم براى توبه اش و خدا اين سه ركعت را بر امتم فرض كرد، و اين ساعتى است كه دعا در آن مستجابست و پروردگارم بمن وعده داده كه هر كه در آن دعا كند اجابت نمايد اينست نمازهائى كه پروردگارم بمن فرمانداده و فرموده (روم ١٧) منزه است خدا هنگامى كه بامداد كنيد و هنگام پسين شما، نماز عشاء براى آنست كه گور تاريكست و قيامت تاريكى دارد و خدا مرا و امتم را باين نماز فرمان داده در اين وقت تا گورشان روشن گردد و بر صراط نورى به آنها عطا شود و هر گامى كه براى نماز عشاء بر دارند خدا تن آنها را بر آتش حرام كند و اين نمازيست كه خدا براى رسولان پيش از من مقرر كرده بود، نماز فجر براى اينست كه آفتاب بر دو شاخ شيطان برآيد و خدا بمن دستور داده آن را بخوانم پيش از آفتاب زدن و پيش از آنكه كافران براى آن سجده كنند امتم براى خدا سجده كنند و شتاب در آن پيش خدا محبوبتر است و آن نمازيست كه فرشتگان شب و روز بر آن گواهند گفت اى محمد راست گفتى بمن بگو چرا براى نماز اين چهار موضع تن كه نظيف ترين مواضع بدنست بايد شست ؟ فرمود چون شيطان آدم را وسوسه كرد و او نزديك درخت رفت و به آن نگاه كرد تا آبرويش ريخت سپس برخاست و اول كس بود كه به گناه گام برداشت و دست دراز كرد و آن را بسيد و از آن خورد و زيور و جامه از تنش پريد و دست بر فرق سر نهاد و گريست و چون خداى عز و جل توبه اش را پذيرفت وضوى اين چهار عضو را بر نژادش لازم كرد باو دستور داد روى بشويد چون بدرخت نگاه كرد و دو ساعد بشويد تا مرفق براى آنكه آن را بدرخت دراز كرد و سر را مسح كند كه دست پشيمانى بر آن نهاد و پاها را مسح كند كه بسوى گناه رفتند و بر امت من آب در دهان گردانيد را سنت نمود تا دل از حرام پاك شود و آب در بينى نمودن را تا بو و گند دوزخ بر آنها حرام گردد، يهودى گفت اى محمد راست گفتى پاداش عمل كننده بدان چيست ؟ فرمود اول بار كه به آب دست زند شيطان از او دور شود و چون در دهن گرداند خدا دل و زبانش را به حكمت نورانى كند و چون در بينى كند خدا از آتش امانش دهد و بوى بهشتش روزى كند و چون رويش بشويد خدا سفيد رويش كند روزى كه چهره هائى سفيد و چهره هائى سياهست و چون دو دست شويد خدا بندهاى آتشين را بر او حرام كند و چون سرش را مسح كند خدا گناهانش ببرد و چون بر دو پا مسح كند خدا بر صراطش عبور دهد روزى كه قدمها بر آن بلغزد، گفت اى محمد راست گفتى مرا از پنجمين خبر ده كه براى چه غسل را از جنابت لازم كرده و از بول و غايط واجب نكرده ؟ رسول خدا فرمود چون آدم از درخت خورد در همه رگهايش و مو و تنش ‍ روان شد و چون با اهل خود جماع كرد از هر رگ و موئى آب در آمد و خدا بر نژادش واجب كرد تا قيامت از جنابت ، غسل كنند ولى بول همان فضله نوشابه انسانست و غائط فضله خوراك او و از آنها همان وضوء واجب است ، يهودى گفت اى محمد راست گفتى بمن خبر ده جزاء كسى كه از جنابت حلال غسل كند چيست ؟ فرمود چون مؤمن با زنش جماع كند هفتاد هزار فرشته پر گشايند و رحمت فرو ريزد و چون غسل كند خدا از هر قطره خانه اى در بهشت بسازد و آن سريست ميان خدا و خلق او يعنى غسل جنابت يهودى گفت اى محمد راست گفتى ، بمن خبر ده از ششمين ، در تورات پنج چيز نوشته است كه خدا به بنى اسرائيل دستور داد در آنها از موسى پيروى كنند پس از او. فرمود تو را بخدا اگر از آنها به تو اطلاع دادم بمن اعتراف كنى ؟ يهودى گفت آرى اى محمد پيغمبر فرمود در تورات نوشته است مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ و به عبرانى طاب ضبط شده و پس از آن اين آيه را (اعراف ١٥٧) در يابند آن را مكتوب نزد خود در تورات و انجيل (صف ٤) مژده بخش برسولى پس از خود بنام احمد- و در سطر دوم نام وصيش على بن ابى طالب و در سوم و چهارم دو سبطش حسن و حسين و در پنجم مادرشان فاطمه بانوى زنان جهانيان ، در تورات ، نام وصيم اليا و نام دو سبطم شبر و شبير و اين دو نور فاطمه اند، يهودى گفت راست گفتى اى محمد بمن خبر ده از فضل اهل بيت . فرمود من بر همه انبياء برترى دارم هر پيغمبرى بر قوم خود دعا كرد و من دعاى خود را پس انداختم براى امتم كه در قيامت از آنها شفاعت كنم و فضل اهل بيت و ذريه ام بر ديگران چون فضل آبست كه بدان حيات هر چيزيست ، دوستى اهل بيت و نژادم كمال دين است و اين آيه خواند (مائده ٣) امروز دين را براى شما كامل كردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دين شما پسنديدم تا آخر آيه يهودى گفت اى محمد راست گفتى از هفتمين بمن خبر ده مردان را بر زنان چه برتريست ؟ فرمود چون برترى آسمان بر زمين و آب بر زمين زنده است و به مردان زنان زنده اند اگر مردها نبودند زنها خلق نميشدند براى گفته خداى عز و جل (نساء ٣٤) مردها سرپرست زنها باشند براى آنكه خدا برخى را بر ديگرى برترى داده يهودى گفت اين براى چه ؟ فرمود خدا آدم را از گل آفريد و از فزونى و مانده آن حواء خلق شد اول كس كه پيروى زن شد آدم بود و خدايش از بهشت بيرون كرد، برترى مردها بر زنها در دنيا روشن است نبينى كه چطور زنها حيض شوند و براى پليدى از عبادت باز مانند و مردها حيض ‍ ندارند يهودى گفت راست گفتى اى محمد بمن بگو چرا خدا سى روزه بر امت تو واجب كرده و در امت هاى ديگر بيشتر واجب كرده . فرمود چون آدم از درخت خورد سى روز در شكمش ماند و خدا سى روز گرسنگى و تشنگى بر نژادش فرض كرد و آنچه در شب خورند از تفضل خداست بر آنها همين بر آدم فرض بوده و و بر امتم فرض شده است سپس ‍ اين آيه را خواند (بقره ١٨٣) بر شما روزه نوشته شده چنانچه بر زنها كه پيش ‍ از شما بودند شايد تقوى شعار كنيد چند روز شمرده يهودى گفت اى محمد راست گفتى پاداش آنكه آن را روزه دارد چيست ؟ فرمود مؤمنى نباشد كه ماه رمضان را بحساب خدا روزه دارد جز آنكه خدا بر او هفت خصلت واجب كند:

١- حرام تنش آب شود

٢- برحمت خدا نزديك شود

٣- گناه پدرش آدم را كفاره داده .

٤- سكرات موت بر او آسان شود

٥- امان از گرسنگى و تشنگى قيامت باشد

٦- خدا برائت آتش باو دهد.

٧- از ميوه هاى بهشت باو بخوراند، گفت : اى محمد راست گفتى از نهمين بمن خبر ده چرا خدا دستور وقوف به عرفات داده پس از عصرها؟ فرمود عصر همان ساعتى است كه آدم گناه كرد خدا را و خدا بر امتم فرض كرد وقوف و زارى و درخواست در بهترين جاها را و براى آنها ضامن بهشت شد و ساعتى كه مردم از عرفات برگردند همان ساعت است كه خدا كلماتى به آدم تلقين كرد و توبه او را پذيرفت و او است پر توبه پذير و مهربان سپس پيغمبر فرمود به آن كه مرا به راستى بشير و نذير مبعوث كرده كه براى خدا بابى است در آسمان دنيا كه باب الرحمة ، باب التوبه ، باب الحاجات ، باب التفضل ؟ باب الاحسان ، باب الجود، باب الكرام ، باب العفوش نامند و هر كه در اين وقت در عرفات جمع آيد مستحق اين خصال گردد و خداى عز و جل را صد هزار فرشته است و با هر كدام صد و بيست هزار ديگر و براى خدا بر اهل عرفات رحمت است و چون برگردند خدا ملائكه خود را گواه گيرد كه اهل عرفات از دوزخ بر كنار و بهشت بر آنها واجب است و جارچى حق فرياد كند آمرزيده بر گرديد مرا خشنود گرديد و از شما خشنودم يهودى عرضكرد راست گفتى اى محمد مرا از دهمين خبر ده هفت خصلت كه خدا در ميان انبياء بتو داده و در ميان امتها بامتت ؟ فرمود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خداى عز و جل بمن فاتحة الكتاب و اذان و جماعت در مسجد و روز جمعه و جهر در سه نماز داده به امتم براى دردها و سفر رخصت داده و نماز بر ميت و شفاعت براى اهل كبائر را از امتم يهودى گفت راست گفتى اى محمد ثواب كسى كه فاتحة الكتاب بخواند چيست ؟ فرمود هر كه فاتحة الكتاب بخواند خدا بشماره هر آيه كه از آسمان نازل شده ثوابى باو دهد و اما اذان براستى مؤ ذنان امتم با انبياء و صديقان و شهداء و صالحان محشور شوند، نماز جماعت ، صفوف امتم چون صفوف ملائكه باشد در آسمان و يك ركعت در جماعت برابر بيست و چهار ركعت است كه هر ركعتى محبوبتر است نزد خداى عز و جل از عبادت چهل سال در روز قيامت كه خدا اولين و آخرين را جمع كند براى حساب ، مؤمنى نباشد كه بجماعت رفته مگر آنكه خدا هراسهاى روز قيامت او را تخفيف دهد و دستور بهشت براى او فرمايد بلند خواندن نماز باندازه اى كه آوازش ‍ رود از دوزخ دور شود از صراط بگذرد و شاد باشد تا وارد بهشت شود. ششم اينست كه خداى عز و جل هراسهاى روز قيامت را از امتم تخفيف دهد چنانچه در قرآنست ، مؤمنى نباشد كه نماز بر جنازه اى خوانده است جز آنكه خدا بهشت را برايش واجب كند مگر منافق يا عاق والدين باشد شفاعت من نسبت باهل كبائر از امتم باشد جز آنها كه مشرك شوند يا ظلم كنند گفت راست گفتى اى محمد و من گواهم كه معبود حقى جز خدا نيست و تو بنده و رسول او باشى و خاتم انبياء و امام متقيان و رسول پروردگار عالميانى چون مسلمان پاكى شد دفتر سفيدى در آورد كه آنچه پيغمبر گفته بود در آن بود و گفت يا رسول اللّه به آن كه تو را براستى مبعوث كرده آن را از الواحى كه خدا براى موسى بن عمران فرستاده نسخه گرفته ام من در تورات فضل تو را تا آنجا خواندم كه در آن شك كردم و چهل سال نامت را از تورات محو ميكردم و باز بر جايش ميديدم و در تورات خواندم كه اين مسائل را جواب ندهد جز تو و در ساعتى كه بر تو عرضه شود جبرئيل در سمت راست تو و ميكائيل در سمت چپ تو و وصى تو برابر تو است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود راست گفتى اين جبرئيل در سمت راست من و ميكائيل در سمت چپ من و اين وصيم على بن ابى طالب برابرم آن يهودى ايمان آورد و اسلامش خوب بود.

# مجلس سى و ششم سه شنبه ٤ روز از محرم مانده ٣٦٨

١- امام صادق فرمود : خداى تبارك و تعالى به داود وحى كرد چرا من تو را تنها بينم ؟ گفت بخاطر تو مردم را ترك كردم و مرا ترك كردند فرمود چرا خاموشت بينم ؟ گفت ترست مرا خاموش كرد. فرمود چرا تو را در رنج بينم ، گفت دوستى تو مرا به رنج انداخته ، فرمود چرا تو را فقير بينم با آنكه تو را بهره مند ساخته ام ؟ گفت قيام به حقت مرا فقير كرده ، فرمود چرا تو را خوار بينم ؟ گفت بزرگى جلال فوق وصف تو مرا خوار كرده و اى آقايم اين حق تو است ، خداى جل جلاله فرمود مژده فضل از من بگير روزى كه مرا ملاقات كنى با مردم بياميز و از اخلاق آنها بر كنار باش و از كردارشان دورى كن تا روز قيامت بدان چه خواهى برسى امام صادق عليه‌السلام فرمود خدا به داود وحى كرد اى داود بمن خوش باش و بياد من لذت جو و به مناجات من نعمت گير كه بزودى خانه را از فاسقان حالى كنم و لعنت را خاص ظالمان سازم .

٢- بسند امام صادق از امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : چون خداى تبارك و تعالى خواست روح ابراهيم را بگيرد ملك الموت را فرو فرستاد گفت اى ابراهيم درود بر تو او جواب داد و فرمود براى دعوت آمدى يا براى مرگ گفت براى مرگ و بايد اجابت كنى ، ابراهيم گفت ديدى دوستى كه دوست خود بميراند؟ ملك الموت برگشت و برابر خداى جل جلاله ايستاد و عرضكرد معبودا شنيدى خليل تو ابراهيم چه گفت ، خطاب رسيد برو و باو بگو دوستى را ديدى كه ملاقات دوست را بد دارد براستى هر دوستى خواهان ملاقات دوست است .

٣- از حذيفة بن اسيد غفارى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اى حذيفه براستى حجت خدا بعد از من بر شما على بن ابى طالب است كفر باو كفر بخداست ، شرك باو شرك بخداست ، شك در او شك در خداست و الحاد در او الحاد در خداست ، انكار او انكار خداست ايمان باو ايمان بخداست زيرا او برادر رسول خدا و وصى او و امام امت او و سرور آنها است و او است حبل اللّه المتين و عروة الوثقائى كه بر بدن ندارد و دو كس در باره او هلاك شوند و او تقصير ندارد دوست غلوّكننده و مقصر، اى حذيفه از على جدا مشو كه از من جدا شوى و با او مخالفت مكن كه مخالف من باشى على از منست و من از على هر كه خشمش آرد مرا بخشم آرد و هر كه خشنودش كند مرا خشنود كرده . ٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : موسى بن عمران عرضكرد پروردگارا رضا به قضاوتت دهيم سالمندان را ميميرانى و خردسالان را ميگذارى ، خداى جل جلاله فرمود اى موسى نپسندى كه من خود روزى ده و كفيل آنها باشم و عرضكرد چرا پروردگارا تو چه خوب وكيل و كفيلى باشى .

٥- امام صادق فرمود : خداى عز و جل به يكى از پيغمبران بنى اسرائيل وحى كرد كه اگر دوست دارى فردا در حظيرة القدس مرا ديدار كنى در دنيا وحيد و غريب و مهموم و محزون و هراسناك باش از مردم چون يك دانه پرنده كه در بيابانى خالى از سكنه بسر برد و از برگ درختان بخورد و از چشمه ها بنوشد و شب هنگام تنها ميارامد و با پرندگان نياسايد و با پروردگار خود انس كند و و از پرندگان بهراسد.

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه هنگام آرميدن در بسترش صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ گويد خدا در بهشت خانه اى برايش بسازد و هر كه در آن وقت صد بار استغفار كند گناهانش ‍ بريزد چنان كه برگ از درخت بريزد.

٧- انس بن مالك از پيغمبر در تفسير كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ نقل كرده كه فرمود : مقصود كسى است كه ابا دارد بگويد لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ.

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه دعاى خود را با جمله ما شاء اللّه لا قوة الا باللّه پايان دهد دعايش مستجاب گردد.

٩- امام باقر عليه‌السلام فرمود : فرشته اى به مردى گذشت كه بر در خانه ايستاده بود باو گفت اى بنده خدا براى چه بر در اين خانه ايستادى ؟ گفت برادرى در آن دارم كه ميخواهم باو سلام دهم ، گفت با او خويشى نزديك دارى يا با او نيازى دارى ؟ گفت نه خويشى دارم و نه نيازى باو دارم برادر دينى منست و باحترام او ميخواهم از او احوال پرسى كنم و باو سلام دهم براى خدا پروردگار عالميان ، آن فرشته گفت من از طرف خدا بتو فرستاده شدم و او به تو سلام فرستاده و ميفرمايد همانا مرا خواستى و از من پژوهش كردى من بهشت را به تو واجب كردم و از خشمم معاف ساختم و از دوزخ امانت دادم .

١٠- رسول خدا فرمايد: چون خدا نگرد كه مردم يك قريه در نافرمانى از حد گذرانيده و سه مؤمن در ميان آنهاست به آنها ندا كند اى گنهكاران اگر نبود در ميان شما مؤمنان دوستدار به جلالم و آباد كن زمين و مساجدم به نماز خودشان و آمرزشجويان در سحر از ترسم عذابم را به شما فرود مى آوردم و باكى نداشتم .

١١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه از گناه خودش بدش آيد و كار ثوابش او را شاد كند مؤمن است .

١٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه بر من صلوات فرستد و بر آلم نفرستد بوى بهشت را نبويد كه از مسافت پانصد سال بوئيده شود.

١٣- امام صادق از پدرش از جدش كه : يك عرب بيابانى خدمت رسول خدا آمد و آن حضرت با عباى گلى رنگش ‍ او را پذيرفت عرضكرد يا محمد چون جوانى نزد من آمدى ؟ فرمود آرى منم فتى پسر فتى برادر فتى ، عرضكرد يا محمد خود جوانى درست چگونه پسر جوانى و برادر جوان ؟ فرمود نشنيدى قول خداى عز و جل را كه ميفرمايد (انبياء ٦٠) شنيدم جوانى آنها را ياد ميكند بنام ابراهيم و من پسر ابراهيم هستم و اما برادرم فتى است زيرا روز احد منادى از آسمان ندا كرد نيست شمشير جز ذو الفقار نيست جوان جز على على برادر منست و من برادر او.

١٤- مردى به حسين بن على عليه‌السلام نوشت : مرا از خير دنيا و آخرت آگاه كن ، به او نوشت بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اما بعد هر كه رضاى خدا جويد در برابر خشم مردم خدا امورش را كفايت كند و هر كه رضاى مردم جويد در برابر خشم خدا، خدا او را به مردم واگذارد و السلام .١٥- عبد الرزاق گويد: كنيزكى از امام چهارم آب بدست او مى ريخت كه براى نماز وضوء سازد ابريق از دست آن كنيزك به روى آن حضرت افتاد و آن را مجروح كرد امام سر بلند كرد بجانب او، كنيزك گفت خدا ميفرمايد (آل عمران ١٣٤) آنها كه خشم خود از مردم فرو خورند، فرمود خشم خود را فرو خوردم كنيزك گفت و آنها كه از مردم درگذرند فرمود خدا از تو بگذرد عرضكرد خدا محسنان را دوست دارد فرمود برو كه تو آزادى .

١٦- حسين بن على عليه‌السلام فرمود : از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم بمن ميفرمود، به واجبات خدا عمل كن تا پرهيزكارترين مردم باشى ، بدان چه خدا قسمت كرده خشنود باش تا توانگرترين مردم باشى و از محرمات خدا خود را نگهدار تا با ورع ترين مردم باشى و خوش همسايه باش تا مؤمن باشى و با هم صحبتان خود نيكو رفتار كن تا مسلمان باشى .

١٧- ابن عباس فرمود : اول پول نقره و طلائى كه در زمين سكه زدند مورد نظر ابليس شد و چون آنها را ديد برداشت و بر دو ديده گذاشت و به سينه چسبانيد و فريادى زد و باز به سينه چسبانيدشان و گفت شما دو تا نور چشم من و ميوه دل منيد من باك ندارم كه چون بنى آدم شما را دوست داشتند ديگر بت را نپرستند بس ‍ است مرا از بنى آدم كه شما را دوست دارند،

١٨- امام باقر عليه‌السلام فرمود : قرآن خوانان سه دسته اند، مردى قرآن خواند و آن را كالاى خود سازد و شاهان را بخود جلب كند و بر مردم گردن فرازى نمايد، مرديكه قرآن خواند و آن را حفظ كند ولى به مقرراتش عمل نكند و مرديكه قرآن خواند و آن را داروى خود سازد شب براى آن بيدارى كشد و روز تشنگى بخود دهد و در مساجد به قرائت آن قيام كند و از بستر آسايش خود دورى گزيند باينها است كه خداى عز و جل دفع بلا كند و بدانها دشمنان را سركوب نمايد و بدانها باران از آسمان فرو بارد بخدا اين قرآن خوانان از كبريت احمر كميابترند.

١٩- امام باقر از پدرانش نقل كرده كه : رسول خدا به مردى گذشت كه در باغش درخت ميكاشت فرمود تو را راهنمائى نكنم بكشت درختى كه بيخ آن برجاتر و ميوه اش زودرس تر و خوشمزه تر و و در انفاق پاياتر باشد؟ عرضكرد چرا يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت ، فرمود در بامداد و پسين بگو سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر كه اگر آن را بگوئى به هر تسبيحى ده درخت از انواع ميوه ها در بهشت داشته باشى و آنها باقيات و صالحاتند آن مرد عرض كرد يا رسول اللّه تو گواه باش اين باغ من وقفى است در تصرف داده شده براى فقراء مسلمانان كه در صفه اند خداى تبارك و تعالى نازل كرد (سوره الليل - ٥) و اما هر كه عطا كرد و پرهيزكار شد و تصديق به ثواب كرد او را آماده آسانى سازيم . ٢٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : كه على بن ابى طالب خليفه خدا و خليفه من و حجت خدا و حجت من و باب خدا و باب من و صفى خدا و صفى من و حبيب خدا و حبيب من و خليل خدا و خليل من و شمشير خدا و شمشير منست و رفيق و وزير و وصى منست ، دوستش دوست من و دشمنش دشمن من و جنگ با او جنگ با من و سازش با او سازش با من و گفته او گفته من و فرمانش فرمان من و همسرش دختر من و فرزندش فرزند منست و او سيد اوصياء و بهترين امت منست .

# مجلس سى و هفتم روز جمعه سلخ محرم ٣٦٨

١- ابن عباس گويد: چون سى سال از عمر عيسى گذشت خدا او را به بنى اسرائيل مبعوث كرد ابليس در گردنه بيت المقدس بغام افيق او را ديد و باو گفت اى عيسى توئى كه از بزرگى ربوبيت خود بدون پدر به وجود آمدى ؟ گفت بزرگى از آنست كه مرا آفريد و آدم و حواء را چنين آفريد ابليس گفت توئى كه از بزرگى ربوبيت خود در گهواره بحال كودكى سخن گفتى ؟ فرمود عظمت آن از آنست كه مرا در خردى بسخن آورد و اگر ميخواست مرا لال ميكرد ابليس ‍ گفت توئى كه از بزرگى ربوبيت خود از گل شكل پرنده سازى و بپرواز آيد، فرمود عظمت از آن خدائيست كه مرا آفريد و آنچه مسخر من كرده آفريده ابليس گفت توئى كه از بزرگى ربوبيت خود بيماران را شفابخشى ، فرمود بزرگى از آن آنست كه به اجازه او شفا دهم آنها را و اگر خواهد مرا هم بيمار گرداند ابليس گفت توئى كه از بزرگى ربوبيت خود مرده ها را زنده كنى ، فرمود بزرگى از آن كسيست كه به اجازه او آنها را زنده كنم و بناچار آنچه را زنده كنم بميراند و مرا هم بميراند، ابليس گفت توئى كه از بزرگى ربوبيت خود از دريا بگذرى و دو پايت تر نشود و در آب فرو نرود فرمود بزرگى از آنست كه آن را برايم رام كرده و اگر ميخواست غرقم ميكرد، ابليس گفت توئى كه روزى آيد همه آسمانها و زمين و هر كه در آنها است فروتر از تو است و تو برتر از اين همه تدبير كار كنى و تقسيم روزى نمائى عيسى اين گفتار ابليس لعين را عظيم شمرد و فرمود منزهست خدا بر آسمانها و زمينش و كشش كلماتش و به وزن عرشش و رضاى خودش چون ابليس ‍ لعين آن را شنيد بيخودانه پيش رفت تا در لجه خضراء افتاد، ابن عباس گفت زن جنيه اى بيرون شد و در كناره دريا ميرفت و ناگاه چشمش بر ابليس افتاد كه بر سنگ سختى در سجده است و اشكش بر دو گونه روانست و از روى تعجب نگران ابليس شد و گفت واى بر تو اى شيطان از اين سجده طولانى چه اميدى دارى ؟ گفت اى زن خوب و دختر مردى خوب اميدوارم كه چون خدا به سوگند خود عمل كرد و مرا بدوزخ برد به رحمت خود مرا از آن خلاص كند.

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون روز قيامت شود خداى تبارك و تعالى رحمت خود را چنان پراكنده كند كه ابليس در رحمت او طمع كند.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه بد خلقى كند خود را عذاب كرده .

٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر كه را كج خلقى نصيب است ايمان از وى دريغست .

٥- ابى سخيله گويد: نزد ابوذر رفتم و گفتم اى ابوذر اختلافى پديدار بينم مرا چه فرمائى ؟ فرمود ملازم اين دو باش ، كتاب خدا و حضرت استاد على بن ابى طالب زيرا من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه او اول كسى است كه بمن ايمان آورد و اول كسى است كه روز قيامت با من دست دهد و او است صديق اكبر و فاروق كه ميان حق و باطل را جدا كند.

٦- امام صادق از گفته پدرانش فرمود : كه مردى از زنان خود شكايت كرد و امير مؤمنان اين سخن را ايراد نمود، اي مردم به هيچ وجه مطيع زنان نباشيد و آنها را امين بر مال ندانيد و نگذاريد سرپرست عيال باشند زيرا آنها به دلخواه خودشان واگذارى به مهلكه گرايند و از دستور مالك تجاوز كنند زيرا ما دريافتيم كه هنگام نياز پرهيز ندارند و گاه شهوت شكيبا نيستند بزك را تا گاه پيرى ترك نكنند و عجوزه هم كه شوند از خود بينى دست باز نكشند شكر نعمت فراوان را براى جلوگيرى اندكى فراموش كنند خوبى را از ياد برند و بدى را بخاطر سپارند چون پروانه به بهتان شتابند و به طغيان گرايند و دنبال شيطان برآيند به هر حال با آنها مدارا كنيد و به زبان خوش با آنها گفتگو كنيد شايد خوش كردار شوند.

٧- ابن عباس گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على بن ابى طالب را گرفت و بيرون شد و ميفرمود اى معشر انصار اى معشر بنى هاشم اى معشر فرزندان عبد المطلب منم محمد منم رسول خدا حالا من از گل رحمت شده به همراه چهار كس از خاندانم آفريده شدم خودم و على و حمزه و جعفر يكى گفت يا رسول اللّه اينها روز قيامت با تو سوار باشند؟ فرمود مادرت به عزايت نشيند در آن روز كسى سوار نباشد جز چهار تن من و على و فاطمه و صالح پيغمبر خدا من بر براق سوارم و فاطمه دخترم بر ناقه عضباء من و صالح بر آن اشترى كه پى شد و على بر يكى از ناقه هاى بهشت كه مهارش ياقوتست و بر او دو حله سبز باشد و ميان بهشت و دوزخ بايستد و در آن روز مردم از عرق تن مهار شده اند بادى از طرف عرش بوزد و عرق آنها را خشك كند فرشتگان مقرب و صديقان گويند اين ملكى است مقرب يا پيغمبرى است مرسل منادى از طرف عرش ندا كند ولى او على بن ابى طالب برادر رسول خداست در دنيا و آخرت .

٨- امام دهم على بن محمد- در مصاحبه موسى با خداى عز و جل : موسى ، معبودا پاداش كسى كه گواهى دهد من رسول و نبى و هم سخن توام چيست ؟ خدا: فرمود فرشتگانم بيايند نزد او مژده بهشت باو دهند. س معبودا پاداش كسى كه برابرت بايستد و نماز بخواند چيست ! ج - نزد فرشتگانم باو مباهات كنم در سجده و ركوع و قيام و قعودش و هر كه چنين باشد او را عذاب نكنم . س - پاداش كسى كه مسكين را بخاطر تو اطعام كند چيست . ج - روز قيامت دستور دهم منادى جار كشد كه فلانى پسر فلان از آزاد كرده هاى خداست از دوزخ . س - معبودا پاداش كسى كه صله رحم كند چيست ؟ ج - عمرش را دراز كنم و سكرات موت را بر او آسان كنم و خازنان بهشت او را فرياد كنند بشتاب نزد ما و از هر در خواهى وارد شو. س - پاداش كسى كه آزار خود را از مردم باز دارد و به آنها خوبى كند چيست ؟ ج - دوزخ روز قيامت باو فرياد زند كه بتو راهى ندارم . س - پاداش كسى كه تو را با زبان و دل ياد كند چيست ؟ ج - او را روز قيامت در سايه عرشم پناه دهم در حمايت خود گيرم . س - پاداش آنكه حكمت تو را نهان و آشكار بخواند چيست ؟ ج - چون برق بر صراط بگذرد. س - پاداش كسى كه بر آزار و دشنام مردم بخاطر تو شكيبا شود چيست ؟ ج - در ترسهاى روز قيامت باو كمك كنم . س - پاداش كسى كه چشمانش از ترس تو اشگين شوند چيست ؟ چهره اش را از سوز آتش نگهدارم و از فزع اكبر آسوده اش سازم . معبودا- كسى كه از شرم تو ترك خيانت كند چه پاداشى دارد؟ ج - روز قيامت در امانست . معبودا- كيفر كسى كه عمدا مؤمنى را بكشد چيست ؟ روز قيامت باو نظر كنم و از لغزشش در نگذرم . معبودا- پاداش كسى كه كافرى را با اسلام دعوت كند چيست ؟ روز قيامت براى هر كه خواهد باو اجازه شفاعت دهم . معبودا پاداش كسى كه نمازها را بوقت بخواند چيست ؟ هر چه درخواست كند باو دهم و بهشتم را بر او مباح كنم . معبودا پاداش كسى كه از ترست وضوء را تمام گيرد چيست ؟ روز قيامتش كه مبعوث كنم نورى ميان دو چشمش بدرخشد. معبودا- پاداش كسى كه ماه رمضان را بخاطر تو روزه دارد چيست ؟ روز قيامت به مقامى وادارمش كه ترسى ندارد. معبودا- پاداش كسى كه ماه رمضان را بخاطر مردم روزه دارد چيست ؟ ثواب كسى دارد كه آن را روزه نداشته .

٩- نوف بكالى گويد: در آستان مسجد كوفه خدمت امير المؤمنين عليه‌السلام رسيدم و گفتم السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة اللّه و بركاته فرمود و عليك السلام يا نوف و رحمة اللّه و بركاته ، گفتم يا امير المؤمنين پندم بده فرمود اى نوف خوبى كن تا با تو خوبى شود، گفتم يا امير المؤمنين بيفزا فرمود رحم كن تا رحمت كنند گفتم يا امير المؤمنين بيفزا فرمود خوب بگو تا بخوبى يادت كنند عرضكردم بيفزا فرمود از غيبت اجتناب كن كه خورش سگان دوزخ است سپس فرمود اى نوف دروغ گفته آنكه گمان دارد حلال زاده است و به غيبت كردن گوشت مردم را ميجود، دروغ گفته كسى كه گمان دارد حلال زاده است و دشمن من و امامان از اولاد من است ، دروغ گفته كسى كه گمان دارد حلال زاده است و زنا را دوستدارد يا بر نافرمانى خدا شب و روز دلير است اى نوف سفارش مرا بپذير سر دسته و كدخدا و گمركچى و راهدار مباش اى نوف صله رحم كن تا خدا عمرت را بيفزايد و خوش خلق باش تا حسابت را سبك گيرد اى نوف اگر خواهى روز قيامت با من باشى كمك ستمكاران مشو اى نوف هر كه ما را دوست دارد روز قيامت با ما است و اگر مردى سنگى را دوست دارد با او محشور گردد اى نوف مبادا خود را براى دم جلوه دهى و بنافرمانى با خدا برآئى تا خدا روزى كه ملاقاتش كنى رسوايت كند اى نوف آنچه به تو گفتم نگهدار تا بخير دنيا و آخرت رسى .

١٠- انس بن مالك گفت : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود از اين در خير اوصياء و سيد الشهداء بر شما در آيد و كسى كه مقامش نزديكتر به انبياء است و على بن ابى طالب در آمد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى أ بو الحسن چرا چنين نگويم با اينكه تو صاحب حوضى و وفاكننده پيمان منى و پرداخت كن وام از من .

#  مجلس سى و هشتم روز سه شنبه چهارم صفر ٣٦٨

١- عبد اللّه بن على گويد: كالائى از بصره به مصر ميبردم در راه به پيره مردى بلند قد و گندم گون اصلع كه سر و ريشش سفيد بود و دو جامه يكى سياه و ديگرى سفيد در برداشت برخوردم و گفتم اين كيست ؟ گفتند بلال مؤ ذن رسول خداست صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دفترهاى خود را برداشتم و نزدش آمدم و گفتم السلام عليك اى شيخ جواب داد گفتم رحمك اللّه بدان چه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدى مرا بازگو گفت چه دانى من كيم ؟ گفتم تو بلال مؤ ذن رسول خدائى ، گريست و گريستم تا مردم دور ما جمع شدند و گريه ميكرديم سپس بمن گفت اى پسرك تو اهل كجائى ؟ گفتم عراق گفت به به لختى بياسود و گفت بنويس ‍ اى برادر عراقى بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ من از رسول خدا شنيدم ميفرمود مؤذنها امين مردمند بر نمازشان و روزه شان و گوشتشان و خونشان از خدا چيزى نخواهند جز به آنها عطا شود و شفاعتى نكنند جز آنكه پذيرفته باشد گفتم بيفزا برايم رحمك اللّه گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود هر كه چهل سال اذان گويد براى خدا روز قيامت با كردار چهل صديق خوش كردار پذيرفته كار محشور گردد، گفتم رحمك اللّه بيفزا گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود هر كه بيست سال اذان گويد خداى عز و جل او را روز قيامت محشور كند و نورى دارد چون نور آسمان دنيا، گفتم بيفزا رحمك اللّه ، گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود هر كه ده سال اذان گويد خدا او را در بهشت با ابراهيم در گنبد و درجه او سكنى دهد، گفتم بيفزا رحمك اللّه ، گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود هر كه يك سال اذان گويد خدا روز قيامت هر چه هم گناه داشته باشد او را آمرزيده محشور كند اگر چه گناهانش به وزن كوه احد باشد، گفتم بيفزا رحمك اللّه فرمود آرى حفظ كن و عمل كن و بحساب آور شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود هر كه در راه خدا براى يك نماز از روى ايمان و خدا خواهى و تقرب بحق اذان گويد خدا گناهان گذشته اش را بيامرزد و نسبت به آينده عمرش او را نگهدارى كند و ميان او و شهيدان در بهشت جمع كند، گفتم خدايت رحمت كند بهترين آنچه شنيدى برايم بازگو گفت واى بر تو اى پسرك بند دلم را بريدى و گريست و من هم گريستم تا بخدا دلم باو سوخت سپس گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود چون روز قيامت شود و خدا مردم را در يك سرزمين جمع كند خدا فرشتگانى از نور با پرچم و علمهاى نور نزد مؤ ذنها بفرستد كه با آنها اسبهائيست كه مهارشان از زبرجد سبز و خورجين ترك آنها از مشك ازفر است مؤ ذنها بر آنها سوار شوند و بر سر پا ايستند و فرشته ها مهارشان را بكشند و آنان به آواز بسيار بلند اذان گويند سپس سخت گريست تا بناله افتادم و گريستم و چون آرام شد گفتم براى چه گريه كنى ؟ گفت واى بر تو بيادم آوردى آنچه را از صفى و حبيب خود شنيدم كه ميفرمود به آن كه مرا به راستى مبعوث به نبوت كرده براستى آنها سر پا روى اسب بر مردم بگذرند و گويند اللّه اكبر اللّه اكبر و چون چنين گويند امتم غوغا كنند. اسامة بن زيد پرسيد آن غوغا چيست ؟ فرمود تسبيح ، حمد و لا اله الا اللّه است چون گويند اشهد ان لا اله الا اللّه امتم گويند، بس او را در دنيا پرستيديم گفته شود راست گويند چون گويند اشهد ان محمد رسول اللّه امتم گويند اينست كه از طرف پروردگار ما به رسالت آمده ما نديده باو معتقد بوديم گويند راست گفتيد هم او است كه بشما اداى رسالت كرد از پروردگار شما و شما باو مؤمن بوديد و حق است بر خدا كه شما را با پيغمبرتان جمع كند و آنها را به منزلهايشان رسانند كه در آنست آنچه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه بر دل بشرى گذشته سپس بمن نگاه كرد و گفت اگر توانى و توانى جز بخدا نيست كه نميرى جز مؤ ذن بدان عمل كن گفتم رحمك اللّه بر من تفضل كن و خبرده كه من محتاجم بمن برسان آنچه را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدى زيرا تو او را ديدى و من نديدم براى من بهشت را چنان وصف كن كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايت وصف كرده گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از رسول خدا شنيدم ميفرمود باروى بهشت خشتى از طلا و خشتى از نقره و خشتى از ياقوتست و ملاطش ‍ مشك اذفر و كنگره هايش از ياقوت سرخ و سبز و زرد است ، گفتم حلقه آن چيست ؟ فرمود واى بر تو دست از من بدار كه تكليف ناهنجارى بمن كردى گفتم دست بر ندارم از تو تا بمن برسانى آنچه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدى در اين باره گفت بنويس بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اما در صبر دريست كوچك يك لنگه اى و از ياقوت سرخست و حلقه ندارد در شكر از ياقوت سفيد است دو لنگه دارد و ميان آنها پانصد سال راهست و غوغا و ناله اى دارد، ميگويد بار خدايا اهل مرا برايم بياور گفتم در هم سخن كند؟ فرمود آرى خداى ذو الجلالش بسخن آرد، در بلا گفتم مگر در صبر هم همان در بلا نيست ؟

گفت نه گفتم بلا چيست ؟ گفت مصائب و دردها و بيماريها و خوره و آن دريست از ياقوت زرد يك لنگه اى و اندك اند كسانى كه از آن در آيند گفتم خدا رحمت كند بيفزا و بر من تفضل كن كه من محتاجم گفت تو بمن تكليف ناروا كنى باب اعظم كه از آن بندگان صالح در آيند كه اهل زهد و ورع و مشتاق خدا و مأ نوس باويند گفتم خدا رحمتت كند وقتى ببهشت در آيند چه كنند؟ فرمود بر كشتيها روى دو نهر سير كنند كه پاروهائى دارند از لؤ لؤ فرشتگانى در آنها باشند از نور و جامه هاى بسيار سبز در بردارند، گفتم رحمت خدا بر تو مگر نور هم سبز دارد؟ گفت جامه ها سبزند و نور از پرتو رب العالمين است جل جلاله بر دو كناره نهر گردش كنند گفتم نام آن نهر چيست ، گفت جنة الماوى گفتم در ميان چيز ديگرى است ؟ گفت آرى جنت عدن كه ميانه بهشتها است جنت عدن باروئى دارد از ياقوت سرخ و ريگ آن لؤ لؤ است گفتم در آن در ديگرى است ؟ گفت آرى جنت الفردوس ، گفتم باروى آن چگونه است گفت واى بر تو دست از من بدار مرا سرگردان كردى گفتم بلكه تو مرا سرگردان كردى من دست از تو بر ندارم تا وصف را بكمال رسانى و مرا از باروى آن خبر دهى گفت بارويش نور است گفتم غرفه ها كه در آنست ؟ گفت از نور رب العالمين است گفتم بيفزا خدايت رحمت كند گفت واى بر تو تا اينجا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده خوشا بر تو اگر به برخى از اين كه وصف شد برسى و خوشا بر كسى كه بدان معتقد باشد گفتم خدايت رحمت كند بخدا من از معتقدان به آنم گفت واى بر تو كسى كه ايمان آرد و باور كند اين حقيقت را و روش را رغبت بدنيا و زيور آن نكند و حساب خود را نگهدارد گفتم من بدان معتقدم گفت راست گفتى و بايد خود را نزديك كنى و محكم سازى و نااميد نباشى و عمل كنى و تقصير نكنى و اميدوار باشى و بترسى و بر حذر باشى سپس سه ناله كشيد كه گمان كرديم مرد و فرمود پدر و مادرم قربان شما اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما را ميديد چشمش بشما روشن ميشد كه از اين اوصاف پرسش ميكرديد سپس گفت نجات ، نجات ، شتاب ، شتاب كوچ ، كوچ ، عمل ، مبادا تقصير كنيد. مبادا تقصير كنيد سپس فرمود واى بر شما مرا از آنچه تقصير كردم حلال كنيد گفتم تو از آنچه تقصير كردى به حلى خدا پاداش بهشت بتو دهد چنانچه ادا كردى و بجا آوردى آنچه بر تو واجب بود سپس مرا وداع كرد و گفت : بپرهيز از خدا و برسان به امت محمد آنچه را من بتو رساندم گفتم عمل كنم ان شاء اللّه گفت دين و امانت تو را بخدا سپارم خدا توشه و تقوى و كمك بر طاعت و خواست خود بتو عطا كند.

٢- امام صادق فرمود : هر كه شنيد مؤ ذن ميگويد اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه و بگويد من باور دارم و قبول دارم كه نيست معبود حقى جز خدا و محمد رسول خدا است و كفايت كنم هر كه سرباز زند و انكار كند و يارى كنم بدان هر كه اقرار كند و گواه باشد ثواب برد بشماره همه منكران و جاحدان و به شماره هر كه اقرار كند و شهادت دهد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : بر عرش نوشته منم خدا نيست معبود حقى جز من شريك ندارم محمد بنده و رسول منست او را به على كمك دادم خداوند نازل كرد (انفال) او است كه تأ ييد كرد تو را به يارى خود و با مؤمنان و مقصود از نصر على است و داخل مؤمنان هم هست و از هر دو وجه مورد اين آيه است . ٤- ابى حمزه ثمالى گويد: امام پنجم فرمود اى ابا حمزه على را از مقامى كه خدا باو داده پائين نياوريد و از آن بالاتر نبريد براى على همين بس كه با اهل كرة نبرد ميكند و اهل بهشت را تزويج مينمايد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شب معراج ديدم بر يكى از ستونهاى عرش نوشته منم خدا معبود حقى نيست جز من تنهايم بهشت عدن را بدست خود آفريدم محمد برگزيده خلق منست او را با على تأ ييد كردم و با او يارى نمودم . ٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : پنج چيز بمن عطا شده كه بكسى پيش از من عطا نشده زمين برايم مسجد و طهور مقرر شده و غنيمت بر من حلال شده و بهراس يارى شدم و كلمات پر معنى بمن عطا شده و شفاعت بمن عطا شده .

٧- امام پنجم از قول پدرانش كه : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود دامن اين انزع يعنى على را بگيريد كه او صديق اكبر و فاروق ميان حق و ناحق است هر كه دوستش دارد خدا هدايتش كرده و هر كه دشمنش دارد خدا او را دشمن دارد و هر كه از او تخلف كند خدا نابودش كند و از او است دو سبط اين امت حسن و حسين و آن دو دو پسر منند و از حسين است امامان رهبر كه خدا به آنها علم و فهم مرا داده آنها را دوست داريد و پشتيبانى جز آنها نگيريد تا خشم خدا بر شما فرود آيد و هر كه مورد خشم پروردگارش شود مسلما سقوط كرده و زندگى اين دنيا نباشد جز كالاى فريب

# مجلس سى و نهم روز جمعه هفتم صفر ٣٦٨

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه جنازه مؤمنى را تشييع كند تا بخاك سپرده شود خداى عز و جل هفتاد هزار فرشته موكل كند او را تشييع كنند و برايش آمرزش خواهند چون از گورش در آيد.

٢- امام صادق عليه‌السلام از پدرش فرمود : نماز گذار بر هر كه بميرد از اهل قبله و حسابش با خداى عز و جل است .

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر كه جنازه مرد مسلمانى را تشييع كند روز قيامت چهار شفاعت باو داده شود و چيزى نگويد جز آنكه فرشته اى گويد از آن تو باد مانند آن .

٤- معمر بن راشد گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام ميفرمود يك يهودى خدمت پيغمبر آمد و تند به آن حضرت نگاه ميكرد، فرمود اى يهودى چه حاجت دارى ؟ عرضكرد تو برترى يا موسى بن عمران پيغمبر كه خدا با او سخن گفت و تورات و عصا باو داد و دريا را برابرش شكافت و با ابر بر سرش سايه انداخت ، پيغمبر فرمود خوب نيست كسى خود را ستايد ولى گويم كه چون آدم گناه كرد توبه اش اين بود كه گفت خدايا تو را بحق محمد و آل محمد خواهش كنم مرا بيامرزى و خدايش آمرزيد و چون نوح سوار كشتى شد و از غرق ترسيد گفت خدايا از تو خواهم بحق محمد و آل محمد كه مرا از غرق نجات دهى و خدا او را نجات داد و چون ابراهيم را به آتش افكندند گفت خدايا بحق محمد و آل محمد مرا از آن نجات ده و خدا آن را بر او سرد و سلامت كرد و چون موسى عصا افكند و از آن ترسيد گفت خدايا از تو خواهم بحق محمد و آل محمد كه مرا امان دهى و خداى جل جلاله فرمود مترس تو برترى اى يهودى اگر موسى مرا ادراك ميكرد و بمن ايمان نمياورد ايمانش سودى نداشت و نه نبوتش اى يهودى از ذريه من است آن مهدى كه چون ظهور كند عيسى بن مريم براى ياريش فرود آيد و او را پيش دارد و پشت سرش ‍ نماز گذارد.

٥- طاوس يمانى گويد: به حجر ميگذشتم و ديدم شخصى راكع و ساجد است در او تامل كردم على بن الحسين عليه‌السلام بود با خود گفتم مردى شايسته از اهل بيت نبوتست بخدا دريافت دعايش غنيمتى است انتظار بردم تا از نمازش فارغ شد و دو كف دست بلند كرد و ميگفت سيدى ، سيدى اين دو دست منست كه پرگناه بدرگاهت برآوردم و اين دو چشم منست كه پر از اميد بتو خيره است ، آنكه به پشيمانى و خوارى بدرگاهت دعا كند حق دارد كه بكرم و تفضل پاسخش ‍ دهى اى سيد من مرا بدبخت آفريدى تا گريه طولانى كنم يا خوشبخت تا مژده اميد بخش دريابم سيد من اعضاى مرا براى گرز خوردن آفريدى يا روده هايم را براى نوشيدن حميم ، سيد من اگر بنده اى ميتوانست از مولاى خود بگريزد من اول گريزان از تو بودم ولى من ميدانم كه از دست تو بيرون نميروم ، سيد من اگر شكنجه كشيدن من در ملك تو ميافزود من از تو خواستار صبر بر آن بودم جز آنكه ميدانم در ملك تو نيفزايد طاعة مطيعان و از آن نكاهد نافرمانى عاصيان : سيد من من كه باشم و چه اعتبارى دارم ؟ مرا بفضل خود ببخش و بستر خود بپوشان و از توبيخم بكرامت آبرويت در گذر، معبودا، سيدا، بمن رحم كن كه بر بستر افتاده ام و بدست دوستانم پهلو بپهلو ميشوم ، بمن رحم كن كه روى سنگ غسالخانه افكنده شده و همسايگان نيكم مرا غسل ميدهند و بمن رحم كن كه جنازه ام بر دوش ‍ خويشان حمل مى شود و در خانه تاريك گور به وحشت و غربت و تنهائيم رحم كن . طاوس گويد من گريستم تا ناله ام بلند شد و آن حضرت بمن توجه كرد و فرمود اى يمانى چرا گريه ميكنى مگر اين موقعيت گنهكاران نيست گفتم حبيبم بخدا شايسته است كه تو را رد نكند با آنكه جدت محمد است گويد در اين ميان جمعى از اصحاب حضرت آمدند و به آنها رو كرد و فرمود اى جمع يارانم شما را به آخرت سفارش كنم نه بدنيا زيرا نسبت به دنيا سفارش ‍ داريد و بدان آزمند و متمسكيد اى ياران من دنيا محل گذر و آخرت خانه پايندگى است از گذرگاه خود براى آسايشگاه خود توشه گيريد و پرده را نزد كسى كه از اسرار شما آگاهست ندريد دل خود را از دنيا بيرون كنيد پيش از آنكه تنهاى شما را از آن بيرون برند آيا نديديد و نشنيديد كه مردم پيش از شما از امم گذشته و روزگاران ديرين چگونه غافلگير شدند نديديد چگونه رسوا شدند و خوارى بر آنها باريد و شادى آنها پس از زندگى خوش و رفاه عوض شد و درو داس بلا شدند و نمونه عبرت گرديدند اين را گفتم و براى خود و شما آمرزشخواهم .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : در مدينه مردى بود دلقك كه مردم را ميخندانيد، گفت اين مرد را نتوانستم بخندانم مقصودش على بن الحسين عليه‌السلام بود فرمود على عليه‌السلام ميگذشت دو غلام همراهش بود چون چشم آن دلقك باو افتاد رداى آن حضرت در بر گرفت و رفت و آن حضرت توجهى نكرد آن مسخره را دنبال كردند و رداء را از او گرفتند و آوردند و بدوش او انداختند به آنها فرمود اين كيست ؟ گفتند مرديست دلقك كه مردم را ميخنداند، فرمود بگوئيد براى خدا روزيست كه در آن مردم بيهوده زيان كارند.

٧- امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود : اهل دين نشانه هائى دارند كه بدان شناخته ميشوند، راست گفتارى ، امانت دارى وفاء به عهد صله ، رحم ، رحم بر ناتوان كم ، آميختن با زنان ، بذل معروف ، خوش خلقى ، خوش برخوردى ، پيروى از دانش و آنچه بخدا نزديك كند طوبى از آنها است و سرانجام نيك ، طوبى درختى است در بهشت بيخ آن در خانه پيغمبر است و در خانه هر مؤمن شاخه اى از آنست و هر چه بخواهد آن شاخه براى او بياورد اگر سوار تندرو صد سال در سايه اش بدود از آن بيرون نرود و اگر كلاغى از پاى آن بپرد تا از پيرى سقوط كند ببالايش نرسد حالا در اين نعمت رغبت كنيد، مؤمن بخود مشغول است و مردم از او در آسايشند و چون شب شود رو بر خاك نهد و برابر خدا سجده كند با اعضاى محترم خود با آنكه او را آفريد، براى آزادى خود راز گويد، حالا چنين باشد.

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خداوند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به مكارم اخلاق مخصوص ساخت خود را بدان بيازمائيد و اگر در شما باشد خدا را حمد كنيد و فزونى آن را بخواهيد و آن را ده شمرد: يقين ، قناعت ، صبر، شكر، حلم ، حسن خلق ، سخاوت ، غيرت ، شجاعت . مروت .

٩- امام هشتم بسند پدرانش فرمود : چون مرگ امام مجتبى در رسيد گريست باو گفتند شما با اين نزديكى برسول خدا گريه كنيد با آنچه كه او در باره شما گفته است و بيست بار به حج پياده رفتيد و مال خود را سه بار تا برسد به نعلين با خدا قسمت كرديد؟ فرمود براى دو چيز گريه كنم هراس ملاقات خدا و دورى از دوستان .

١٠- خداى جل جلاله فرمود : منم خدا معبود حقى جز من نيست بتوان خود خلق را آفريدم و هر كه از پيغمبران را خواستم از آنها برگزيدم و از ميان آنها محمد حبيب و خليل و صفى خود را بر گزيدم و او را بخلق خود مبعوث كردم و على را براى او برگزيدم و برادر و وصى و وزير و ادا كن بعد از او بخلقم ساختم و خليفه خود بر بندگانم نمودم تا قرآن مرا براى آنها بيان كند و در ميان آنها بحكم من سير كند، او را علم رهبر از گمراهى و باب خود كه از او در آيند و خانه خود كه هر كه وارد شود از دوزخم در امانست نمودم و او است دژ من كه هر كه بدان پناهد از بد دنيا و آخرت محفوظ است و وجه من است كه هر كه بدو رو كند از او رو نگردانم و حجت منست در آسمانها و زمين بر هر كه در آنها است از خلقم نپذيرم كردار هيچ عاملى را جز با اقرار به ولايت او و نبوت احمد رسولم ، او است دو دست گشاده ام بر بندگانم او است نعمتى كه به هر كه دوست داشتم دادم و او را ولى و شناساى او نمودم و هر كه از بندگانم را دشمن دارم براى آنست كه از شناسائى و ولايتش روگردانست و به عزت خود سوگند خوردم و بجلالم قسم خوردم كه هيچ كدام بندگانم على را دوست ندارند جز آنكه آنها را از دوزخ بركنار دارم و به بهشت وارد كنم و دشمن ندارد او را كسى و از ولايتش رو نگرداند جز آنكه او را دشمن دارم و در دوزخ درآرم كه چه بد سرانجامى است .

# مجلس چهلم روز سه شنبه شب يازدهم صفر سال ٣٦٨

١- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : پيغمبر مرا خواست و به يمن فرستاد تا ميان آنها اصلاح كنم گفتم يا رسول اللّه آنها مردم بسيارى هستند و پيره مردانى دارند و من جوانى نورسم فرمود اى على چون بر گردنه افيق بر آمدى به آواز بلند فرياد كن اى شجر اى كلوخ اى خاك محمد رسول خدا شما را درود ميدهد فرمود رفتم و چون بر آن گردنه بر آمدم و سرازير يمن شدم ديدم همه رو آورده اند بسوى من با نيزه هاى افراشته و پيكان زده و كمان بر دوش و تيغهاى برهنه به آواز بلند پيغام پيغمبر را به شجر و كلوخ و خاك رساندم شجرى و كلوخى و خاكى نماند مگر آنكه هم آواز فرياد كشيدند بر محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بر تو درود، همه آن مردم پريشان شدند و دلها و زانوهايشان لرزيد اسلحه از دستشان افتاد و شتابان نزد من آمدند و ميان آنها اصلاح كردم و برگشتم .

٢- على عليه‌السلام فرمود يهود نزد زنى يهوديه بنام عبده آمدند و گفتند: تو ميدانى كه محمد پشت بنى اسرائيل را شكسته و يهوديت را ويران كرده همه اشراف يهود اين زهر را آماده كردند به نرخ گرانى و مزد شايانى به تو ميدهند كه اين گوسفند را با آن زهرناك كنى و باو بخورانى عبده آن گوسفند را بريان كرد و همه رؤ ساى بنى اسرائيل را به خانه خود دعوت كرد و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت يا محمد تو خود ميدانى چه مرا بايست است همه رؤ ساى يهود به منزل من آمدند و تو هم با يارانت مرا سرافراز كن ، رسول خدا همراه على و ابو دجانه و ابو ايوب و سهل بن حنيف و جمعى از مهاجرين بمنزل او آمدند و چون وارد شدند و گوسفند بريان را آوردند يهودان بينى هاى خود را با پشم بستند و بپاى ايستادند و به عصاهاى خود تكيه زدند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بنشينيد گفتند چون پيغمبرى بديدن ما آيد ما بخود اجازه نشستن نميدهيم و بد داريم كه نفس ما باو برسد و او را آزار دهد دروغ گفتند و بينى خود را از ترس نفوذ بخار زهر بسته بودند، چون گوسفند را خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشتند شانه مسموم آن به سخن در آمد و گفت دست باز دار اى محمد مرا مخور من مسمومم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبده را خواست و فرمود براى چه مرتكب اين عمل شدى ؟ گفت با خود گفتم اگر پيغمبر است باو زيانى نرسد و اگر دروغگو و يا جادوگر است قوم خود را از دست او راحت كرده ام جبرئيل فرود شد و گفت خدا سلامت ميرساند و ميفرمايد بگو بنام خدا آن نامى كه هر مؤمنى او را بدان مينامد و هر مؤمنى بدان عزيز است و به نور او كه آسمانها و زمين بدان تابنده شده و به توانائى او كه هر جبار عنيد براى آن خاضعست و هر شيطان متمرد برايش ‍ سربزير است از شر زهر و جادو و هر بدى بنام خداى والا و ملك و يكتائى كه جز او معبود حقى نيست و فرو فرستاد يا از قرآن آنچه براى مؤمنان شفاء و رحمت است و نيفزايد ستمكاران را جز زيان پيغمبر آن را گفت و به ياران خود هم تلقين كرد و گفتند و فرمودند همه بخوريد و سپس دستور داد حجامت كردند.

٣- حارث اعور گويد: در اين ميان كه با امير المؤمنين على عليه‌السلام در حيره ميرفتيم يك ديرانى ناقوس ميزد على عليه‌السلام فرمود اى حارث ميدانى اين ناقوس چه ميگويد؟ گفتم خدا و رسول و پسر عمش داناترند، فرمود آن مثل دنيا و ويرانى آن را مينوازد و ميگويد لا اله الا اللّه حقا حقا صدقا صدقا براستى دنيا ما را فريب داد، سرگرم كرد؟ دل ما را ربود، ما را گمراه كرد، اى پسر دنيا آرام آرام ، اى پسر دنيا بكوب بكوب اى پسر دنيا جمع كند جمع كن دنيا فانى شود قرن بقرن ، روزى از عمر ما نگذرد جز آنكه ركنى از ماست گردد، ضايع كرديم خانه پاينده را و وطن گرفتيم خانه فانى را نميدانيم چه تقصيرى كرديم در آن جز وقتى بميريم ، حارث گفت يا امير المؤمنين خود نصارى اين را ميدانند؟ فرمود اگر ميدانستند مسيح را در برابر خدا پرستش نميكردند گويد من نزد ديرانى رفتم و گفتم تو را بحق مسيح چنانچه مينواختى ناقوس را بنواز گويد او نواخت و من كلمه بكلمه گفتم تا رسيد بجمله آخر گفت بحق پيغمبرتان قسم كى شما را باين خبر داده ؟ گفتم اين مرديكه ديروز با من بود، گفت ميان او و پيغمبر خويشى است ، گفتم پسر عم او است گفت بحق پيغمبرتان آن را از پيغمبر شما شنيده ؟ گفتم آرى ، مسلمان شد و گفت بخدا من در تورات خواندم كه در پايان انبياء پيغمبرى باشد كه آنچه ناقوس گويد تفسير كند.

٤- انس گويد: من با دو مرد ديگر از اصحابش در شب بسيار تاريكى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بدر خانه على برويد در خانه على آمديم و سبك در را زديم على عليه‌السلام با ازارى از صوف و ردائى مانندش ‍ شمشير رسول خدا را در دست داشت و بيرون آمد و فرمود تازه ايست ؟ گفتم خير است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما دستور داد آمديم و خود او هم دنبال است رسول خدا هم رسيد و فرمود اى على گفت لبيك فرمود آنچه را ديشب برايت پيش آمد به اصحابم خبر بده عرضكرد يا رسول اللّه شرم دارم فرمود خدا را از حق شرم نيايد على گفت يا رسول اللّه ديشب جنب شدم از فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آب خواستم در خانه كه غسل كنم آب نبود حسن را از طرفى فرستادم و حسين را از طرفى و دير كردند من به پشت خوابيده بودم كه هاتفى از تاريكى خانه آواز داد برخيز اى على اين سطل آب را بگير و غسل كن ديدم سطل پر آب است و حوله اى از سندس بر آنست سطل را برداشتم غسل كردم و با آن حوله خود را خشك كردم و آن را روى سطل انداختم سطل به هوا برخواست و از آن جرعه اى چكيد به فرق سرم رسيد و دلم از آن خنك شد پيغمبر فرمود به به اى پسر ابى طالب صبح كردى و جبرئيل خادم تو بود و آن آب از نهر كوثر بود و سطل و منديل از بهشت بود سه بار فرمود جبرئيل بمن چنين خبر داد.

٥- رسول خدا فرمود : برادرت را آشكارا شماتت مكن تا خدا به او رحم آورد و تو را مبتلا كند.

٦- ابو ذر گويد: گفتم يا رسول اللّه مردى براى خود كار كند و مردم او را دوست دارند فرمود اين مژده نزديك و فورى مؤمنانست .

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : صلاح اول اين امت به زهد و يقين است و هلاك آخرشان به بخل و آرزو.

٨- اصبغ بن نباته گويد: در اين ميان كه روزى در مسجد كوفه كه گرد امير المؤمنين عليه‌السلام بوديم فرمود اى اهل كوفه خدا بشما بخششى داده كه به احدى نداده نماز خانه شما را فضيلت داده آن خانه آدم و خانه نوح و خانه ادريس و نمازخانه ابراهيم خليل و برادرش خضر و نمازخانه منست اين مسجد شما يكى از چهار مسجديست كه خدا برگزيده براى اهل آن گويا مى بينم در روز قيامت دو جامه در بر دارد شبيه محرم و براى اهل خود و هر كه در آن نماز خوانده شفاعت كند و شفاعتش رد نشود روزگارى نگذرد كه حجر الاسود را در آن نصب كنند و زمانى بر آن درآيد كه مهدى از فرزندانم در آن نماز بخواند و نمازخانه هر مؤمنى است ، در روى زمين مؤ منى نباشد جز در آن درآيد يا دلش در هواى آن باشد او را ترك نكنيد و با نماز در آن بخدا تقرب جوئيد و رغبت كنيد در قضاى حوائج خودتان اگر مردم ميدانستند چه بركتى در آنست از اقطار زمين بدان مى آمدند گرچه با سر دست روى برف باشد،

٩- على بن ابى طالب فرمود : خرد زنان از جمال آنها است و جمال مردان در خرد آنها.

١٠- على عليه‌السلام در تفسير قول خداى عز و جل (سوره قصص ٧٧): فراموش مكن بهره خود را از دنيا فرمود فراموش مكن تندرستى خود و توانائى و فراغت و جوانى و نشاط خود را كه طلب آخرت كنى .

١١- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست حسن و حسين عليه‌السلام را گرفت و فرمود هر كه اين دو و پدر و مادرشان را دوست دارد با من روز قيامت همراه و هم درجه است .

١٢- امام چهارم فرمود : خداى عز و جل ميفرمايد هر كه از خلقم مرا بشناسد و نافرمانى من كند بر او مسلط كنم كسى را كه مرا نشناسد.

١٣- محمد بن حرب هلالى امير مدينه گفت : از امام صادق عليه‌السلام شنيدم ميفرمود عافيت نعمتى است پنهان كه چون يافت شود فراموش باشد و چون ناياب شود بياد آيد گويد شنيدم ميفرمود عافيت نعمتى است كه شكر آن نتوان كرد.

١٤- ابو زيد نحوى انصارى گويد: از خليل بن احمد عروض پرسيدم چرا مردم ترك كردند على را با آن قرابتى كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مقامى كه در ميان مسلمانان داشت و رنجى كه در اسلام كشيد؟ گفت بخدا نورش بر نور همه چيره بود و در هر منقبتى بر آنها سبقت داشت ولى مردم بهم شكل خود تمايل بيشتر دارند نشنيدى شاعر نخست گفته : هر شكل بشكل خود در آميخت فيل از بر فيل مر نديدى گفت رياشى از عباس بن احنف اين شعر را در اين معنا خواند: يكى گفت چونان جدا گشته از هم بگفتم جوابى بانصاف ملزم ز شكلم بند گشتم از وى جدا كه مردم بهم شكل باشند مدغم (حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)

#  مجلس چهل و يكم روز جمعه چهاردهم صفر ٣٦٨

١- عبد الرحمن بن قاسم گويد: ما يك روز نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم فرمود من ديشب عجايبى ديدم عرضكردم يا رسول اللّه چه ديدى ؟ براى ما نقل كن قربانت جان ما و اهل و اولاد ما، فرمود مردى از امتم را ديدم كه ملك الموت آمده بود جانش را بگيرد و احسان به پدر و مادر آمد و او را بازداشت ، مردى از امتم را ديدم كه عذاب قبر بر او چنگال گشوده وضويش آمد و آن را بازداشت ، مردى از امتم را ديدم كه شياطين گردش را گرفته بودند ذكر خداى عز و جل آمد از ميان آنها نجاتش داد، مردى از امتم را ديدم كه فرشته هاى عذاب دوره اش كرده بودند و نمازش آمد و جلو آنها را گرفت ، مردى از امتم را ديدم كه از تشنگى له له ميزد و به هر حوضى ميرسيد ممنوع ميشد، روزه ماه رمضانش آمد و او را سيراب كرد، مردى از امتم را ديدم كه به هر حلقه اى از انبياء نزديك ميشد او را ميراندند و غسل جنابتش آمد دست او را گرفت و پهلوى منش نشانيد، مردى از امتم را ديدم كه از شش جهت در تاريكى فرو بود حج و عمره اش ‍ آمدند و او را از تاريكى در آوردند و به روشنى رسانيدند، مردى از امتم را ديدم كه با مؤمنان سخن ميكرد و با او سخن نميكردند و صله رحمش آمد و گفت اى گروه مؤمنان با او سخن كنيد كه او صله رحم ميكرد مؤمنان با او سخن كردند و دست دادند و با آنها همراه شد، مردى از امتم را ديدم كه دست و روى خود را سپر شراره آتش كرده بود، صدقه اش آمد سرپوش سر و سپر روى او شد، مردى از امتم را ديدم كه ماموران دوزخ او را از هر سو درگرفته بودند و امر به معروف و نهى از منكرش آمدند و او را از دست آنها رها كردند و به ملائكه رحمت سپردند، مردى از امتم را ديدم كه به زانو در آمده و ميان او و رحمت خدا پرده ايست حسن خلقش آمد و او را وارد رحمت خدا كرد، مردى از امتم را ديدم كه نامه عملش از سمت چپ روان بود خوف او از خدا آمد و نامه عملش را گرفت و بدست راستش داد، مردى از امتم را ديدم كه ميزانش سبك بود و بسيارى از نمازها را خوانده بود آمد و ميزانش را سنگين كرد، مردى از امتم را ديدم كه بر پرتگاه دوزخ بود و اميد او بخدا آمد و او را نجات داد، مردى از امتم را ديدم در آتش سرازير بود اشكها كه از خوف خدا ريخته بود آمدند او را در آوردند، مردى از امتم را ديدم چون شاخه خرما در برابر باد سخت بر صراط ميلرزيد خوش گمانى او بخدا آمد و او را آرام كرد و از صراط گذشت ، مردى از امتم را ديدم روى صراط گاهى سينه ميكشيد و گاهى سر دست ميرفت و گاهى آويزان ميشد صلواتى كه بر من فرستاده بود آمد و او را بر پا داشت و از صراط گذشت ، مردى از امتم را ديدم كه به درهاى بهشت ميرفت و به هر درى ميرسيد بروى او بسته ميشد شهادت او بيگانگى خدا از روى راستى آمد و درهاى بهشت را بروى او گشود.

٢- عماره گويد به امام صادق عرضكردم : مرا از وفات موسى بن عمران آگاه كن فرمود چون مرگش رسيد و عمرش ‍ تمام شد و خوراكش بريد ملك الموت نزد او آمد و گفت درود بر تو اى كليم خدا، موسى گفت بر تو درود تو كيستى ؟ گفت من ملك الموتم ، گفت براى چه آمدى ؟ گفت آمدم جانت را بگيرم موسى گفت از كجا جانم را ميگيرى ؟ گفت از دهانت ، گفت چطور؟ من با آن با خداى عز و جل سخن گفتم ، گفت از دو دستت گفت چطور؟ من با آنها حمل تورات كردم ، گفت از دو پايت گفت چطور؟ من آنها را بر طور سينا نهادم گفت از دو چشمت ، گفت چطور من آنها را باميد بسوى پروردگار گشودم ، گفت از دو گوشت فرمود من با آنها كلام خدا را شنيدم ، خداى تبارك و تعالى به ملك الموت وحى كرد جانش را مستان تا خودش درخواست كند ملك الموت برگشت و حضرت موسى تا خدا خواست در دنيا ماند و يوشع بن نون را خواست و باو وصيت كرد و سفارش كرد كار خود را مكتوم دارد و براى پس از خود وصى بر گمارد و از قوم خود كناره كرد و نهان شد در زمان غيبت خود به مردى گذشت كه گورى ميكند گفت ميخواهى بتو كمك دهم آن مرد گفت آرى او را كمك كرد تا گور ساخته و لحد پرداخته شد و موسى بن عمران در آن خوابيد تا گور را امتحان كند و پرده از چشمش برداشته شد و جاى خود را در بهشت ديد عرضكرد خدايا مرا بسوى خود قبض روح كن ملك الموت جانش را همان جا گرفت و در همان گور بخاكش سپرد و آنكه گور را ميكند فرشته اى بود كه بصورت آدمى در آمده و آن در بيابان تپه بود يك هاتفى از آسمان آواز داد كه موسى كليم اللّه مرد و كدام كس است كه نميرد پدرم از جدم از پدرش برايم بازگفت كه محل قبر موسى را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند كه كجا است ؟ فرمود كنار شاهراه نزد تل ريگ سرخ .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : مادر حضرت سليمان بن داود باو گفت پسر جانم مبادا در شب پر خوابى كه پرخوابى شب مرد را روز قيامت فقير ميدارد.

٤- مردى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضكرد: زود پير شدى ، فرمود سوره هود، واقعه و مرسلات عرفا و عم يتسائلون مرا پير كردند.

٥- جبرئيل نزد پيغمبر آمد و عرضكرد: اى محمد هر چه خواهى زنده باش كه آخر ميميرى هر كه را خواهى دوست دار كه از او جدا ميشوى هر چه خواهى بكن كه پاداش آن بينى و بدان كه شرافت مرد عبادت او است در شب و عزت او به بى نيازى او است از مردم .

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اشراف امتم حاملان قرآن و شب خيزان باشند.

٧- محمد بن قيس گفت : شيوه پيغمبر بود كه چون از سفرى باز ميگشت اول به فاطمه وارد ميشد و مديد مدتى نزد او ميماند، بسفرى رفت و فاطمه در غياب او دو دست بند نقره و گلوبند و دو گوشواره و پرده درى ساخت كه پذيرائى پدر و شوهرش ‍ باشد چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگشت و داخل خانه فاطمه عليه‌السلام شد يارانش ‍ در خانه ماندند و ندانستند بمانند يا بروند چون بسيار مكث ميكرد از خانه فاطمه رسول خدا فورا بيرون آمد و خشم در روى او عيان بود و نزد منبر نشست و فاطمه حس كرد كه اين عمل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخاطر دستبند و گلوبند و گوشواره ها و پرده است آنها را از خود برآورد و پرده را از در كند و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرستاده خود گفت بگو دخترت بتو سلام ميرساند و خواهش دارد اينها را در راه خدا صرف كنيد چون فرستاده نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد فرمود چنين كرد سه بار فرمود پدرش قربانش دنيا از محمد و آل محمد نيست ، اگر دنيا پيش خدا باندازه بال پشه اى ارزش داشت شربتى از آب آن به كافرى نميداد سپس برخواست و نزد فاطمه عليه‌السلام رفت .

٨- اسحق بن راهويه گويد: چون أ بو الحسن الرضا عليه‌السلام به نيشابور آمد و خواست از آنجا نزد مأ مون كوچ كند اصحاب حديث جمع شدند و باو عرضكردند يا ابن رسول اللّه از نزد ما ميروى و حديثى نميفرمائى كه ما از شما استفاده كنيم حضرت در هودج نشسته بود سر خود بيرون آورد و فرمود شنيدم از پدرم موسى بن جعفر ميگفت شنيدم از پدرم جعفر بن محمد ميگفت شنيدم از پدرم محمد بن على ميگفت شنيدم از پدرم على بن الحسين ميگفت شنيدم از پدرم حسين بن على ميگفت شنيدم از پدرم امير المؤمنين على بن ابى طالب ميگفت شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميگفت شنيدم از جبرئيل ميگفت شنيدم از خداى عز و جل ميفرمايد لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ حصن منست و هر كه در حصن من در آيد از عذابم در امانست چون راحله براه افتاد و گذشت فرياد كرد بما كه با شروط آن و من هم از شروط آنم .

٩- پيغمبر از جبرئيل از ميكائيل از اسرافيل از لوح از قلم گفته است كه : خداى تبارك و تعالى ميفرمايد ولايت على بن ابى طالب حصن من است و هر كه در حصن من در آيد از دوزخ من در امانست .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : من و على از يك نور آفريده شديم .

١١- از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود : خداى عز و جل يك صد و بيست و چهار هزار پيغمبر آفريد و من گرامى ترين آنهايم نزد خدا و نبالم و آفريد يك صد و بيست و چهار هزار وصى و على گرامى تر و برتر آنها است نزد خدا. شيخ بزرگوار صدوق اين حديث را بسند ديگر نقل كرده است .

# مجلس چهل و دوم دوازده شب از صفر سال ٣٦٨ مانده

١- امام صادق ميفرمود : بر آوردن حاجت مؤمن بهتر است از هزار حج مقبول با همه اعمالش و از آزاد كردن هزار بنده براى خدا و از تقديم هزار اسب زين و مهار كرده در راه خدا.

٢- امام صادق فرمود : زمستان بهار مؤمن است ، شبش بلند است و كمك عبادتست ، روزش كوتاه است و كمك روزه است .

٣- زيد بن على فرمود : هر كه به زيارت قبر حسين عليه‌السلام آيد با معرفت بحقش خدا گناهان گذشته و آينده او را بيامرزد.

٤- عتبة بن بجاد عابد گفت : چون اسماعيل بن جعفر بن محمد مرد و ما از جنازه او فارغ شديم امام صادق نشست و ما گردش نشستيم آن حضرت سر بزير داشت و سر برداشت و فرمود اى مردم اين دنيا خانه جدائى و خانه پيچيدگى و كجى است نه خانه استقامت با اينكه جدائى از هم الفتها جگرسوزى است بى چاره و دلگدازيست بى برگشت مردم بر يك ديگر برترى دارند در خوب عزا داشتن و درست انديشه كردن هر كه داغ برادر نبيند برادرش داغ او بيند، هر كه فرزندش پيش مرگش نشود او پيش مرگ وى شود و سپس باين شعر ابى خراش هذلى مثل زد كه در نوحه برادرش گفته : گمان مدار كه عهدش زياد خود بردم و ليك صبر چو من اى اميم (نام معشوق اوست) نيك بود

٥- مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد چون كه جامه اش كهنه بود دوازده درهم به آن حضرت داد، حضرت فرمود : اى على اين پولها را بگير و جامه برايم بخر تا بپوشم على گويد ببازار رفتم و پيراهنى به دوازده درهم خريدم و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم باو نگاه كرد و فرمود جامه ديگرى نزد من دوست تر از آنست بنظر تو صاحبش آن را پس ‍ ميگيرد، گفتم نميدانم فرمود برو ببين من آمدم نزد صاحبش و گفتم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را خوش ندارد و جامه ارزانترى ميخواهد آن را پس گرفت و پول را داد و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم و با من ببازار آمد تا پيراهنى بخرد ديد يك كنيزى ميان راه نشسته گريه ميكند باو فرمود چرا گريه ميكنى گفت يا رسول اللّه كسانم چهار درهم بمن دادند كه حوائجى براى آنها بخرم و آن را گم كردم و جرأ ت ندارم برگردم حضرت چهار درهم از آن را باو داد و فرمود برگرد نزد كسانت رسول خدا ببازار رفت و پيراهنى خريد بچهار درهم و پوشيد و حمد خدا كرد و بر گشت مرد برهنه اى را ديد كه ميگفت هر كه مرا بپوشاند خدا جامه هاى بهشت باو پوشد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيراهنى كه خريده بود در آورد و ببر آن سائل كرد و به بازار برگشت و با آن چهار درهم باقى پيراهن ديگر خريد و پوشيد و حمد خدا كرد و بمنزلش ‍ برميگشت ديد همان كنيزك بر سر راه نشسته گريه ميكند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چرا نزد كسانت نميروى ؟ عرضكرد يا رسول اللّه دير كردم و ميترسم بزنندم فرمود جلو من برو و مرا بكسان خود راهنمائى كن رسول خدا آمد بر در خانه آنها ايستاد و گفت اى اهل خانه سلام عليكم جواب نداند تا بار سوم گفتند بر تو سلام اى رسول خدا و رحمت و بركات او فرمود چرا بار اول و دوم جواب مرا نداديد؟ گفتند از بار اول شنيديم ولى خواستيم بيفزائيد، رسول خدا فرمود اين كنيزك دير كرده است براى شما از او مؤ اخذه مكنيد، گفتند يا رسول اللّه بخاطر آمدن شما آزاد است ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من دوازده درهمى با بركت تر از اين نديدم كه دو عريان را پوشانيد و بنده اى را هم آزاد كرد.

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون بنده اى نيمه شب برابر پروردگار جل جلاله بپاخيزد و چهار ركعت نماز در دل شب تار بخواند و پس از آن سجده شكر كند و صد بار ما شاء اللّه گويد خدا از فراز او را فرياد كشد بنده ام تا چند گوئى ما شاء اللّه منم پروردگارت خواست با منست برآمدن حاجت تو را خواسته ام هر چه خواهى از من درخواست كن .

٧- نزد امام صادق عليه‌السلام مذاكره شومى را كردند فرمود : شومى در سه چيز است در زن و در مركب و خانه و اما شومى زن مهر سنگين و ناسپاسى شوهر است و شومى مركب بد خلقى او و چموشى و بدى خانه تنگى حياط و بدى همسايه هايش و بسيارى چشمها در آن (يعنى چشم انداز آن بسيار باشد).

٨- حسن بن جهم گويد: بحضرت رضا عرضكردم قربانت اندازه توكل چيست ؟ گفت اينست كه با توجه بخدا از احدى نترسى گويد عرضكردم اندازه تواضع چيست ؟ گفت اينست كه بمردم بدهى آنچه را دوست دارى بتو بدهند گويد عرض كردم دوست دارم بدانم من بنظر شما چيستم ؟ فرمود ببين من در نظر تو چيستم ؟

٩- امير المؤمنين عليه‌السلام ميفرمود : اصل انسان درون و خرد و دين او است و مردانگيش باندازه همت او است و روزگار دست بدست ميگردد و مردم تا به آدم مانند همند.

١٠- ابى بصير گويد به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : آل محمد كيانند؟ فرمود نژاد او گفتم اهل بيتش كيانند؟ فرمود ائمه و اوصياء، گفتم عترتش كيانند؟ گفت اصحاب عباء، گفتم امتش كيانند؟ فرمود مؤ منانى كه تصديق كردند بدان چه از طرف خداى عز و جل آورده و متمسكند به ثقلين كه خدا دستور تمسك به آنها را داده كه كتاب خدا و عترتند همان اهل بيتش كه خدا پليدى را از آنها برده و بخوبى پاكشان كرده و آن دو خليفه بر امتند پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

١١- اسيد بن صفوان صاحب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گويد: روزى كه امير المؤمنين از دنيا رفت سراسر كوفه را گريه از جا كند و چون روزى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرد مردم همه بيخود و هراسان بودند و مردى گريان و شتابان آمد (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ )گفت و اين نطق را ايراد كرد كه امروز از خلافت نبوت منقطع شد و آمد بر در آن خانه اى كه امير المؤمنين بود ايستاد و گفت ، درود بر تو اى أ بو الحسن در اسلام از همه پيش ‍ بودى و در ايمان مخلص تر و در يقين سخت تر و از خداى عز و جل ترسان تر و رنجبرتر و نسبت برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاهدارتر و بر اصحابش امين تر و در مناقب از همه برتر و در سوابق درخشان تر و بلند درجه تر و به رسول خدا نزديكتر و در روش و خلق و سيماء و كردار بدو مانندتر و در منزلت شريف تر و نزد او گراميتر خدا تو را از اسلام و از رسول اسلام و از مسلمانان پاداش نيك دهد و تو نيرومند بودى آنجا كه اصحابش ناتوان بودند و به ميدان ميرفتى آنجا كه برجا ميماندند و قيام ميكردى آنجا كه سستى ميكردند و به راه رسول خدا چسبيدى آنجا كه ديگران كج دلى كردند تو خليفه بر حق و بى منازع و بى همتاى اوئى برغم منافقان و خشم كافران و بد آمد حسودان و كينه ورزى فاسقان تا قيام بكار كردى گاهى كه سست شدند و سخن كردى گاهى كه در ماندند و بنور حق پيش رفتى گاهى كه توقف كردند و پيروى تو كردند تا ره يافتند، تو از همه نرم آوازتر و سرفرازتر و كم سخنتر و درست گفتارتر و پرنظرتر و دلدارتر و سخت يقين تر و خوش ‍ كردارتر و به امور شناساتر بودى تو بخدا اول مدافع دين بودى گاهى كه از هم پاشيدند و آخرين مدافع وقتى كه شل ميشدند، تو پدر مهربان مؤمنان بودى گاهى كه زمامدار آنها شدى و بر دوش گرفتى مسئوليتى كه از آن ناتوان بودند و حفظ كردى آنچه را ضايع كردند و بخاطر سپردى آنچه را اهمال كردند و دامن همت به كمر زدى گاهى كه اجتماع كردند و سربلندى كردى وقتى زبونى كردند و شكيبا بودى وقتى شروع بكار كردند و تو به مقصد رسيدى گاهى كه در راه ماندند و بوسيله تو رسيدند به آنچه گمان نميبردند براى كافران عذابى آشكار بودى و براى مؤمنان باران رحمت و فرا پريدى بخدا تا كنگره ناپيداى آن و كامجو شدى ببخشش آن و سوابق آن را محرز كردى و فضائل آن را در بردى دليلت نارسا نبود و دلت كج نشد و بينائيت ناتوان نگرديد و دلت نترسيد و خيانت نكردى چون كوهى بودى كه گردبادش نجنباند و طوفانش از جا نكند و بودى چنانچه پيغمبر فرمود ناتوان در تن و نيرومند در امر خدا و متواضع در باره خود و بزرگ بدرگاه خداى عز و جل و والا در زمين و سرور در نظر مؤمنين براى احدى جاى اشاره و بدگوئى در تو نبود و نه طمع در تو و نه مسامحه كارى ، ناتوان خوار نزد تو توانا و عزيز بود تا حقش را بگيرى و تواناى عزيز نزد تو خوار و ناتوان بود تا حق را از او بگيرى خويش و بيگانه از نظر عدالت در پيش تو برابر بودند شيوه ات درستى و راستى و نرمى و گفته ات حكم و حتم و دستورت طبق حكم و حزم و رأ يت دانش و عزم بود تو كفر را از بن كندى و راه تا پاك و سختى هموار شد و آتش خاموش گرديد، دين بتو استوار شد و اسلام بتو نيرومند گرديد و هم مؤمنان ، بسيار پيش رفتى و جا گيران خود را در رنج فراوان انداختى تو والاتر از گريه و مصيبت تو در آسمان بزرگ و براى مردم پشت شكن است (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. ) راضى هستيم بقضاى خدا و تسليم امر اوئيم بخدا مسلمانان داغدار چون تو هرگز نشوند براى مؤمنان پناهگاه و دژى بودى و نسبت بكفار سختى و خشم ، خدا تو را به پيغمبرش برساند و ما را از از مزد عزادارى تو محروم نكند و پس از تو گمراه نسازد، همه مردم خاموش بودند تا سخنش به پايان رسيد و گريست و اصحاب رسول خدا را گريانيد سپس ناپديد شد و او را جستند و نيافتند.

١٢- جابر بن عبد اللّه گفت : روز بدر و حنين فرشتگان خورسند شدند كه على عليه‌السلام قشون كفر را از برابر پيغمبر راند و شكست داد هر كه به ديدار على خرسند نباشد بر او باد لعنت خدا.

١٣- على عليه‌السلام فرمود : هميشه هر گاه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسش ميكردم جواب ميداد و چون خاموش بودم آغاز سخن ميكرد با من .

١٤- حفص بن غياث در نقل حديث از امام صادق ميگفت : بهترين جعفرها، جعفر بن محمد برايم باز گفت .

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى مردمى را مبعوث كند كه چهره اى از نور دارند و بر كرسى نورند و جامه نور در بردارند و در سايه عرشند چون انبياءند و انبياء نيستند، چون شهيدانند و شهدا نيستند، مردى گفت يا رسول اللّه من از آنهايم ؟ فرمود نه ، ديگرى گفت يا رسول اللّه من از آنهايم ؟ فرمود نه عرض شد آنها كيانند يا رسول اللّه ، آن حضرت دست بر سر على عليه‌السلام نهاد و فرمود اينست و شيعيانش .

# مجلس چهل و سوم روز جمعه نه روز از سفر ٣٦٨ مانده

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : حكيمى هفتصد فرسنگ دنبال حكيم ديگر رفت براى هفت كلمه و چون باو رسيد گفت اى فلانى چه چيز از آسمان بلندتر و از زمين پهناورتر و از دريا غنى تر و از سنگ سخت تر و از آتش سوزان تر و از زمهرير سردتر و از كوههاى بلند سنگين تر است ؟ گفت اى مرد حق از آسمان بلندتر است و عدالت از زمين پهناورتر است و نفس متكى بر خود از دريا غنى تر است و دل كافر از سنگ سخت تر و حريص طمع كار از آتش سوزان تر و نوميدى از رحمت خداى عز و جل از زمهرير سردتر و بهتان بر بيگناه از كوههاى بلند سنگين تر است .

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه متصدى يكى از كارهاى مردم شود و عدالت كند و در خانه اش را باز كند و پرده را بالا زند و در كارهاى مردم نظر كند بر خداى عز و جل حق است كه روز قيامت دل ترسانش را آرام كند و او را به بهشت برد.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون خداى عز و جل خير رعيت خواهد سلطانى مهربان به آنها عطا كند و وزير عادلى براى او مقرر ميدارد.

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : امانت را پس بدهيد گرچه بكشنده حسين عليه‌السلام باشد.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : از خدا بپرهيزيد و هر كس به شما امانتى داد باو رد كنيد و اگر قاتل امير المؤمنين مرا امانتى سپارد باو رد كنم .

٦- امام چهارم به شيعيان خود ميفرمود : بر شما باد به اداى امانت ، سوگند به آن كه محمد را بحق به پيغمبرى مبعوث كرده اگر قاتل پدرم حسين همان شمشيرى كه با آن پدر مرا كشته بمن امانت سپارد آن را به وى رد كنم .

٧- ابن عباس گويد: چون قحطى به آل يعقوب رسيد پسرهاى خود را جمع كرد گفت بمن خبر رسيده كه در مصر گندم خوبى ميفروشند و صاحبش مرد خوبى است و مردم را معطل نميكند برويد از او گندمى بخريد كه بشما احسان خواهد كرد ان شاء اللّه بار بستند و به مصر رفتند و به يوسف عليه‌السلام وارد شدند آنها را شناخت و وى را نشناختند به آنها گفت شما كيانيد؟ گفتند فرزندان يعقوب بن اسحاق بن خليل الرحمن ساكن كوه كنعان ، يوسف گفت سه پشت شما پيغمبر است و خود شما سبكسر و بى وقار و نترس شايد جاسوس بعضى ملوك باشيد كه به كشور من آمديد؟ گفتند پادشاها ما نه جاسوسيم و نه نظامى و اگر پدر ما را ميشناختى بخاطر او ما را گرامى ميداشتى زيرا او پيغمبر و پيغمبر زاده است و غمناكست گفت با اينكه پيغمبر و پيغمبر زاده است چرا غمناكست با اينكه بهشت ميرود و شما فرزندانى را مينگرد با اين عدد و توانائى شايد غم او از سبكسرى و نادانى و دروغ و نيرنگ و مكر شما باشد؟ گفتند پادشاها ما نه سبكسريم و نه نادان و غمش از ما نيست پسر كوچكترى از ما بنام يوسف داشت با ما به شكار آمد و گرگ او را خورد و از آن تاريخ افسرده و غمناك است ، فرمود شما همه از يك پدريد گفتند پدر ما همه يكى است ولى مادران متعدد داريم ، فرمود چرا پدر شما همه را فرستاد و يكى را نگهداشت كه با او انس گيرد و استراحت كند؟ گفتند چنين كرده است كوچكتر از ما را نگه داشته است ، فرمود چرا او را از ميان شما اختيار كرده ؟ گفتند چون بعد از يوسف او محبوبترين فرزندانش ميباشد، يوسف فرمود من هم يكى از شما را نگه مى دارم شما نزد پدر برگرديد و سلام مرا باو برسانيد و بگوئيد آن پسر خود را كه ميگوئيد نگهداشته براى من فرستد تا بمن از سبب غم او و شتاب در پيرى او و از سبب گريه و رفتن ديد او خبر دهد چون چنين گفت ميان خود قرعه زدند بنام شمعون در آمد دستور داد او را بازداشت كردند و چون او را وداع كردند گفت اى برادرها ملاحظه كنيد چه گرفتارى شدم و به پدرم از جانب من سلام برسانيد او را وداع كردند و به شام برگشتند و بر يعقوب وارد شدند و سلام سستى دادند، به آنها گفت فرزندانم چرا سست سلام ميدهيد و آواز محبوبم شمعون را نميشنوم گفتند پدر جان ما از نزد بزرگترين پادشاهى آمديم كه مردم مانند او را در علم و حكمت و خشوع و سكينه و وقار نديدند و اگر براى تو مانندى باشد او است ولى ما خاندان براى بلا خلق شديم پادشاه ما را متهم كرد و اظهار داشت ما را تصديق نكند تا بنيامين را بعنوان ايلچى نزد او بفرستى تا باو از سبب غم و سرعت پيرى و گريه و رفتن ديد تو خبر دهد يعقوب پنداشت اين هم نيرنگى است فرمود بد شيوه اى داريد به هر سو ميرويد يكى از شما گم مى شود من او را با شما نميفرستم چون بارهاى خود را گشودند ديدند كالائى كه به مصر بردند به آنها برگشته خشنود نزد پدر آمدند و گفتند ملكى بمانند او نيست براى پرهيز از گناه كالاى ما را به مارد كرده و اين كالاى ما است كه بما برگشته ما براى خاندان خود خواربار مى آوريم و برادر خود را نگهدارى ميكنيم و يك بار شتر اضافه ميستانيم اين اندكى است كه آورديم . يعقوب فرمود شما ميدانيد پس از يوسف بنيامين محبوبتر شما است نزد من و انس و آرام من از همه شما باو است او را نفرستم با شما تا پيمان الهى بمن دهيد كه او را با خود بياوريد جز آنكه همه گرفتار شويد يهودا ضمانت او را كرد و به مصر نزد يوسف برگشتند، فرمود پيغام مرا رسانديد؟ گفتند آرى جواب آن را با اين پسرك آورديم هر چه خواهى از او بپرس ‍ فرمود چه پيغامى از پدرت برايم دارى ؟ گفت مرا فرستاده بتو سلام برسانم و ميگويد فرستادى از من بپرسى چرا غمنده ام و زود پير شدم و گريه و رفتن ديدم از چيست بدان كه سخت تر غم و ترس از كسيست كه بيشتر بياد قيامت است و من بياد قيامت زود پير شدم و گريه و رفتن ديد من از فراق محبوبم يوسف است و بمن خبر دادند كه تو از غم من غمينى و توجه بكار من دارى خدا بتو پاداش و ثواب دهد تو بهترين خشنودى مرا در ارسال پسرم بنيامين بدان كه پس از يوسف محبوبتر اولاد منست كه باو انس دارم تنهائى خود را باو جبران كنم و زودتر خواربارى براى عيالم بفرست چون چنين گفت يوسف را گريه گرفت و نتوانست خوددارى كند برخواست و به اندرون رفت و ساعتى گريست و نزد آنها آمد و دستور داد غذا براى آنها آوردند و گفت هر برادرى پهلوى برادر مادرى خود نشيند بنيامين تنها ماند و باو گفت تو چرا ننشينى گفت من برادر مادرى ندارم ، گفت تو از مادرت برادر نداشتى ؟ گفت چرا فرمود چه شد؟ گفت اينها گمان دارند كه گرگ او را خورده گفت چه اندازه در غم اوئى ؟ گفت پس از او دوازده پسر بمن روزى شده كه نام همه را از نام او بازگرفتم فرمود پس از او زنان را در آغوش گرفتى و بوى فرزندان شنيدى ؟ گفت من پدر نيكى دارم كه فرمود زن بگير شايد خداى عز و جل از تو نسلى آورد كه زمين را با تسبيح خود سنگين سازد. يوسف فرمود بيا سر سفره من بنشين ، برادران گفتند خدا يوسف را تا آنجا برترى داد كه برادر او همسفره و جليس پادشاه شد يوسف دستور داد پيمانه خزانه شاهى را دربار بنيامين نهادند و چون بار بستند و كوچ كردند جارچى فرياد كرد اى كاروان شما دزديد رو باو كردند و گفتند چه از شما گم شده ؟ گفتند پيمانه پادشاه و هر كه بياورد يك بار شتر باو داده شود و من متعهد آنم ، گفتند بخدا شما ميدانيد كه ما نيامديم در زمين فساد كنيم و دزد نيستيم قانون در نزد آنها اين بود كه دزد را بنده كنند نه دستش را ببرند پرسيدند جزاى آن دزد چيست ؟ اگر شما دروغگو باشيد، گفتند جزاى هر كه پيمانه دربارش درآيد اينست كه خود او را بگيرند ما ستمكاران را چنين مجازات كنيم ، شروع به بازرسى بارهاى برادران كردند و آن را از بار بنيامين درآوردند و وى را بازداشت كردند برادران بنيامين كه ديدند پيمانه از بار او درآمد گفتند اگر دزدى كرد برادر او هم در پيش دزدى كرده يوسف اين اظهار را در نهاد خود نهفت و اظهارى نكرد و به آنها گفت موقعيت شما بدتر از اينهاست و خدا داناتر است بدان چه وصف كند، گفتند اى عزيز او پدر پيرى دارد يكى از ماها را بجاى او بگير ما تو را خوشرفتار مى بينيم ، گفت پناه بخدا كه ما كسى را بگيريم جز آنكه مال خود را نزد او يافتيم ، در اين هنگام خود ما از ستمكارانيم ، چون از او نوميد شدند جلسه خصوصى ترتيب داده و بزرگ آنها گفت نميدانيد پدر از شما پيمان گرفته بگواهى خدا كه بنيامين را بر گردانيد و بيشتر هم با يوسف چه تقصيرى كرديد من از اين زمين نروم تا پدرم اجازه دهد يا خدا حكمى كند برايم كه بهترين حاكمانست شما نزد پدر برگرديد و بگوئيد پسرت دزدى كرد و ما گواهى ندهيم جز بدان چه دانيم و حافظ غيب نبوديم بپرس از شهرى كه در آن بوديم و از كاروانى كه با آن آمديم و محققا ما راستگوئيم چون نزد پدر برگشتند و چنين گفتند فرمود محققا پسرم دزدى نميكند و نفس شما است كه كارى ناشايست را در نظر شما جلوه داد و من شكيبائى نيك خود را دنبال كنم اميد است خدا همه را با هم نزد من آورد براستى او دانا و حكيمست سپس دستور داد پسرانش آماده براى مصر شوند، به مصر رفتند نزد يوسف و نامه محبت آميزى از يعقوب برايش بردند كه در آن خواسته بود فرزندانش را باو برگرداند. چون چشم يوسف به نامه او افتاد گريه اش گرفت و نتوانست خوددارى كند و برخاست به اندرون رفت و ساعتى گريست و بيرون آمد اولاد يعقوب گفتند اي عزيز بما و خاندان ما سختى رسيده و كالاى اندكى آورديم تو كيل تمامى بما بده و بما تصدق كن براستى خدا نيكوكاران را پاداش دهد، يوسف گفت ميدانيد با يوسف و برادرش چه كرديد وقتى نادان بوديد، گفتند گويا تو خود يوسفى ؟ گفت ها من يوسفم و اين برادر منست محققا خدا بما منت نهاده هر كه تقوى و صبر پيشه كند خدا اجر محسنان را ضايع نسازد، گفتند بخدا كه خدا تو را بر ما برگزيد و ما خطاكار بوديم فرمود باكى بر شما نيست امروز خدا شما را بيامرزد و او ارحم الراحمين است ، سپس دستور داد نزد يعقوب برگردند و گفت اين پيراهن مرا هم ببريد به روى او افكنيد تا بينا شود و همه خاندان خود را نزد من آوريد جبرئيل به يعقوب نازل شد و گفت بتو دعائى نياموزم كه خدا ديده ترا برگرداند و فرزند ترا به تو برگرداند؟ گفت چرا گفت همان را بگو كه پدرت آدم گفت و خدا توبه اش پذيرفت ، نوح گفت كشتى او بر جودى استوار شد و از غرق نجات يافت و پدرت ابراهيم خليل الرحمن وقتى در آتشش افكندند گفت و خدا آن را بر او سرد و سالم ساخت ، يعقوب گفت جبرئيل آن چيست ؟ گفت بگو پروردگارا از تو خواهم بحق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين كه يوسف و بنيامين مرا باهم بياورى و چشمم را بمن برگردانى هنوز دعاى يعقوب تمام نشده بود كه بشير آمد و پيراهن يوسف را بر او افكند و بينائى او برگشت و به آنها گفت بشما نگفتم من از جانب خدا چيزى ميدانم كه شما نميدانيد گفتند پدر جان براى ما آمرزش گناهان ما را بخواه كه ما خطاكاريم فرمود محققا از پروردگار خود براى شما آمرزش جويم كه او آمرزنده و مهربانست .

در خبرى از امام صادق است كه براى استغفار آنها منتظر سحر شد- يعقوب به مصر آمد و يوسف از او استقبال كرد و خواست به احترام او پياده شود و ابهت شاهى مانعش شد و پياده نشد جبرئيل باو نازل شد و گفت اى يوسف خداى عز و جل ميفرمايد چرا جلو بنده صالحم پياده نشدى بواسطه مقامى كه دارى دستت را بگشا آن را گشود و نورى از ميان انگشتانش بيرون شد گفت اى جبرئيل اين چه بود؟ گفت براى آن بود كه از پشت تو هرگز پيغمبرى برنيايد براى آنچه با يعقوب كردى و پياده نشدى يوسف - گفت همه آسوده وارد مصر شويد و پدر و مادرش را بر سر تخت برآورد و همه برابرش رو بر خاك نهادند و به پدر گفت پدر جان اين بود تاويل خواب كه پيشينم كه خدا آن را برجا نمود تا اينكه گفت خدايا مرا مسلمان بميران و به نيكان برسان . در خبرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه يوسف دوازده ساله بود كه به زندان رفت و در آنجا هجده سال ماند و پس از آن هم هشتاد سال زيست و اين صد و ده سال شد و در اين روز بعد از جلسه حديث ديگرى ذكر شد كه مسيب بن نجيبه از على عليه‌السلام روايت كرده كه به آن حضرت عرض شد كه احوال اصحاب محمد را براى ما بازگو، بگو ابوذر چگونه بود، فرمود دانش ‍ آموخت و آن را در انبان كرد و سرش را محكم بست گفتند حذيفه چطور؟ فرمود نام منافقان را فرا گرفت ، گفتند عمار ياسر را بگو، فرمود تا استخوان گردن پر از ايمان بود و فراموش ميكرد ولى چون بيادش مى آوردند ياد آور ميشد، از عبد اللّه بن مسعود پرسيدند، فرمود قرآن را خوب خوانده بود و نزد او نازل شده بود گفتند از سلمان فارسى بازگو، گفت دانش اول و آخر را آموخت و دريائى بود كه تمام نميشد و از ما خانواده است گفتند از خودت بازگو، فرمود من هر گاه ميپرسيدم بمن ميداند و هر گاه خاموش بودم با من آغاز سخن ميشد.

# مجلس چهلم و چهارم روز سه شنبه ٥ روز از صفر سال ٣٦٨ مانده

١- امام باقر عليه‌السلام ميفرمود : چه اندازه حسنات پس از سيئات خوبست و چه اندازه سيئات پس از حسنات زشت است .

٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود : ستم سه گونه است ستمى كه خدا مى آمرزد و ستمى كه خدا نيامرزد و ستمى كه وانگذارد، آنكه خدا نيامرزد شرك بخداست و آنكه بيامرزد ستم بر نفس است و آنكه وانگذارد حق بندگانست بر يك ديگر، فرمود آنچه مظلوم از دين ظالم بستاند بيشتر از آنست كه ظالم از دنياى مظلوم ميستاند.

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : به مردى اى فلانى با توانگران منشين زيرا بنده خدا معتقد است كه خدا باو نعمت داده و از بر آنها برنخيزد مگر آنكه اين عقيده از او سلب شده .

٤- امام باقر عليه‌السلام در تفسير قول خدا (قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً) فرمود : به مردم بهتر آنچه را بگوئيد كه دوست داريد بشما گويند زيرا خداى عز و جل لعن كننده دشنام گو و طعنه زن بر مؤمنان را دشمن دارد آنكه فحش ‍ دهد و هرزگى گويد و پر توقع و پر اصرار است و دوست دارد شرمگين و بردبار و عفيف و آبرومند را.

٥- امام باقر عليه‌السلام فرمود : كارهاى خوب از مرگهاى بد نگهدارى كند و هر خوش رفتارى صدقه است و اهل خوش رفتارى در دنيا خوش رفتاران در آخرتند و زشتكاران دنيا زشتكاران آخرتند اول كسى كه ببهشت رود خوش رفتارهايند و اول كسى كه بدوزخ رود بدكارانند.

٦- امام باقر عليه‌السلام فرمود : در تورات ضمن آنچه خداى عز و جل با موسى بن عمران راز گفته نوشته است اى موسى از من در نهان كار خود بترس تا تورا نسبت به عيوبت حفظ كنم ، در خلوت و هنگام مسرت خود بياد من باش تا در هنگام غفلت تو تو را ياد كنم ، از هر كه تو را بر او اختيار دادم خشم خود را ملاحظه كن تا خشمم را از تو بازدارم ، سر نهان مرا در درون خود حفظ كن و در آشكارت با دشمن من و خودت از خلق مدارا كن و مرا نزد آنها در معرض دشنام مياور به اظهار سر نهانم تا با دشمن خودت و دشمنم در دشنام بر من شريك باشى .

٧- اصبغ بن نباته گويد: امير المؤمنين عليه‌السلام در سجودش ميگفت اى آقايم با تو راز گويم چنانچه بنده ذليل با مولاى خود راز گويد و از تو خواستارم بمانند كسى كه ميداند تو عطا ميكنى و از آنچه نزد تو است كم نيايد و از تو آمرزشجويم مانند كسى كه جز تو گناه را نيامرزد و بتو توكل دارم چون كسى كه ميداند تو بر هر چيز توانائى .

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود هر كه بعد از نماز عصر هفتاد بار استغفار كند خدا در آن روز هفتصد گناه او را بيامرزد و اگر نداشته باشد گناه پدرش را بيامرزد و اگر نه گناه مادرش را و اگر او هم نداشته باشد گناه برادرش را و اگر او هم نداشته باشد گناه خواهرش را و اگر او هم ندارد از خويشان نزديكتر را بترتيب .

٩- جابر گويد به امام باقر عليه‌السلام عرض كردم : مردمى باشند كه چون آيه قرآنى بياد آنها آرى يا از آن بازگوئى براى آنها از خود بيخود ميشوند تا آنجا كه بنظر مى آيد اگر دو دست و دو پاى آنها را ببرند خبردار نميشوند، فرمود سبحان اللّه اين حالت از شيطانست بدان دستور ندارند همانا اثر قرآن نرمى و رقت قلب و اشك و ترس است .

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه نمازهاى واجب را در اول وقت بخواند و درست ادا كند فرشته آن را پاك و درخشان به آسمان رساند و آن نماز فرياد زند خدا نگهت دارد چنانچه نگهم داشتى و تو را بخدا سپارم چنانچه مرا سپردى بفرشته اى كريم و هر كه بى عذرى بى وقت آن را بخواند و درست ادا كند فرشته آن را سياه و تاريك بالا برد و آن نماز فرياد كشد خدا ضايعت كند چنانچه ضايعم كردى و رعايتت نكند چنانچه رعايتم نكردى سپس امام صادق عليه‌السلام فرمود چون بنده برابر خدا ايستد اول پرسش او از نمازهاى واجب و از زكات واجب و از روزه واجب و از حج واجب و از ولايت ما خاندانست و اگر معترف به ولايت ما خاندان باشد و بر آن عقيده بميرد نماز و روزه و زكات و حج او پذيرفته است و اگر برابر خدا اعتراف به ولايت ما نكند خدا چيزى از اعمال او نپذيرد به همين سند امام صادق عليه‌السلام فرمود چون نماز واجبى ميخوانى در وقت بخوان و با آن وداع كن كه گويا كه ميترسى بدان برنگردى و ديده بجاى سجده ات بينداز، اگر بدانى كسى طرف راست يا چپ تو است خوب نماز ميخوانى بدان كه تو برابر كسى هستى كه تو را مى بيند و او را نميبينى .

١١- امام صادق از پدرش در تفسير (سوره هل اتى آيه ٧): وفا ميكنند به نذر، فرمود حسن و حسين كه كودك بودند بيمار شدند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دو مرد به عيادت آنها آمد يكى از آنها گفت اى أ بو الحسن اگر براى دو فرزندت نذرى ميكردى خدا آنها را شفا ميداد فرمود سه روز بشكرانه خدا روزه ميدارم و فاطمه عليه‌السلام هم چنين گفت و حسن و حسين هم گفتند ما هم سه روز روزه ميداريم و كنيزشان فضه هم چنين نذرى كرد خدا جامه عافيت ببر آنها نمود صبح نيت روزه داشتند و طعامى نداشتند على عليه‌السلام نزد همسايه يهودى خود شمعون كه شغل پشم داشت رفت و فرمود ميتوانى مقدارى پشم بمن بدهى كه دختر محمد برايت بريسد و سه صاع جو در عوض آن بدهى گفت آرى : مقدارى پشم با جو به آن حضرت داد و او به فاطمه خبر داد و قبول كرد و اطاعت نمود و يك سوم پشم را رشت و يك صاع جو را برداشت آسيا كرد و خمير كرد و پنج قرص نان از آن پخت براى هر تن قرصى على نماز مغرب را با پيغمبر خواند و بمنزل آمد و سفره گستردند و هر پنج نشستند افطار كنند اول لقمه را كه على عليه‌السلام برداشت مسكينى بدر خانه ايستاد و گفت درود بر شما اى اهل بيت محمد من مسكينى از مساكين مسلمانم مرا اطعام كنيد از آنچه ميخوريد خدا از طعام بهشت بشما بخوراند لقمه را از دست نهاد و فرمود :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاطمه اى صاحب مجد و يقين  |  | اى دخت خير الناس كل اجمعين  |
| بر در نبينى بينوا يك مسكين  |  | ايستاده مى نالد زار و غمين  |
| دارد شكايت با خدا آن كمين  |  | هر كه كند خير بگردد سمين  |
| موعد او هست بهشت برين  |  | كرده خدايش به بخيلان حرام  |
| صاحب بخل است مدامى حزين  |  | آتش دوزخ بردش در سجين  |
| نوش حميم است و همى با غسلين  |  | فاطمه رو به على كرد و گفت  |
| اى ابن عم امر تو سمع و طاعت مرا  |  | نه پستى است و نى ملامت تو را  |

: خوراك از خرد و براعت مرا اميد است از اين مجاعت پيوست با نيكان و با جماعت روم بفردوس ابا شفاعت و هر چه در سفره بود برداشت و به مسكين داد و گرسنه خوابيدند و جز آب نچشيدند و سپس ثلث دوم پشم را برداشت و رشت و صاعى از جو بر گرفت و آسيا كرد و خمير كرد و پخت و پنج قرص نان فراهم كرد و براى هر سرى قرصى و على عليه‌السلام نماز مغرب را با پيغمبر خواند و بمنزل آمد و چون سفره گستردند و پنج تن نشستند و على اول لقمه برگرفت يتيم مسلمانى بر در خانه ايستاد و گفت درود بر شما خانواده محمد، من يتيم مسلمانيم از آنچه خود ميخوريد بمن بدهيد خدا بشما از خوراك بهشت عطا كند على لقمه از دست نهاد و فرمود :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاطمه دخت سيد كريمان  |  | دخت پيمبرى نه از لئيمان  |
| باشد بخيل دائم از ذميمان  |  | ميكشدش به آتشى چه سوزان  |

فاطمه رو باو كرد و ميفرمود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميدهمش بي باك من عطا را  |  | برمى گزينم بر همه خدا را  |
| شب را گرسنه باشند اين دو شبل ما را  |  | كشته شود كوچكترش فكارا  |
| در كربلا ربوده گردد زارا  |  | بر قاتلش صد واى و صد خسارا  |
| دوزخ كشد او را بته ز نارا  |  | پندش بود سنگين تر از نصارى  |

سپس هر چه در سفره بود به آن يتيم داد، قسمت سوم پشم را رشت و آخرين صاع جو را آسياب كرد و خمير نمود و پنج قرص ديگر براى هر سرى قرصى از آن پخت على نماز مغرب را با پيغمبر خواند و بمنزل آمد و سفره گستردند و اول لقمه را كه على برگرفت اسيرى از مشركان از در خانه آواز داد اى خاندان محمد ما را اسير كنيد و در بند نمائيد و خوراك ندهيد، على عليه‌السلام لقمه را از دست بر زمين نهاد و فرمود :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاطمه اى دخت نبى احمد  |  | دخت نبى سيد مسدد  |
| آمد اسيرى بر درت بى مسند  |  | در بند ناتوانيش مقيد  |
| دارد شكايت از مجاعه بيحد  |  | اطعام امروزت بيابى در غد  |
| نزد خداى واحد موحد  |  | زارع درو كند هر آنچه كارد  |
| بده تو مگذار  |  | كه گردد فاسد  |

فاطمه ميفرمود :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زان جو نمانده است غير صاعم  |  | كه نان كند دو دست و هم ذراعم  |
| شبلان من گرسنه در كنارم  |  | وامگذارشان خداى كردگارم  |
| كه بابشان در خير شد پناهم  |  | با دست نيرومند او براهم  |
| نه معجزم بسر نه بر كف آهم  |  | بجز عبا كه بافته ام بصاعى  |

هر چه در سفره بود برگرفتند و به آن اسير دادند و همه گرسنه خوابيدند و صبح را روزه نبودند و چيز خوردنى هم نداشتند. شعيب در حديث خود گويد على حسن و حسين را نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و چون جوجه از گرسنگى ميلرزيدند چون پيغمبر آنها را باين حال ديد فرمود اى أ بو الحسن بسختى مرا بد آيد آنچه بر شما بنظر آيد برو نزد دخترم فاطمه ، برويم ، و همه نزد فاطمه آمدند و او در محرابش بود و از گرسنگى شكمش به پشتش چسبيده بود و چشمهايش بگودى رفته بود چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ديد در آغوشش كشيد و گفت بخدا استغاثه كنم كه شما سه روز است باين حاليد، جبرئيل فرود آمد و گفت اى محمد بگير آنچه را خدا براى خاندانت آماده كرده است ، فرمود چه بگيرم ؟ گفت (هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ)- گذشته است بر انسان دورانى كه بياد نبوده تا رسيد باينجا كه (إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً)- اينست پاداش شما و كوشش شما مورد قدردانى است - حسن بن مهران در حديث خود گفته پيغمبر از جا جست و بمنزل فاطمه رفت و فكارى آنها را ديد و آنها را جمع كرد و بر سر آنها خم شد و ميگريست و ميفرمود شما از سه روز در اين وضع بوديد و من متوجه نبودم جبرئيل اين آيات را آورد (هل اتى - ٥) به راستى خوش كرداران از جامى نوشند كه ممزوج از كافور است ، از چشمه اى كه بندگان خدا از آن نوشند و بخوبى آن را بجوش آرند، فرمود اين چشمه ايست در خانه پيغمبر كه روان شود تا خانه انبياء و مؤمنين ، وفا كند بنذر مقصود على و فاطمه و حسن و حسين و كنيز آنها است و بترسند از روزى كه شر آن پرانست يعنى عبوس و زشت چهره است و بخورانند خوراك را با فرط نياز بدان يعنى با اشتهاى به آن و آن را ايثار كنند بمسكينى از مساكين مسلمان و يتيمى از مسلمانها و اسيرى از اسراى مشركان و چون به آنها بخورانند بگويند همانا اطعام كنيم شما را براى خدا نخواهيم از شما پاداش و نه قدردانى ، گفت بخدا اين جمله را براى آنها بزبان نياوردند ولى در دل گرفتند و خدا از آن خبر داد گويند عوضى از شما نخواهيم و قدردانى بذكر ثنا توقع نداريم تنها براى خدا بشما اطعام كرديم و ثواب او خواهيم خداى تعالى فرمود آنها را خدا از شر اين روز بر كنار داشت و از خرمى چهره و شادى دل برخوردار كرد براى شكيبائى آنان عوض بهشت داد كه در آن ساكن شوند و فرش حرير كه بگسترانند و بپوشند و بر تختها تكيه كنند مقصود از اريكه تختى است كه بر آن حجله باشد نه آفتاب سوزانى در آن بينند و نه سرماى زمهريرى . ابن عباس گويد در اين ميان كه اهل بهشت در آن آرميدند تابشى از خورشيد بينند كه بهشت را درخشان كند گويند پروردگارا تو در قرآن گفتى كه در آن آفتاب نبينند خداى جل اسمه جبرئيل را نزد آنها فرستد و اعلام كند كه اين درخشانى از خورشيد نيست ولى على و فاطمه خنديدند و بهشت از نور خنده شان درخشان شد و سوره هل اتى تا آيه( كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً )تلاش ‍ شما قدردانى شده در باره آنها نازل شده

# مجلس چهل و پنجم روز جمعه دو شب از صفر ٣٦٨ مانده

١- ابو طالب از عبد المطلب باز گفت كه : در اين ميانه كه در حجر اسماعيل بخواب بودم خوابى ديدم كه به هراس ‍ انداختم نزد كاهنه قريش رفتم يك روپوش خز در برداشتم و گيسوانم روى شانه هايم ريخته بود چون بمن نظر كرد و آشفتگى مرا ديد خود را آماده كرد و من آن روز سيد قوم خود بودم گفت چه شده كه سيد عرب رنگ پريده است آيا از ناگواريهاى روزگار بدو رخ داده ؟ گفتم آرى من امشب در حجر خوابيدم و خواب ديدم كه درختى از پشتم روئيد كه سرش به آسمان رسيد و شاخه هايش در مشرق و مغرب برآمد و نورى از آن برتافت كه هفتاد برابر نور خورشيد بود و ديدم عرب و عجم در برابر آن بخاك افتادند و هر روز بر بزرگى آن ميافزود و جمعى از قريش آهنگ بريدن آن داشتند و چون بدان نزديك ميشدند جوانى از همه مردم خوش روتر و پاك جامه تر آنها را ميگرفت و پشتشان را ميشكست و چشمان را در مى آورد و دست برداشتم تا شاخه اى از آن برگيرم و جوان بمن بانك زد دست بدار كه تو را از آن بهره اى نيست گفتم بهره از كيست و درخت از من است گفت بهره از اينها است كه بدان در آويختند و باز بدان برگردد من از خواب هراسان بر خواستم و رنگم پريده بود، ديدم رنگ آن كاهنه پريد و گفت اگر راست گوئى از پشت تو فرزندى آيد كه مالك شرق و غرب گردد و در ميان مردم پيغمبرى كند، از اين تعبير غم از دلم رفت اى ابو طالب بنگر شايد آن تو باشى ابو طالب پس ‍ از بعثت پيغمبر اين حديث ميگفت و ميفرمود آن درخت بخدا ابو القاسم امين است .

٢- عباس بن عبد المطلب باز گفت كه : چون عبد اللّه براى عبد المطلب زاده شد در چهره اش نورى بود كه ميدرخشيد چون نور خورشيد پدرم گفت اين فرزند را مقام خواهد بود، گويد در خواب ديدم كه از سوراخ بينى او پرنده سفيدى درآمد و پريد تا بمشرق و مغرب رسيد و سپس بر گشت و بر خانه كعبه افتاد و همه قريش ‍ برايش بخاك افتادند و در اين ميان كه مردم باو نظر ميكردند نورى شد ميان مشرق و مغرب كشيد و بدانها رسيد چون بيدار شدم و از كاهنه بنى مخزوم پرسش كردم گفت اى عباس اگر خوابت راست باشد از پشت او فرزندى در آيد كه اهل مشرق و مغرب پيرو او گردند، پدرم گفت وضع عبد اللّه مورد اهميت من بود تا با آمنه كه زيباترين زنان قريش بود تزويج كرد و چون عبد اللّه مرد و آمنه رسول خدا را در آورد آمدم و آن نور را در ميان دو ديده او ديدم ميدرخشيد و در رويش تفرس كردم از آن بوى مشك يافتم و در من اثر كرد تا يك قطعه مشك شدم از بوى خوش آن و آمنه برايم گفت كه چون درد زائيدن مرا گرفت و كارم سخت شد غوغا و سخنى شنيدم كه مانند سخن آدميان نبود و پرچمى از سندس ديدم بر تيره اى از ياقوت ميان آسمان و زمين زده اند و نورى از سرش تتق كشيد تا به آسمان رسيد و كاخهاى شام را ديدم كه گويا، مشعله اى از آتش است و نور ميدهد و در اطراف خود از پرنده هاى قطاة امر بزرگى ديدم كه پرهاى خود را گرد من پراكنده اند و ديدم شعيره اسديه بر من گذشت و گفت اى آمنه كاهنان و بت ها از دست پسر تو چه ميكشند و مردى جوانى ديدم كه از همه مردم بلندتر و سفيدتر و خوش ‍ لباس تر بود و بگمانم عبد المطلب بود نزد من آمد و او را از من گرفت و آب دهان بدهانش انداخت و طشتى از طلا داشت كه زمردنشان بود و شانه اى از طلا و شكم او را شكافت و دلش را بيرون آورد و شكافت و نقطه سياهى از آن برآورد و دور انداخت سپس دستمالى از حرير سبز بدر آورد و گشود و در آن گرد سفيدى بود و دلش را از آن پر كرد و بجاى خودش گذاشت و دست بر شكمش كشيد و او را بزبان آورد و نفهميدم آن كودك چه گفت جز آنكه آن مرد گفت در امان و نگهدارى و پرستارى خدا من دلت را از ايمان و حلم و علم و يقين و خرد و شجاعت انباشتم توئى خير البشر خوشا بر كسى كه پيرويت كند و واى بر كسى كه مخالف تو گردد سپس بسته ديگرى از حرير سفيد برآورد و گشود و در آن خاتمى بود و بكتف او مهر نهاد و گفت خدا بمن دستور داده است كه بتو از روح القدس بدمم در او دميد و پيراهنى بر او پوشيد و گفت اين امان تو است از آفات دنيا، اى عباس اينها است كه من بچشم خود ديدم عباس گفت من آن روز خواندن ميتوانستم جامه اش را بالا زدم ديدم مهر نبوت ميان دو شانه او است و وضع را نهان داشتم و اين حديث از يادم رفت و تا روزى كه مسلمان شدم بيادم نيامد تا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خودش آن را بياد من آورد.

٣- امام صادق عليه‌السلام از قول پدرش فرمود : دعا را در پنج موضع غنيمت شماريد هنگام خواندن قرآن ، وقت اذان ، هنگام نزول باران و گاه برخورد دو صف لشكر براى شهادت و گاه نفرين ستمديده كه تا عرش پرده جلو آن نيست

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : دعاى چهار كس رد ندارد و درهاى آسمان برابر آن گشاده است تا بعرش ‍ رسد دعاى پدر براى فرزندش و دعاى ستمكشيده بر ستمكاراش و عمره كننده تا برگردد و روزه دار تا افطار كند.

٥- على عليه‌السلام ميفرمود : هيچ گرفتارى شايسته تر بدعا نيست هر چه هم بزرگ باشد گرفتاريش از با عافيتى كه ايمن از گرفتارى نيست .

٦- چون رسول خدا ميوه تازه ميديد: ميبوسيد و بر دو ديده و لب مينهاد و ميفرمود خدايا چنانچه نو بارش را در عافيت بما نمودى آخرش را هم با عافيت بما بنما.

٧- مالك جهنى گويد: گلى به امام صادق عليه‌السلام تقديم داشتم گرفت و بوئيد و بر دو ديده نهاد و فرمود هر كه گلى را گيرد و بويد بر ديده گان نهد و گويد اللهم صلى على محمد و آل محمد بر زمين نرسد تا آمرزيده گردد.

٨- على عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن آموخت كه چون جامه نوى پوشم گويم حمد خدا را كه زيورى بر من پوشانيد و چيزى كه در ميان مردم مايه تجمل باشد خدايا آن را جامه بركت كن كه در آن رضاى تو جويم و به آبادى مساجدت پويم ، زيرا هر كه چنين كند آن را نپوشد تا آمرزيده شود.

٩- امام صادق ميفرمود : هر كه هنگام شنيدن اذان صبح گويد خدايا از تو خواهم به آمدن روزت و رفتن شبت و حضور نمازت و آوازهاى دعا بدرگاهت كه توبه مرا پذيرى زيرا تو پر توبه پذيرى و مهربانى و هنگام شنيدن اذان مغرب آن را گويد و در آن شبانه روز بميرد تائب است .

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه جامه نو برد و سى و شش بار( إِنّا أَنْزَلْناهُ، )بخواند و چون بكلمه (تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ) برسد آب كمى بر آن جامه بپاشد و دو ركعت نماز در آن بخواند و بدرگاه پروردگارش دعا كند و در دعايش گويد حمد خدا را كه بمن روزى كرد آنچه را با آن ميان مردم آراسته باشم و عورتم بپوشانم و در آن براى پروردگارم نماز بخوانم و حمد خدا كند هميشه در وسعت باشد تا آن جامه كهنه گردد.

١١- امام صادق از پدرانش فرمود : كه پيغمبر فرمود هر كه يهودى يا ترسا يا گبر يا نامسلمانان ديگر كه بيند گويد حمد خدا را كه مرا بتو به اسلام برترى داد كه دينم باشد و با قرآن كه كتابم باشد و با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه پيغمبرم باشد و با على كه امامم باشد و با مؤمنان كه برادرانم باشند و با كعبه كه قبله ام باشد خدا هرگز ميان او و آن نامسلمان در دوزخ جمع نكند.

١٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه به آفت زده يا عضو بريده يا گرفتارى كه نظر كند در دل خود بدون آنكه باو شنواند سه بار گويد حمد خدا را كه مرا عافيت داده از آنچه تو را بدان گرفتار كرده و اگر ميخواست با من هم چنين ميكرد هرگز آن بلا بدو نرسد

١٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مسجد در آمد و به ناگاه مردم بر گرد مردى در آمده بودند فرمود : اين چيست ؟ گفتند علامه است ، فرمود علامه كدامست ؟ گفتند داناترين مردم به انساب عرب و حوادث و ايام دوران جاهليت و باشعار و عربيت ، پيغمبر فرمود اين دانشى است كه زيان ندارد نادانيش و سودى ندهد دانستن آن .

١٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اسلام بر پنج ستون سازمان شده بر نماز بر زكات بر روزه و حج و ولايت امير مؤمنان و امامان از فرزندانش .

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ايمان اعتراف بزبان و معرفت بدل و عمل با اعضاء است .

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اسلام برهنه است جامه آن شرم و زيورش وفا و مردانگيش كار شايسته و ستونش ورع است هر چيزى بنيادى دارد و بنياد اسلام دوستى ما خاندانست .

١٨- مردى حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرضكرد: يا رسول اللّه هر كه بگويد لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مؤمن است ؟ فرمود دشمنى ما به يهود و نصارى ميرساند شما به بهشت نرويد تا مرا دوست داريد و دروغ گويد كسى كه معتقد است مرا دوست داشته اين را يعنى على را دشمن دارد.

١٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : اى على من شهر دانشم و تو در آنى و به شهر نيابند جز از درش دروغگويد كسى كه معتقد است مرا دوست داشته و تو را دشمن دارد زيرا تو از منى و من از تو، گوشتت گوشت منست و خونت خون من روحت روح منست و درونت درون من و آشكارت آشكار من ، تو امام امت منى و خليفه من پس ‍ از من خوشبخت است آنكه فرمانت برد و بدبخت آنكه نافرمانيت كند سودمند آنكه دوستت دارد و زيانمند آنكه دشمنت دارد كاميابست آنكه ملازم تو است و هلاك است آنكه از تو جداست مثل تو و امامان پس از تو چون كشتى نوح است و هر كه بر آن سوار شد نجات يافت و هر كه وا افتاد غرق شد و نمونه شما چون ستارگانست هر گاه ستاره نهان شود ستاره اى عيان گردد تا بروز قيامت .

# مجلس چهل و ششم دو شب از ربيع الاول ٣٦٨ گذشته

١- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : هر كه برادرش بكارى اندر است كه بدش باشد و او را با قدرت بر جلوگيرى از آن باز ندارد باو خيانت كرده و هر كه از رفاقت احمق دورى نكند بسا باشد هم خلق او گردد.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براستى خداى عز و جل مرا با على بن ابى طالب برادر ساخت و دختر مرا از بالاى آسمان باو تزويج كرد و فرشتگان مقربش را بر آن گواه گرفت و او را براى من وصى و و جانشين نمود على از من است و من از او دوستش ‍ دوست من و دشمن او دشمنم و فرشتگان بدوستى او بخدا تقرب جويند.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خداى تبارك و تعالى اسلام را دين شما پسنديد با آن بسخاوت و حسن خلق و خوش رفتارى همراهى كنيد.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شوخى بسيار آبرو را ميبرد و خنده بسيار ايمان را نابود ميكند و دروغ خرمى را بر مياندازد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه مسلمانست نبايد نيرنگ و فريب كند زيرا من از جبرئيل شنيدم ميفرمود نيرنگ و خدعه در آتش است سپس فرمود از ما نيست كسى كه مسلمانى را گول زند، از ما نيست كسى كه به مسلمانى خيانت كند سپس فرمود جبرئيل روح الامين از نزد رب العالمين بمن نازل شد و گفت اى محمد بر تو باد به حسن خلق زيرا بد خلقى خير دنيا و آخرت را ميبرد حالا مانندتر شما بمن خوش خلق تر شماها است .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه نماز واجب را بخواند و دنبالش سى بار تسبيح گويد از گناهانش ‍ چيزى نماند جز آنكه فرو ريزد.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : جمعى اسير خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند و دستور داد همه را بكشند جز يك مرد از آنها، آن مرد عرض كرد اى محمد پدرم قربانت و مادرم چطور مرا از ميان آن همه آزاد كردى فرمود جبرئيل بمن خبر داد از طرف خداى عز و جل كه در تو پنج خصلت خدا پسند است و رسولخواه غيرت سخت بر حرمت و سخاوت و حسن خلق و راستگوئى و شجاعت چون آن مرد اين سخن شنيد مسلمان شد از روى عقيده و به همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسختى نبرد كرد تا شهيد شد.

٨- عبد اللّه بن سليمان كه كتابها را خوانده بود گفت : در انجيل خواندم ، اى عيسى در امر من كوشا باش و ياوه مسرا بشنو و فرمان بر اى زاده طاهره طهر بتول تو بى فحل آمدى من تو را براى نشانى همه جهانيان آفريدم مرا تنها بپرست و بر من توكل كن نيرومندانه كتاب را بدست گير و سير كن در اهل سوريا بزبان سريانى در پيش رويت تا هر جا تبليغ كن كه منم خداى هميشه اى كه زوال ندارم تصديق كنيد به پيغمبر امى صاحب شتر و جوشن و تاج كه همان عمامه است و نعلين و هراوه كه همان چوبدستى است صاحب دو چشم نجلاء و پيشانى بلند و دو گونه روشن و بينى برآمده و دندانهاى شمرده و گردنى سيمين و بلند و گلوگاهى طلائى و يك رشته مو از سينه تا ناف و شكم و سينه صاف و بى مو سيه چرده و باريك انگشت و سطبر كف و قدم چون روى بجائى كند با همه بدن باشد و چون راه رود گويا از وقار قدم از سنگ برآرد و از بلندى بزير آيد و چون با جمعى برآيد بر آنها بيفزايد عرق چهره اش چون مرواريد غلطان است و از او بوى مشك پراكنده گردد مانند او پيش از او ديده نشده و پس از او ديده نشود خوشبو و پر ازدواج و كم نسل است همانا نسلش از دخترى مباركه است كه در بهشت خانه اى دارد يكپارچه بدون ترك و ركچين او را در آخر الزمان كفالت نمايد چنانچه زكريا مادرت را كفالت كرد، دو فرزند دارد كه هر دو شهيد شوند سخنش قرآن است ، دينش اسلام و منم سلام خوشا بر كسى كه دورانش را دريابد و روزگارش ببيند و سخنش را بشنود عيسى عرض كرد پروردگارا طوبى چيست ؟ فرمود درختى در بهشت كه من آن را كشتم همه بهشت را سايه دهد بيخش از رضوان است و آبش از تسنيم كه چون كافور خنك است و مزه زنجبيل دارد هر كه از آن چشمه بنوشد هرگز تشنه نشود، عيسى عرض كرد بمن از آن بنوشان فرمود اى عيسى بر نوع بشر حرامست از آن بنوشند تا آن پيغمبر از آن بنوشد و بر امتها حرامست از آن بنوشند تا امت او از آن بنوشند من تو را نزد خود برآورم و در آخر الزمان فرود كنم تا از امت اين پيغمبر عجائبى بينى و به آنها در دفع دجال لعين كمك كنى تو را وقت نماز فرود كنم تا با آنها نماز گذارى كه امت مرحومه اند.

٩- مردى از ابن عباس پرسيد: خدا چه چيز بهشت را نهان داشته با اينكه از ازواج و خدم و طيب و و شراب و ميوه آن خبر داده و خدا امر او را بيان كرده و در قرآنش نازل نموده ؟ فرمود آنچه نهان داشته جنت عدن است كه روز جمعه آفريده و بر آن سرپوش نهاده و هيچ آفريده از اهل آسمان و زمين آن را نديده و نبيند تا اهلش وارد آن شوند و خدا باو سه بار فرمايد سخن كن گويد طوبى للمؤمنين خداى جل جلاله فرمايد طوبى براى مؤمنان است و براى تو، مقاتل بنقل از ضحاك گفته كه ابن عباس فرمود پيغمبر فرمود حالا هر كه شش ‍ خصلت دارا باشد از آنها است راستگويد و به وعده وفا كند. امانت را رد كند و به والدين خود احسان كند و صله رحم نماید و از گناهانش آمرزش خواهد او مؤمن است .

١٠- مردى نزد امير المؤمنين آمد و گفت : يا امير المؤمنين من بتو حاجتى دارم فرمود آن را بر زمين بنويس من بدحالى تو را آشكارا مينگرم بر زمين نوشت من فقير و نيازمندم على عليه‌السلام فرمود اى قنبر دو جامه باو بپوشان و او شروع بسرودن نمود و ميگفت : گرم تو جامه زنخ داده اى كه كهنه شود بپوشمت ز ستايش هزارها جامه ستايشم ز براى تو حرمتى باشد كه جاى آن نپذيرى هزار پيژامه شود ز مدح و ثنا زنده نام صاحب آن چنو كه زنده شود كوه و دشت از باران بعمر خويش ز احسان بكس كناره مكن كه بنده راست جزا طبق آنچه كرده عيان على عليه‌السلام فرمود صد دينار طلا باو دادند باو عرض شد يا على او را توانگر ساختى ، فرمود من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود از مردم قدردانى كنيد سپس على فرمود كه من از مردمى در شگفتم كه به پول خود بنده ها را ميخرند و آزادان را به احسان خود نميخرند.

١١- دو مرد قريشى خدمت امام چهارم آمدند فرمود : حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى شما باز گويم ؟ گفتند آرى فرمود از پدرم شنيدم ميفرمود سه روز پيش از مرگ پيغمبر جبرئيل بر او نازل شد و عرض ‍ كرد اى احمد خدا مرا باحترام تو براى احوالپرسى تو فرستاده و با اينكه بهتر از تو ميداند ميفرمايد حالت چونست ؟ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت غمگين و گرفتارم روز سوم جبرئيل و ملك الموت و فرشته اى بنام اسماعيل با هفتاد هزار فرشته آمدند جبرئيل پيش از آنها خدمت پيغمبر رسيد و عرضكرد خدا بطور خصوصى مرا براى احوالپرسى شما فرستاده ميفرمايد حالت چونست اى احمد؟ فرمود غمگين و گرفتارم اى جبرئيل ، در اينجا ملك الموت اجازه ورود خواست جبرئيل گفت يا احمد اين ملك الموتست كه اجازه دخول ميطلبد و پيش از تو از كسى اجازه ورود نخواسته و پس از تو هم از كسى نخواهد فرمود باو اذن بده جبرئيل باو اذن داد و آمد برابر پيغمبر ايستاد و گفت اى احمد خدا مرا خدمت شما فرستاده كه هر طور امر فرمائيد عمل كنم اگر فرمائى جانت را بگيرم و اگر نخواهى دست بكشم پيغمبر فرمود اى ملك الموت هر چه گويم عمل كنى ؟ گفت آرى من مامور به اطاعتم جبرئيل به آن حضرت عرض كرد اى احمد خدا مشتاق ملاقات تو است رسول خدا فرمود اى ملك الموت بدان چه مامورى عمل كن جبرئيل گفت اين آخرين دفعه است كه پاى بر زمين نهادم و مقصودم تو بودى در اين دنيا، چون رسول خدا وفات كرد و براى تسليت آمدند شخصى آمد كه آوازش را ميشنيدند و خودش را نميديدند و گفت درود بر شما و رحمت خدا و بركاتش هر نفسى مرگ را چشنده است و همانا روز قيامت مزد خود را دريابيد براستى نظر به خداى عز و جل دل آرامى از هر مصيبت و جانشين از هر دست رفته است و جبران هر فوت شده بخدا وثوق داشته باشيد و باو اميدوار باشيد زيرا مصيبت زده كسى است كه از ثواب محروم باشد و السلام عليكم و رحمت اللّه و بركاته على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود ميدانيد اين كيست ؟ اين خضر عليه‌السلام است .

١٢- فاطمه عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت : پدر جان روز موقف اعظم و روز فزع تو را كجا ديدار كنم ؟ فرمود اى فاطمه بر در بهشت كه لواء حمد بامنست و من بدرگاه پروردگار شفيع امتم باشم ، عرضكرد پدر جان اگر آنجا خدمتت نرسم ؟ فرمود سر حوض مرا ديدار كن كه امتم را سيراب ميكنم عرضكرد اگر آنجا ديدارت نكردم ؟ فرمود بر صراط مرا ملاقات كن كه ايستاده ام و ميگويم پروردگارا امتم را سالم دار عرضكرد آنجا هم نشد فرمود مرا پاى ميزان ديدار كن ، كه ميگويم پروردگارا امتم را سالم دار، عرضكرد آنجا هم نشد فرمود مرا بر پرتگاه دوزخ برخورد كن كه زبانه و شعله اش را از امتم جلو گيرم فاطمه از اين خبر شاد شد.

١٣- على عليه‌السلام فرمود : آيه اى از قرآن نازل نشده مگر آنكه ميدانم كجا نازل شده در باره كى نازل شده و در چه موضوعى نازل شده ، در دشت است يا كوه گفتند در باره خودت چه نازل شده ؟ فرمود اگر از من نميپرسيديد بشما نميگفتم در باره من اين آيه نازل شده (رعد- ٧) همانا تو منذرى و براى هر قومى رهبرى . رسول خدا منذر است و من رهبر بدان چه آورده است .

# مجلس چهل و هفتم روز جمعه پنجم ماه ربيع الاول سال ٣٦٨

١- محمد بن فرج رخجى گويد: به امام دهم نوشتم و از او پرسيدم از آنچه هشام بن حكم راجع به جسم گفته و هشام بن سالم راجع به صورت ، در پاسخ نوشت سرگردانى حيران را از سر بگذار و پناه بر بخدا از شيطان رجيم قول درست آن نيست كه دو هشام گفته اند.

٢- صقر بن دلف گويد: از امام دهم عليه‌السلام راجع به توحيد پرسيدم و باو گفتم كه من معتقد بقول هشام بن حكمم ، در خشم شد و فرمود تو را بگفته هشام چكار او از ما نيست هر كه معتقد است كه خدا جسم است ما از او بيزارم در دنيا و آخرت اى پسر دلف جسم حادث است و خدا او را پديد كرده و جسم ساخته .

٣- على بن مهزيار گويد: بامام نهم نوشتم قربانت پشت سر كسى كه به جسم معتقد است و هم عقيده يونس است يعنى پسر عبد الرحمن نماز بخوانم ؟ در جواب نوشت پشت سر آنها نماز نخوانيد و زكات به آنها ندهيد و از آنها بيزار باشيد خدا از آنها بيزار است .

٤- عبد اللّه بن سنان از پدرش نقل كرده كه : حضور امام باقر عليه‌السلام بودم يكى از خوارج خدمتش رسيد و گفت اى ابا جعفر چه را پرستى ؟ فرمود خدا را گفت او را ديدى ؟ فرمود ديده ها عيانش ‍ نبينند و دلها بحقيقت ايمانش دريابند بسنجش نتوانش شناخت و بمردم مانند نيست بنشانه ها ستوده گردد و بعلامتها شناخته است در حكمش جور نيست آنست خدا نيست معبود حقى جز او، گويد آن مرد بيرون شد و ميگفت خدا داناتر است كه كجا رسالت خود را بنهد.

٥- امام هشتم عليه‌السلام ميفرمود : هميشه خداى تبارك و تعالى دانا و توانا زنده و قديم ، شنوا و بينا بوده است فضل بن سليمان كوفى گويد عرضكردم يا بن رسول اللّه مردمى گويند هميشه خدا دانا است به علم و تواناست به قدرت و زنده است به حيات و قديم است به قدم و شنواست به سمع و بيناست به بصر، فرمود هر كه چنين گويد و بدان معتقد باشد با خدا خدايان ديگر شريك كرده و با ولايت ، ما سر و كارى ندارد سپس فرمود هميشه خدا بذات خود دانا توانا زنده و قديم و شنوا و بيناست و برتر است از آنچه مشركان و مشبهه گويند بى اندازه .

٦- محمد بن عماره از پدرش گفته است كه : از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم يا ابن رسول اللّه بمن خبرده كه خدا را رضا و سخط باشد؟ فرمود آرى ولى نه مانند مخلوق خشم خدا عقاب او است و رضايش ثواب او.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى متصف به زمان و مكان و حركت ، و انتقال و سكون نيست بلكه او است خالق زمان و مكان و حركت و سكون و انتقال برتر است از آنچه ظالمان گويند بى اندازه .

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : من نه معتقد به جبرم و نه به تفويض .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براستى خداى جل جلاله بدنيا خطاب كرد كه خادم خود را برنج افكن و تارك خود را خدمت كن و چون بنده در نيمه شب تار با آقاى خود خلوت كند و راز گويد خدا نور را در دلش برجا دارد چون گويد يا رب يا رب جليل جل جلاله او را ندا كند لبيك عبد من بخواه تا بتو بدهم بر من توكل كن تا تو را كفايت كنم سپس خداى جل جلاله به ملائكه خود فرمايد اى ملائكه ببينيد بنده مرا كه در دل شب تار با من خلوت کرده و بيهودگان در بازى و غفلتند و بخواب اندرند گواه باشيد كه من او را آمرزيدم پس از آن فرمود بر شما باد به ورع و كوشش و عبادت و بى رغبت باشيد در اين دنيا كه بشما بى رغبت است زيرا كه پرفريب دهنده است خانه فنا و زوال است بسيار كسى كه فريب آن خورد و نابودش كرد و بدان تكيه زد خيانتش نمود و بسيار كسى كه بدان اعتماد كرد و فريبش داد و او را وانهاد، بدانيد كه در پيش شما راهيست هراسناك و سفريست دراز و گذشت شما بر صراط است و بناچار مسافر را توشه بايد و هر كه بى توشه سفر كند در رنج افتد و هلاك شود و بهترين توشه تقوى است سپس ياد كنيد وقوف خود را در برابر خداى جل جلاله كه او حاكم عادل است و آماده جوابش شويد در موقع بازپرسى او از شما كه بناچار از شما بازپرسى كند نسبت به هر چه كرديد (در آنجا ميان شما بجا نهادم خ ب) از ثقلين پس از من كه كتاب خدا و خاندان منند و ملاحظه كنيد كه نگوئيد كتاب را تغيير داديم و تحريف نموديم و اما از خاندان جدا شديم و آنها را كشتيم كه در اين موقع پاداش شما جز دوزخ نباشد هر كدام شما كه خواهد از هراس اين روز بركنار باشد بايد پيرو ولى من و تابع وصى و خليفه بعد از من على بن ابى طالب عليه‌السلام باشد كه او صاحب حوض من است و دشمنانش را از آن طرد كند و دوستانش را از آن سيراب نمايد و هر كه از آن ننوشد هميشه تشنه است و هرگز سيراب نشود و هر كه از آن شربتى نوشد هرگز تشنه نشود و براستى على بن ابى طالب صاحب پرچم من است در آخرت چنانچه صاحب پرچم من است در دنيا و اول كس باشد كه در بهشت درآيد زيرا جلو من لواء حمد را ميكشد كه زيرا آن آدم و پيغمبران ديگرند.

١٠- مردى خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و عرضكرد: يا ابن رسول اللّه مرا به مكارم اخلاق مطلع كن ، فرمود گذشت از كسى كه بتو ظلم كرده و صله با آنكه از تو ببرد و عطاى بكسى كه تو را محروم كند و گفتار حق و گرچه بر زيان خودت باشد.

١١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه از زوال پنجشنبه تا ظهر جمعه بميرد از مؤمنان خدا او را از فشار قبر پناه دهد.

١٢- مردى بامام صادق عليه‌السلام گفت : بمن سفارش كن فرمود بنه خود را آماده ساز و توشه سفر طولانى خود را پيش فرست و خود وصى خود باشد و ديگرى را امين مدان كه آنچه تو را اصلاح كند برايت بفرست .

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه سى بار گويد سبحان اللّه و بحمده سبحان اللّه العظيم و بحمده رو بتوانگرى كرده و پشت به فقر داده و در بهشت را كوبيده .

١٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : بخدا شيوه على عليه‌السلام بود كه چون بندگان خوراك ميكرد و بر زمين مى نشست و دو پيراهن سنبلانى ميخريد و خدمتكار او به اختيار خود بهتر آنها را برميداشت و خود آن ديگر را مى پوشيد و اگر آستينش از انگشتانش ‍ بلندتر بود آن را قطع ميكرد و اگر دامنش از كعب ميگذشت آن را مى چيد پنج سال خليفه بود نه آجرى بر آجرى گذاشت و نه خشتى بر خشتى و نه دهى مالك شد و نه پول نقره يا طلا بجاى خود گذاشت به مردم نان گندم و گوشت ميخورانيد و خود به منزل برميگشت و نان جو با زيت و سركه ميخورد و هر گاه با دو كار خدا پسند روبرو ميشد سخت تر آنها را انتخاب ميكرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد كرد كه در آن دستش خاك آلود شده و چهره اش عرق ريخته بود و كسى را تاب كار و كرد او نبود او در شبانه روز هزار ركعت نماز ميخواند و مانندترين مردم باو على بن الحسين بود و كسى بعد از او توان كار او را نداشت ، مردى از تابعين از انس بن مالك شنيد كه اين آيه در باره على بن ابى طالب نازل شده (زمر- ٩) آيا كسى كه عبادت كند در آناى شب با سجده و قيام براى حذر از آخرت و اميد برحمت پروردگارش . آن مرد گويد نزد على عليه‌السلام رفتم تا عبادت او را بنگرم خدا گواه است هنگام مغرب نزد او بودم و ديدم با يارانش نماز مغرب ميخواند و چون فارغ شد به تعقيب مشغول بود تا برخاست نماز عشاء را خواند و بمنزلش آمد من با او وارد منزل شدم و در تمام شب نماز ميخواند و قرآن ميخواند تا سپيده دميد و تجديد وضوء كرد و به مسجد آمد و با مردم نماز خواند و مشغول تعقيب شد تا آفتاب برآمد و مردم بدو مراجعه كردند و دو مرد نزد او به محاكمه مينشستند و چون فارغ ميشدند دو مرد ديگر جاى آنها را ميگرفتند تا براى نماز ظهر بپا خواست و وضوء تازه كرد و با اصحابش نماز ظهر را خواند و مشغول تعقيب بود تا نماز عصر را با آنها خواند و موقع مراجعه مردم رسيد و دو مرد نزد او مى نشستند و چون بر ميخاستند دو مرد ديگر جاى آنها را مى گرفت و او ميان آنها قضاوت مى كرد و فتوى ميداد تا آفتاب غروب كرد و من گفتم خدا را گواه دانم كه اين آيه در باره او نازل شده .

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه مؤمنى را در گرسنگى اطعام كند خدايش از ميوه هاى بهشتى اطعام كند و هر كه او را از برهنگى بپوشاند خدايش از استبرق و حرير بپوشاند و هر كه او را شربت آبى بنوشاند در تشنگى خدايش از رحيق مهر زده بنوشاند و هر كه او را يارى كند يا گرفتارى او را برطرف كند خدا او را در سايه عرش ‍ خود جاى دهد روزى كه سايه اى جز سايه او نيست .

١٦- اصبغ بن نباته گفت : مال خراجى كه براى امير المؤمنين مى آوردند، وارد بيت المال مسلمانان ميكرد و مستحقان را جمع ميكرد و با دست خود به راست و چپ پهن ميكرد و ميفرمود اى پول هاى زرد و سفيد مرا نفريبيد ديگرى را بفريبيد. هذا جناى و خياره فيه اذ كل جان يده الى فيه اين است ميوه كه من چيدم و خوبش در آنست و هر كه ميوه چيند با دست خود بدهان گذارد- سپس بيرون نميرفت تا هر چه در بيت المال مسلمانان بود قسمت ميكرد و دستور ميداد آن را جاروب ميكردند و آب ميپاشيدند و دو ركعت نماز در آن ميخواند و دنيا را سه طلاق ميداد و بعد از سلام نماز ميفرمود اى دنيا بمن مياويز و مرا بخود تشويق مكن و فريب مده كه من تو را سه طلاق دادم و بتو رجوع نتوانم .

١٧- از امام هشتم پرسيدند عقل چيست ؟ فرمود : غصه خوردن و با دشمنان مسامحه كردن و با دوستان مدارا نمودن .

١٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون روز قيامت شود خدا خلق اولين و آخرين را در يك زمين گرد آورد و تاريكى سختى همه را فراگيرد و به پروردگار خود بنالند و گويند پروردگارا اين تاريكى را از ما برطرف كن فرمود جمعى آيند و نورى برابر آنهاست كه عرصه قيامت را روشن كرده حاضران قيامت گويند اينان پيغمبران خدايند، از خدا ندا رسد كه اينان پيغمبر نيستند همه گويند اينها فرشته اند ندا رسد از جانب خدا اينان فرشته نيستند همه گويند اينان شهيدانند ندا رسد كه از خود آنها بپرسيد كيانند؟ همه گويند شما كه باشيد؟ گويند ماها علويه و ذريه محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولاد على ولى خدائيم مائيم مخصوص ‍ بكرامت خدا در آسايش و در اطمينان هستيم به آنها از طرف خدا ندا رسد كه دوستان و شيعيان خود را شفاعت كنيد و هر كه را بايد شفاعت كنند،

١٩- يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحابش فرمود معاشر اصحاب من براستى خداى جل جلاله دستور ميدهد بشما به ولايت على بن ابى طالب و پيروى او كه ولى و امام شما است پس از من مخالفت او نكنيد تا كافر شويد و از او جدا نشويد تا گمراه گرديد به راستى خدا جل جلاله على را نشانه ميان نفاق و ايمان ساخته هر كه او را دوست دارد مؤمن است و هر كه دشمنش دارد منافقست براستى خداى جل جلاله على را وصى و نوربخش پس از من نموده او سر نگهدار و گنجينه علم من و خليفه بعد از منست در خاندانم بخدا از ظالمان به وى شكايت كنم ؟

# مجلس چهل و هشتم نهم ربيع الاول ٣٦٨

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : ابليس تا آسمان هفتم را در مينوشت و چون عيسى عليه‌السلام زاده شد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار ديگر ميرفت و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متولد شد از هفت آسمان ممنوع شد و شياطين را با تير ميزدند، قريش گفتند اين قيام همان كسى است كه ميشنيديم اهل كتاب او را نام ميبردند، عمرو بن اميه كه ستاره شناس تر مردم جاهليت بود گفت به ستاره ها توجه كنيد كه راهنما بودند و وقت زمستان و تابستان با آنها شناخته مى شود اگر آنها سقوط كنند همه چيز هلاك شود و اگر آنها برجايند و ستاره هاى ديگرى سقوط ميكنند امر تازه ايست ، در صبح روز ولادت پيغمبر همه بتها سرنگون شدند و برو بر خاك افتادند، در آن شب طاق كسرى شكست برداشت و چهارده كنگره از آن فروريخت و درياچه ساوه خشك شد و وادى ساوه پر از آب شد و آتشكده فارس كه از هزار سال فروزان بود خاموش گرديد و مؤبدان در خواب ديدند كه شتران سختى اسبان عربى را يدك دارند و از دجله گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند و طاق كسرى از وسط شكست و رود دجله عريان بر آن مسلط شد و در آن شب نورى از سمت حجاز برآمد و تا مشرق تتق كشيد و تخت همه سلاطين وارونه شد و خودشان لال شدند و در آن روز نتوانستند سخن گويند دانش كاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گرديد و كاهنه هاى عرب از همزاد شيطانى خود ممنوع شدند و قريش در ميان عرب آل اللّه ناميده شدند. امام صادق فرمود آنها را آل اللّه گفتند براى آنكه در بيت اللّه بودند آمنه گفت بخدا چون فرزندم سقوط كرد دست بر زمين نهاد و سر به آسمان برآورد و بدان نگريست و نورى از من تابيد كه همه چيز را روشن كرد و در آن نور شنيدم كه گوينده ميگفت تو سيد عرب را زادى و او را محمد بنام و عبد المطلب آمد كه او را ديدار كند و آنچه مادرش گفته بود شنيده بود او را در دامن گرفت و گفت حمد خدا را كه اين پسر را بمن داد كه اندامى خوشبو دارد و در گهواره بر همه پسران آقا است و باركان كعبه او را پناهيد و اشعارى در باره او سرود و ابليس در ميان اعوان خود فرياد كشيد و همه ابليسان گردش را گرفتند و گفتند آقاى ما تو را چه بهراس افكنده ؟ گفت واى بر شما از ديشب وضع آسمان و زمين را ديگرگون بينيم در زمين تازه عجيبى رخ داده كه از زمان ولادت عيسى تا كنون سابقه نداشته برويد و خبرى از اين پيش آمد تازه بگيريد همه پراكنده شدند و برگشتند و گفتند ما تازه اى نديديم ابليس گفت من خود بايد خبر گيرم در دنيا بگردش پرداخت تا به ناحيه حرم مكه رسيد ديد فرشتگان گرد آن را گرفتند و خواست وارد آن شود باو بانك زدند و بر گشت و چون گنجشكى گرديد و از طرف غار حرى برآمد كه جبرئيل باو نهيب زد برو اى ملعون گفت اى جبرئيل از تو سخنى پرسم بگو كه از ديشب تا كنون چه تازه اى رخ داده ؟ گفت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متولد شده ، گفت مرا در او بهره اى است ؟ گفت نه گفت در امتش چطور؟ گفت آرى ؟ گفت خشنودم .

٢- خداى جل جلاله فرمايد: هر كه گناه بزرگ يا كوچكى كند و در نظر ندارد كه من ميتوانم او را عذاب كنم يا از او درگذرم هرگز از او درنگذرم نسبت به آن گناه و اگر معتقد است من ميتوانم او را عذاب كنم يا از او گذشت كنم از او درميگذرم .

٣- ام ايمن خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و چيزى در چادر داشت ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چه دارى ؟ گفت : فلانه را عروس كردند و بر او نثار ريختند و من از نثار او برگرفتم سپس ام ايمن گريست و گفت يا رسول اللّه فاطمه را تزويج كردى و چيزى بر او نثار نكردى ؟ فرمود ام ايمن چرا دروغ گوئى براستى خداى تبارك و تعالى چون فاطمه را به على تزويج كرد دستور داد كه درختان بهشت بر اهل آن از زيور و جامه و ياقوت و در و زمرد و استبرق نثار كردند و آنچه را ندانند از او برگرفتند و خدا درخت طوبى را بخشش فاطمه نمود و آن را در منزل على عليه‌السلام نهاد.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه را خوش آيد كه چون برق جهنده بر صراط گذرد و بى حساب ببهشت رود بايد ولايت ورزد با ولى و وصى و رفيق و خليفه من بر خاندان و امتم على بن ابى طالب عليه‌السلام و هر كه را خوش آيد به دوزخ رود ترك ولايتش كند بعزت و جلال پروردگارم كه او است باب اللّه كه جز از آن نيايند و او است صراط مستقيم و او است كه روز قيامت از ولايتش پرستش شود.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خدا رحمت كند كسى را كه كمك پدرش كند در احسان باو و رحمت كند پدرى را كه كمك فرزندش كند در احسان باو خدا رحمت كند همسايه اى را كه به همسايه اش كمك كند در احسان باو خدا رحمت كند رفيقى را كه برفيقش كمك كند در احسان باو خدا رحمت كند هم صحبتى را كه بهم صحبت خود كمك كند در احسان باو خدا رحمت كند كسى را كه به سلطان خود كمك كند در احسان باو.

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : نيكى كنيد با پدرانتان تا بشما نيكى كنند پسرانتان و پارسا باشيد از زنان مردم تا پارسا باشند از زنانتان .

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : ما خاندانى هستيم كه مردانگى ما در بخشش به كسى است كه بما ستم كرده است .

٨- احمد بن عمر حلبى گويد: بامام صادق گفتم چه خصلتى براى مرد زيباتر است ؟ فرمود وقار بى مهابت و بخشش بى درخواست و اشتغال بامر آخرت .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه شب را خسته از طلب حلال بگذراند شب را گذرانده و آمرزيده شده .

١٠- احمد بن عبد اللّه گويد از امام هشتم پرسيدم ذو الفقار شمشير رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كجا بود؟ فرمود جبرئيل آن را از آسمان آورد و نقره نشانست و پيش منست .

١١- از امير المؤمنين على بن ابى طالب پرسش شد ثبات ايمان چيست ؟ فرمود : به ورع است گفتند زوالش به چيست فرمود به طمع ،

١٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون مؤمنى بميرد هفتاد هزار فرشته تا گورش او را تشييع كنند و چون بگورش درآيد منكر و نكير آيند و او را بنشانند و باو گويند پروردگارت كيست : دينت كدامست پيغمبرت كيست ؟ گويد پروردگارم خداست و محمد پيغمبر منست و اسلام دينم گورش را تا چشم رسد گشاد كنند و طعام بهشت برايش آورند و روح و ريحان بر او در آورند و اينست تفسير گفته خداى عز و جل (سوره واقعه) و اما هر كه از مقربانست روح و ريحان دارد يعنى در قبرش و جنت نعيم دارد يعنى در آخرت سپس فرمود چون كافر ميرد هفتاد هزار دوزخبان او را تا گورش همراه باشند و او فرياد كشد كه همه چيز جز جن و انس بشنود و گويد كاش برميگشتم و مؤمن ميشدم و به حاملان خود قسم دهد و گويد مرا بر گردانيد تا شايد آنچه ترك كردم عمل كنم دوزخبانان باو پاسخ دهند كه نه هرگز، اين كلمه ايست بزبان گوئى و فرشته اى ندا كند به آنها كه اگر برگردد بدان چه نهى شده باز گردد و چون در گورش در آيد و مردم از او جدا شوند، و منكر نكير در هراسناكتر شكلى باو وارد شوند و او را بپا دارند و گويند كيست پروردگارت چيست دينت ؟ كيست پيغمبرت ؟ زبانش بطپيدن افتد و قادر بجواب نيست او را ضربتى زنند از عذاب خدا كه هر چيز از آن ترسد و لرزد باز باو گويند خدايت كيست دينت چيست پيغمبرت كيست ؟ گويد نميدانم باو گويند ندانستى و ره نيافتى و رستگار نباشى سپس درى از دوزخ بروى او باز كنند و حميم دوزخ براى آورند و اينست تفسير گفته خداى عز و جل و اما اگر از مكذبان گمراه باشد پذيرائى از حميم شود يعنى در قبر و آتش دوزخ در او گيرد يعنى در آخرت .

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : براى خداى عز و جل سه حرمت است كه مانندى ندارد قرآن كه حكمت او است و نور او و خانه او كه قبله مردمش ساخته و از كسى توجه بجز سوى آن را نپذيرد و خاندان پيغمبر شما.

١٤- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : در بهشت درختى است كه از بالايش جامه برآيد و از پائينش اسبان بازين و مهار و پردار كه نه سرگين كنند و نه بشاشند اولياء خدا بر آن سوار شوند و در بهشت هر جا خواهند پرواز كنند و آنان كه پست درجه تر از آنهايند گويند پروردگارا اين بندگانت از كجا باين كرامت رسيدند؟ خداى جل جلاله فرمايد اينها بودند كه شب عبادت ميكردند و روزها روزه بودند و نميخوردند و با دشمن جهاد ميكردند و نميترسيدند و صدقه ميدادند و بخيل نبودند.

١٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه پنج چيز ندارد بهره بسيار ندهد عرض شد يا ابن رسول اللّه آنها چيست ؟ فرمود، دين ، عقل ، حياء و حسن خلق و حسن ادب و پنج چيز است كه هر كه ندارد زندگى او گوارائيست : تندرسى ، آسودگى ، بي نيازى ، قناعت و انيس موافق .

١٦- مردى از على بن ابى طالب عليه‌السلام پرسيد: از شب زنده دارى با قرائت قرآن فرمود مژده باد هر كه ده يك شب خود را براى رضاى خدا نماز بخواند خداى عز و جل به فرشتگانش فرمايد براى اين بنده من به شماره آنچه در نيل از برگ و درخت رويد و به شماره هر نى و خوط و چراگاه ثواب نويسند و هر كه يك شب را نماز بخواند خدا باو ده دعوت مستجاب دهد و روز قيامت نامه عملش را بدست راستش دهد و هر كه هشت يك شب نماز بخواند خدا اجر شهيد خوش نيت باو دهد و شفاعتش را در باره خاندانش بپذيرد و هر كه هفت يك شب نماز بخواند از قبرش برآيد روز بعث با چهره تابانى چون ماه شب چهارده تا بر صراط گذرد با آسودگان و هر كه يك ششم شب را نماز بخواند از براى او امان نوشته شود و هر چه گناه كرده آمرزيده گردد و هر كه پنج يك شب را نماز بخواند با ابراهيم خليل الرحمن در گنبد او هم دوش باشد و هر كه ربع شب را نماز بخواند در اول فائزان باشد تا چون باد تند بر صراط گذرد بى حساب به بهشت رود و هر كه سه يك شب را نماز بخواند فرشته اى نباشد جز آنكه بر مقام او نزد خداى عز و جل غبطه برد و باو گويند از هر كدام هشت در بهشت خواهى وارد شو و هر كه نيمى از شب را نماز بخواند اگر پر زمين طلا داده شود هفتاد هزار بار برابر، پاداش او نباشد و هر كه دو ثلث شب را نماز بخواند و تلاوت قرآن كند بشماره ريگ تپه عالج حسنه داشته باشد كه كمترين آنها ده بار سنگين تر از كوه احد است و هر كه شب را نماز بخواند و تلاوت قرآن كند و در ركوع و سجود ذكر بگذراند باو ثوابى دهند كه كمترش ‍ اينست كه از گناهان بيرون آيد چون روزى كه مادر او را زائيده و بشماره هر چه خدا آفريده حسنه برايش نويسند و مانند آن درجه و نور در قبرش ثابت باشد و گناه و حسد از دلش برود و از عذاب قبر در پناه باشد و از دوزخ برائت باو دهند از آمنين مبعوث شود و خداى تبارك و تعالى بفرشتگانش ‍ گويد اى فرشتگانم ببنده من نگاه كنيد كه شب را همه احياء كرده براى رضاى من او را ببهشت فردوس بريد كه در آن صد هزار شهر دارد و در هر شهريست هر آنچه دل خواهد و ديده لذت برد و بر خاطر كس نگذشته باشد علاوه بر آنچه از كرامت و مزيد براى او آماده شده و تقرب بحق الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و صلواته على خير خليقه محمد و آله اجمعين .

# مجلس چهل و نهم روز جمعه دوازدهم ربيع الاول ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : روح الامين جبرئيل از پروردگارم بمن خبر داد كه هيچ كس نميرد تا همه روزى مقدر خود را بخورد از خدا پرهيز كنيد و در طلب رزق آرام باشيد و بدانيد كه دو روزى هست يك روزى كه شما جوئيد و يك روزى كه شما را جويد، روزى خود را از حلال جوئيد كه اگر از راه حلال جوئيد آن را حلال بخوريد و اگر از راه حرام جوئيد آن را بحرامى خوريد و همان روزى شما گردد و ناچاريد آن را بخوريد.

٢- امام هشتم عليه‌السلام فرمود : نگاه بذريه ما عبادتست عرض شد يا ابن رسول اللّه نگاه ما بامامان از شما عبادتست يا نگاه به همه اولاد پيغمبر؟ فرمود نگاه به همه اولاد پيغمبر عبادتست .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون در مقام محمود برآيم براى معصيت كاران گناه كبيره از امتم شفاعت كنم و خدا بپذيرد و بخدا كه در باره كسانى كه ذريه مرا آزار كرده اند شفاعت نكنم .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون گناهان بنده بسيار شود و جبران آن نكند خدا او را باندوه در دنيا گرفتار سازد تا كفاره آن گردد و گر نه بيمارش كند تا كفاره گردد و گر نه در هنگام مرگ بر او سخت گيرد تا كفاره گناه او گردد و گر نه در قبر عذابش كند تا گاه ملاقات پروردگار گناهى نداشته باشد.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه منكر سه چيز باشد شيعه ما نباشد: معراج و سؤ ال قبر و شفاعت .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : نزديك است كه فقر كفر باشد و حسد بر تقدير چهره گردد.

٧- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : چيزى با چيزى جمع نشود كه بهتر باشد از جمع حلم با علم ،

٨- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : محبوبترين بنده نزد خداى عز و جل مرديست راستگو و حافظ بر نماز و آنچه خدا بر او واجب كرده و مواظب اداء امانت سپس فرمود هر كه بر امانتى امين شود و آن را ادا كند هزار گره آتش از گردن خود گشوده ، باداى امانت پيشى گيريد زيرا هر كه امين بر چيزى شود ابليس صد شيطان مرده از يارانش بر او گمارد تا او را گمراه كنند و وسوسه نمايند تا هلاكش كنند مگر كسى كه خداى عز و جل او را حفظ كند.

٩- امام صادق عليه‌السلام فرمود : از جور است كه سواره به پياده گويد راه بده .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : قسم بدان كه مرا براستى مبعوث كرده تا مژده ده باشم خدا هرگز يگانه پرستى را بدوزخ عذاب نكند و اهل توحيد شفاعت كنند و شفاعتشان پذيرفته گردد سپس فرمود چون روز قيامت شود خداى تبارك و تعالى دستور دوزخ صادر كند براى كسانى كه در دنيا بد كردار بودند عرض كنند خدايا چگونه ما را بدوزخ برى و ما در دار دنيا تو را يگانه شناختيم و چطور زبان ما را بسوزانى و گوياى بتوحيد تو بوده در دار دنيا و چطور دل ما را بسوزانى با اينكه علاقمند باين بوده كه نيست معبود بر حقى جز تو و چطور چهره ما را بسوزانى با اينكه براى تو بخاك نهاديم و چطور دستهاى ما را بسوزانى و بدرگاه تو بلندشان نموديم براى دعا خداى جل جلاله ميفرمايد بندگانم در دار دنيا بد كردار بودند و كيفر شما دوزخ است عرض كنند پروردگارا عفوت بزرگتر است يا خطاى ما؟ خداى عز و جل فرمايد عفو من ، گويند رحمتت پهناورتر است يا گناهان ما؟ خداى عز و جل فرمايد رحمت من گويند اقرار ما بتوحيد تو بزرگتر است يا گناهان ما خداى عز و جل فرمايد اقرار شما بتوحيد من بزرگتر است عرض ‍ كنند پروردگارا بايد عفو و رحمت واسعه تو ما را فراگيرد، خداى جل جلاله فرمايد ملائكه من بعزت و جلالم سوگند خلقى را نيافريدم كه محبوبتر باشد نزد من از مقرين بتوحيد من و اينكه معبود حقى جز من نيست و بر من حقست كه به آتش نسوزانم اهل توحيدم را بندگانم را به بهشت بريد.

١١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : در اين ميان كه خليل الرحمن در كوه بيت المقدس دنبال چرا گاهى براى گوسفندان خود بود آوازى شنيد و ناگاه مردى را ديد بطول دوازده وجب كه ايستاده نماز ميخواند باو گفت اى بنده خدا براى كه نماز ميخوانى ؟ گفت براى خداى آسمان ، ابراهيم گفت از قوم تو ديگرى مانده ؟ گفت نه ، گفت از كجا غذا ميخورى ؟ گفت در تابستان ميوه اين درخت مى چينم و در زمستان ميخورم ، گفت منزلت كجا است به كوهى اشاره كرد، ابراهيم گفت مرا با خودت ميبرى تا امشب را با تو بگذرانم گفت جلو من آبى است كه نميشود در آن فروشد، گفت خودت چه ميكنى ؟ گفت من روى آن راه ميروم ، فرمود مرا با خود ببر شايد خدا آنچه را بتو روزى كرده بمن روزى كند. گويد عابد دستش را گرفت و باهم رفتند تا به آبى رسيدند و بر آن راه رفت ، ابراهيم با او رفت تا بمنزل رسيدند ابراهيم باو گفت كدام روزها بزرگتر است ؟ عابد گفت روز جزا كه مردم از هم بازخواست كنند فرمود مى آئى دست برداريم بدرگاه خدا دعا كنيم كه ما را از شر آن روز آسوده دارد، گفت به دعوت مرا چه كنى بخدا من سى سال است بدرگاه خدا دعائى كنم و اجابت نشده ، گفت بتو آگاهى بدهم كه چرا دعايت حبس شده ؟ گفت چرا، فرمود براستى خدا چون بنده اى را دوست دارد دعايش را نگهدارد تا با او راز گويد و از او خواهش كند و از او بجويد و چون بنده اى را دشمن دارد زود دعايش را مستجاب كند يا بدلش نوميدى نهد سپس باو گفت چه دعائى ميكردى ؟ گفت گله گوسفندى بمن گذشت و پسرى با آن بود و گيسوانى داشت گفتم اى پسر اين گوسفندها از كيست ؟ گفت از ابراهيم خليل الرحمن ، گفتم خدايا اگر در زمين خليلى دارى او را بمن بنما، ابراهيم فرمود خدا دعايت را مستجاب كرد من ابراهيم خليل الرحمن هستم و همديگر را در آغوش ‍ كشيدند و چون خدا محمد را مبعوث كرد مصافحه مقرر شد.

١٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : منم سيد انبياء و مرسلين و بهتر از ملائكه مقربين و اوصيايم سادات اوصياء پيغمبران و مرسلانند و ذراريم بهتر ذريه انبياء و مرسلانند و دخترم فاطمه سيده زنان عالميان است و طاهرات از زنانم امهات مؤمنانند و امتم بهترين امتى است كه براى مردم قيام كردند و من روز قيامت بيشتر از همه انبياء پيرو دارم و حوضى دارم كه پهنايش باندازه ميانه بصرى در دنيا تا صنعاء است و بعدد ستاره هاى آسمان ابريق در آنست و خليفه من بر اين حوض در آن روز خليفه منست در دنيا عرض شد آن كيست ؟ فرمود امام مسلمانان و امير مؤمنان و سرور آنها پس از من على بن ابى طالب كه دوستانش را از آن سيراب كند و دشمنانش را براند چنانچه يكى از شماها شتران بيگانه را از سر آب خود ميراند سپس فرمود هر كه على را دوست دارد و در دنيا او را اطاعت كند فردا بر حوض من وارد شود و در بهشت با من هم درجه باشد و هر كه در دنيا على را دشمن دارد و او را نافرمانى كند او را نبينم و مرا نبيند در روز قيامت و جدا از من بلرزه افتد و از سمت چپ به دوزخش برند.

١٣- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : هر كه نام خدا را بر خوراك ببرد خدا از حق نعمت آن او هرگز پرسش ‍ نكند.

١٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه تكه نانى يا خرمائى بيابد و آن را بردارد بخورد از درونش نرود تا خدا او را بيامرزد.

١٥- طاوس يمانى گويد: على بن الحسين سيد عابدان بود و اين دعا را ميخواند: معبودا بعزت و جلال بزرگيت اگر من از آغاز فطرتم كه عيان كردى از اول روزگار تا دوام خلود پروردگاريت تو را عبادت كنم در هر موئى بهر چشم همزدن تا سرمد ابد بحمد و شكر همه خلائق هر آينه در رسيدن بحق اداى شكر نهانترين نعمت تو مقصرم ، اگر من معادن آهن دنيا را با دندان خود بركنم و زمين هاى آن را با مژگان چشم شخم كنم و بكارم و از ترست مانند درياهاى آسمان و زمين خون و چرك بگريم همانا كه آن كم است نسبت بكثرت حق واجب تو بر من و اگر چنانچه معبودا تو پس از اينها مرا عذاب كنى بعذاب همه خلق و بزرگ كنى براى خلقت دوزخ و تن مرا و پر كنى همه دوزخ و طبقه هايش را از من تا در آن معذبى جز من نباشد و دوزخ را هيزمى جز من نبود اين نظر بعدل تو كمى است از بيش آنچه من مستوجب كيفر توام .

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود : اى على تو امام مسلمانان و امير مؤمنان و قائد الغر المحجلين و پس از من حجت خدائى بر همه خلق تو سيد اوصياء و وصى سيد انبيائى اى على چون مرا به آسمان هفتم بالا بردند و از آنجا به سدرة المنتهى رسيدم و از آنجا به حجب نور و پروردگارم جل جلاله مرا گرامى داشت به مناجات خود فرمود اى محمد گفتم لبيك ربى و سعديك تباركت و تعاليت گفت بدرستى كه على امام اولياء من و نور است براى هر كه مرا اطاعت كرده است و كلمه اى كه بايست متقيانست هر كه او را اطاعت كند مرا اطاعت كرده و هر كه او را نافرمانى كند مرا نافرمانى كرده ، او را بدين مژده ده عليه‌السلام عرضكرد يا رسول اللّه مقام من به آنجا رسيده كه در آن مقام ذكر شوم فرمود آرى على پروردگارت را شكر كن على رو بر خاك نهاد و سجده كرد بشكرانه اين نعمتى كه خدا باو داده ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى على سر بردار كه خدا بتو بر ملائكه خود مباهات دارد.

# مجلس پنجاهم روز سه شنبه چهارده روز از ربيع الاول ٣٦٨ مانده

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون مرد مسلمانى عطسه كند سپس ساكت شود براى علتى كه در او است ملائكه از جانب او گويند الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و اگر خودش گويد الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ملائكه گويند خدا تو را بيامرزد.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى جل جلاله فرمايد اى بندگان صديقم در دنيا بعبادتم متنعم باشيد كه بسبب آن در بهشت متنعم شويد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اي امت خداى تبارك و تعالى مكروه داشته براى شما بيست و چهار خصلت را و شما را از آن نهى كرده است :

١- بازى در نماز

٢- منت نهادن در صدقه .

٣- خنده در گورستان

٤- سركشى در خانه ها.

٥- نظر به فرج زنها كه باعث كوريست

٦- سخن وقت جماع كه باعث لالى فرزند است .

٧- خواب پيش از نماز عشاء آخرين

٨- حديث كردن بعد از آن .

٩- غسل زير آسمان بدون لنگ

١٠- مجامعت زير آسمان .

١١- رفتن در نهر آب بى لنگ زيرا در آنها عمار و ساكنانى است از ملائكه .

١٢- داخل شدن حمام بى لنگ

١٣- كلام ميان اذان و اقامه در نماز صبح تا تمام شدن نماز.

١٤- سفر در دريا در هنگام كولاك

١٥- خوابيدن روى پشت بام بى محجر فرمود هر كه در آن بخوابد خونش ‍ بگردن خودش است .

١٦- در خانه اى تنها خوابيدن

١٧- آميزش با زن حائض كه بسا فرزند آورد و مبتلاى خوره يا پيسى باشد.

١٨- آميزش با زن پس از احتلام و پيش از غسل كه اگر فرزند ديوانه برآيد بايد خود را سرزنش كند.

١٩- سخن كردن با خوره دار مگر با يك ذراع فاصله ، فرمود از او بگريز چون گريختن از شير.

 ٢٠- بول بر كنار نهر روان

٢١- تغوط زير درخت يا نخلى كه بار آن رسيده و ميوه دارد.

٢2- پوشيدن نعلين ايستاده

23- بى چراغ وارد خانه تاريك شدن

24- پف كردن در حال نماز.

25- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خداى عز و جل بر قومى نعمت بخشيد و موهبت كرد و شكر نكردند و بر آنها وبال شد و بر قوم ديگر بلا داد و صبر كردند و بر آنها نعمت شد.

٥- ابن بكير گويد: حجاج دو تن از دوستان على را دستگير كرد بيكى از آنها گفت از على بيزارى جوى گفت اگر نكنم چه كنى ؟ گفت خدايم بكشد اگر تو را نكشم بريدن هر دو دست يا هر دو پاى خود را اختيار كن در پاسخش گفت روز قصاص ميرسد تو براى خود هر كدام خواهى اختيار كن حجاج گفت بخدا زبان تيزى دارى و گمانم ندانى كه تو را آفريده ، پروردگارت كجا است ؟ گفت در كمين هر ستمكار است دستور داد هر دو دست و هر دو پايش را بريدند و بدارش زد و ديگرى را پيش داشت و گفت تو چه گوئى ؟ گفت من هم عقيده رفيق خود هستم ، دستور داد گردنش را زدند و بدارش آويختند.

٦- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ملاحظه نماز و روزه بسيار و حج بسيار و احسان بسيار و جنجال شب آنها را نكنيد ملاحظه راستگوئى و امانت دارى آنها كنيد.

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه خدا را شناخت و او را بزرگ دانست جلو گرفت دهان خود را از كلام و شكم خود را از طعام و خود را به رنج افكند براى روزه و نماز گفتند پدر و مادر ما قربانت يا رسول اللّه اينان اولياء خدايند، فرمود اولياء خدا چون خاموش باشند انديشه كنند و چون سخن گويند ذكر خدا باشد و نظر آنها عبرت است و گفتارشان حكمت و مشى آنها ميان مردم بركت اگر اجل بر ايشان معين نشده بود از ترس عذاب و شوق ثواب در پوست خود نميگنجيدند.

٨- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : هر كه خود را در معرض تهمت در آورد سرزنش نكند كسي را كه باو بدگمانست و هر كه راز خود را بپوشد اختيار آن را دارد و هر حديثى از دو تجاوز كرد شيوع يابد، ببرادر خود خوشبين باش تا بر تو روشن شود حال او، سخن برادر خود را بد تفسير مكن تا حمل بخوبى ممكن است بر تو باد ببرادران درست و راست از آنها بسيار بدست آورد كه آنها پشت تواند در زمان آسايش و سپر تواند در گرفتارى و مشورت كن در حديث خود با كسانى كه از خدا ميترسند و دوست دار برادران را باندازه اى كه تقوى دارند از زنان بد بگريز و از زنان خوب هم در حذر باش اگر دستور خوبى هم بشما دادند با آن ها مخالفت كنيد تا طمع نكنند شما را به زشتكارى كشند.

٩- على بن مؤ مل گويد: موسى بن جعفر را ديدم كه خضاب سرخى داشت گفتم قربانت اين خضاب خاندان تو نيست فرمود چرا من باوسمه خضاب ميكردم و دندانهايم لق شد هر مردى در زمان رسول خدا مسلمان ميشد خضاب ميكرد امير المؤمنين خضاب زرد رنگى كرد و به پيغمبر خبر رسيد فرمود اين اسلام است خضاب سرخ رنگى كرد و چون به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر رسيد فرمود اسلام و ايمان است و با سواد خضاب كرد و چون خبر به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد فرمود اسلام و ايمان و نور است .

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : ناخن گرفتن و شارب زدن از جمعه تا جمعه امان از خوره است .

١١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه دوست دارد گراميترين مردم باشد بايد از خدا بپرهيزد و هر كه دوست دارد پرهيزكارترين مردم باشد بايد بر خدا توكل كند و هر كه دوست دارد غنى ترين مردم باشد بايد بدان چه نزد خداست بيشتر اطمينان كند از آنچه در دست او است سپس فرمود شما را آگاه نكنم بدترين مردم ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه ، فرمود كسى كه مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند. سپس فرمود شما را آگاه نكنم به بدتر از اين ، گفتند چرا يا رسول اللّه ، فرمود كسى كه از لغزش نگذرد و عذر نپذيرد و گناهى نيامرزد سپس فرمود شما را آگاه نكنم به بدتر از آن ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه ، فرمود كسى كه از شرش ‍ آسوده نباشند و اميد بخيرش نباشند براستى عيسى بن مريم در بنى اسرائيل بپاخاست و فرمود اى بنى اسرائيل حكمت را به نادانان نياموزيد تا بدان ستم كنيد و از اهلش دريغ مداريد تا بدانها ستم كنيد و بستمكار كمك نكنيد در ستم تا فضل خود را باطل كنيد امور سه گونه است امرى كه رهيابى آن بر تو آشكار است پيرو آن باش و امرى كه گمراهيش بر تو آشكار است از آن كناره كن و امرى كه مورد اختلافست آن را بخداى عز و جل برگردان .

١٢- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى عز و جل به داود وحى كرد اى داود چنانچه بر آفتاب تنگ نيست كه كسى در آن نشيند برحمت من تنگ نيست هر كه در آن درآيد و چنانچه بدفالى را زيان نرساند هر كه بد فال باشد بدفالان از فتنه بركنار نباشند و چنانچه روز قيامت نزديكترين مردم بمن اهل تواضعند و دورتر از من متكبرانند.

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه از شيعيان ما چهل حديث حفظ كند خدايش روز قيامت دانشمند و فقيه محشور نمايد و عذابش نكند،

١٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : اى على تو صاحب حوض منى پرچمدار منى و بر آورنده وعده هاى منى دوست دل منى وارث علم منى و امانت دار مواريث پيغمبرانى توئى امين اللّه در زمينش و حجت بر خلقش توئى ركن ايمان و چراغ هدايت و منار شب تار توئى علمى كه براى اهل دنيا برافراشتند هر كه تو را پيروى كند نجات يافته و هر كه از تو تخلف كند هلاك است توئى راه روشن توئى راه راست ، توئى قائد الغر المحجلين ، توئى سرور هر كه منش سرورم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه ام دوستت ندارد جز پاكزاد و دشمنت ندارد جز بدزاد و پروردگارم هيچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت جز اينكه فرمود اى محمد سلام مرا به على برسان و باو اعلام كن كه امام اولياء و نور اهل طاعت منست گوارا باد تو را اى على اين كرامت .

١٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اى ابو بصير مائيم درخت دانش مائيم خاندان پيغمبر، در خانه ما جبرئيل فرود مى آمد، ما خزانه دار علم خدا، معادن وحى خدائيم هر كه پيرو ما باشد نجات يافته و هر كه از ما تخلف كند هلاك است اين حق بر خداست .

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : فقراء شيعه على و عترتش را بعد از او سبك نگيريد كه يكى از آنها مانند دو قبيله ربيعه و مضر را شفاعت كند.

# مجلس پنجاه و يكم يازده روز از ماه ربيع الاول ٣٦٨ مانده

١- از امام باقر عليه‌السلام پرسيدند از: تفسير قول خداى عز و جل (سوره قيامت - ٢٧) گفته شود كيست دعا نويس - فرمود اين گفتار آدميزاده است وقتى مرگش فرا رسد گويد آيا طبيبى هست آيا دعا نويسى هست ؟ فرمود و گمان كند كه روز فراق خاندان و دوستانست و فرمود ساق بساق پيچد يعنى دنيا به آخرت درهم شود فرمود آن روز سرانجام بسوى پروردگار جهانيانست .

٢- امام باقر عليه‌السلام ميفرمود : سالى از سالى كم باران تر نيست ولى خدا آن را هر جا خواهد ببارد براستى چون مردمى نافرمانى كنند خداى جل جلاله آنچه باران براى آنها مقدر است در آن سال از آنها به ديگران گرداند و به بيابان ها و دريا و كوه ببارد، براستى خدا جعل را در سوراخش به خطاى كسانى كه در محل اويند عذاب كند چون ميتواند از آنجا نقل مكان كند به محل ديگرى كه اهل معصيت نباشند سپس امام پنجم فرمود عبرت گيريد اى صاحبان بصيرت و فرمود در كتاب على يافتيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چون زنا پديدار شود مرگ ناگهانى فراوان گردد و چون كم فروشى شود خدا قحطى و كم زراعتى آرد چون زكات ندهند زمين بركت در زراعت و ميوه و معادن ندهد و چون بناحق قضاوت كنند معاونت بر ظلم و عدوان كرده اند و چون نقض عهد كنند خدا دشمن بر آنها مسلط كند و چون قطع رحم كنند خدا مال را بدست اشرار دهد و چون امر به معروف و نهى از منكر نكنند و پيرو نيكان خاندان من نشوند خدا بدان آنها را بر آنها مسلط كند و نيكانشان دعا كنند و مستجاب نكند.

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : در تورات نوشته است اى موسى من تو را آفريدم و ساختم و نيرو دادم و فرمان طاعت بتو دادم و نهى از نافرمانيت كردم اگر مرا اطاعت كنى بر آن كمكت دهم و اگر نافرمانيم كنى بر آن كمكت ندهم اى موسى مرا بر تو منت است در اينكه فرمانم برى و حجت است در نافرمانيم .

٤- مسروق گويد: ما نزد عبد اللّه بن مسعود بوديم و قرآن مقابله ميكرديم با او كه جوانى گفت پيغمبر شما بشما سپرده كه بعد از او چند تن خليفه باشد؟ عبد اللّه گفت تو تازه جوانى و اين پرسش را كسى پيش از تو از من نكرده . آرى پيغمبر بما اعلام كرده كه بعد از او دوازده خليفه باشد به شماره نقيبان بنى اسرائيل .

٥- شعبى از عمويش قيس بن عبد روايت كرده كه : ما در حلقه اى كه عبد اللّه بن مسعود حضور داشت نشسته بوديم يك عرب بيابانى آمد و گفت كدام شما عبد اللّه بن مسعود باشيد عبد اللّه گفت من باو گفت پيغمبر شما بشما باز گفته كه بعد از او چند خليفه است ؟ گفت آرى دوازده تن به شماره نقيبان بنى اسرائيل .

٦- قيس بن عبد گويد: ما در مسجد نشسته بوديم و عبد اللّه بن مسعود با ما بود يك عرب بيابانى آمد و گفت عبد اللّه بن مسعود در ميان شما است عبد اللّه گفت آرى منم چه كار دارى ؟ گفت اى عبد اللّه پيغمبر شما بشما خبر داده كه چند تن خليفه ميان شما خواهد بود؟ گفت چيزى از من پرسيدى كه از وقتى به عراق آمدم كسى از من نپرسيده آرى دوازده تن به شماره نقباء بنى اسرائيل .

٧- اشعث از ابن مسعود روايت كرده كه : پيغمبر فرمود خلفاء بعد از من دوازده اند به شماره نقباء بنى اسرائيل .

٨- جابر بن سمره گويد: با پدرم نزد پيغمبر بودم ، شنيدمش ميفرمود پس از من دوازده امير باشد سپس آوازش نهان شد به پدرم گفتم آهسته چه فرمود؟ گفت فرمود همه آنها از قريشند.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هميشه امر امتم پيش ميرود و غلبه دارد تا بگذرد دوازده خليفه كه همه از قريشند.

١٠- شريح قاضى گويد: خانه اى را به هشتاد اشرفى طلا خريدم و قباله آن را نوشتم و عدولى را گواه آن گرفتم و خبرش به امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام رسيد مولايش ‍ قنبر را فرستاد و مرا خواست و خدمتش رسيدم فرمود اى شريح خانه خريدى و قباله نوشتى و گواهان عادل گرفتى و پول آن را پرداختى ؟ گفتم آرى فرمود اى شريح از خدا بترس محققا كسى آيد كه بقباله تو نگاه نكند و بى گواه ترا از آن بيرون كند و ببرد بگورت بسپارد بى همه چيز، خوب تامل كن اين خانه را از غير مالكش نخريده باشى و مال حرامى به بهاى آن نداده باشى تا در دنيا و آخرت زيان كنى سپس فرمود اى شريح اگر من در مجلس ‍ خريد خانه ات بودم و از من خواسته بودى قباله آن را بنويسم آن را طورى مينوشتم كه بدو درهم خريدار آن نباشى ، گويد عرضكردم يا امير المؤمنين چه مينوشتى فرمود مينوشتم : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اينست كه بنده خوارى خريده از مرده لب گورى از او خانه اى خريده در دار فريب از فناشوندگان و رو آور بقشون نابودان اين خانه چهار حد دارد اول بدواعى آفات دوم به وسائل عيوب سوم به وسائل مصيبتها و چهارم به هوس كشنده و شيطان گمراه كننده و در آن خانه از اينجا باز مى شود اين مرد فريب خورده به آرزو خريده از اين رانده شده باجل همه اين خانه را براى بيرون رفتن از عزت قناعت و وارد شدن در ذلت تلاش و هر چه خسارت بر اين خريدار برسد به عهده آن كس است كه تنهاى شاهان را ميپوشاند و جان جباران را ميگيرد از قبيل خسرو و قيصر روم و تبع و حمير و هر كه مال روى هم انباشته و فراوان اندوخته و ساختمان كرده و محكم ساخته و خوب ساخته و نقاشى كرده و پس انداز نموده به عقيده خود براى فرزند كه همه به موقف قيامت روند و قضاوت قطعى و بيهودگان در آنجا زيانكارند گواه بر اينست عقلى كه از اسارت هوس بيرون آمده و اهل دنيا را بديده زوال نگريسته و شنيده كه منادى زهد در ميدان هاى آن جار ميزند چه اندازه حق براى كسى كه دو چشم باز دارد روشن است امروز يا فردا بايد كوچ كرد از اعمال نيك توشه برگيريد و آرزوها را با مرگ بسنجيد كه كوچ و زوال نزديك است .

١١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براى خداوند در زمين فرشتگان جهان گرديست كه سلام امت را بمن ميرسانند.

١٢- ابو حمزه ثمالى گويد: وارد مسجد كوفه شدم و برخوردم بمردى كه نزد ستون هفتم نماز ميخواند و ركوع و سجود خوبى ميكرد آمدم باو نگاه كنم زودتر بسجده رفت و شنيدم در سجده خود ميگفت خدايا اگر نافرمانيت كردم در محبوبترين چيزها تو را اطاعت كردم كه ايمان بتو است و تو در آن بر من منت دارى نه من بر تو، در بعض اشياء نزد تو نافرمانيت نكردم فرزند براى تو نتراشيدم و شريك برايت نگرفتم باز هم به منتى كه تو بر من دارى نه من بر تو و در چيزهائى نافرمانيت كردم نه از راه فزون طلبى و مكابره و گردن فرازى از عبادتت و انكار ربوبيتت ولى پيروى هوس كردم و شيطان پس از حجت و بيان مرا خوار كرد اگر عذابم كنى براى گناهم ستم نكردى و اگر رحمم كنى از جودت باشد و رحمتت اى ارحم الراحمين سپس فارغ شد و از باب كنده بيرون رفت و دنبالش رفتم تا به ميدان كلبيان بغلام سياهى بر گذشت و چيزى باو گفت كه من نفهميدم باو گفتم اين كى بود؟ گفت على بن الحسين است گفتم قربانت براى چه اينجا آمدى ؟ فرمود براى آنچه ديدى .

١٣- براء بن عازب گويد: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور كندن خندق را داد سنگ بزرگى و سختى در پهناى آن پديد شد كه كلنگ در آن كار نميكرد خود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و جامه خود بر زمين نهاد و كلنگ برگرفت و گفت بنام خدا و با يك ضربت ثلث آن را شكست و فرمود اللّه اكبر كليدهاى شام را بمن دادند و بخدا هم اكنون كاخهاى سرخ آن را مينگرم و پس از آن گفت بنام خدا و بار دوم زد و ثلث ديگرش را شكافت و فرمود اللّه اكبر كليدهاى فارس را بمن دادند و بخدا كاخهاى سفيد مدائن را ديدم بار سوم زد و باقى سنگ را شكافت و فرمود كليدهاى يمن را بمن دادند و من از همين جا درهاى شهر صنعاء را مينگرم .

١٤- يك روز على بن ابى طالب گريان نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و ميگفت :( إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ)، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باو فرمود اى على چرا گريه ميكنى ؟ عرضكرد يا رسول اللّه مادرم فاطمه بنت اسد مرده پيغمبر گريست و فرمود اگر مادر تو بود، مادر من هم بود اين عمامه مرا با اين پيراهنم برگير و او را در آن كفن كن و به زنها بگو خوب غسلش بدهند و بيرونش نبر تا من بيايم كه كار او با من است پيغمبر پس از ساعتى آمد و جنازه او را برآورد و بر او نمازى خواند كه بر ديگرى نخوانده بود مانند آن را و چهل تكبير بر او گفت و در قبر او دراز خوابيد بى ناله و حركت و على و حسن عليه‌السلام را با خود وارد قبر كرد و چون از كار خود فارغ شد به على و حسن فرمود از قبر بيرون شدند و خود را بالين فاطمه كشانيد تا بالاى سرش رسيد و فرمود اى فاطمه من محمد سيد اولاد آدمم و بر خود نبالم اگر منكر و نكير آمدند و از تو پرسيدند پروردگارت كيست ؟ بگو خدا پروردگار من است و محمد پيغمبر من است و اسلام دين من است و قرآن كتاب من و پسرم امام و ولى من . سپس فرمود خدايا فاطمه را بقول حق برجا دار و از قبر او بيرون آمد و چند مشت خاك روى آن پاشيد و دو دست بر هم زد و آن را تكانيد و فرمود به آن كه جان محمد بدست او است فاطمه دست بر هم زدنم را شنيد عمار بن ياسر از جا برخواست و عرضكرد پدرم و مادرم قربانت يا رسول اللّه نمازى بر او خواندى كه بر احدى پيش از او نخواندى ؟ فرمود اى ابو يقظان او لائق آن بود ابو طالب فرزندان بسيار داشت و خير آنها فراوان و خير ما كم اين فاطمه مرا سير ميكرد و آنها را گرسنه ميداشت مرا جامه در بر ميكرد و آنها برهنه بودند و مرا با صابون ميشست و آنها ژوليده بودند، عرضكرد چرا چهل تكبير بر او گفتى ؟ فرمود براست خود نگريستم چهل صف فرشته حاضر بودند براى هر صفى تكبيرى گفتم ، عرضكرد بى ناله و حركت در قبر دراز كشيدى ؟ فرمود مردم روز قيامت برهنه محشور شوند و من از خدا باصرار خواستم كه او را با ستر عورت محشور كند به آن كه جان محمد در دست او است از قبرش بيرون نشدم تا ديدم دو چراغ نور بالاى سر او است و دو چراغ نور برابر او و دو چراغ نور نزد پاهاى او و دو فرشته بر قبر او موكلند كه تا روز قيامت برايش آمرزش جويند.

١٥- ابى مسلم گويد: با حسن بصرى و انس بن مالك آمديم تا در خانه ام سلمه انس بر در خانه نشست و ما وارد شديم شنيدم حسن گفت درود بر تو اى مادرم و رحمت خدا و بركاتش ، باو پاسخ داد بر تو درود تو كيستى فرزند جانم ؟ گفت حسن بصريم گفت براى چه آمدى ؟ گفت آمدم حديثى كه از پيغمبر در باره على شنيدى برايم بازگوئى ام سلمه گفت بخدا برايت حديثى گويم كه باين دو گوشم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم و گر نه هر دو كر شوند و باين دو چشمم ديدم و گر نه كور شوند و دلم آن را حفظ كرده و گر نه مهر بر آن نهاده شود و لال شوم اگر نشنيدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود اى على هر بنده اى كه خدا را ملاقات كند و منكر ولايتت باشد چون پرستنده بت و صنم خدا را ملاقات كرده شنيدم حسن بصرى ميگفت اللّه اكبر گواهم كه على مولاى من و مولاى هر مؤمن است چون بيرون آمديم انس گفت چرا تكبير گفتى ؟ گفت از مادر خود ام سلمه خواستم حديثى باز گويد كه خود در باره على از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيده چنين و چنان برايم گفت و من تكبير گفتم و گواهم كه على مولاى من و مولاى هر مؤمنى است گويد شنيدم انس بن مالك هم ميفرمود من بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواهم كه اين را در باره على عليه‌السلام فرمود تا سه بار يا چهار بار و صلى اللّه على سيدنا محمد و آله اجمعين الطيبين الطاهرين .

# مجلس پنجاه و دوم

١- امام باقر عليه‌السلام فرمود : چون عيسى بن مريم زائيده شد در يك روز باندازه دو ماه مينمود و در هفت ماهگى مادرش دست او را گرفت و نزد معلم برد و او را برابر مؤ دب نشانيد، مؤ دب باو گفت بگو بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ عيسى گفت بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مؤ دب باو گفت بگو ابجد، عيسى سر بر داشت و باو گفت تو ميدانى كه ابجد يعنى چه ؟ او تازيانه بلند كرد او را بزند گفت اى مؤ دب مرا مزن اگر ميدانى كه هيچ و اگر نميدانى از من بپرس تا بتو بياموزم گفت تفسيرش را بمن بياموز عيسى فرمود الف آلاء خداست با بهجت خداست ج جمال خداست د دين خداست هوز ه هول دوزخ واو واى بر اهل دوزخ زاء زفير دوزخ حطى فرو ريختن خطاها است از مستغفران كلمن كلام خدا تبديل نشود سعفص پيمانه اى به پيمانه اى و جزاء به جزا قرشت آنان را فرو چيد و محشور كرد مؤ دب گفت اى زن فرزند ترا ببر او دانشمند است و نيازى به مؤ دب ندارد.

٢- عثمان بن عفان از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: تفسير ابجد چيست ؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود تفسير ابجد را بياموزيد كه همه عجائب در آنست واى بر عالمى كه تفسير ابجد را نداند عرض شد يا رسول اللّه تفسير ابجد چيست ؟ فرمود الف آلاء خداست و حرفى است از اسماء او باء بهجة خداست ج جنت و جلال و جمال خداست د دين خداست هوز ه هاويه است واى بر آنكه فرو شود در دوزخ و واى بر اهل دوزخ زاويه ايست در دوزخ و پناه بخدا از آنچه در زاويه است يعنى گوشه هاى دوزخ حطى ح فرو ريختن گناه از آمرزشجويان در شب قدر و آنچه جبرئيل فرود آورد با فرشتگان تا سپيده دم ط طوبى به آنان و سرانجام خوش و آن درختى است كه خدايش كاشته و در آن از روح خود دميده و شاخه هايش از پشت ديوار بهشت نمايانست زيور و جامه روياند و بر دهان بهشتيان سرازير است ى يد الله بالاى همه خلق او است سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّ ا يُشْرِكُونَ كلمن كاف كلام خداست كه تبديلى در كلمات خدا نيست و نيابى هرگز جز او پناهگاهى ل المام و ورود بهشتيانست بر پيغمبر خود در زيارت و تحية و درود و ملامت دوزخيان نسبت بيكديگر م ملك خداست كه زوال ندارد دوام خدا كه فنا ندارد ن نون و القلم و ما يسطرونست كه قلم از نور است و كتاب از نور در لوح محفوظى كه مقربان بر آن گواهند و بس است خدا را براى گواه سعفص صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيمانه به پيمانه و كيفر بكيفر يعنى جزاء بجزاء و چنانچه جزاء دهى جزاء داده شوى براستى خدا ستم بر بنده را نخواهد قرشت يعنى آنها را دريابد و محشورشان و منتشرشان سازد بسوى روز قيامت و بحق ميان آنها حكم كند و ستم نشوند.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون مردى ظلم بيند و شروع كند به نفرين بر ظالم خود خداى جل جلاله فرمايد در اينجا ديگريست كه از ظلم تو نفرين ميكند اگر خواهى تو را و او را اجابت كنم و اگر خواهى شما را پس اندازم تا مشمول عفوم شويد.

٤- حبيب بن عمرو گويد: من خدمت امير المؤمنين رسيدم در مرض موت او زخمش را باز كردند گفتم يا امير المؤمنين اين زخم شما چيزى نيست و باكى بر شما نيست فرمود اى حبيب من هم اكنون از شما مفارقت ميكنم من گريستم و ام كلثوم هم كه نزد او نشسته بود گريست باو فرمود دختر جانم چرا گريه كنى ؟ گفت جدائى شما را در نظر آوردم و گريستم فرمود دخترم گريه مكن بخدا اگر تو هم ميديدى آنچه را پدرت مى بيند نميگريستى . حبيب گويد باو عرضكردم چه ميبينى يا امير المؤمنين ؟ فرمود اى حبيب مينگرم كه همه فرشتگان آسمان و پيغمبران دنبال هم ايستاده اند براى ملاقاتم و اين هم برادرم محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه نزد من نشسته است و ميفرمايد بيا كه آنچه در پيش دارى بهتر است برايت از آنچه در آن گرفتارى گويد هنوز از نزد او بيرون نشده بودم كه وفات كرد چون فردا شد بامداد امام حسن بر منبر ايستاد و اين خطبه را خواند پس از حمد و ستايش ‍ خدا فرمود اي مردم در اين شب بود كه قرآن نازل شد و در اين شب عيسى بن مريم بالا رفت و در اين شب يوشع بن نون كشته شد و در اين شب امير المؤمنين از دنيا برفت بخدا هيچ كدام از اوصياء پيغمبران گذشته پيش از پدرم به بهشت نروند و نه ديگران و چنان بود كه رسول خدا كه او را به جبهه جهادى مى فرستاد جبرئيل از سمت راستش به همراه او نبرد ميكرد و ميكائيل از سمت چپش و پول زرد و سفيدى از او بجا نمانده جز هفتصد درهم كه از حقوق خود پس انداز كرده بود تا خادمى براى خانواده خود بخرد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شما را آگاه نكنم از كسى كه آتش بر او حرامست ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه فرمود سست گير مأ نوس نرم سهل گير.

٦- عيص بن قسم گويد: بامام صادق عليه‌السلام گفتم از پدرت حديثى نقل شده كه فرموده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز نان گندم سير نخورده ؟ فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز نان گندم نخورد و از نان جو هم سير نخورد.

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى جل جلاله فرمايد اى پسر آدم در آنچه بتو فرمودم فرمانم بر و صلاح خود را بمن مى آموز.

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى جل جلاله فرمايد اى پسر آدم يك ساعت در صبح مرا ياد كن و يك ساعت پس از عصر تا آنچه مهم دارى كفايت كنم .

٩- اين خطبه را امير المؤمنين نه روز پس از وفات پيغمبر هنگام فراغت از جمع قرآن ايراد نمود: سپاس خدائى را سزاست كه هر وهمى در باره او درمانده است جز اينكه هستى او را درك كند و هر خردى نارسا است از تصور كنه او چون مانند و هم شكلى ندارد بلكه او را در حاق ذات خود تفاوتى نيست (جنس و فصل ندارد) و در كمال خويش شماره پذير نيست از همه چيز جداست نه از راه اختلاف در مكان و با همه چيز برجاست نه به آميزش با آن همه چيز را داند نه به ابزار (چون چشم و گوش ..) هر چيز خود بخود پيش او دانسته است ميان او و آنچه داند دانشى فاصله نيست (علم حضورى چون علم انسان بخودش) اگر گفته شود بود مقصود ازليت وجود او است (نه اخبار از زمان گذشته) اگر گفته شود خواهد بود مقصود نفى نيستى مطلق از او است (نه اخبار از آينده او) منزه و برتر است از گفتار هر كه جز او را پرستد و جز او معبودى گيرد برترى بى اندازه او را سپاس گوئيم چنانچه از آفريده هاى خود پسندد و پذيرش آن را بر خود بايست داند و گواهم كه نيست معبود حقى جز خدا يگانه است ، شريك ندارد و گواهم كه محمد بنده و رسول او است دو گواهى كه بالا برند و دو چندان كنند عمل را سبكست ميزانى كه از آن بردارندشان و سنگينست ميزانى كه در آن گذارندشان باين دو به بهشت كامجو شوند و از آتش رها گردند و از صراط بگذرند و بشهادتين به بهشت روند و با نماز برحمت رسند بسيار بر پيغمبر و آلش صلوات فرستيد زيرا خدا و فرشتگان بر پيغمبر صلوات دارند اي كسانى كه ايمان آورديد رحمت طلبيد برايش و درود فراوان فرستيد اي مردم شرفى برتر از اسلام نيست و كرمى عزيزتر از تقوى و پناهگاهى مصون تر از ورع و شفيعى ناجح تر از توبه و گنجى سودمندتر از دانش و آبروئى بلندتر از بردبارى و حسبى شيواتر از ادب و رنجى پست كننده كننده تر از غضب و زيبائى آراسته تر از خرد و زشتيى بدتر از دروغ و نگهدارى بهتر از خموشى و جامه اى زيباتر از عافيت و غايبى نزديكتر از مرگ اي مردم هر كه روى زمين راه مى رود بشكم آن فرو مى شود، شب و روز شتاب دارند در ويران كردن عمر، هر كس را رمقى در تن است خوراكى دارد و هر دانه را خورنده ايست و تو خود خوراك مرگى و هر كه طبع زمانه را داند از آمادگى غفلت نورزد هيچ توانگرى از مرگ بمال خود نتواند رها شد و هيچ فقيرى به ندارى ، اي مردم هر كه از پروردگارش ‍ ترسد از ستم دست باز گيرد و هر كه سخنش را نسنجد ناهنجاريش پديدار گردد هر كه نيك از بد نشناسد چون جانور است هر مصيبتى بسيار كوچك است نسبت به بزرگى فاقه در فرداى قيامت هيهات هيهات اين خود نشناسى شماها براى معاصى و گناهان شما است چه اندازه نزديك است راحت به تعب و سختى به نعمت اگر بهشت دنبال باشد بدى نيست و اگر آتش دنبال باشد خوبى تصور نشود هر نعمتى برابر بهشت اندك و ناچيز است و هر بلائى برابر دوزخ عافيت است .

١١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شما را راهنمائى نكنم بچيزى كه بدان خطاها را كفاره نمايد و بر حسنات بيفزايد؟ عرض شد چرا يا رسول اللّه فرمود وضوى كامل گرفتن در وضع بد و بسيار به مسجدها رفتن و انتظار وقت نمازها بردن ، كسى از شما نباشد كه در خانه خود تطهير كند و با مسلمانان نماز جماعت بخواند و منتظر نماز ديگر بماند جز آنكه فرشتگان گويند خدايا او را بيامرز خدايا باو رحم كن چون نماز ميخوانيد صفوف خود را راست كنيد و معتدل نمائيد و خللها را دربنديد و چون امام جماعت شما اللّه اكبر گفت شما هم بگوئيد اللّه اكبر و چون به ركوع رفت ركوع كنيد و چون گفت سمع اللّه لمن حمده شما بگوئيد اللهم ربنا لك الحمد، بهترين صف مردها صف جلو است و بدتر آن صف آخر.

١٠- چون موسى بن عمران خواست از خضر مفارقت كند باو گفت : مرا سفارشى كن ضمن سفارشات خود گفت مبادا لجاجت كنى و بى حاجت راه بروى و بى سبب بخندى ياد خطاى خود باش و از خطاى مردم چشم پوش .

١١- حذيفة بن يمانى هنگام مرگ به پسرش وصيت كرد كه : اى پسر جانم از آنچه در دست مردم است نوميد باش كه از آن بى نيازى ، مبادا از مردم حاجتى خواهى كه فقر حاضر است ، امروز از ديروز خود بهتر باش و چون نماز گذارى نماز وداع كننده با دنيا باشد كه گويا بدان باز نگردى مبادا كارى كنى كه عذر از آن لازمست .

١٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود : دوست دارد برادر مسلمانت را و دوست دار برايش آنچه براى خود دوست دارى و بد دار برايش آنچه براى خود بد دارى چون نيازمند او شدى از او خواهش كن و چون از تو خواهشى كرد باو بده و خيرى از او وامگير كه او هم خيرى از تو وانگيرد پشت او باش كه پشت تو باشد اگر غائب شود حفظ الغيب او كن و اگر حاضر تو باشد او را تعظيم و احترام كن زيرا او از تو است و تو از اوئى و اگر بر تو گله مند است از او جدا مشو تا از علت نارضايتى و آنچه در دل دارد بپرسى ، اگر خيرى باو رسد خدا را حمد كن و اگر گرفتار شود او را كمك ده و چاره جوئى كن .

١٥- مخدوج بن زيد ذهلى گويد: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان را با هم برادر ساخت و به على فرمود اى على تو برادر منى و تو نسبت بمن چون هارون باشى نسبت به موسى جز اينكه پس از من پيغمبرى نباشد اى على نميدانى اول كسى كه روز قيامت خوانده شود منم كه در سمت راست عرش بايستم و حله سبزى از حله هاى بهشتى بپوشم و پس از آن پيغمبران را دنبال هم بخوانند و در دو صف سمت راست عرش در سايه آن بايستند و جامه هاى سبز بهشتى پوشند، آگاه باش اى على بتو خبر دهم كه امت من اول امتها در قيامت محاسبه شوند و تو را بشارت دهم كه تو اول كسى باشى كه دعوت شوى براى خويشى و مقامى كه نسبت بمن دارى و پرچم مرا كه پرچم حمد است بتو دهند و ميان دو صف آن را بكشى و آدم و همه خلق خدا روز قيامت در سايه پرچم من باشند كه درازاى آن هزار سال راه است و نوكش از ياقوت سرخ و نيش از سيم سپيد و دسته اش در سبزيست و سه شعبه از نور دارد يكى در مشرق و ديگرى در مغرب و سومى در وسط دنيا سه سطر بر آن نوشته : اول بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ دوم الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ سوم لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ طول هر سطرى هزار سال مسافت و پهناى آن هزار سال مسافت تو پرچم را بكشى و حسن سمت راست تو و حسين سمت چپ تواست تا ميان من و ابراهيم در سايه عرش بايستى و جامه سبزى از جامه هاى بهشتى بپوشى و منادى از عرش جار زند چه خوب پدريست پدرت ابراهيم و چه خوب برادرى است برادرت على حالا بتو مژده دهم اى على كه تو با من دعوت شوى و با من جامه در بر كنى و با من زنده شوى .

# مجلس پنجاه و سوم روز جمعه ١٤ روز از ماه ربيع الاول ٣٦٨ مانده

١- امام هشتم عليه‌السلام فرمود : اول چيزى كه خدا آفريد كه بخلق خود بشناساند نوشتن حروف الف باء بود و چون با عصا ضربتى بر سر كسى زنند و گمان رود كه توان سخن از او رفته حكمش اينست كه حروف الف را به او عرضه كنند و بقدر آنچه نتواند ادا كند به او ديه دهند و پدرم از پدرش از جدش امير المؤمنين برايم باز گفت كه الف ب ت ث الف آلاء و نعمتهاى خداست ب بهجة خداست ت تماميت كار به قائم آل محمد است ث ثواب مؤمنانست بر كارهاى خوب آنان ج ح خ جيم جلال و جمال خدا حاء حلم خدا بر گنه كاران خاء خمول ذكر گنهكاران نزد خدا د ذ، دال دين خدا ذال از ذى الجلال ر ز راء رؤ ف و رحيم زا زلازل قيامت س ش سين سناء و بلندى خدا شين خواهد خدا آنچه خواهد و اراده كند آنچه اراده كند و شما نتوانيد خواست جز آنچه خدا خواهد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ص ض صادر است گفتار در بردن مردم بر صراط و حبس ستمكاران در كمينگاه حساب ضاد يعنى گمراه است هر كه مخالف آل محمد است صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ط ظ طوبى براى مؤمنانست و سرانجام خوش ظ مؤمنان بخدا خوش گمانند و كافران بدگمان ع غ عين از عالم است و غين از غنى ف ق فاء فوجى از افواج آتش و ق قرآن است و بر خداست جمع آن و قرائتش ك ل كاف از كافى و لام لغو كافران در افتراء دروغ بر خدا م ن ميم ملك خداست در روزى كه كه جز ملك او ملكى نيست و خدا فرمايد امروز ملك از كيست ؟ و فرود آيد و بزبان آرد ارواح پيغمبران و رسولان و حجج خود را و گويند ملك از آن خداى قهار است و خداى عز و جل گويد امروز هر كس جزاى كسب خود را دريابد امروز ستمى نباشد براستى خدا زود بحساب رسد نون نوال و بخشش خداست به مؤمنان و نكال و كيفر او به كافران و ه واو واى بر آنكه نافرمانى خدا كند هاء سهل است بر خدا آنكه عصيان كند لاى لام الف لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ است و آن كلمه اخلاص است هيچ بنده اى از روى اخلاص آن را نگويد جز اينكه بهشت بر او واجب شود ى دست خدا بالاى خلق است و روزى بخش است سبحانه و تعالى و عما يشركون . سپس فرمود خدا اين قرآن را با اين حروف نازل كرد كه در همه عرب متداول بود و سپس فرمود بگو اى محمد اگر انس و جن جمع شوند كه مانند اين قرآن را بياورند نتوانند آورند گرچه همه به هم كمك كنند.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه دنبال نماز جمعه يك مرتبه حمد و هفت بار (قُلْ هُوَ اللّهُ) و يك بار ديگر حمد و هفت (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و يك بار ديگر حمد و هفت بار( قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ) بخواند بلائى نكشد و فتنه اى نبيند تا جمعه آينده و اگر گويد بار خدايا مرا از اهل بهشتى گردان كه پر از بركت است و و عامرانش ‍ فرشته هايند به همراه پيغمبر ما و ابراهيم خدا ميان او محمد و ابراهيم در دار السلام جمع كند.

٣- امام چهارم فرمود : مردى در بنى اسرائيل گور ميشكافت و كفن ميدزديد همسايه اش پير شد و از مرگ نگران گرديد او را خواست و گفت من با تو چطور بودم ؟ گفت بهتر همسايه بودى باو گفت من بتو نيازى دارم گفت آن را روا كنم ، دو كفن باو تمام نمود و گفت هر كدام را بهتر دانى بردار و چون مردم گور مرا مشكاف نباش سرباز زد و نگرفت و آن مرد باو اصرار كرد تا آنكه پسند او بود برداشت آن مرد مرد و نباش با خود گفت اين شخص مرد و نميفهمد كه من كفنش را ميدزدم يا نه و بايد آن را برگيرم آمد قبرش را شكافت و چون خواست كفنش را برگيرد هاتفى فرياد زد مكن نباش به هراس افتاد و او را رها كرد و از كار خود دست كشيد و به فرزندانش گفت من چه پدرى بودم براى شما؟ گفتند خوش پدرى بودى گفت حاجتى بشما دارم گفتند هر چه فرمائى عمل كنيم ان شاء اللّه گفت ميخواهم چون مردم مرا بسوزانيد و چون خاكستر شدم خوب بكوبيد و در موقع باد تندى نيمى از خاكسترم را به بيابان دم باد بدهيد و نيمى را در دريا گفتند بچشم چون مرد به وصيت او عمل كردند و چون خاكسترش را پراكنده نمودند خداى عز و جل به بيابان دستور داد خاكستر او را جمع كرد و به دريا دستور داد جمع كرد و او را در برابر خود برپاداشت و باو فرمود براى چه اين وصيت را به فرزندان خود كردى ؟ گفت بعزت تو كه از ترس تو بود خداى جل جلاله فرمود من همه طرفهاى تو را راضى كنم و ترس تو را برطرف نمودم و تو را آمرزيدم .

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون كسى كفن خود را آماده سازد هر آنگاه باو نگاه كند اجر برد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در بهشت غرفه هائى است كه درونش از برون و برونش از درون پيداست كسانى از امتم در آن جا كنند كه خوش كلام و خوراننده طعام و آشكاركننده اسلام باشند و شب كه مردم بخوابند نماز بخوانند على عليه‌السلام فرمود يا رسول اللّه كدام امت توان اين را دارند؟ فرمود اى على ميدانى كلام خوش ‍ چيست ؟ اينست كه بامداد و پسين ده بار گويد سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر ، اطعام طعام همان خرجى است كه مرد به عيال خود مى دهد، مقصود از نماز شب اينست كه هر كه نماز مغرب و عشاء و صبح را در مسجد به جماعت گذارد چنانست كه همه شب را احياء كرده و افشاء سلام اينست كه بر هيچ مسلمانى بخل به سلام نكند.

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هيچ تنى از انجام آنچه نيت آن كند سست نباشد،

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه خود را گاهى كه مشتاق باشد و يا بترسد و يا بخواهد و يا خشم كند و يا خشنود شود نگهدارد خدا تنش را بر آتش حرام كند.

٨- از مبارك مولاى امام رضا، فرمود : مؤمن مؤمن نباشد تا در او سه خصلت باشد روشنى از پروردگارش و روشى از پيغمبرش و روشى از امامش ، روش پروردگارش راز پوشى است خداى جل جلاله فرمايد داناى نهانست واحدى بر راز او مطلع نشود جز رسولى كه خود پسندد روش پيغمبرش مدارا با مردم زيرا خداى عز و جل به پيغمبرش دستور مداراى با مردم داد و فرمود عفو پيشه كن و به نيكى دستور ده و از نادانان رو برگردان روش امامش شكيبائى در سختى و فكارى و گاه نبرد است خداى عز و جل ميفرمايد آنان كه شكيبايند در سختى و فكارى و گاه نبرد هم آنان باشند كه راستى كردند و هم آنهايند پرهيزكاران .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حسين فرمود : اى حسين از پشت تو مردى برآيد كه او را زيد گويند و با ياران خود روز قيامت گام بر گردن مردم نهند و رو سفيد به بهشت در آيند بدون حساب .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست به موى خود داشت و فرمود هركه يك موى مرا آزار كند مرا آزار كرده و هر كه مرا آزار كند خدا را آزرده و هر كه خدا را آزارد خدا و آسمان و زمين لعنتش كنند.

١١- عباية بن ربعى گويد: جوانى انصارى نزد ابن عباس مى آمد و عبد اللّه بن عباس او را گرامى داشتى و بخود نزديك كردى باو گفتند اين جوان را گرامى دارى و بخود نزديك كنى با اينكه نو سال بد كرداريست ، شبها ميرود و گورها را ميشكافت گفت در چنين وقتى بمن آگاهى دهيد آن جوان شبى ميان گورستان رفت و به عبد اللّه خبر دادند و او بيرون شد تا كار او را رسد در گوشه اى كه جوان او را نديدى ايستاد و باو نگاه ميكرد آن جوان در گورى كند خوابيد و فرياد كشيد واى بر من گاهى كه تنها در لحد خفتم و زمين زير بالينم بسخن آيد و گويد خوش نيامدى و اهل نباشى من تو را در پشت خود دشمن ميداشتم واى كه در دل من در آمدى واى بر من گاهى كه به انبياء بنگرم ايستاده اند و فرشتگان در صفند كى فرداى قيامت مرا از عدل تو ميرهاند و از ستمكشان نجات ميدهد و از شكنجه دوزخ پناه ميدهد، نافرمانى كردم كسى را كه نبايد نافرمانيش كرد هر بار ديگر با پروردگارم عهد بستم و از ناراستى و بى وفائى شكستم اين سخن را تكرار ميكرد و ميگريست چون از گور برآمد ابن عباس خود را باو رسانيد و او را در آغوش كشيد و گفت چه خوب گوركنى باشى چه خوب گناهان و خطاها را از گور در آرى سپس از هم جدا شدند.

١٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : روز قيامت جار كشند زين العابدين كجا است ؟ گويا مينگرم فرزندم على بن حسين بن على بن ابى طالب را كه ميان صفها راه ميرود.

١٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : يا على تو برادر منى و من برادر تو من براى نبوت بر گزيده ام و تو براى امامت من صاحب تنزيلم و تو صاحب تاويل من و تو دو پدر اين امت باشيم اى على تو وصى و خليفه و وزير و وارث منى و پدر دو فرزندم شيعيانت شيعيان منند و يارانت يارانم دوستانت دوستانم و دشمنانت دشمنانم اى على تو رفيق منى سر حوض در فرداى قيامت تو همراه منى در مقام محمود تو پرچمدار منى در آخرت چنانچه پرچمدار منى در دنيا، خوشبخت است هر كه تو را دوست گيرد و بدبخت است هر كه دشمنت دارد فرشتگان در آسمان بدوستى تو تقرب جويند و به ولايت تو، بخدا دوستدرانت در آسمان بيشترند از زمين اى على تو امين امت منى و حجت خدا بر آنها بعد از من گفتار تو گفتار منست و امرت امر من و طاعتت طاعت ، من غدقنت غدقن من و نهيت نهى من و نافرمانيت نافرمانى من و حزبت حزب من و حزب من حزب خدا، هر كه دوست گيرد خدا و رسولش و كسانى كه گرويدند براستى حزب خدا همانا آنها پيروزند.

# مجلس پنجاه و چهارم روز سه شنبه سلخ ماه ربيع الاول ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه خوب وضوء سازد و نمازش درست بخواند و زكات مالش را بپردازد و زبانش را نگهدارد و جلو خشمش را بگيرد و براى گناهش آمرزش جويد و براى خاندان پيغمبرش خير خواهى كند حقائق ايمان را كامل كرده و درهاى بهشت برايش باز است .

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين خطبه را خواند: اي مردم هر كه ما خاندان را دشمن دارد خدا روز قيامت او را يهودى مبعوث كند جابر انصارى گويد عرض كردم يا رسول اللّه اگر چه روزه دارد و نماز بخواند معتقد باشد كه مسلمانست ؟ فرمود و اگر چه روزه دارد و نماز گذارد معتقد باشد كه مسلمانست .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه از جمع مسلمانان جدا شود رشته اسلام را از گردن باز كرده عرض ‍ شد يا رسول اللّه جماعت مسلمانان كيانند؟ فرمود جماعت اهل حق گرچه كم باشند.

٤- زيد بن ارقم گويد: براى چند تن از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درهائى بود كه به مسجد باز ميشد يك روز آن حضرت فرمود درها را بجز در خانه على بگيريد در اين باره مردم سخن كردند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخواست و حمد خدا نمود و ستايش ‍ او كرد و سپس فرمود اما بعد من مامور شدم بسد اين درها جز در خانه على و گفته هائى گفتند و من بخدا درى را نبستم و نگشودم ولى دستورى يافتم و پيروى كردم .

٥- على بن ابى طالب عليه‌السلام گفت : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود براى احدى روا نيست در اين مسجد جنب شود جز من و على و فاطمه و حسن و حسين و هر كه از خاندان منست كه آنها از منند.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : درهائى كه به مسجد باز مى شود همه را ببنديد جز در خانه على را.

٧- ابن عباس گفت : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد كه درهاى خانه ها را از مسجد بستند جز در خانه على را:

٨- بروايت ابن عمر از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود : همه درها را به مسجد بگيريد جز در خانه على عليه‌السلام را.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : بنده اى مؤمن نيست جز آنكه مرا بيش از خود دوست دارد و خاندان مرا بيش از خاندان خودش دوست دارد و ذات مرا بيش از ذاتش دوست دارد و مردى برخواست و به عبد الرحمن راوى اين حديث گفت اى ابو عبد الرحمن پياپى حديثى مى آورى كه خدا دلها را از آن زنده ميكند.

١٠- عون بن عبد اللّه گويد: من با محمد بن على بن الحنفيه در آستان خانه اش بودم كه زيد بن حسن باو گذشت و چشمش باو افتاد و سپس گفت از اولاد حسين زيد بن على نامى كشته شود و در عراق به دار رود و هر كه بروى او نگرد و او را يارى نكند خدايش برو در دوزخ اندازد.

١١- زياد بن منذر گويد: من نزد امام باقر عليه‌السلام نشسته بودم كه زيد بن على آمد چون چشم امام بر او افتاد كه مى آيد فرمود اين سروريست در خاندان خود و خونخواه آنانست ، بسيار نجيب است مادرى كه تو را زاده است اى زيد.

١٢- ابى حمزه ثمالى گويد: من به حج رفتم خدمت امام چهارم رسيدم بمن فرمود اى ابى حمزه برايت نگويم خوابى را كه ديدم ؟ خواب ديدم گويا به بهشت رفتم و حوريه اى كه بهتر از آن نديده بودم نزد من آوردند در اين ميان كه بر پشتى خود تكيه داشتم شنيدم يكى ميگويد اى على بن الحسين تهنيت گويم تو را به زيد مبارك باد بر تو زيد ابو حمزه گويد سال ديگر به حج رفتم نزد آن حضرت رفتم و در را زدم و باز كردند خدمتش رسيدم ديدم زيد را در آغوش دارد با پسرى در آغوش دارد فرمود اى ابو حمزه اين تعبير خواب منست كه پيش از اين ديدم و خدا آن را محقق ساخت .

١٣- عبد الرحمن بن سيابه گويد: امام ششم عليه‌السلام هزار اشرفى بمن داد و دستور داد آن را ميان خانواده هاى كسانى كه با زيد بن على شهيد شده اند بخش كنم ، آن را بخش كردم و به عبد اللّه بن زبير برادر فضيل رسان چهار اشرفى رسيد.

١٤- امام چهارم در تفسير قول خدا (حجر- ٨٥): بخوبى صرف نظر كن - فرمود مقصود گذشت بى گله و عتاب است .

١٥- سلمان فارسى گويد: روزى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودم كه على بن ابى طالب آمد باو فرمود بتو مژده ندهم اى على ؟ گفت چرا يا رسول اللّه ، فرمود حبيبم جبرئيل از طرف خدا جل جلاله بمن خبر ميدهد كه به دوستان و شيعيان تو هفت خصلت داده اند نرمش در هنگام مرگ ، انس گاه وحشت و روشنى در ظلمت و آسودگى نزد هراس و عدالت وقت ميزان و گذشت از صراط و رفتن بهشت پيش از مردم امم ديگر به هشتاد سال .

١٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه در باره برادر مؤمن خود آن عيبى را گويد كه به چشمش ديده و به گوشش شنيده از آنها است كه خداى عز و جل فرمايد (نور- ٢٠) براستى كسانى كه دوست دارند هرزگى را در مؤمنان رواج دهند براى آنهاست عذاب دردناكى در دنيا و آخرت .

١٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : از غيبت است كه در باره برادرت بگوئى عيبى را كه خدا بر او پوشيده و بهتان اينست كه باو نسبت دهى آنچه در او نيست .

١٨- امام باقر عليه‌السلام فرمود : چه بد بنده اى است آنكه دو رو و دو زبان دارد در حضور برادر خود را مدح كند و پشت سر گوشتش را بخورد اگر باو عطا شود حسود او باشد و اگر گرفتار گردد او را واگذارد.

١٩- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه مردم را باروئى برخورد و به روى ديگر آنها را عيب گويد در روز قيامت به محشر آيد و دو زبان آتشين دارد. ٢٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه نافرمانى سلطان كند نافرمانى خدا كرده و در نهى او وارد شده كه فرمايد (بقره ١٩٥) خود را بدست خويش در مهلكه نيندازيد.

٢١- امام هفتم به شيعيانش فرمود : اى گروه شيعه خود را خوار نكنيد به ترك طاعت سلطان خود، اگر عادل است از خدا بقاى او را خواهيد و اگر ستمكار است از خدا اصلاح او را خواهيد، صلاح شما در صلاح سلطان شما است سلطان عادل چون پدر مهربان است براى او دوست داريد آنچه براى خود دوست داريد و براى او نخواهيد آنچه بسراى خود نميخواهيد. ٢

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : ولد الزنا سه نشانه دارد بد اخلاقى با حاضران و اشتياق به زنا و دشمنى ما خانواده . ٢

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه پنج نماز شبانه روز را به جماعت ميخواند به او خوش گمان باشيد و گواهيش بپذيريد. ٢

٤- حضرت عبد العظيم حسنى گويد: وارد شدم به آقاى خود امام دهم على نقى چون چشمش بمن افتاد فرمود خوش آمدى اى أ بو القاسم تو براستى ولى ما هستى گويد عرض كردم يا ابن رسول اللّه من ميخواهم دين خود را بر تو عرضه نمايم و اگر پسند است تا بميرم بر آن بر جا بمانم ، فرمود بياور، گفتم من معتقدم كه خداى تبارك و تعالى يگانه است و به مانندش چيزى نيست بيرون از دو سوى نفى خدا و تشبيه او به موجودات است و معتقدم كه جسم و صورت و عرض و جوهر نيست بلكه او پديد آرنده جسمها و نقشه كش صورتها و خالق اعراض و جواهر و پرورنده هر چيز، مالك و جاعل و پديد آرنده است و معتقدم محمد بنده و رسول او و خاتم پيغمبرانست و بعد از او پيغمبرى نيست تا روز قيامت و شريعت او خاتم شريعت ها است و پس از او شريعتى نيست تا روز قيامت و معتقدم كه امام و خليفه و ولى امر پس از او امير المؤمنين على بن ابى طالب است و سپس حسن و بعد حسين بعد على بن الحسين بعد محمد بن على بعد جعفر بن محمد بعد موسى بن جعفر بعد على بن موسى بعد محمد بن على سپس شما اى مولاى من فرمود پس از من پسرم حسن و چطور باشند مردم نسبت بجانشين او؟ گويد گفتم مگر چطور است او مولاى من ؟ گفت براى آنكه شخص او را نبينند و نامش نتوان برد تا ظهور كند و زمين را پر از عدل و داد نمايد چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد گويد گفتم من هم بدو اقرار دارم و ميگويم ولى آنها ولى خداست و دشمنانشان دشمن خدا و طاعتشان طاعت خدا و معصيت آنها معصيت خدا و معتقدم كه معراج حق است و سؤ ال و جواب در قبر حق است و بهشت حق و دوزخ حق و صراط حق و ميزان حق و قيامت آيد و شكى ندارد و خدا هر كه در قبرها است برانگيزد و معتقدم كه فرائض واجبه پس از ولايت نماز است و روزه و حج جهاد و امر به معروف و نهى از منكر، امام فرمود اى أ بو القاسم بخدا اين دين دين خداست كه براى بندگانش پسنديده بر آن باش خدايت بدارد بر گفتار ثابت در دنيا و آخرت . ٢

٥- نزد امام باقر ذكر غضب شد فرمود : مرد بسا غضب كند و ديگر راضى نشود تا به دوزخ در آيد هر مردى به خشم شده و ايستاده بايد بنشيند كه از او تسلط شيطان برود و اگر نشسته است بر خيزد و هر مردى بر خويش خود خشم گيرد بايد برخيزد و نزد او رود و او را بسايد زيرا رحم چون سوده شود آرام گرد. ٢

٦- مردى از انصار گويد: در اين ميان كه روزى بسيار گرم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سايه درختى آرميده بود مردى آمد و جامه خود برآورد و برهنه بر ريگ سوزان ميغلطيد يك بار پشت خود را داغ ميكرد و يك بار پيشانى خود را و ميگفت اى نفس بچش ‍ كه آنچه نزد خداست سختتر است از آنچه با تو كردم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل او را مينگريست تا آن مرد جامه خود را پوشيد و آمد و پيغمبر اشاره كرد و او را خواست و باو فرمود اى بنده خدا ديدم كارى كردى كه مردم ديگر را نديدم بكنند براى چه اين كار كردى آن مرد گفت ترس از خداى عز و جل مرا بر آن واداشت و بخود گفتم اين بچش كه آنچه نزد خداى عز و جل است بزرگتر است از آنچه با تو كردم پيغمبر باو فرمود بحق از خداى خود ترسيدى و خدا بتو بر اهل آسمان مباهات كند سپس به اصحابش فرمود اى گروه حاضران نزديك رفيق خود برويد تا براى شما دعا كند، نزديك او رفتند و براى آنها دعا كرد گفت بار خدايا كار ما را بر هدايت گرد آور و تقوا را توشه ما ساز و بهشت را مسكن ما كن .

# مجلس پنجاه و پنجم روز جمعه چهارم ربيع الاخر ٣٦٨

١- اصبغ بن نباته گويد: چون على عليه‌السلام بخلافت مستقر شد و مردم باو بيعت كردند به مسجد آمد عمامه رسول خدا را بر سر داشت و برد او را بر تن و نعلين او را در پا و شمشير او را بر كمر بالاى منبر رفت و با تحت الحنك نشست و انگشتان در هم نمود و زير شكم نهاد و فرمود اى گروه مردم از من پرسش كنيد پيش از آنكه مرا نيابيد اين سبد علم است و اين شيره دهان رسول خداست ، اينست كه رسول خدا بخوبى در ناى من فروريخته از من بپرسيد كه علم اولين و آخرين نزد من است و اگر مسند برايم بيندازند و بر آن نشينم به اهل تورات از تورات خودشان فتوى دهم تا جايى كه تورات بسخن آيد و گويد درست گفت على و دروغ نگفت براستى شما را به همان فتوى داد كه در من نازل شده و به اهل انجيل از انجيل خودشان فتوا دهم تا جايى كه انجيل بسخن آيد و گويد درست گفت على و دروغ نگفت براستى شما را به همان فتوا داد كه در من نازل شده و اهل قرآن را به قرآن فتوى دهم تا قرآن بسخن آيد و گويد على راست گفته و دروغ نگفته هر آينه بشما همان را فتوى داده كه در من نازل شده شما كه شب و روز قرآن ميخوانيد در ميان شما كسى است كه بدان چه در آن نازل شده ؟ و اگر يك آيه در قرآن نبود شما را خبر ميدادم به آنچه بود و باشد و خواهد بود تا روز قيامت و آن اينست (رعد- ٣٩) محو كند خدا هر چه راه خواهد و برجا دارد هر چه را خواهد و دفتر كل نزد او است : سپس فرمود از من پرسيد پيش از آنم كه نياييد به آن كه دانه را شكافد و نفس كش برآرد اگر از من بپرسيد از هر آيه كه در شب نازل شده يا روز در مكه ، يا در مدينه ، در سفر يا حضر ناسخ است يا منسوخ ، محكم باشد يا متشابه تأويلش باشد يا تنزيل آن بشما خبر دهم . مردى بنام ذعلب تيز زبان و سخنور و پر دل گفت پسر ابى طالب بجاى بسيار بلندى گام نهاده من امروز او را شرمسار كنم نزد شما براى پرسشى كه از او كنم ، گفت يا امير المؤمنين آيا پروردگار خود را ديدى ؟ فرمود واى بر تو اى ذعلب من كسى نباشم كه بپرستم خدائى را كه نديدم ، گفت چطور او را ديدى براى ما وصف كن فرمود واى بر تو ديده سر به رؤ يت بصر او را نتواند ديد و ليكن دلها به حقيقت ايمان او را بينند واى بر تو اى ذعلب براستى پروردگارم به دورى و نزديكى و حركت و سكون و ايستاده بر قامت و رفتن و آمدن وصف نشود تا آنجا لطيف است كه به لطفش نتوان ستود تا آنجا بزرگ است كه به وصف نيايد تا آنجا سترك است كه وصفش نشايد تا آنجا جليل است كه خشونت ندارد مهربان و رحيم است و رقت قلب ندارد، مؤمن است ولى عادت ندارد، درك كند ولى نه به حس جسمانى ، گوينده است ولى تلفظ ندارد، در همه چيز است نه بطور آميزش ، از همه چيز بيرونست ولى نه بطور جدائى بالاى همه چيز است ولى نه به فوقيت مكانى ، جلو هر چيز است ولى نگويند جلو است ، داخل هر چيز است ولى نه چون چيزى درون چيزى ، بيرون هر چيز است ولى نه چيزى برون چيزى ذعلب مدهوش شد و گفت بخدا هرگز چنين جوابى نشنيدم بخدا ديگر چنين پرسشى نكنم . سپس على فرمود بپرسيدم پيش از آنكه نيابيدم اشعث بن قيس برخواست و گفت اى امير المؤمنين چگونه از گبران جزيه ستانند با آنكه نه كتاب آسمانى دارند و نه پيغمبرى ؟ فرمود آرى اى اشعث خدا بر آنها كتابى نازل كرد و پيغمبرى فرستاد و پادشاهى داشتند كه شبى مست شد و دختر خود را به بستر خود كشيد و با او در آميخت صبح اين خبر به گوش ملتش رسيد و بدر كاخش جمع شدند و گفتند اى پادشاه دين ما را چركين كردى و نابود ساختى بيرون بيا تا تو را تطهير كنيم و بر تو حد بزنيم ، به آنها گفت همه گرد آئيد و سخن مرا بشنويد اگر در آنچه كردم عذرى ندارم شما هر كارى خواهيد بكنيد وقتى جمع شدند به آنها گفت ميدانيد كه خداى عز و جل خلقى گراميتر نزد او از پدر ما آدم نيافريده و از مادر ما حواء، گفتند راست گفتى ملكا، گفت مگر او نبود كه پسران و دختران خود را باهم تزويج كرد؟ گفتند چرا گفت پس دين همين است و بر آن قرارداد كردند و خدا آنچه دانش در سينه آنان بود محو كرد و كتاب را از آن ها برداشت و آنها كافرانند كه بى حساب به دوزخ درآيند و منافقان از آنها بدتر باشند، اشعث گفت من تا كنون چنين پاسخى نشنيدم و به خدا به سؤ الى چنان باز نگردم . سپس فرمود از من پرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد مردى از دورترين نقاط مسجد تكيه بر عصا گام بر مردم نهاد و آمد تا نزديك آن حضرت رسيد و عرض كرد يا امير المؤمنين مرا به كارى رهنما كه چون انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد فرمود اى شخص حاضر بشنو و بفهم و يقين كن دنيا بر سه كس استوار است به دانشمند سخنورى كه به علم خود عمل كند و به توانگرى كه به مال خود بر دينداران بخل نورزد و به درويش ‍ شكيبا، چون دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دريغ كند و فقير صبر نكند واى ، صد واى ، در اينجا است كه عارفان درك كنند دنيا به كفر برگشته اى پرسنده بسيارى مساجد تو را نفريبد و جماعتى كه تنشان با هم فراهم است و دلشان پراكنده ، اي مردم همانا بشر سه قسمند زاهد و راغب و صابر زاهد نه براى دنيا شاد شود و نه بدان چه از دستش رود غمزده گردد، صابر به دل آرزوى دنيا كند و اگر به چيزى از آن دست يافت رو گرداند براى اينكه بد انجامى آن را ميداند ولى راغب به دنيا باك ندارد كه از حلالش ‍ بدست آرد يا حرام ، عرضكرد يا امير المؤمنين نشانه مؤمن در اين زمان چيست ؟ فرمود ملاحظه كند كه خدا بر او چه حقى واجب كرده و آن را دوست دارد و ملاحظه كند چه كسى با او مخالفست از آن بيزارى جويد اگر چه دوست و خويش او باشد، گفت بخدا راست گفتى يا امير المؤمنين سپس آن مرد غائب شد و ما او را نديديم و مردم دنبالش گرديدند او را نيافتند على عليه‌السلام بر منبر لبخندى زد و فرمود چه ميخواهيد او برادرم خضر بود سپس فرمود بپرسيدم پيش از آنكه مرا نيابيد كسى برنخواست خدا را حمد كرد و ستايش ‍ نمود و صلوات بر پيغمبر فرستاد و سپس فرمود اى حسن بر منبر آى و سخنى گو مبادا قريش پس از من ترا نشناسند. و گويند حسن خطبه نتواند عرض كرد پدر جان چگونه با حضور شما بالا روم و سخن گويم و تو در ميان مردم مرا بينى و سخنم بشنوى فرمود پدر و مادرم قربانت من خود را از تو پنهان كنم و سخن تو را بشنوم و تو را بينم و تو مرا نبينى حسن بر منبر بالا شد و خدا را به محامد بليغى و شريفى ستود و صلوات موجزى بر محمد و آلش فرستاد و گفت اي مردم من از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود من شهر دانشم و على در آنست و آيا توان وارد شهر شد جز از درش ؟ و فرود آمد على برجست او را به سينه چسبانيد و به حسين فرمود پسر جانم برخيز و به منبر برو سخنى كن كه قريش بحال تو نادان نمانند و پس از من گويند حسين بن على چيزى نتواند و بايد دنبال سخن برادر سخن كنى حسين به منبر رفت و حمد خدا كرد و ستايش او نمود و صلوات مختصرى بر پيغمبر فرستاد و فرمود اى مردم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود على پس از من شهر علم است و هر كه در آن درآيد نجات يابد و هر كه از او تخلف كند هلاك شود على از جا جست و او را در آغوش كشيد و بوسيد و فرمود اى گروه مردم گواه باشيد كه اين دو، دو جوجه رسول خدايند و دو امانتى كه بمن سپرده و من آنها را بشما ميسپارم و رسول خدا از شما نسبت به آنها بازپرسى كند.

٢- ابو بصير گويد: امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود غمنده نشوى مهموم نگردى دردناك نشوى ؟ گفتم بخدا چرا فرمود هر وقت چنين شدى بياد آور كه ميميرى و در گور تنها ميمانى و ديده گانت بر دو گونه ات روان ميشوند و بندهايت از هم بريده شوند و كرمهايت بخورند و پوسيده شوى و از دنيا دستت ببرد اين است كه تو را وادار بكار كند و از كثرت حرص بر دنيا باز دارد.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : ابوذر برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشت و جبرئيل به صورت دحيه كلبى خدمت آن حضرت بود و با او خلوت كرده بود و چون ابو ذر آن وضع را ديد برگشت و سخن آنها را قطع نكرد جبرئيل گفت اى محمد اين ابوذر است كه بر ما گذشت و سلام نداد ولى اگر سلام داده بود جوابش را ميداديم اى محمد دعائى دارد كه بدان دعا ميكند و نزد اهل آسمان معروف است وقتى من به آسمان بالا رفتم از او بپرس چون جبرئيل بالا رفت ابوذر خدمت پيغمبر آمد و باو فرمود اى ابوذر وقتى بر ما گذشتى چه مانعت شد كه بر ما سلام ندادى ؟ گفت گمان كردم دحيه كلبى با شما در موضوعى خلوت كرده فرمود او جبرئيل بود اى ابوذر و گفت اگر بر ما سلام كرده بود پاسخش ‍ ميدادم و چون ابوذر دانست كه او جبرئيل است بسيار پشيمان شد كه بر او سلام نكرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باو فرمود اين چه دعائيست كه ميخوانى بمن خبرداد كه تو را دعائيست نزد اهل آسمان معروف است ، گفت آرى يا رسول اللّه ميگويم بارخدايا از تو خواهم ايمان به تو و تصديق به پيغمبرت و عافيت از هر بلا و شكر بر عافيت و بى نيازى از مردمان بد را.

٤- عبد اللّه بن ابى اوفى گويد: پيغمبر اصحابش را دو به دو برادر ساخت و على آمد و عرضكرد يا رسول اللّه اصحابت را با هم برادر ساختى و مرا واگذاشتى فرمود قسم بدان كه جانم بدست او است تو را براى خود گذاشتم تو برادر و وصى و وارث منى ، گفت يا رسول اللّه چه ارث برم از تو؟ فرمود آنچه پيغمبران پيش از من ارث دادند كتاب پروردگار خود روش پيغمبر خود را تو و دو پسرت در بهشت در قصر خصوصى من با من خواهيد بود.

٥- سلمان فارسى از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيد كه ميفرمود : برادر و وزير و بهتر خلق پس از من على بن ابى طالب است .

٦- سلمان فارسى گفت : ابليس به چند تن گذشت كه به على عليه‌السلام بد ميگفتند برابر آنها ايستاد آن مردم گفتند كيست كه جلو ما ايستاده است ؟ گفت من ابو مرّه ام گفتند سخن ما را نشنيدى ؟ گفت بد ببينيد به سرور خود على بن ابى طالب بد ميگوئيد گفتند از كجا دانستى او سرور ما است ؟ گفت از گفتار پيغمبر شما كه فرمود من كنت مولاه فعلى مولاه خدايا دوستدار هر كه دوستش دارد و دشمن دار هر كه دشمنش دارد يارى كن هر كه ياريش كند و واگذار هر كس واگذاردش گفتند تو از دوستان و شيعيان او هستى ؟ گفت نه ولى او را دوست دارم و هر كه با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شريكم گفتند اى ابو مره در باره على چيزى بگو به آنها گفت اى گروه ناكثان و قاسطان و مارقان من خدا را در بنى جان دوازده هزار سال پرستش ‍ كردم و چون هلاك شدند از تنهائى بخدا شكايت كردم و مرا به آسمان دنيا بردند و در آنجا دوازده هزار سال خدا را پرستش كردم با فرشتگان در اين ميان كه مشغول عبادت بوديم و خداى عز و جل خود را تسبيح و تقديس ‍ ميكرديم يك نور پر پرتو بما گذشت كه همه فرشتگان در برابرش رو بر زمين نهادند و گفتند سبوح قدوس اين نور فرشته مقرب يا پيغمبر مرسلى است و نداء از طرف خداى جل جلاله رسيد اين نور نه از فرشته مقرب و نه از پيغمبر مرسل است اين نور طينت على بن ابى طالب است .

٧- امام باقر عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على را به يمن فرستاد و در آنجا اسب كسى از اهل يمن گريخت و با پاى خود به مردى لگد زد و او را كشت اولياء مقتول آن مرد را گرفتند و خدمت امير المؤمنين آوردند و بر او اقامه دعوى كردند صاحب اسب گواه آورد كه اسبش گريخته و آن مرد را زده و كشته على خون او را هدر ساخت اولياء مقتول از يمن نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و از حكم على شكايت كردند و گفتند على بما ستم كرده و خون صاحب ما را هدر كرده پيغمبر فرمود على ستمكار نيست و براى ستم آفريده نشده ولايت و سرورى پس از من با عليست و حكم حكم او است و قول قول او، رد حكم و قول و ولايت او را نكند مگر كافر و حكم و قول و ولايتش را نپسندد مگر مؤمن ، چون اهل يمن در باره على از پيغمبر چنين شنيدند گفتند يا رسول اللّه ما بقول و حكم على راضى شديم ، فرمود همين توبه شما است از آنچه گفتيد.

# مجلس پنجاه و ششم سه شنبه هشتم ربيع الاخر ٣٦٨

١- فضيل بن يسار گويد: صبح روزى كه زيد بن على در كوفه خروج كرد من خود را باو رساندم و شنيدم كه ميگفت كسى كه از شما مرا در نبرد با نبطي هاى شام كمك دهد؟ بحق آنكه پيغمبر را بشير و نذير مبعوث كرده هيچ كس نباشد كه مرا در نبرد آنها كمك كند جز آنكه روز قيامت دستش را بگيرم و به اذن خدا او را به بهشت برم گويد چون كشته شد من يك شترى كرايه كردم و به مدينه رفتم و خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم با خود گفتم خبر شهادت زيد را باو ندهم كه بر او بيتابى كند چون خدمت او رسيدم بمن فرمود اى فضيل عمم زيد چه كرد؟ گويد گريه گلويم را گرفت گفت او را كشتند؟ گفتم آرى بخدا او را كشتند گفت بدارش زدند؟ گفتم آرى بخدا بدارش زدند شروع بگريه كرد و اشكش ‍ بر دو گونه اش مانند مرواريد ميغلطيد سپس فرمود اى فضيل با عمويم در نبرد با اهل شام شركت كردى ؟ گفتم آرى گفت چند تن از آنها كشتى ؟ گفتم شش تن ، گفت شايد در قتل آنها شك داشتى گويد گفتم اگر شك داشتم كه آنها را نميكشتم شنيدم فرمود خدا مرا در اين خونها شريك كند بخدا عمويم و يارانش زيد شهيد درگذشتند بمانند على بن ابى طالب و يارانش .

٢- از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند كدام مال بهتر است ؟ فرمود : زراعتى كه بكارند و اصلاح كنند و روز درو حقش را بپردازند عرض شد يا رسول اللّه پس از زراعت كدام مال بهتر است ؟ فرمود گوسفنددارى كه به دنبال محل باران ميرود و نماز ميخواند و زكات ميدهد، عرض شد يا رسول اللّه پس از گوسفند كدام مال بهتر است ؟ فرمود گاو كه بامداد شير ميدهد و پسين هم شير ميدهد، عرض شد بعد از گاو كدام مال بهتر است ؟ فرمود درختانى كه در لجن برپاينده و در گرانى خوراك ميدهند چه خوب چيزيست نخل خرما هر كه آن را بفروشد پولش چون خاكستر بر سر كوه است كه باد سختى بر آن بوزد مگر بجاى آن نخل ديگرى بخرد، عرض شد يا رسول اللّه پس از نخل كدام مال بهتر است ؟ آن حضرت خاموش شد، مردى گفت پس شتر چطور است ؟ فرمود بدبختى و جفاكارى و رنج و در به درى دارد بامداد و پسين و پشت بصاحبش دارد خيرش از سوى شومترش مى آيد حالا كه اشقياء نابكار آن را از دست ندهند.

٣- رسول خدا در حجة الوداع در مسجد خيف اين خطبه را خواند: پس از حمد و ثناى الهى فرمود : خرم كند خدا بنده اى را كه گفتار مرا بشنود و حفظ و كند بكسى كه آن را نشنيده برساند بسا كسى كه فقيه نيست و فقهى را حمل كند و بسا فقيهى كه فقهى را به فقيه تر از خود رساند، سه چيز است كه دل مرد مسلمان در آن دغلى روا ندارد اخلاص عمل براى خدا و خير خواهى براى پيشوايان مسلمانان و ملازمت جمعيت مسلمانان كه دعوت آنها به هر كه پشت سر آنها است احاطه دارد همه مسلمانان برادرند و خونشان با هم برابر تعهد پست ترين آنها به عهده همه است و همه بايد هم دست باشند بر عليه ديگران .

٤- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : من نسبى براى اسلام مرتب كنم كه ديگرى پيش از من و بعد از من نكند اسلام تسليم است ، تسليم تصديقست و آن يقين است و يقين ادا كردنست و آن عمل است مؤمن دين را از خدا گيرد نه از رأ ى خود اي مردم دين شما، دين شما بدان بچسبيد كسى شما را از آن بدر نبرد زيرا گناه در ديندارى به از حسنه در بي دينى است زيرا گناه ديندار آمرزيده شود و حسنه از بي دين پذيرفته نگردد.

٥- ابو شاكر ديصانى خدمت امام صادق رسيد و گفت : تو اختر درخشانى و پدرانت ماههائى تابان و مادرانت بانوانى پارسا و شايان بودند و جوهرت گرامى ترين جوهر است و چون نام دانشمندان برند انگشتها بسوى تو خم شوند اى درياى ژرف دليل بر حدوث جهان چيست ؟ امام صادق عليه‌السلام فرمود به نزديكترين چيزى بدان دليل جويم ، گفت چيست ؟ امام دستور داد تخم مرغى آوردند و آن را بر كف دست نهاد و فرمود اين قلعه ايست اندود شده و درونش مايعى است رقيق و نظيف از سيم روان و طلاى آب شده و بشكافد و مانند طاوسى از آن بيرون آيد چيزى درونش رفته ؟ گفت نه فرمود همين دليلست بر حدوث عالم ابو شاكر گفت ، خوب موضوعى را اختيار كردى و مختصر سخن نمودى و فرمودى و خوش فرمودى ولى تو ميدانى كه ما نپذيريم جز آنچه را بديده بينيم يا بگوش خود بشنويم يا بدست خود بسائيم يا با بينى خود ببوئيم يا به دهن خود به چشم يا در دل ما عيان باشد و يا بطور يقين از روايات استنباط كنيم ، امام صادق عليه‌السلام فرمود حواس خمس را تذكر دادى ؟ آنها بدون دليل ديگر سودى ندهند چنانچه تاريكى را بى چراغ روشن نتوان قطع كرد.

٦- مردى خدمت امام رضا عليه‌السلام رسيد و عرض كرد: چه دليلى است بر حدوث عالم ؟ فرمود تو نبودى و بود شدى تو ميدانى كه خود را به وجود نياوردى و كسى هم كه مانند تو است تو را به وجود نياورده .

٧- يك روز رسول خدا در مسجد قباء كه انصار جمع بودند به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : اى على تو برادر منى و من برادر تو اى على تو وصى و خليفه من و امام امت منى بعد از من با خدا پيوسته هر كه با تو پيوسته و با خدا دشمنست هر كه با تو دشمنست و با خدا بغض دارد هر كه با تو بغض دارد، خدا را يارى كرده هر كه تو را يارى كند و خدا را واگذاشته هر كه تو را واگذارد، اى على تو همسر دختر منى و پدر دو فرزند منى ، اى على چون مرا به آسمان بالا بردند پروردگارم در باره تو سفارش كرد فرمود اى محمد گفتم لبيك و سعديك تباركت و تعاليت و فرمود على امام متقيان و پيشواى روسفيدان و يعسوب مؤمنانست .

٨- رسول خدا روزى در منزل ام ابراهيم بود و جمعى اصحابش حضور او بودند كه على بن ابى طالب آمد و چون چشم پيغمبر باو افتاد گفت : اى گروه مردم نزد شما آمد بهترين مردم بعد از من ، او سرور شما است و طاعت او فرض است چون طاعت من ، و نافرمانى او حرام است چون نافرمانى من ، گروه مردم من خانه حكمتم و على كليد آنست و بخانه نتوان رسيد جز به وسيله كليدش دروغ گويد كسى كه گمان دارد مرا دوست داشته و على را دشمن دارد.

٩- امام صادق فرمود : روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جابر بن عبد اللّه انصارى فرمود اى جابر تو محققا ميمانى تا فرزندم محمد بن على بن حسين بن على بن ابى طالب را درك كنى كه در تورات معروف است به باقر چون باو برخوردى سلام مرا باو برسان جابر وارد بر على بن الحسين عليه‌السلام شد محمد بن على را كه پسر بچه اى بود نزد او يافت باو گفت اى غلام بيا پيش ، پيش آمد و گفت عقب برو عقب رفت جابر گفت به پروردگار كعبه اين شمايل رسول خدا است سپس رو به على بن الحسين عليه‌السلام كرد و گفت اين كيست ؟ فرمود پسر منست و امام بعد از من محمد باقر است جابر برخاست و بر پاهاى او افتاد و آنها را ميبوسيد و ميگفت جانم قربانت يا ابن رسول اللّه سلام پدرت را بپذير رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بتو سلام رسانيده گويد دو چشم امام باقر اشگين شد و گفت اى جابر بر پدرم رسول خدا سلام باد تا آسمانها و زمين بر پا است و بر تو اى جابر بخاطر آنكه سلام او را بمن رساندى .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون مرا به آسمان بردند جبرئيل مرا به نهر نور رسانيد كه خدا فرموده (انعام - ١) خدا ظلمات و نور را ساخته است - و گفت اى محمد به بركت خدا از آن بگذر كه خدا ديده آن را منور كرد و جلوتر باز كرد اين نهريست كه كسى از آن نگذشته نه فرشته مقربى و نه پيغمبر مرسلى تنها من روزى يك بار در آن غوطه ور شوم و برآيم و پرهايم را بتكانم و از آن قطره اى نريزد جز آنكه خدا از آن فرشته مقربى بيافريند كه بيست هزار و دويست هزار زبان دارد و با هر زبانى به لغتى سخن گويد كه زبان ديگر آن را نفهمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن درگذشت تا به حجابها رسيد كه پانصد بودند و ميان هر دو حجابى مسافت پانصد سال بود. سپس جبرئيل گفت يا محمد پيش رو فرمود اى جبرئيل چرا تو با من همراه نيستى گفت حق ندارم از اينجا پيش روم رسول خدا آنچه را خدا ميخواست پيش رفت تا آنجا كه شنيد خداى تبارك و تعالى ميفرمود منم محمود و توئى محمد نامت را از نام خود بازگرفتم هر كه با تو پيوندد با او پيوندم و هر كه از تو ببرد سركوب كنم فرود شو نزد بندگانم و به آنها از پذيرائى خود كه از تو كردم خبر ده من پيغمبرى مبعوث نكردم جز آنكه برايش وزيرى مقرر كردم تو رسول منى و على وزير تو است رسول خدا فرمود آمد و نخواست آنچه شنيده به مردم باز گويد از ترس آنكه او را متهم كنند چون تازه از جاهليت در آمده بودند تا شش سال گذشت خداى تبارك و تعالى اين آيه را فرستاد (سوره هود- ١٢) شايد تو ترك كنى پاره اى از آنچه بتو وحى شده و سينه ات از آن تنگست رسول خدا آن را بر خود هموار كرد تا روز هشتم اين آيه رسيد (مائده - ٦٧) اي رسول برسان آنچه را از پروردگارت بتو نازل شده و اگر نرسانى تبليغ رسالت نكردى خدايت از مردم نگه مى دارد رسول خدا فرمود تهديديست پس از وعده عذاب بايد دستور خدا را اجرا كنم و اگر مردم مرا متهم كردند و تكذيب نمودند بر من آسان تر است از اينكه خدا مرا عقوبت سختى كند در دنيا و آخرت ، گويد جبرئيل با لفظ امير المؤمنين به على سلام داد و على عرض كرد يا رسول اللّه كلامى ميشنوم و كسى را نبينم ؟ فرمود اين جبرئيل است از جانب خدا آمده براى تصديق آنچه خدا بمن وعده داده . سپس رسول خدا دستور داد مردها پى در هم بر على سلام امير المؤمنينى دادند و به بلال گفت جار زند كسى جز دردمندها نماند جز اينكه به غدير خم رود و چون فردا شد رسول خدا با اصحابش بيرون رفت و حمد و ثناى الهى بجا آورد و فرمود اي مردم به راستى خداى تبارك و تعالى مرا به رسالتى نزد شما فرستاده كه بسيار نگرانم از آنكه مرا متهم كنيد و تكذيب نمائيد تا اينكه خدا پياپى مرا توعيد و تهديد نموده و تكذيب شما بر من آسانتر از عقوبت خدا است خدا مرا به معراج برد و فرمود اى محمد من محمودم و تو محمد نامت را از نامم باز گرفتم هر كه با تو پيوندد با او پيوندم و هر كه از تو ببرد سركوبش كنم فرود شو و به بندگانم خبر ده چه احترامى از تو كردم ، من هيچ پيغمبرى مبعوث نكردم جز آنكه وزيرى برايش مقرر كردم تو رسول منى و على وزير تو است سپس دو دست على را گرفت و بالا برد تا مردم به سفيدى زير بغل هر دو نظر كردند و پيش از آن ديده نشده بود سپس فرمود اى مردم به راستى خداى تبارك و تعالى مولاى منست و من مولاى مؤمنانم هر كه را من مولا و آقايم على مولا و آقا است بار خدايا دوست دار هر كه را دوستش ‍ دارد و دشمن دار هر كه را دشمنش دارد يارى كن هر كه را ياريش كند و وانه هر كه را وانهدش شكاكان و منافقان و بيمارهاى دل و كج دلان گفتند بخدا بيزاريم از اين گفتارش اين از راه عصبيت است . سلمان و مقداد و ابو ذر و عمار بن ياسر گويند بخدا از آن عرصه بيرون نشديم تا اين آيه نازل شد (مائده - ٣) امروز دين شما را كامل كردم و نعمت خود را بر شما تمام كردم و اسلام را دين شما پسنديدم سه بار آن را تكرار كرد رسول خدا سپس فرمود به راستى كمال دين و تمام نعمت و وصى از طرف پروردگار به رسالت مخصوص من نزد شما به ولايت على بن ابى طالب است بعد از من .

# مجلس پنجاه و هفتم روز جمعه يازدهم ربيع الاخر ٣٦٨

١- مفضل بن عمر گويد: از مولايم امام صادق عليه‌السلام شنيدم ميفرمود در ضمن مناجات خدا با موسى بن عمران اين بود كه باو فرمود اى پسر عمران دروغگويد كسى كه گمان برد مرا دوست دارد و چون شبش فرو گيرد بخوابد و ياد من نكند مگر نيست كه هر دوستى خلوت با دوست را ميخواهد من اى پسر عمران چون شب شود بر دوستانم متوجه شوم ديده آنها را بر دلشان نهم و كيفرم را برابر چشمان مجسم كنم و مرا مشاهده كنند و با من حضورى گفتگو نمايند اى پسر عمران از دلت بمن خشوع بده و از تنت خضوع و از دو چشمت اشك در تاريكى شب و مرا بخوان كه مرا بيابى نزديك و اجابت كن .

٢- امام صادق عليه‌السلام اين دعا را ميخواند: معبودا چگونه تو را بخوانم با آنكه نافرمانيت كردم و چگونه نخوانم و مهرت در دل دارم اگر گنهكارم دستى پر از گناه بدرگاهت بردارم و چشمى پر از اميد بسويت بر آرم مولاى من تو بزرگ بزرگانى و من اسير اسيران من اسير، گناهم و گرو جرم ، معبودا اگر بگناهم بازخواست كنى بكرمت درخواست كنم و اگر بجرمم بگيرى بگذشت برگيرم اگر دستور دوزخم دهى باهلش خبر دهم كه من ميگويم لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ خدايا طاعت شادت كند و گنه زيانت ندارد آنچه شادت كند بمن بده و آنچه زيانت ندارد برايم بيامرز يا ارحم الراحمين .

٣- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : هر كه گويد خدا ميداند و دروغ گويد عرش خدا از احترام خدا بلرزد.

٤- از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند از زاهد در دنيا فرمود : كسى است كه حلال آن را از ترس حساب وانهد و حرامش را از ترس ‍ عقاب .

٥- امام صادق عليه‌السلام مردى را ديد كه : بر فرزندش بيتابى ميكرد فرمود اى مرد از مصيبت كوچك بيتابى كنى و از مصيبت بزرگ غافلى اگر تو آماده بودى براى راهي كه فرزندت رفته اين قدر بيتابى نميكردى مصيبت آماده نبودنت بزرگتر از داغ فرزند است .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : سه كس روز قيامت بخدا نزديكتر باشند تا مردم از حساب فارغ شوند كسى كه قدرت در حال خشم او را وادار نكند بزير دست خود ستم كند، كسى كه ميان دو كس راه رود و جوى با يكى از آن دو تمايل نكند و كسى كه حق را گويد به زيان او باشد يا سود او.

٧- مفضل بن عمر گويد: بامام صادق عليه‌السلام گفتم ناجى را به چه ميتوان شناخت ؟ فرمود هر كه كردارش ‍ موافق گفتارش باشد ناجى است و هر كه كردارش با گفتارش موافق نيست ايمان عاريت دارد.

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : بر شما به ادب آمدن مساجد زيرا آنها خانه هاى خدايند در زمين و هر كه با طهارت در آنها آيد خدا از گناهان پاكش كند و او را از زوار خود نويسد در آنها بسيار نماز بخوانيد و دعا كنيد و در جاهاى مختلف مساجد نماز كنيد كه هر جا براى نماز گذار خود روز قيامت گواهى دهد.

٩- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : دانش جوئيد و با آن بردبارى و وقار را زيور خود كنيد و تواضع كنيد براى شاگردان و استادان خود و دانشمندان جبار نباشيد كه باطل شما حق شما را از ميان ببرد.

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : بر شما باد به مكارم اخلاق زيرا خداى عز و جل آنها را دوست دارد و دور باشيد از اخلاق بد كه خدايشان دشمن دارد و بر شما باد بخواندن قرآن كه درجات بهشت به شماره آيات آنست و روز قيامت به قارى قرآن گويند بخوان و بالا رو و هر آيه بخواند يكدرجه بالا رود، و بر شما باد به حسن خلق كه صاحب خود را به مقام روزه دار شب زنده دار رساند و بر شما باد بخوش ‍ همسايگى كه خدا بدان دستور داده و بر شما باد به مسواك كردن كه پاك كننده و روش نيكى است و بر شما باد به واجبات و آنها را ادا كنيد و ملاحظه كنيد حرامها را و آن ها را ترك كنيد.

١١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : روز قيامت دو بنده بپاى حساب ايستند كه اهل بهشتند ولى يكى در دنيا فقير بوده و ديگرى توانگر آن فقير گويد خدايا براى چه من بايستم به عزتت سوگند تو ميدانى نه متصدى مقامى بودم كه مسئول عدل و ظلم آن باشم نه مالى بمن دادى كه از اداى حق آن بپرسى و روزيم باندازه كفايت بوده چنانچه خود دانى و مقدر كرده بودى ، خداى جل جلاله فرمايد بنده ام راست ميگويد او را رها كنيد به بهشت رود، ديگرى ميماند تا آنقدر عرق ميريزد كه اگر چهل شتر بنوشد بس آنها است سپس به بهشت ميرود آن فقير از او پرسد چه تو را بازداشت ؟ گويد طول حساب هر چيزى كه پيش ‍ مى آوردند مرا نوميد ميكرد و مرا مى آمرزيدند و از چيز ديگر پرسش ميشدم تا خدا مرا به رحمت خود فرا گرفت و بپايان رسانيد، تو كيستى ؟ گويد من همان فقير بودم كه تا پاى حساب با تو بودم گويد از نعمت در اين مدت مفارقت تو را چنان تغيير داده است كه نشناختمت .

١٢- رسول خدا فرمود : اى على تو برادر من و من برادر توام اى على تو از من و من از توام اى على تو وصى و خليفه من و حجت خدائى بر امتم بعد از من ، خوشبخت است هر كه دوستت دارد و بدبخت است هر كه دشمنت دارد.

١٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شيعيان على هم آن كامجويانند در روز قيامت .

١٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : روز قيامت كه شود تو را بر اسبى نجيب از نور بياورند و بر سرت تاجى باشد كه نورش درخشان بتابد كه نزديكست ديده اهل محشر را خيره كند و ندا از طرف خداى جل جلاله رسد كه كجاست خليفه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ تو عرض كنى من اكنون حاضرم سپس جارچى جار كشد اى على هر كه دوستت دارد به بهشت ببر و هر كه دشمنت دارد به دوزخ بر، توئى قسيم بهشت ، توئى قسيم دوزخ .

# مجلس پنجاه و هشتم سه شنبه نيمه ربيع الاخر ٣٦٨

١- مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت : يا رسول اللّه خبر دارى كه فلانى سفرى را كرده ، كالاى اندكى برده و به چين رفته و زود برگشته و بهره فراوانى آورده كه دوستانش بر او حسد برند و به همسايگان و خويشانش وسعت بخشيده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود مال دنيا هر چه بيشتر شود صاحبش به بلا و گرفتارى نزديكتر گردد هرگز به مالداران رشك نبريد مگر به آن كه مالش ‍ را در راه خدا بخشيده باشد ولى ميخواهيد شما را آگاه كنم از كسى كه از اين رفيق شما سرمايه كمترى دارد و زودتر از او برگشته و بهره بيشترى آورده و هر چه خير براى او اندوخته است در خزينه خدا محفوظست ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه فرمود به اين مردي كه بسوى شما مى آيد بنگريد. نگاه كرديم مردى از انصار كهنه پوش بود، رسول خدا فرمود از همين مرد امروز آنقدر خير و طاعت بالا رفته كه اگر بر همه اهل آسمانها و زمين پخش ‍ شود كمترين بهره مند آنست كه گناهان او آمرزيده و بهشت بر او واجب شود عرض كردند به چه يا رسول اللّه ؟ فرمود برويد از خودش بپرسيد تا بشما خبر دهد كه امروز چه كرده است ، اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باو رو آوردند و باو گفتند بر تو گوارا باد آنچه رسول خدا بتو مژده داده امروز چه كردى كه خدا اين همه ثواب براى تو نوشته آن مرد گفت نميدانم كارى كرده باشم جز آنكه از خانه بيرون آمدم دنبال كارى و تاخير افتاد و ترسيدم از دستم برود و با خود گفتم آن حاجت را با نگاه به روى على بن ابى طالب عليه‌السلام عوض ميكنم چون از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه نگاه به روى على عبادتست ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود آرى به خدا عبادتست و چه عبادتى از آن بهتر است اى بنده خدا تو رفته بودى دينارى براى قوت عيالت بدست آرى و از دستت رفت و به عوض آن نگاه به روى على كردى با محبت و اعتقاد بفضل و اين بهتر از آنست كه همه دنيا پر از طلاى سرخ بود و از تو بود و همه را در راه خدا انفاق ميكردى و در هر نفسى كه در اين راه كشيدى حق شفاعت هزار گنهكار دارى كه خدا آن ها را در دوزخ به شفاعتت آزاد كند.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : به بستانهاى بهشت پيشى گيريد، عرض شد بستان هاى بهشت چيست ؟ فرمود حلقه هاى ذكر.

٣- رسول خدا با يك شاهد و ضميمه قسم حكم داد: و على عليه‌السلام هم در عراق بدان حكم داد. جابر بن عبد اللّه گويد جبرئيل نزد پيغمبر آمد و باو دستور داد كه يمين و يك گواه قضاوت كند.

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون به حمام روى وقت جامه كندن بگو خدايا گردن بند نفاق از من بر كن و بر ايمانم بر جاى دار، چون وارد بينه حمام شدى بگو خدايا بتو پناه برم از بدى خودم و تو را پناه گيرم از آن و چون به خزينه آب در آمدى بگو خدايا از من ببر پليدى و نجاست را و تن و دلم را پاك كن و آب داغ بردار و بر بالاى سرت بريز و بپايت بريز و اگر ممكن شود جرعه اى از آن به گلو فرو بر كه مثانه را پاك كند و در گرمابه دوم ساعتى بمان و چون به خزانه كه اطاق سومست رسيدى بگو پناه بريم بخدا از آتش و از او خواهيم بهشت و تا از خانه گرم آن بيرون آئى آن را تكرار كن و مبادا مبادا در حمام آب سرد يا نوشابه سرد ديگر بنوشى كه معده را فاسد كند و آب سرد بر سر مريز كه تن را سست كند و آب سرد بر دو پا بريز وقتى بيرون آمدن كه درد را از تنت بكشد و چون جامه خود پوشى بگو خدايا جامه تقوى در برم كن و از هلاكت بركنارم دار و چون چنين كنى از هر درد آسوده باشى .

٥- ابى سليمان ضبى گويد: على بن ابى طالب برخى پاسبانان خود را بدنبال لبد عطاردى فرستاد و او را در مسجد سماك دريافتند و نعيم بن دجاجه اسدى به حمايت او برخواست و مانع پاسبان ها شد امير المؤمنين او را احضار كردند و آوردندش على خواست او را بزند نعيم گفت به خدا بی همراهى شما خوارى دارد و مخالفتت كفر است امير المؤمنين فرمود اين حقيقت را ميدانى ؟ گفت آرى فرمود او را رها كنيد.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خدا را براى نعمتهائى كه بشما ميخوراند دوست داريد و مرا به دوستى خدا دوست داريد و خاندانم را به دوستى من .

٧- به سند مامون از پدرانش تا ابن عباس كه : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود تو وارث منى .

٨- ابو هريره گويد: پيغمبر به غزوه رفت و به مدينه برگشت و على را بجاى خود بر خاندانش ‍ خليفه كرده بود، غنيمت را كه تقسيم كرد به على دو بهره داد، مردم گفتند يا رسول اللّه به على بن ابى طالب كه در مدينه مانده بود دو سهم دادى ؟ فرمود اى گروه مردم شما نديديد كه اسب سوارى از سمت راست بر مشركان يورش برد و آنها را شكست داد سپس برگشت نزد من و گفت اى محمد من سهمى از غنيمت دارم و آن را به على بن ابى طالب بخشيدم او جبرئيل بود، اى گروه مردم شما را بخدا و رسولش نديديد آن اسب سوارى كه بر مشركان از سمت چپ يورش برد و به نزد من برگشت و گفت اى محمد با تو سهمى دارم و آن را بر على بن ابى طالب عليه‌السلام نهادم او ميكائيل بود بخدا به على ندادم جز سهم جبرئيل و ميكائيل را، پس همه مردم تكبير گفتند.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى جل جلاله فرمايد منم خدا معبود حقى نيست جز من ملوك را آفريدم و دل آنها را در دست دارم هر مردمى مرا اطاعت كند دل ملوك را بر آنها مهربان كنم و هر مردمى مرا معصيت كنند دل ملوك را بر آنها خشمگين بسازم ، خود را مشغول دشنام ملوك مكنيد بمن باز گرديد تا دلشان را به شما مهربان كنم .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود : دو دسته از امتم نيك باشند امتم نيكند و چون فاسد باشند امتم فاسدند، امراء و فقهاء.

١١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون قصد كار خير كردى پس مينداز بنده روز گرمى را روزه دارد بقصد آنچه نزد خداست خدا او را از دوزخ آزاد كند و براى خدا صدقه دهد و خدا او را از دوزخ آزاد كند.

١٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : عيسى ابن مريم به يكى از يارانش فرمود آنچه نخواهى با تو كنند با ديگران مكن ، و اگر كسى سيلى بگونه راستت زد گونه چپت را پيش او آور.

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : بس است براى مؤمن همين نصرت خدا كه ببيند دشمنش در نافرمانى خداى عز و جل است .

١٤- فرمود : هر كه گامى به نماز جمعه پيش رود خدا تنش را به دوزخ حرام كند، فرمود هر كه در صف اول آنان با آن ها نماز گذارد گويا در صف اول با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز خوانده .

١٥- فرمود : صدقه در روز خطا را آب كند چنانچه آب نمك را و در شب خشم خدا را جل جلاله خاموش نمايد.

١٦- على عليه‌السلام فرمود : هر حقى واقعيتى دارد و هر درستى نورى دارد هر چه با قرآن موافقست بگيريد و هر چه با آن مخالف است وانهيد.

١٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على فرمود : اى على تو اى خليفه من بر امتم در زندگى من ، و پس از مرگم تو نسبت بمن شيثى نسبت به آدم و چون سام به نوح و چون اسماعيل به ابراهيم و چون يوشع به موسى و چون شمعون به عيسى اى على تو وصى و وارث و غسل ده منى تواى كه مرا به خاك سپارى و دينم را ادا كنى و وعده ام را وفا كنى اى على تو امير مؤمنان و امام مسلمانان و پيشواى روسفيدان و يعسوب متقيانى ، اى على تو شوهر بانوى زنان فاطمه دختر من و پدر دو سبطم حسن و حسين باشى اى على براستى خداى تبارك و تعالى ذريه هر پيغمبرى را از نسل او مقرر كرد و ذريه مرا از پشت تو اى على هر كه دوستت دارد و خواهانت باشد دوستش دارم و خواهانش باشم و هر كه با تو كينه و دشمنى دارد با او دشمنى و كينه دارم زيرا تو از منى و من از تو. اى على براستى خدا ما را پاك كرده و برگزيده و هيچ پدر و مادرى در نژاد ما بزنا بر خورد نكردند تا زمان آدم ، دوست ندارد ما را مگر كسى كه حلال زاده است اى على مژده گير كه شهيد ميشوى زيرا تو پس از من مظلومى و مقتول ، فرمود يا رسول اللّه اين با سلامتى دين منست ، فرمود در سلامت دين تو باشد اى على تو هرگز گمراه نشوى و نلغزى و اگر تو نباشى حزب خدا پس از من شناخته نشود.

# مجلس پنجاه و نهم روز جمعه ١٢ روز از ماه ربيع الاخر ٣٦٨ مانده

١- امام چهارم فرمود : حق خودت بر تو اينست كه او را در اطاعت خدا بكار برى و حق زبانت اينست كه از دشنامش نگهدارى و بسخن خوش بگمارى و سخن ناهنجار نگوئى و خوبى به مردم كنى و در باره آنها خوش گوئى و حق گوشت بركنارى او است از بدگوئى و شنيدن آنچه روا نيست شنيدنش حق چشم اينست كه آن را از آنچه حلال نيست بپوشى و با آن عبرت گيرى حق دستت اينست كه آن را بدان چه حلال نيست دراز نكنى و حق پايت اينست كه بجائى كه روا نيست با آنها نروى به آنها بر صراط بايستى ملاحظه كن كه تو را نلغزانند و به دوزخ پرتاب نكند حق شكمت اينست كه آن را ظرف حرام نسازى و بيش ‍ از سيرى نخورى ، حق فرجت اينست كه از زنا حفظش كنى و آن را در نظر ديگران نياورى ، حق نماز اينست كه بدانى ورود بر خداست و تو در آن برابر خدا ايستادى و و با اين عقيده خوار و حقير و راغب و ترسان و اميدوار و هراسان و مستمند و زارى كننده باشى و كسى كه برابرش ايستادى بزرگ شمارى بوسيله آرامش و وقار و دل بدان دهى و حدود و حقوقش را بر پا دارى ، حق روزه اينست كه بدانى پرده ايست كه خدا جلو زبانت و گوشت و چشمت و شكمت و فرجت زده تا تو را از آتش حفظ كند و اگر پرده روزه بدرى سپر خدا را از خود شكستى ، حق صدقه اينست كه بدانى ذخيره تو است پيش پروردگارت و امانت تو است كه حاجت بگواه ندارد و بدان چه محرمانه بسپارى مطمئن تر باشى از آنچه آشكارا بسپارى و بدانى كه آن دفع بلاها و بيماريها است در دنيا و دفع آتش است در آخرت ، حق حج اينست كه بدانى ورود به پروردگار است و گريز بسوى اوست از گناهانت و در آنست پذيرش توبه ات و انجام وظيفه واجبى كه خدا برتو فرض كرده است ؟ حق قربانى آنست كه قصد كنى بدان خداى عز و جل را و براى خلق نباشد و غرض تعرض براى رحمت خدا و نجات روحت باشد در روز ملاقات او حق سلطان بر تو اينست كه بدانى تو وسيله آزمايش اوئى و او بتو گرفتار است بواسطه سلطنتى كه خدا بر تو قرار داده برايش و بر تو است كه متعرض خشم او نشوى و بدست خود خويش را در هلاكت نيندازى و شريك او نباشى در بدى آنچه با تو مى كند، حق معلم بر تو تعظيم و احترام مجلس او است و خوب گوش دادن باو و رو كردن بر او و بلند نكردن صدايت را بر او و جواب ندادن سؤ الى كه از او سؤ ال مى شود تا خودش ‍ جواب گويد، در حضور او با كسى گفتگو مكن و از كسى غيبت مكن اگر بد او را گفتند تو از او دفاع كن عيبش را بپوش مناقبش را اظهار كن با دشمنش ‍ منشين و با دوستش دشمنى مكن چون چنين كردى فرشتگان خدا گواهت باشند كه باو رو كردى و علم آموختى براى خداى جل اسمه نه براى خاطر مردم . حق مالك تو اينست كه فرمانش برى و نافرمانيش نكنى جز در مورد سخط خدا زيرا مخلوق حق طاعت در برابر خالق ندارد حق رعيت تو كه سلطانى اينست كه بدانى آنها رعيت تو شدند براى ناتوانى آنان و توانائى تو و لازمست با آنها عادلانه رفتار كنى و چون پدر مهربانى باشى براى آنها و از نادانى آنها بگذرى و در شكنجه آنها شتاب نكنى و شكر خدا كنى بر اين قدرتى كه بتو داده ، حق شاگردانت اينست كه بدانى خدايت سرپرست آموزش آنها كرده در علمى كه بتو داده و از خزانه حكمتش برويت گشوده و اگر خوب بياموزى مردم را و كج خلقى نكنى با آنها و دلتنگى نكنى با آنها خدا از فضلش برايت بيفزايد و اگر دريغ دارى از علم خود يا كج خلقى كنى در موقع درخواست آنها بر خدا حقست كه علم و بهايش را از تو بگيرد و موقعيت تو را سلب كند. حق زوجه ات اينست كه بدانى خدا او را وسيله آرامش تو كرده و اين نعمت خداست او را گرامى دارى و بنوازى گرچه حق تو بر او لازمتر است ، او بر تو حق دارد كه رحمش كنى چون اسير تو است و خوراكش دهى و پوشاكش دهى و چون نادانى كرد از او درگذرى ، حق مملوكت اينست كه بدانى مخلوق پروردگار تو است و پسر پدر و مادرت هم گوشت و هم خون تو است براى آن مالك او نيستى كه او را ساختى در برابر خدا يا عضوى برايش آفريدى يا روزيش را برآوردى همه اينها را خدا كرده و او را مسخر تو ساخته و تو را امين بر او كرده و او را بتو سپرده تا خوبى تو را نسبت باو حفظ كند باو احسان كن چنانچه خدا بتو احسان كند و اگر بدش دارى عوضش كن و لا قوة الا باللّه ، حق مادر اينست كه بدانى تو را به درون خود برداشته كه كسى كسى را بر ندارد و از ميوه دلش بتو داده كه كسى بكسى ندهد و با همه اعضايش تو را حفظ كرده و باك نداشته كه گرسنه بماند و تو را سير كند، تشنه باشد و تو را بنوشاند، برهنه باشد و تو را بپوشاند، و در آفتاب باشد و تو را سايه كند بيخوابى كشد برايت و از گرم و سرد حفظت كند تا فرزند او باشى و نتوانى شكر او گذارد جز به توفيق خدا و يارى او. حق پدرت اينست كه بدانى او بن تو است و اگر او نبود تو نبودى و هر چه در خود بينى كه خوشت آيد بدان كه اصل آن نعمت پدر تو است خدا را حمد كن و پدر را سپاس بگذار و لا قوة الا باللّه . حق فرزندت اينست كه بدانى از تو و وابسته تو است در اين دنيا خوب باشد يابد و تو مسئول او هستى در ادب و دلالت بخدا و كمك بر اطاعت ، او در باره او چنان عمل كن كه بدانى بر احسان بوى ثواب برى و در بدى كردن باو كيفر بينى حق برادرت اينست كه بدانى دست و عزت و قوت تو است او را وسيله نافرمانى خدا مكن و پشتيبان ستم بر مردم مساز و بر دشمنش يارى كن و خير خواهش باش اگر بفرمان خدا است و گر نه خدا را منظور دار و لا قوة الا باللّه . حق آقائى كه تو را آزاد كرده اينست كه بدانى مالش را برايت خرج كرده و تو را از خوارى بندگى و هراس آن بيرون آورده و به عزت آزادى و آرامش آن رسانده و از اسيرى بندگى نجات داده و بند عبوديت را از تو باز كرده و از زندانت رها كرده و مالك خود ساخته و براى عبادت پروردگارت فارغ نموده و بدانى كه سزاوارترين خلقست نسبت بتو در زندگى و مرگ تو و يارى تو برايش واجبست و آنچه بدان نياز داشته باشد از تو و لا قوة الا باللّه . حق بنده اى كه آزادش كردى اينست كه بدانى خداى آزادى او را وسيله نزد خودش ساخته و حجاب دوزخ تو نموده و در اين دنيا ميراثش از تو است در صورتى كه رحمى ندارد عوض مالى است كه برايش خرج كردى و در آخرت بهشت ، حق كسى كه بتو احسان كند اينست كه قدردانى كنى و احسانش را ذكر كنى و خوب او را بگوئى و دعاى مخلصانه ميان خود و خدا براى او كنى چون چنين كردى شكر او را نهان و آشكار ادا كردى و اگر روزى توانستى باو عوض دهى ، حق مؤ ذن اينست كه بدانى او تو را بياد پروردگارت مياندازد و دعوت به بهره ات ميكند و كمك به اداء واجبت مينمايد شكر او را مانند شكر يك محسن بر خود بنمائى حق امام جماعت بر تو اينست كه بدانى او سفير تو است نزد پروردگارت اگر نماز كمى دارد بگردن او است نه تو و اگر تمام باشد با او شريكى و او سهم بيشترى ندارد او جان خود را سپر جان تو كرده و نمازش را سپر نماز تو و شكر او را بكنى در اين باره ، حق همنشين تو اينست كه با او نرمى و خوشرفتارى كنى و از مجلس ‍ خود برنخيزى جز با اجازه او ولى كسى كه نزد تو آمده و نشسته بى اجازه ات ميتواند برخيزد و لغزشهايش را فراموش كنى و خوبيهايش را بياد آرى و جز خوبى باو نگوئى ، حق همسايه ات اينست كه او را پشت سر حفظ كنى و در حضورش احترام كنى و چون ستم ديد يارى كنى و دنبال بديهايش نباشى و اگر بدى در او ديدى بپوشى و اگر اندرزت پذيرد اندرزش دهى بطور خصوصى و در سختى او را وامگذارى و از لغزشش گذرى و گناهش بيامرزى و با او معاشرت محترمانه كنى و لا قوة الا باللّه . حق صاحب و رفيق اينست كه بفضل و انصاف با او رفتار كنى و او را احترام متقابل نمائى و مگذارى در احسان بتو پيش افتد و اگر پيش افتاد عوض ‍ دهى و با او برآئى چنانچه با تو برآيد و اگر قصد گناه كرد بازش دارى و برايش رحمت باشى نه عذاب و لا قوة الا باللّه . حق شريك اينست كه در غياب كار او را بكنى و در حضورش او را رعايت كنى و در برابرش حكم مخالف ندهى و كار نكنى بى مشورت او و مالش را حفظ كنى و در كم و بيش خيانتش نكنى زيرا خدا بشريكها كمك كند تا بهم خيانت نكرده اند و لا قوة الا باللّه . حق مالت بر تو اينست كه او را از حلال بدست آرى و بجا خرج كنى و بكسى كه قدردانى نكند ندهى و او را بر خود ترجيح ندهى و در آن بفرمان خدا عمل كن و بخل مورز تا حسرت و ندامت برى و لا قوة الا باللّه . حق بستانكارت اينست كه اگر دارى باو بپردازى و اگر ندارى او را راضى سازى و بزبان خوش از خود برگردانى به آرامى ، حق هم معاشرت اينست كه گولش ندهى با او دغلى و فريبكارى نكنى و در باره او از خدا بپرهيزى ، حق طرف دعوايت اينست كه اگر ادعاى او حقست خود گواه خويش شوى و باو ستم نكنى و حقش را بدهى و اگر ادعاى باطل ميكند با او مدارا كنى و جز نرمى با او نكنى و پروردگارت را راجع باو به خشم نياورى و لا قوة الا باللّه . و حق طرفى كه باو اقامه دعوى كنى اينست كه اگر بر حقى با او خوش ‍ بگوئى و حق او را انكار نكنى و اگر بناحق بر او دعوى كردى از خدا بترسى و توبه كنى و ترك دعوى كنى حق كسى كه با تو مشورت كند اينست كه اگر نظر خوبى دارى باو بدهى و اگر ندارى او را بكسى كه ميداند دلالت كنى ، حق كسى كه با او مشورت كنى اينست كه او را در مورد اختلاف نظر خود متهم ندانى و اگر راى موافق بتو داد خدا را حمد كنى ، حق نصيحت جوى از تو اينست كه حق نصيحت را براى او ادا كنى و با او بمهر و نرمى برآئى ، حق ناصح اينست كه با او تواضع كنى و سخن او گوش فرادهى و اگر درست گفت خدا را سپاس گوئى و اگر خلاف گفت باو مهرورزى و متهمش نكنى و بخطايش نگيرى مگر مستحق تهمت باشد كه باو اعتنا نكنى به هيچ وجه و لا قوة الا باللّه . حق بزرگ احترام او است بخاطر سن او و تجليل او بخاطر پيشى اسلام او بر تو و بايد در موقع خصومت با او مقابل نشوى و در راه از او جلو نيفتى و بر او نادانى نكنى و اگر بر تو نادانى كرد تحمل كنى و براى اسلام او را گرامى دارى ، حق خردسال مهربانى با او و آموختن او و گذشت از او و عيب پوشى و رفق با او است و كمك باو، حق سائل اينست كه باندازه حاجت او باو بدهى و حق مسئول اينست كه اگر عطا كرد با تشكر از او بپذيرى و قدردانى كنى و اگر دريغ كرد عذرش را بپذيرى ، حق كسى كه بخاطر خدا تو را شاد كند اينست كه اولا حمد خدا كنى و پس از آن از او قدردانى كنى ، حق كسى كه بتو بدى كند اينست كه از او بگذرى و اگر بدانى گذشت زيان دارد از او انتقام كشى خداى عز و جل فرمايد (شورى ٤١) كسانى كه ستمكشند و انتقام جويند بر آنها راه اعتراضى نيست ، حق همكيشت اينست كه سلامتى آنها را بخواهى و مهربانى كنى و با بدكردارشان نرمى كنى و آنها را با هم الفت دهى و صلاح آنها جوئى و از خوش كردارشان تشكر كنى و از آنها دفع آزار كنى براى آنها بخواهى هر چه براى خود خواهى و براى آنها بددارى هر چه براى خود بدداشتى و سالمندان آنها را چون پدر خود دانى و جوانانشان را برادر و پيره زنان آنها را مادر و خردسالانشان را چون فرزندان خود، حق كافران اهل ذمه اين است كه از آنها بپذيرى آنچه را خداى عز و جل از آن ها پذيرفته و تا به عهد خدا وفا دارند به آن ها ستم نكنى و لا قوة الا باللّه الحمد للّه رب العالمين و صلواته على خير خلقه محمد و آله اجمعين و سلم تسليما .

# مجلس شصتم سه شنبه ٨ روز ب آخر ربيع الاخر ٣٦٨ مانده

١- مامون ميگفت : من هميشه اهل بيت را دوست ميداشتم و نزد هارون الرشيد اظهار عداوت آنها ميكردم براى تقرب به وى چون رشيد به حج رفت من و محمد و قاسم همراهش بوديم ، در مدينه كه مردم اجازه ورود باو دريافتند آخر كس كه اجازه ورود يافت موسى بن جعفر عليه‌السلام بود، چون وارد شد و چشم رشيد باو افتاد از جا جنبيد و باو چشم دوخت و گردن كشيد تا وارد اطاقى شد كه در آن بود و چون نزديك رشيد رسيد رشيد بر سر دو زانو نشست و او را در آغوش كشيد و باو رو كرد و گفت حالت چونست اى ابو الحسن ؟ عيالات خودت و عيالات پدرت چطورند؟ حال شما چطور است چگونه ايد؟ پى در هم از اين پرسشها ميكرد و امام جواب ميداد خوبست خوبست چون برخاست رشيد ميخواست قيام كند أ بو الحسن او را قسم داد و با او هم آغوش شد و سلام وداع داد. مامون گويد من دليرترين فرزندان پدرم بودم چون أ بو الحسن موسى بن جعفر بيرون رفت گفتم يا امير المؤمنين ديدم با اين مرد بر خوردى كردى كه با هيچ كدام از اولاد مهاجر و انصار و بنى هاشم نكردى اين مرد كيست ؟ گفت اى پسرم اين وارث علم انبياء است اين موسى بن جعفر بن محمد است و اگر علم درست خواهى نزد او است ، مأ مون گويد از اينجا دوستى آن ها در دلم برجا شد.٢- بموسى بن جعفر در حالى كه جمعى از خانواده اش گرد او بودند: خبر رسيد كه موسى پسر مهدى خليفه چه قصدى در باره او دارد بكسان خود فرمود شما چه نظر داريد گفتند خوبست دورى گزينى و خود را از او نهان كنى كه از شرش ايمن باشيد آن حضرت لبخندى زد و فرمود : گمان برد كه بربش سخينه چيره شود ولى مغلب هر چيره باز چيره شود و سپس دست به آسمان برداشت و گفت «معبودا چه بسيار دشمنى كه كارد شر را برايم تيز كرد و پيكان كوشش را سوهان كرد و زهرهاى كشنده اش را برايم بر آميخت و چشم و ديده بانش از من نخفت و چون ديدى از تحمل ناگواريها ناتوانم و از نزول كوبندگيها درمانده ام بحول و قوه خود آنها از من منصرف كردى نه بحول قوه خودم و دشمن را در چاهى افكندى كه برايم كنده بود نوميد از آنچه در دنبالش آرزو داشت و دور از آنچه در آخرتش اميد ميبرد از آن تو است حمد بر آن باندازه استحقاقت اى آقايم خدايا او را به عزت خود بگير وحدتش را از من كند كن و به همگنانش سرگرم ساز و از آنچه آهنگ نموده رهش انداز خدايا مرا بر او تسلط نقدى بده كه دلم را خنك كند و وفاى بحقم باشد و پيوست ده دعايم را به اجابت و شكايتم را در جريان انداز و باو نشان ده آنچه ستمكاران را وعده دادى و بمن نشان ده آنچه در اجابت بيچارگان وعده كردى زيرا تو صاحب فضل عظيم و من كريمى» گويد آن جمع همه پراكنده شدند و ديگر گردهم نيامدند مگر براى خواندن نامه اى كه خبر مرگ موسى بن مهدى خليفه را ميداد.

٣- على بن ابراهيم بن هاشم گويد: يكى از اصحاب ما ميگفت چون هارون الرشيد موسى بن جعفر را به زندان انداخت و شب شد از طرف هارون بجان خود ترسيد تجديد وضوء كرد و رو به قبله ايستاد و چهار ركعت نماز خواند و اين دعا را خواند، «اى سيد من مرا از حبس هارون رها كن و از دست او خلاص كن اى كه درخت را از ميان ريگ و گل و آب در آورى و شير را از ميان سرگين و خون برآورى و نوزاد را از ميان بچه دان و رحم رها كنى و آتش را از ميان آهن و سنگ نجات دهى و روح را از ميان امعاء و احشاء برگيرى مرا از دست هارون خلاص كن» پس از اين دعا هارون بخواب ديد مرد سياهى شمشير كشيده بالاى سرش ايستاد ميگويد: اى هرون موسى بن جعفر را آزاد كن و گر نه با اين شمشير به فرقت ميزنم هارون از هيبت او بهراس افتاد و دربانش را خواست و گفت برو موسى بن جعفر را از زندان آزاد كن حاجب آمد در زندان را زد زندانبان گفت كيست ؟ گفت خليفه هارون موسى بن جعفر را خواسته و از زندان بيرون آورد و آزادش كن زندانبان فرياد زد يا موسى خليفه تو را خواسته موسى بن جعفر ترسان برخواست و ميگفت در اين نيمه شب مرا براى قصد سوئى خواسته و گريان و غمنده و نوميد از زندگى بود نزد هارون آمد و دلش ميلرزيد سلام كرد و جواب شنيد و هارون باو گفت تو را بخدا در اين نيمه شب دعائى كردى ، فرمود آرى گفت چه دعائى خواندى ؟ فرمود تجديد وضوء كردم و چهار ركعت نماز خواندم و رو به آسمان نمودم و گفتم اى آقايم مرا از دست هارون خلاص كن و از شر او، و دعائى كه خوانده بود برايش ذكر كرد هارون گفت خدا دعايت را مستجاب كرده اى حاجب او را آزاد كن سپس سه خلعت باو داد و او را بر اسب مخصوص خود سوار كرد و احترام نمود و نديم خود ساخت و گفت آن كلمات را بگو تا بنويسم و كاغذ و دوات خواست آن دعا را نوشت گويد او را آزاد كرد و به حاجب خود سپرد تا در خانه سلطنتى او را منزل داد و هر پنجشنبه به حضور آن حضرت شرفياب ميشد.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : پس از شير بريدن رضاعى نباشد، در روزه پيوست بهم نيست ، پس از احتلام يتيمى نيست ، يك روز سكوت تا شب روانيست ، پس از هجرت تعرب نيست ، پس از فتح مكه هجرت واجب نيست ، پيش از ازدواج طلاق نيست پس از مالك شدن آزادى نيست ، بى اذن پدر قسم فرزند درست نيست و نه بى اذن مولا قسم مملوك و نه بى اذن شوهر قسم زوجه و در معصيت نذرى نيست و در قطع رحم يمين نيست .

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه توسل به مرا خواهد و خواهد دستى بر من داشته باشد كه روز قيامت شفيع او باشم صله به خاندانم دهد و آنها را شاد كند.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه صلوات بر محمد و آلش فرستد خداى جل جلاله فرمايد بر تو باد صلوات خدا پس بسيار بفرست و هر كه صلوات بر محمد تنها فرستد و بر آلش نگويد بوى بهشت كه از پانصد سال راه دريافت شود نبويد.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كس هر روز بيست و پنج بار گويد اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات خدا به شماره هر مؤمنى كه در گذشته زنده باشد تا روز قيامت حسنه اى برايش نويسد و گناهى از او محو كند و درجه اى بالا برد.

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه چهل تن از برادران دينى خود را در دعا بر خود مقدم دارد براى آنان و خودش مستجاب شود.

٩- معاوية بن عمار گفت : نام يكى از پيغمبران را نزد امام صادق عليه‌السلام بردم و بر او صلوات فرستادم ، فرمود چون نام پيغمبرى برده شد اول صلوات بر محمد فرست و سپس بر او و سائر انبياء.

١٠- به ام سلمه زوجه پيغمبر رسيد كه : يكى از مواليانش به على بد ميگويد و او را كم ميشمارد او را خواست و باو گفت : فرزندم بمن خبر رسيده كه تو على عليه‌السلام را كم ميشمارى و باو بد ميگوئى ؟ گفت مادر جان آرى ، فرمود مادرت به عزايت بگريد بنشين تا حديثى كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم برايت بگويم در كار خود نظرى كن ، ما نه زن بوديم در خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك شب و روز نوبه من بود كه پيغمبر پنجه در پنجه على و دست بر شانه او داشت وارد حجره من شد و فرمود از اطاق بيرون شو و ما را تنها گذار من بيرون رفتم و مشغول راز گفتن شدند همهمه آن ها را مى شنيدم و نميفهميدم چه ميگويند تا بنظرم روز نيمه شد و آمدم پشت در و گفتم يا رسول اللّه اجازه ورود دارم ؟ فرمود نه و من يكه سختى خوردم از ترس اينكه از خشمش مرا رد كرده باشد يا آيه اى در باره من نازل شده باشد درنگى كردم باز دوم پشت

در آمدم و اجازه ورود خواستم و فرمود نه يكه سخت ترى خوردم و درنگى كردم و براى بار سوم اجازه خواستم ، رسول خدا فرمود اى ام سلمه وارد شو من وارد شدم على برابر او زانو زده بود و عرض ميكرد يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت چون چنين و چنان شود بمن چه دستورى ميدهى ؟ فرمود دستور صبر است دوباره پرسيد فرمود صبر درباره سوم فرمود يا على اى برادر چون چنين كنند شمشير خود بكش و بر شانه گذار و بزن و پيشرو تا مرا بر خورى و شمشيرت از خونشان بچكد سپس رو بمن كرد و فرمود اى ام سلمه چرا افسرده اى ؟ عرض كردم براى اينكه مرا رد كرديد، فرمود بخاطر دلتنگى از تو ردت نكردم تو در نظر خدا و رسولش نيكوئى ولى چون آمدى جبرئيل سمت راست من بود و على سمت چپم و جبرئيل گزارش ‍ پيشامدهاى پس از من را بمن ميداد و بمن سفارش ميكرد كه آنها را به على وصيت كنم ، اى ام سلمه بشنو و گواه باش كه اين على بن ابى طالب عليه‌السلام وزير منست در دنيا و وزير منست در آخرت اى ام سلمه بشنو و گواه باش ‍ اين على بن ابى طالب پرچمدار منست در دنيا و پرچمدار منست در قيامت ، اى ام سلمه بشنو و گواه باش اين على بن ابى طالب وصى و خليفه من است پس از من و عمل كننده به وعده هاى من است و راننده نااهلان از حوض من است ، اى ام سلمه بشنو و گواه باش اين على بن ابى طالب سيد مسلمانان و امام متقيان و پيشواى دست و روسفيدان و كشنده ناكثان و قاسطان و مارقانست ، گفتم يا رسول اللّه ناكثان كيانند؟ فرمود آنها كه در مدينه بيعت كنند و در بصره بشكنند، گفتم قاسطان كيانند؟ فرمود معاويه و اصحاب شامى او، گفتم مارقان كيانند؟ فرمود اصحاب نهروان ، مولاى ام سلمه گفت عقده دلم را گشودى خدا بتو فرج دهد بخدا هرگز بعلى عليه‌السلام بد نگويم .

١١- شيخى از ثماله گويد: وارد بر زنى از تميم شدم كه پير فرتوتى بود و بمردم حديث ميگفت باو گفتم خدايت رحم كند بمن حديثى از فضائل امير المؤمنين باز گو، گفت من برايت حديث بگويم با اينكه اين استاد نزد من حاضر است و ميبينى خوابيده است ، گفتم اين كيست ؟ گفت ابو حمراء خادم رسول خدا است ، من نزد او نشستم و او سخن مرا كه شنيد برخاست نشست و گفت چيست ؟ گفتم رحمك اللّه از آنچه ديدى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على ميكرد بمن باز گو زيرا خدا از تو آن را بازپرسى كند گفت بر مرد مطلعى وارد شدى آنچه ديدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على ميكرد يك روز بمن گفت اى ابو حمراء برو و صد تن از عرب و پنجاه تن از عجم و سى تن از قبط و بيست تن از حبش را نزد من حاضر كن من آنها را آوردم ، فرمود عرب را در صف كن و عجم را دنبال آنها صف كن و قبط را دنبال عجم و حبش را دنبال قبط سپس محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست حمد و ستايش حق كرد و خدا را ببيانى تمجيد كرد كه مردم مانند آن را نشنيده بودند. سپس فرمود اى گروه عرب و عجم و قبط و حبش شما اعتراف كرديد كه نيست معبود حقى جز خدا يگانه است و شريك ندارد و محمد بنده و فرستاده او است ؟ گفتند آرى ، سه بار فرمود خدايا گواه باشد در بار سوم فرمود شما اعتراف داريد كه نيست معبود حقى جز خدا و محمد بنده و رسول خدا است و على بن ابى طالب امير مؤمنان و ولى امر است بعد از من گفتند بار خدايا آرى سه بار فرمود خدايا گواه باش سپس فرمود اى على برو و كاغذ و دواتى برايم بياور آن را گرفت و بدست على عليه‌السلام داد و فرمود بنويس ، عرضكرد چه بنويسم ؟ فرمود بنويس اينست كه عرب و عجم و قبط و حبشه اعتراف دارند كه نيست معبود حقى جز خدا و محمد بنده و رسول او است و على بن ابى طالب امير مؤمنانست و امام بعد از من ، سپس آن عهدنامه را مهر كرد و بعلى سپرد و تا كنون آن را نديدم ؟ گفتم خدايت رحمت كند بيفزا برايم ، گفت روز عرفه رسول خدا بيرون آمد و دست على را بدست داشت و فرمود اى گروه خلائق براستى خداى تبارك و تعالى امروز بشما مباهات ميكند كه همه شما را بيامرزد سپس رو بعلى كرد و فرمود تو را بالخصوص بيامرزد و فرمود اى على عليه‌السلام نزديك من آى نزديك او رفت و پيغمبر فرمود حق سعادت را كسى دارد كه تو را دوست دارد و اطاعت كند و همه شقاوت از آن كسى است كه تو را دشمن دارد و برابر تو بايستد و بغض تو را داشته باشد اى على دروغ گفت كسى كه گمان برد مرا دوست و دشمن تو است اى على هر كه با تو جنگند با من جنگيده و هر كه با من جنگد با خدا جنگيده اى على هر كه تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته هر كه مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته و خدا او را بخت برگشته كند و بدوزخ برد.

۱۱

مجلس شصت و يكم جمعه پنج روز از ماه ربيع الاخر ٣٦٨ مانده

مجلس شصت و يكم جمعه پنج روز از ماه ربيع الاخر ٣٦٨ مانده

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اى فاطمه براستى خداى تبارك و تعالى از خشم تو خشم كند و بخشنوديت خشنود شود راوى حديث گويد صندل آمد و بامام ششم عرضكرد يا ابا عبد اللّه اين جوانان از قول شما احاديث ناستوده اى براى ما نقل كنند، فرمود چه حديثى ؟ گفت از قول شما گويند خدا بخشم فاطمه خشم كند و برضاى او راضى شود امام ششم فرمود اى صندل مگر در ضمن روايات شما نيست كه خداى تبارك و تعالى بخشم بنده مؤمن خود خشم كند و بخشنوديش خشنود شود؟ فرمود چرا گفت تو منكرى كه فاطمه عليه‌السلام مؤمنه است و خدا بخشم او خشم كند و بخشنوديش خشنود شود؟ گفت خدا داناتر است كه رسالت خود را بكه عطا كند.

٢- برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر رسيد كه : سعد بن معاذ مرده آن حضرت با اصحاب خود آمدند و دستور داد سعد را غسل دهند و خود بر در ايستاد و چون حنوط و كفنش كردند و تابوتش ‍ برداشتند رسول خدا بى كفش و رداء او را تشييع كرد و گاهى سمت تابوتش ‍ را ميگرفت و گاهى سمت چپ آن را بگورش رسانيد و خود ميان گور او رفت لحدش را درست كرد و خشت بر او چيده ميفرمود سنگ بمن دهيد و گل بدهيد و ميان خشتها را گل ميزد و چون تمام شد و خاك بر او ريخت و قبرش را ساخت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من ميدانم كهنه مى شود و كهنگى باو سرايت ميكند ولى خدا دوست دارد هر كه عمل نمايد و محكمش نمايد چون از قبرش پرداختند مادر سعد برخاست و گفت اى سعد بر تو گوارا باد بهشت رسول خدا فرمود اى مادر سعد آرام باش و با پروردگارت قطع مكن زيرا سعد گرفتار فشار قبر شد گويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگشت و مردم برگشتند و ب آن حضرت گفتند يا رسول اللّه ما ديديم با سعد آن كردى كه با احدى نكردى تو بى رداء و كفش دنباله جنازه اش را رفتى فرمود فرشته ها بى ردا و پاى برهنه دنبال او بودند و من ب آنها تاسى كردم ، گفتند راست و چپ تابوتش را گرفتى ؟ فرمود دستم بدست جبرئيل بود و هر جا را ميگرفت ميگرفتم ، گفتند تو دستور غسلش را دادى و بر او نماز خواندى و او را بدست خود در گور نهادى و باز هم فرمودى كه سعد فشار قبر دارد؟ فرمود آرى با خاندان خود بداخلاقى ميكرد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بابى درداء فرمود : هر كه صبح كند تندرست و آسوده و خوراك آن روز را دارد گويا همه دنيا را باو دادند، اى پسر جعشم بس است از دنيا تو را آنچه رفع گرسنگى تو كند و عورتت را بپوشد و اگر خانه هم داشته باشى كه در آن جا كنى چه خوب است و اگر مركب سوارى هم داشته باشى به به و گر نه همان نان و كوزه اى آب و بيش از آن حسابش بر تو است يا عذابش .

٤- هرون بن خارجه گويد: امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود از منزلت تا مسجد كوفه چه اندازه است ؟ باو گزارش دادم ، فرمود فرشته مقرب و پيغمبر مرسل و بنده نيكى كه داخل كوفه شده باشد نماند مگر آنكه در آن نماز خوانده ، رسول خدا را در شب معراج بر آن گذر دادند و فرشته اى براى آن حضرت اجازه خواست و دو ركعت نماز در آن خواند، نماز واجب در آن برابر هزار نماز است و نافله برابر پانصد، نشستن در آن بى تلاوت قرآن هم عبادتست و اگر چه خود را بر زمين بكشى ب آن برو.

٥- ابن ابى ليلى گويد: كعب بن عجره بمن گفت نميخواهى هديه اى بتو دهم ، براستى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد ما بيرون آمد و گفتيم يا رسول اللّه ما دانستيم كه چگونه بر تو درود فرستيم بفرما كه صلوات بر تو چگونه است ؟ فرمود بگوئيد اللهم صل على محمد كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد و بارك على آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : بسا ژوليده ژنده پوش دوره گردى كه اگر خدا را قسم دهد اجابت كند او را.

٧- على عليه‌السلام فرمود : شنيدم رسول خدا در تفسير آيه (هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ )(در سوره الرحمن) ميفرمود براستى خداى عز و جل فرموده چيست پاداش كسى كه نعمت يگانه پرستى باو دادمى ؟ جز بهشت .

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : سزاوارتر كسى كه آرزوى توانگرى مردم كند بخيلانند زيرا چون مردم توانگر شوند دست از مالشان باز دارند سزاوارتر كسى كه براى مردم آرزوى خوبى كنند معيوبانند زيرا چون مردم خوب باشند چشم از عيوبشان باز دارند و سزاوارتر كسى كه آرزوى بردبارى مردم كنند سفيهانند كه محتاجند مردم از آنها درگذرند ولى وضع چنين شده كه بخيلان آرزوى فقر مردم دارند و معيوبان آرزوى عيب در مردم دارند و سفيهان آرزوى سفاهت مردم دارند با اينكه فقر نياز به بخيل آرد و فساد مايه عيب جوئى از معيوبانست و سفاهت سبب كيفر گنهكاران :

٩- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : حاضران در نماز جمعه سه طبقه اند اول آنها كه با تواضع آرامش پيش از امام حاضر شوند و نماز جمعه كفاره گناهانشان باشد تا جمعه ديگر و به اضافه سه روز چون خدا فرمايد (انعام - ١٦٠) هر كه حسنه آرد ده برابر آن دارد، دوم مرديكه با جنجال و تملق و دلتنگى حاضر آن شود اين هم گناهش ريخته شود، سوم مردى كه در حال خطبه امام آيد كه خلاف سنت رفته و از آن ها است كه چون از خدا درخواست كند و اگر خواهد باو عطا كند و اگر خواهد محرومش سازد.

١٠- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : برسول خدا از وامى شكايت كردم فرمود «بگو اللهم اغننى بحلالك عن حرامك و بفضلك عمن سواك» اگر باندازه كوه صبير قرض داشته باشى خدا ادا كند و صبير بزرگترين كوه يمن است . ١١- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من شهر حكمتم كه بهشت است و تو اى على در آنى و چگونه كسى ره به بهشت برد جز از درش .

١٢- عروة بن زبير از جدش نقل كند كه : مردى در حضور عمر به على بد گفته عمر باو گفت صاحب اين قبر را ميشناسى محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب است و على پسر ابى طالب بن عبد المطلب است جز به نيكى نام على را مبر كه اگر او را عيب كنى اين را در قبرش آزار كردى .

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مردمى كه از بستر خود برخيزند سه دسته اند دسته اى سودمند و بى زيان دسته اى زيان مند و بى سود و دسته اى بى سود و بى زيان دسته سودمند بى زيان آنكه از خواب برخيزد و وضوء سازد و نماز بخواند و ذكر، خدا گويد آن دسته كه به معصيت گذرانند تا بخوابند زيانمند و بى سود و آن دسته كه تا صبح بخوابند نه سود برند و نه زيان .

١٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه دوست دارد خدا سختيهاى جان كندن را بر او آسان كند بايد صله رحم كند و به پدر و مادرش نيكى كند چون چنين باشد خدا جان كندن را بر او آسان كند و در زندگى دچار پريشانى و فقر نشود.

١٥- فرمود : هر كه خواهد خدايش در رحمت خود درآورد و به بهشتش برد خوش خلق و با انصاف باشد نسبت بخود و يتيم نواز و ضعيف پرور و متواضع براى خدا باشد.

١٦- على عليه‌السلام فرمود : هر كه به مسجد رود يكى از هشت فائده ببرد: برادرى دينى يا دانشى تازه يا آيه محكم يا رحمتى كه انتظار ميرود يا سخنى كه او را از هلاكت برگرداند و يا كلمه دليل بر هدايت يا آنكه گناهى را ترك كند براى ترس يا شرم .

١٧- امام پنجم عليه‌السلام فرمود : همانا خداى عز و جل از جمعه تا جمعه ديگر سى و پنج نماز بر مردم فرض كرده است كه يك نمازش واجب كرده به جماعت باشد و آن نماز جمعه است كه نه صنف را از آن معاف كرده : كودك و پيرمرد و ديوانه و بنده و زن و بيمار و كور و هر كه دو فرسخ و زياده دور است .

١٨- فرمود : قنوت وتر مانند قنوت نماز جمعه است در دعاى قنوت ميخوانى : تظاهر الاعداء و كثرة عدونا و قلة عددنا فافرج ذلك يا رب بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره اله الحق رب العالمين». در قنوت وتر پس از اين دعا هفتاد بار ميگوئى استغفر اللّه و اتوب اليه و بسيار بخدا از دوزخ پناه ميبرى و بعد از سلام نماز سه بار ميگوئى سبحان ربى الملك القدوس العزيز الحكيم و سه بار الحمد الرب الصباح الحمد لفالق الاصباح .

١٩- عبد اللّه بن فضاله گويد: از امام پنجم يا ششم شنيدم ميفرمود چون پسر بچه سه سالش شد باو هفت بار تلقين كنند لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و او را واگذارند تا سه سال و هفت ماه و ده روز و باو تلقين كنند مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ هفت بار و او را گذارند تا چهار ساله شود و هفت بار صلى اللّه على محمد باو تلقين كنند و او را واگذارند تا پنجساله شود و از او پرسند كدام دست راست تو است و كدام چپ چون آن را بداند بسوى قبله اش وادارند و باو گويند سجده كند و او را واگذارند تا شش ساله شود و چون شش سالش تمام شود بنمازش وادارند و ركوع و سجود باو آموزند و نگذارند تا هفت سالش تمام شود و سپس باو گويند روى و دستت را بشوى و چون شست بگذارند نه سالش تمام شود و پس از تمام نه سال وضوء باو آموزند و اگر مسامحه كند او را براى ياد گرفتن آن بزنند و دستور نمازش دهند و براى آن او را بزنند و چون وضوء و نماز آموخت خدا او را و پدر و مادرش را بيامرزد ان شاء اللّه تعالى .

# مجلس شصت و دوم سه شنبه سلخ ربيع الاخر ٣٦٨

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه نماز مغرب را بى جهت پس اندازد تا ستاره همه در هم نمود شوند من از او به خدا بيزارم .

٢- فرمود : بسا چوب ريحان و شاخه انار خلال نكنيد كه رگ خوره را تحريك ميكنند.

٣- حمزة بن حمران گويد: خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم فرمود حمزه از كجا آمدى ؟ گفتم از كوفه گريست تا ريشش از اشگش تر شد عرضكردم يا ابن رسول اللّه چرا اين قدر گريستى فرمود بياد عمويم زيد افتادم و آنچه باو كردند آمدم و گريستم ، عرضكردم چه وضع او را ياد كردند؟ فرمود وضع كشتن او را كه تيرى به پيشانيش رسيد و پسرش يحيى آمد و خود را بروى او انداخت و گفت اى پدر مژده گير كه به رسول خدا و على و فاطمه و حسن و حسين وارد ميشوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود آرى پسر جانم آهنگرى آوردند و آن تير را از پيشانيش بيرون كشيد و جانش با آن برآمد او را آوردند در ته جوى آب بستانى دفن كردند و آب بر آن جوى بستند ولى غلام سندى جاسوس با آنها بود، فردا نزد يوسف بن عمر رفت و او را از مدفن او خبر كرد و يوسف بن عمر او را برآورد و در كناسه بدار زد و چهار سال بالاى دار ماند و سپس دستور دادند او را سوختند و خاكسترش را بباد دادند خدا لعنت كند قاتل و خاذل او را و بخدا شكوه كنم از آنچه بما خانواده پيغمبرش پس از او رسيد و از او يارى خواهم كه بهتر يار است .

٤- على بن الحسين عليه‌السلام فرمود : در اين ميان كه روزى امير مؤمنان با اصحابش نشسته بود و آنها را براى نبرد صف بندى ميكرد پيره مرديكه رنج سفر در او نمودار بود خدمت او آمد و گفت يا امير المؤمنين من از سوى شام نزد تو آمدم پيرى سالخورده ام و بيشمار فضل تو را شنيدم و به گمانم ترورت كنند از آنچه خدا بتو آموخته مرا بياموز، فرمود آرى اى شيخ هر كه دو روزش برابر باشد مغبونست و هر كه دنيا همت او باشد هنگام مرگ سخت افسوس خورد و هر كه فردايش بدتر از ديروز است محرومست هر كه با تامين دنيايش غم آخرت ندارد هلاكست و هر كه كمى خود را وانرسد هوس بر او چيره شود و هر كه در كاستى است مرگ او بهتر است . اى شيخ دنيا خرم و شيرين است و اهلى دارد و آخرت هم اهلى دارد كه از مفاخره با دنيا داران خوددارى كنند و بدنيا رشك نبرند و به خوشى آن شاد نشوند و از تنگى آن غم نخورند اى شيخ هر كه از شبيخون نگرانست خوابش كم است چه شتاب دارند شبها و روزها براى عمر بنده پس زبانت در بند و سخنت بشمار كم گو جز در نيكى اى شيخ براى مردم بپسند آنچه براى خود پسندى و با مردم آن كن كه دوست دارى با تو كنند. سپس رو بيارانش كرد و فرمود اى مردم نميبينيد كه اهل دنيا در هر بام و شام احوال دگرگونى دارند يكى بر خاك هلاك افتاده و ديگرى عيادت كند و يا عيادت شود و آن يك در جان كندنست و اميدى باو نيست و آن ديگرى ميان كفن است ، طالب دنيا را مرگ در دنبال است غافلى كه از او غفلت نشود ماندها دنبال گذشته ها ميروند، زيد بن صوحان عبدى عرضكرد يا امير المؤمنين كدام زور چيره تر و نيرومندتر است ؟ فرمود هواى نفس ، كدام خوارى خوارتر است ؟ فرمود حرص بر دنيا كدام فقر سختتر است ؟ فرمود كفر پس از ايمان ، كدام دعوت گمراه كننده تر است ؟ فرمود آنكه دعوت به نيست كند، كدام عمل برتر است ؟ فرمود تقوى ، كدام عمل كاميابتر است ؟ فرمود جستن آنچه نزد خداست ؟ كدام رفيق بدتر است ؟ فرمود آنكه معصيت خدا را برايت بيارايد، كدام خلق بدبخت ترند؟ فرمود آنكه دينش را به دنياى ديگر بفروشد كدام مردم نيرومندترند؟ فرمود بردبار، كدام كس بخيل تر است ؟ فرمود آنكه مال حرام بدست آرد و در غير حق صرف كند، كدام كس زيرك تر است ؟ فرمود كسى كه راه حق از باطل بشناسد و بحق گرايد، كدام كس بردبارتر است ؟ فرمود آنكه خشم نگيرد، كدام كس راى ثابت تر دارد؟ فرمود آنكه مردم از خود نفريبندش و دنيا بخود آرائى او را نفريبد، كدام كس احمقست ؟ فرمود آنكه زير و رو شدن دنيا را بيند و فريفته آن گردد كدام مردم افسوس خورترند؟ فرمود آنكه از دنيا و آخرت محروم است كه آن زيان آشكاريست ، كدام مردم كورترند؟ فرمود آنكه عمل ريا كند و ثواب از خدا خواهد، كدام قناعت بهتر است ؟ فرمود قانع به آنچه خدا باو داده ، كدام مصيبت سخت تر است ؟ فرمود مصيبت در دين ، كدام عمل پيش خدا محبوبتر است ، فرمود انتظار فرج ، كدام مردم نزد خدا بهترند؟ فرمود ترساتر و با تقواترشان و زاهدترشان در دنيا، كدام سخن نزد خدا بهتر است ؟ فرمود كثرت ذكر و زارى و دعا بدرگاهش ، كدام گفتار راست تر است ؟ فرمود شهادت باينكه معبود حقى جز خدا نيست ، گفت كدام عمل پيش ‍ خدا بزرگتر است ؟ فرمود تسليم و ورع ، چه كس گراميتر است ؟ فرمود آنكه براستى در جبهه ها عمل كند. سپس رو به آن پير مرد كرد فرمود به راستى خداى عز و جل خلقى آفريده كه دنيا در نظر آن تنگ است و از آن و كالاى آن روگردانند و مشتاق دار السلامى هستند كه خدا آنها را بدان دعوت كرده و بر تنگى معاش و ناراحتى صبر كردند و مشتاق آنچه نزد خداست شدند از كرامت و جان خود را براى رضاى خدا دادند و سرانجامشان شهادت بود و خدا را ملاقات كردند كه از آنها خشنود بود و دانستند كه مرگ راه گذشته ها و باقيمانده ها است و براى آخرت خود جز طلا و نقره پس انداز كردند و بر صرف قوت صبر كردند و زيادى را پيش داشتند و راه خدا دوست داشتند آنان چراغ هدايت و اهل بهشتند و السلام . آن شيخ گفت من كه بهشت را با تو و يارانت مينگرم آن را بگذارم و كجا بروم اى امير المؤمنين ساز و برگى بمن ده كه بر دشمنت بتازم ، امير المؤمنين باو ساز و برگ داد و در نبرد جلو او شمشير ميزد و پيش ميرفت و امير المؤمنين از شهامت او در شگفت ميشد و چون نبرد سخت شد اسب خود پيش راند تا كشته شد و يكى از ياران على دنبال او رفت و ديد بخاك افتاده و اسب او حاضر است و تيغش در بازو است آن ها را برگرفت و پس از خاتمه نبرد خدمت امير المؤمنين آورد امير المؤ منين برايش طلب رحمت كرد و فرمود بخدا اين مرد بحق خوشبخت بود بر برادر خود رحمت جوئيد.

٥- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر سعد بن معاذ رحمت فرستاد و فرمود : نود هزار فرشته با جبرئيل برايش رحمت خواستند، فرمود اى جبرئيل از چه راه مستحق رحمت بر شما شده ؟ گفت بخاطر خواندن قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ايستاده و نشسته و سواره و پياده و در رفتن و در آمدن .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : روانيست زن خود را بى زيور گذارد گرچه گردن بند بگردن آويزد و خوش ‍ نيست كه دستش بي خضاب باشد گرچه حنا را بر آن بمالد و پاك كند و گرچه سالخورده هم باشد.

٧- امام باقر عليه‌السلام فرمود : در روز محشر كه خدا بندگان را بر انگيزد روزها را بياورد و مردم آنها را بنام و نشان بشناسند پيش از همه روز جمعه است كه نور درخشانى دارد و روزهاى ديگر دنبال اويند و او مانند عروس محترمى است كه بخانه صاحب مقام و مكنتى ميبرند، روز جمعه گواه و نگهدار كسى است كه بدان بشتابد و مؤمنان بحساب سبقت به جمعه سبقت به بهشت كنند.

٨- فرمود : خدا يك مرد بيابانى را بدو كلمه دعا آمرزيد گفت خدايا اگر مرا عذاب كنى اهل آنم و اگر بيامرزى مرا اهل آنى ، خدا او را آمرزيد.

٩- فرمود : چيزى دل را بيشتر از گناه فاسد نكند دل كه آلوده بگناه شد مغلوب آن گردد تا وارونه شود.

١٠- فرمود : يك جوان يهودى بسيار نزد پيغمبر مى آمد تا بجائى كه او را لايق خدمت شمرد و بسا او را دنبال حاجتى ميفرستاد و بسا بود كه براى حضرت نامه مينوشت ، چند روزى حضرت او را نديد و احوال او را پرسيد يكى گفت من او را در حال مرگ واگذاشتم و آمدم پيغمبر با جمعى اصحابش بالين او آمدند آن حضرت بركتى داشت كه با هر كه سخن ميكرد جوابش ميداد فرمود اى فلانى آن جوان چشم گشود و گفت لبيك يا ابا القاسم فرمود بگو اشهد ان لا اله الا اللّه حمد خدا را كه امروز به وسيله من نفسى را از دوزخ نجات داد.

١١- فرمود : هر كه گل خورد خارش بدن گيرد و به بواسير مبتلا شود و درد بد در او تحريك گردد و قوت پاهايش برود و هر چه از كارش كم شود نسبت به ايام تندرستى مورد محاسبه قرار گيرد و بر آن عذاب شود.

١٢- رسول خدا فرمود : چهار چيز است كه هر كدام در خانه اى رخنه كرد ويرانش كند و به بركت آباد نگردد، خيانت ، دزدى ، ميخوارى و زنا.

١٣- فاطمه عليه‌السلام خدمت پيغمبر آمد و از ضعف حال نام برد، پيغمبر باو فرمود : تو نميدانى على چه مقامى نزد من دارد؟ دوازده سال داشت كه كارهاى مرا اداره ميكرد، در شانزده سالگى برابرم شمشير زد و نوزده سالگى پهلوان ها را كشت و در بيست سالگى هموم مرا بر طرف كرد، بيست و دو ساله بود كه در خيبر را از جا برداشت كه پنجاه مرد نميتوانستند آن را بردارند، چهره فاطمه از شادى برافروخت و سر پايش قرار نداشت تا نزد على برگشت و باو گزارش داد در جوابش فرمود چه حالى داشتى اگر همه تفضلات خدا را بر من برايت بازمى گفت .

١٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه يك دينار صله در اين دنيا به يكى از خاندانم بدهد روز قيامت يك قنطار باو عوض دهم .

١٥- امام صادق عليه‌السلام فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه نماز واجب را از وقتش پس اندازد فرداى قيامت شفاعت من باو نرسد.

١٦- امام باقر عليه‌السلام فرمود : چون نماز عصر جمعه را خواندى بگو خدايا رحمت فرست بر محمد و بر اوصياء پسنديده او بهترين رحمت خود را و بهترين بركت خود را به آنها عطا كن و درود بر آنان و بر ارواحشان و اجسادشان و رحمت خدا و بركاتش ، هر كه بعد از عصر آن را بخواند خداى عز و جل براى او صد هزار حسنه نويسد و صد هزار گناه از او محو كند و صد هزار حاجت او برآورد و صد هزار درجه او را بدان بالا برد.

١٧- سليمان بن مهران گويد: روزى شرفياب حضور امام صادق عليه‌السلام شدم و چند تن از شيعه ها آنجا بودند و شنيدم ميفرمود اى گروه شيعه زينت ما باشيد و زشتى ما نباشيد با مردم خوش زبانى كنيد و زبان خود نگهداريد و از زياده گوئى و بدگوئى بازش داريد.

١٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خوشا بر كسى كه مرا بيند و خوشا بر كسى كه ببيند آنكه مرا ديده يا كسى كه او را ديده است .

# مجلس شصت و سوم روز جمعه سوم جمادى الاولى ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به امير المؤمنين فرمود : آنچه برايت گويم بنويس عرضكرد يا رسول اللّه ميترسى فراموش كنم ؟ فرمود از فراموشى بر تو ترسى ندارم چون از خدا خواستم كه تو را حافظه دهد و فراموشت نكند ولى براى همكاران خود بنويس : على گويد عرضكردم همكارانم كيانند؟ فرمود امامان از فرزندانت كه بدانها امتم از باران بنوشند و دعايشان مستجاب شود و بدانها خدا بلا را از ايشان بگرداند و به وسيله آن ها رحمت از آسمان نازل شود و اين اول آنها است (با دست خود بحسن اشاره كرد بعد بحسين) سپس فرمود امامان از فرزندان اويند.

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود خداى عز و جل نامه اى پيش از مرگ پيغمبر بر او نازل كرد و فرمود اى محمد اين نامه وصيت تو است به نجيب از خاندانست ، گفت اى جبرئيل نجيب خاندانم كيست ؟ در جواب گفت على بن ابى طالب و بر آن نامه مهرهائى طلائى بود پيغمبر آن را به على عليه‌السلام داد و فرمود يكى از آن مهرها را بردارد و به هر چه در آنست عمل كند، يك مهر را برداشت و بدان چه در آن بود عمل كرد سپس او را به پسرش حسن عليه‌السلام داد او هم مهرى برداشت و به آنچه در آن بود عمل كرد، سپس آن را به حسين عليه‌السلام داد و مهرى برداشت و در آن يافت كه جمعى را بيرون بر براى شهادت كه جز با تو شهادت بهره آنها نيست و خود را بخدا بفروش و همين كار را كرد سپس آن را به على بن الحسين عليه‌السلام داد و مهرى گشود و در آن يافت كه خاموش باش و گوشه منزل بنشين و عبادت خدا كن تا مرگت در رسد همين كار كرد و آن را به محمد بن على عليه‌السلام داد و مهرى برداشت و در آن يافت كه براى مردم حديث بگو و فتوى بده و جز از خدا مترس كه احدى را بر تو تسلط نيست سپس آن را بمن داد و مهرى گشودم و در آن يافتم كه براى مردم حديث بگو و فتوى بده و علوم اهل بيت را منتشر كن و گفتار پدرانت را تصديق كن و از احدى جز خدا نترس تو در حرز و امانى من اين كار كردم و آن را به موسى بن جعفر ميدهم و او همچنان او را به امامى كه پس از او است ميدهد و هميشه چنين است تا قيام مهدى .

٣- فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : من سيد پيغمبرانم و وصيم سيد اوصياء و اوصيايم ، سادات وصيانند آدم از خدا خواست كه وصى نيكى باو دهد خدا باو وحى كرد كه من پيغمبرانى را به نبوت گرامى داشتم و خلق خود را برگزيدم و بهترين آنها را وصى نمودم . سپس خداى عز و جل به آدم وحى كرد كه به شيث وصيت كند كه هبة اللّه بن آدم است و شيث پسرش شبان زاد نزله حوريه كه از بهشت براى آدم آوردند و او را به پسرش شيث تزويج كرد وصيت كرد و شبان به محلث وصيت كرد و او به محوق و محوق به عميشا و او اخنوخ را كه ادريس نبى است وصى خود نمود و ادريس به ناحور وصيت كرد و او به نوح نبى ، نوح بسام وصيت كرد و او به عثامر وصى عثامر عيساشناسد و وصى او يافت و وصى او بره و او به جفيسه وصيت كرد و او به عمران و عمران به ابراهيم خليل و او به پسرش ‍ اسماعيل و اسماعيل به اسحاق و او به يعقوب و يعقوب به يوسف و او به ثرياء و او به شعيب و او به موسى بن عمران سپرد و او به يوشع بن نون و او به داود عليه‌السلام و او به سليمان و او به آصف بن برخيا و او به زكريا و زكريا به عيسى بن مريم و او به شمعون بن الصفا و او به يحيى بن زكريا و او به منذر و از منذر به سليمه رسيد و او به برده وصيت كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود برده آن را بمن داد و من بتو ميدهم اى على و تو به ، وصى خود و او به اوصياء تو از فرزندانت يكى پس از ديگرى تا برسد به بهترين اهل زمين پس از تو، امت به تو كافر شوند و در باره تو سخت اختلاف كنند آنكه بر تو برجا ماند چون پاينده با من است و كناره كن از تو در آتش است و آتش اقامتگاه كافرانست .

٤- ابو بصير گويد: به امام ششم گفتم دعاى يوسف در چاه تاريك چه بود ما در آن اختلاف داريم فرمود چون يوسف به چاه تاريك افتاد از زندگى نوميد شد و گفت بار خدايا اگر خطاها و گناهها روى مرا نزد تو كهنه كردند و آوازم را نزد خود بالا نبرى و دعايم را مستجاب نكنى من از تو خواهش كنم بحق يعقوب پيره مرد به ناتوانيش رحم كن و مرا با او همراه كن تو مهربانى او را نسبت بمن و اشتياق مرا نسبت باو ميدانى . گويد سپس امام ششم گريست و گفت من هم ميگويم بار خدايا اگر خطاها و گناهان مرا نزد تو بى آبرو كرده و آوازم بدرگاهت بر نميايد من از تو كه چيزى مانند تو نيست خواهش كنم به محمد پيغمبر رحمتت يا اللّه ..... سپس امام فرمود اين را بگوئيد كه من آن را در گرفتاريهاى بزرگ ميگويم .

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چهار كس به بهشت نروند كاهن ، منافق ، دائم الخمر و سخن بسيار چين .

٦- رسول خدا بر سر جنازه عمويش ابو طالب آمد و فرمود : اى عمو جان در يتيمى پرستارم بودى و در خردسالى مرا پروريدى و در سالخوردگى يارى كردى خدا تو را از من پاداش نيك دهد سپس دستور داد على او را غسل دهد.

٧- عبد اللّه بن عمر دو مرد را ديد كه در سر عمار با هم طرفند و هر كدام خود را قاتل او ميداند گفت : بر سر اين مرافعه دارند كه كدام زودتر بدوزخ ميروند و سپس گفت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود كشنده و لخت كننده اش در دوزخ است اين خبر به معاويه رسيد، گفت ما او را نكشتيم آنكه او را به جبهه آورد كشت . شيخ ابو جعفر صدوق رحمه‌اللهگويد بنا بر اين لازم آيد كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قاتل حمزه و شهداى همراهش باشد چون پيغمبر آنها را به جبهه احد برد.

٨- بلال بن يحيى عبسى گويد: چون عمار كشته شد نزد حذيفه رفتند و گفتند يا ابا عبد اللّه اين مرد كشته شد و مردم در باره او اختلاف دارند شما چه گوئيد، گفت اكنون كه نزد من آمديد مرا بنشانيد گويد يكى او را به سينه گرفت و او گفت من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم فرمود تا سه بار كه ابو يقظان بر فطرت اسلام است و هرگزش ‍ واننهد تا بميرد:

٩- عايشه گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : عمار ميان دو كار مختار نشود جز آنكه سخت تر را پذيرد.

١٠- امام باقر عليه‌السلام فرمود : على عليه‌السلام روز جمعه پيش از ليلة الهرير در صفين اين خطبه را خواند، حمد خدا را بر نعمتهاى خويش بر همه خلقش از نيك و بد و بر حجتهاى رسايش ‍ بر همه خلقش از نافرمان و فرمانبر، گر بگذرد از فضل او است و گر عذاب كند به سبب كار خود آنها است و نيست خداوند ستمكار ببندگانش ، سپاسش ‍ كنم بر آزمايش خوش و نعمتهاى پياپى و از او يارى جويم بر اين پيشامد ما در امر دين ما و باو ايمان دارم و بر او توكل سازم و بس است كه او وكيل باشد سپس من گواهم كه نيست معبود حقى جز خدا، يگانه است شريك ندارد و محمد بنده و رسول او است او را براى هدايت فرستاده و دينش كه پسنديده و اهل آنست او را بر همه بندگانش برگزيده براى رساندن پيغام و دليلهايش به مردم و چنانچه خدا ميدانست مهربان و دلسوز بود، گراميترين خلق خدا بود در حسب و خوش منظرتر و دلدارتر و پدردارتر و باوفاتر بود هيچ مسلمانى يا كافرى براى مظلمه باو در نياويخت بلكه ستم ميديد و ميگذشت و با او پيمان شكنى ميشد و چشم پوشى ميكرد و عفو مينمود تا در گذشت مطيع خدا و شكيبا بر مصائب و مجاهد در راه خدا بحق جهاد و پرستنده خدا تا دم مرگ و مرگ او بزرگترين مصيبت همه روى زمين شد از نيك و بد و كتاب خدا را ميان شما نهاد كه شما را بفرمان بردن خدا ميخواند و از نافرمانيش ميراند رسول خدا بامن سفارش كرده كه هرگز از آن بيرون نروم دشمن در برابر شما آمده و ميدانيد رئيس آنها كيست كه آنها را به باطل ميخواند و پسر عم پيغمبر شما در ميان شما است و شما را بطاعت خدا و عمل به روش پيغمبر دعوت ميكند و برابر نيست كسى كه پيش از هر مردى نماز خوانده و جز پيغمبر خدا پيش از من كسى نماز نخوانده و بخدا من از اهل بدرم بخدا شما بر حقيد و اين قوم مخالف بر باطل اين قوم باطل خود را پيش نبرند و بر آن متحد باشند و شما از حق خود تفرقه شويد با آنها نبرد كنيد تا خدا آنها را بدست خود شما عذاب كند و اگر نكنيد خدا آنها را بدست ديگران عذاب كند. يارانش پاسخ اطاعت باو دادند و گفتند يا امير المؤمنين هر آنى بخواهى حركت كن بسوى آنها بخدا ما بجاى تو كسى نخواهيم ، با تو زنده باشيم و با تو بميريم ، در جوابشان گفت بحق آنكه جانم در دست او است رسول خدا مرا مينگريست كه برابرش شمشير ميزدم و ميفرمود نيست شمشير جز ذو الفقار و نيست جوانى جز على عليه‌السلام. سپس فرمود اى على تو از من بمنزله هارونى از موسى جز آنكه پس از من پيغمبرى نيست اى على زندگى و مرگ تو همراه منست بخدا دروغ نگويم و بمن دروغ نگفتند گمراه نيستم و بگمراهيم نبردند و فراموش نكردم آنچه بمن سفارش شده كه فراموش كار باشم و من بر دليلى روشن هستم از جانب پروردگارم كه براى پيغمبرش بيان كرده و او براى من بيان نموده ، من بر راه روشنى ميروم كه آن را قدم به قدم ميشناسم . سپس روز پنجشنبه بسوى دشمن حركت كرد و از برآمدن آفتاب نبرد كردند تا سرخى شب ناپديد شد و نماز آن روز مردم همان تكبير بود در وقت هر نماز على در آن روز بدست خود پانصد و شش كس از آن مردم كشت و صبح اهل شام فرياد ميزدند اى على در باره بقيه از خدا بترس و قرآن ها را بالاى نيزه كردند.

١١- ابن عباس گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم بالاى منبر ميفرمود در باره اينكه باو خبر رسيده بود برخى از قريش انكار كردند كه على را امير مؤمنان ناميده است كه اى گروه مردم به راستى خداى عز و جل مرا بر شما رسول فرستاده و بمن دستور داده كه على را بر شما امير گذارم حالا هر كه من پيغمبر اويم على امير او است امارتى كه خدا فرمان داده و بمن امر كرده كه بشما بياموزم تا از او بشنويد و بدستور او عمل كنيد و از غدقن او بكنار رويد حالا احدى از شما بر على امير نباشد نه در زندگى من و نه پس از وفات من زيرا خدا او را بر شما امير كرده و او را امير المؤمنين ناميده و كسى پيش ‍ از او بدان نام ناميده نشده من آنچه دستور داشتم در باره على بشما رسانيدم هر كه در آن مرا اطاعت كند خدا را اطاعت كرده و هر كه مرا نافرمانى كند خداى عز و جل را نافرمانى كرده و نزد خدا عذرى ندارد و سرانجامش ‍ همانست كه خدا در كتاب خود خبر داده (نساء- ١٤) هر كه نافرمانى كند خدا و رسولش را و از حدودش تجاوز كند به آتشى او را در آورد كه جاويدان است .

١٢- نام على را پس از وفاتش پيش ابن عباس بردند گفت : افسوس بر ابى الحسن بخدا از دنيا گذشت و نه تغيير داد و نه عوض كرد و نه تغيير حال داد و نه جمع مال كرد و نه حقى را منع كرد و نه جز خدا منظور داشت بخدا دنيا در برابرش از بند كفشى كمتر مينمود، در نبرد شيرى بود و در مجلس دريائى حكيمى بود در حكيمان هيهات او بدرجات بلندى درگذشت .

١٣- حسن بن يحيى دهان گويد: من در بغداد حضور قاضى آن بودم كه سماعه نام داشت يكى از بزرگان اهل بغداد بر او وارد شد و گفت خدا قاضى را خير دهد من در سالهاى گذشته به حج رفتم و در برگشت خود به مسجد كوفه وارد شدم در اين ميان كه در مسجد ميخواستم نماز بخوانم ديدم جلوم زنى از عربهاى بيابانى گيسوان دختر خود فرو انداخته و جامه اى بر تن دارد و ميگويد اى كه در آسمان ها مشهور و در زمين مشهور و در آخرت مشهور و در دنيا مشهور جباران كوشيدند نور ترا خاموش كنند و نامت را نهان سازند ولى خدا جز بلندى نام و تابندگى نور ترا نخواست گرچه مشركان را بد بود، گويد گفتم يا امة اللّه كيست آنكه چنين او را ميستائى ؟ گفت او امير مؤمنان است گويد گفتم كدام امير المؤمنين ؟ گفت همان على بن ابى طالب كه يگانه پرستى روانيست جز باو و ولايت او، گفت رو برگرداندم و احدى را نديدم .

# مجلس شصت و چهارم روز سه شنبه ٦ جمادى الاولى ٣٦٨

١- امام رضا عليه‌السلام در تفسير قول خداى عز و جل (قيامت - ٢٢ و ٢٣): چهره هائى در اين روز خرم است و بسوى پروردگار خود نگران است - فرمود يعنى تابان است و منتظر ثواب پروردگار خود است .

٢- در تفسير قول خداى عز و جل (انعام - ١٠٣): ديده ها در كش نكنند و او ديده ها را درك كند- فرمود توهم دلها او را درك نكنند تا چه رسد به چشمها.

٣- اسماعيل بن فضل گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه خدا در معاد ديده شود؟ فرمود منزهست و برتر است بى اندازه اى پسر فضل بديده ها در نيابد جز آنچه رنگ و كيفيت دارد و خدا آفريننده رنگها و چگونگيها است .

٤- امام رضا عليه‌السلام فرمود : روزى ابو حنيفه از نزد امام صادق عليه‌السلام بيرون آمد و موسى بن جعفر با او رو برو شد به آن حضرت عرضكرد اى پسر گناه از كيست ؟ فرمود از سه وجه خالى نيست يا از خداى عز و جل است و اين نشود زيرا بر كريم شايسته نيست بنده را بدان چه كار او نيست شكنجه كند و يا به اشتراك خداى عز و جل است با بنده و اين هم روا نيست زيرا شريك توانا شايسته نيست به شريك ناتوان ستم كند و يا آنكه از خود بنده است و بايد چنين باشد و اگر خدا كيفرش كند به گناه خود او است و اگر از او بگذرد بكرم وجود خداست .

٥- ابراهيم بن ابى محمود گويد: به امام رضا عليه‌السلام گفتم يا ابن رسول اللّه چه فرمائى در حديثى كه مردم از رسول خدا باز گويند كه فرمود خداى تبارك و تعالى هر شب به سماء دنيا نازل شود فرمود خدا آنان كه سخن را از جاى خود بگردانند لعنت كند رسول خدا چنين نفرموده همانا فرموده خداى تعالى هر شب در ثلث آخر فرشته به سماء دنيا فرود كند و شب جمعه از اول شب و باو دستور دهد كه جار كشد آيا سائلى هست كه باو عطا كنم ؟ تائبى هست كه از او بپذيرم آمرزشجوئى هست كه برايش بيامرزم اى خيرخواه بيا اى بد خواه كوتاه كن و اين دعوت را تا سپيده دم ادامه دهد و چون سپيده دمد بجاى خود در ملكوت سماء برگردد پدرم از جدم از پدرانم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين طور برايم باز گفتند.

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون بنده در سجده گويد يا اللّه يا رباه يا سيداه سه بار خداى تعالى در جوابش فرمايد لبيك بنده ام حاجتت بخواه .

٧- فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر زنى در خانه شوهر براى اصلاح چيزى را جابجا كند خداى عز و جل باو نظر كند و هر كه خدا باو نظر كند عذابش نكند ام سلمه عرضكرد مردها همه خوبيها را بردند زن هاى بيچاره چه خوبى دارند؟ فرمود آرى چون زنى آبستن شود مقام روزه دار و شب زنده دار و مجاهد با خود و مالش را در راه خدا دارد و چون بزايد اجرى دارد كه كس عظمت آن را نداند و چون طفل را شير دهد به هر مكى ثواب آزاد كردن يك بنده از اولاد اسماعيل دارد و چون از شير دادن فارغ شود فرشته اى پر بر پهلويش زند و گويد كار خود را از سر گير كه آمرزيده شدى .

٨- فرمود : سه چيز است كه اگر در كسى نباشد هرگز اميد خيرى در او نيست . كسى كه در نهان از خدا نترسد و در پيرى از گناه نهراسد و از عيب شرم نكند.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : كه بنده ايست صد سال بخاطر گناهش در زندان است و زنان و برادران خود را در بهشت مى بيند.

١٠- على عليه‌السلام فرمود : روز قيامت كسى سر از خاك برندارد جز آنكه دو فرشته بازويش را بگيرند و گويند رب العزه را اجابت كن .

١١- ابو هاشم جعفرى گفت : بمن تنگى سخنى رسيد و نزد ابى الحسن على بن محمد عليه‌السلام رفتم و بمن اجازه ورود داد و چون نشستم فرمود اى ابو هاشم ميخواهى شكر كدام نعمت خدا را بكنى ؟ گويد روى در هم كشيدم و ندانستم چه گويم آن حضرت آغاز سخن كرد و فرمود ايمان بتو روزى كرد و به وسيله آن تنت بر آتش حرام كرد و تندرستيت داد و بر طاعت بتو كمك كرد، قناعت بتو داد و از آبرو فروشى حفظت كرد اى ابو هاشم من تو را بدين آغاز نمودم براى آنكه ميخواستى بمن از كسى كه بتو چنين كرده شكايت كنى و دستور دادم صد اشرفى به تو بدهند آن ها را دريافت كن .

١٢- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : حاقن و حاقب و حازق نماز ندارند حاقن كسيست كه بولش گرفته حاقب كسى كه غائطش گرفته و حازق آنكه در فشار است از پاپوش خود.

١٣- حماد بن عيسى گويد: روزى امام ششم بمن فرمود ميتوانى خوب نماز بخوانى عرضكردم يا سيدى من كتاب نماز حريز را حفظ كردم فرمود بر تو باكى نيست برخيز نماز بخوان گويد برابر آن حضرت رو بقبله ايستادم و تكبير نماز گفتم و ركوع و سجود نمودم فرمود اى حماد خوب نماز نميخوانى و چه اندازه بر مرد زشت است كه شصت سالش شود و يك نماز كامل و تمام بر پا ندارد حماد گويد پيش خود خوار شدم و عرضكردم قربانت نماز را بمن بياموز امام صادق رو بقبله ايستاد تمام قد و دو دست را تا ران پائين انداخت كه انگشتانش بهم چسبيده بود و دو گام را بهم نزديك كرد تا فاصله آن ها سه انگشت گشاده شد و انگشتان پايش همه را برابر قبله نمود و منحرف نساخت در حال خشوع و استكانت گفت اللّه اكبر حمد و قُلْ هُوَ اللّهُ را آرام خواند و باندازه نفسى درنگ كرد و ايستاده گفت اللّه اكبر. سپس بركوع رفت و دو كف خود را كه انگشتانش باز بود از دو سر زانو پر كرد و زانو را عقب داد تا پشت او هموار شد كه اگر قطره آبى يا روغنى بر آن ميچكيد نميلغزيد از بس پشتش هموار بود و گردن كشيد و چشمها خوابانيد سه بار به آرامى فرمود سبحان اللّه ربى العظيم و بحمده و بايستادن برخاست و چون بر جا شد گفت سمع اللّه لمن حمده و همان ايستاده تكبير گفت و دو دست را تا برابر رو بلند كرد و به سجده رفت و دو كف را كه انگشتانش بهم چسبيده بود ميانه دو سر زانو برابر روى نهاد و سه بار گفت سبحان ربى الاعلى و بحمده و چيزى از اعضاى بدن را بر هم نگذاشت و بر هشت عضو سجده كرد: پيشانى ، دو كف ، دو سر زانو و دو سر انگشت بزرگ پاها كه اين هفت واجب است و سر بينى را بر زمين نهاد و اين سنت است و همان ارغامست سپس سر از سجده برداشت و چون بر جا نشست گفت اللّه اكبر و بر طرف چپ نشست و روى پاى راستش را بر پشت پاى چپش نهاد و گفت أ ستغفر اللّه ربى و اتوب اليه و همان نشسته باز تكبير گفت و به سجده دوم رفت و همان گفت كه در سجده اول گفته بود و در ركوع و سجود هيچ عضو تنش از هم كمك نگرفتند و دستها را از زير تن بيرون داده بود مانند پر و دو ذراع بر زمين نگذاشته بود به همين روش دو ركعت نماز خواند و فرمود اى حماد چنين نماز بخوان و رو بر مگردان و با دست و انگشت بازى مكن و بسوى راست و چپ آب دهن مينداز و نه پيش روى خود.

١٤- على عليه‌السلام فرمود : دينم دين پيغمبر و حسبم حسب پيغمبر است هر كه طعن در دين و حسبم زند طعن به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زده است .

١٥- زيد بن ثابت گفت : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من بجا ميگذارم در ميان شما ثقلين را كه كتاب خداى عز و جل و خاندانم باشند حالا آن هر دو خليفه بعد از منند و از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآيند.

١٦- چون امير المؤمنين خواست به نهروان رود منجمى خدمتش آمد و عرضكرد: يا امير المؤمنين در اين ساعت حركت مكن و سه ساعت از روز گذشته حركت كن ، فرمود چرا؟ گفت اگر در اين ساعت بروى بتو و يارانت آزار و سختى شديدى ميرسد و اگر در ساعتى كه بتو دستور دهم بروى پيروز و غالب شوى و هر چه خواهى بيابى امير المؤمنين فرمود ميدانى در شكم اين جاندار چيست نر است يا ماده ؟ گفت اگر حساب كنم ميدانم ، فرمود هر كه تو را باور كند بر اين گفتار قرآن را دروغ شمرده كه فرمايد (لقمان - آيه آخر) براستى نزد خداست علم به ساعت و او باران فرو بارد و بداند كه در رحم چيست ، نداند كسى كه فردا چه كاره است و نداند كسى كه به چه سرزمينى بميرد براستى خدا دانا و آگاهست محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنچه تو ادعا ميكنى ادعا نميكرد تو گمان دارى رهبرى بدان ساعتى كه هر كه در آن حركت كند بدى از او بگردد و به ساعتى كه هر كه در آن حركت كند بدو زيان رسد هر كه تو را در آن تصديق كند بگفته تو از يارى جستن بخداى عز و جل بى نياز است در آن جهت و بتو در دفع بدى نيازمندتر است و شايدش كه تو را بجاى پروردگارش سپاس گويد و هر كه در اين باره بتو ايمان آورد تو را در برابر خدا همتا و ضد گرفته است سپس فرمود بار خدايا بد فالى نيست جز بد فالى تو و زيانى نيست جز زيان تو و خيرى نيست جز خير تو و معبود حقى نيست جز تو رو به منجم فرمود بلكه ما تو را تكذيب كنيم و در همين ساعتى كه روا نداشتى برويم .

# مجلس شصت و پنجم روز جمعه نهم جمادى الاولى ٣٦٨

از امام ششم سؤ ال شد مى فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود نخست چيزى كه پروردگار عز و جل مرا از آن نهى كرد، پرستيدن بتها و نوشيدن مى و در افتادن با مردان بود براستى خداى تبارك و تعالى مرا رحمة للعالمين مبعوث كرده و من محو كنم تار و تنبور و نى و امور جاهليت و بتهاى آن و قهارهاى آن و بدعتهايش را پروردگارم جل جلاله سوگند ياد كرده كه هيچ بنده من در دنيا مى ننوشد جز آنكه در قيامت باو بنوشانم مانند آنچه را مى نوشيده از حميم چه پس از آن معذب باشد چه آمرزيده شود، فرمود با ميخوار منشينيد، باو زن ندهيد از او زن نگيريد، اگر بيمار شد احوالش نپرسيد، اگر مرد تشييع جنازه اش نكنيد ميخوار روز قيامت با روى سياه و چشم كبود و لوچه آويزان به محشر آيد آب دهانش روانست و زبانش ‍ از پشت سرش در آمده .

٢- امام پنجم فرمود : اى زياد مبادا وارد خصومت شوى كه شك آورد و عمل را بى اجر كند و صاحبش را هلاك سازد و بسا باشد مرد سخنى گويد كه آمرزيده نشود اى زياد در دوران گذشته مردمى بودند كه علم وظائف خود را ترك كردند و دنبال دانستن چيزى رفتند كه از آن معاف بودند تا سخن را به بحث در خدا كشاندند و سرگردان ماندند تا بجائى كه مردى را از برابرش ميخواندند از پشت سر پاسخ ميداد يا از پشت سرش ميخواندند از برابرش پاسخ ميداد.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود مبادا در باره خدا انديشه كنيد كه انديشه در خدا جز گمراهى نيفزايد براستى خداى عز و جل را ديده ها در نيابند و اندازه نتوان گرفت .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مبادا در دين ستيزه كنيد كه دل را از ياد خدا منصرف كند و باعث نفاق و كينه شود و به دروغ كشاند.

٥- امام باقر عليه‌السلام فرمود : چون خدا خرد را آفريد او را بازپرسى كرد فرمود پيش آ پيش آمد و پس از آن فرمود پس رو پس رفت سپس خدا فرمود به عزت و جلال خودم خلقى از تو محبوبتر نزد خود نيافريدم و تو را براه كمالى برم كه دوست دارم حالا من بتو دستور دهم و ترا غدقن كنم و ترا كيفر دهم و بتو ثواب دهم .

٦- گويد به امام صادق عليه‌السلام گفتم : فلانى در عبادت و دين و فضل خود چنين و چنانست ، فرمود عقلش ‍ چونست ؟ گفتم نميدانم فرمود ثواب باندازه عقل است ، مردى از بنى اسرائيل در جزيره اى از جزائر دريا خدا را عبادت ميكرد كه سبز و خرم و پر درخت و خوش آب و هوا بود يكى از فرشتگان باو گذشت و عرضكرد خدايا ثواب اين بنده ات را بمن بنما خدا به او نمود و آن را كم شمرد خدا به آن فرشته وحى كرد كه همراه او باش او بصورت آدميزاده نزد او رفت عابد گفت تو كيستى ؟ گفت من مردى عابدم آوازه تو و عبادتت را شنيدم در اينجا آمدم همراه تو عبادت خدا كنم آن روز را با او گذراند و بامداد به آن عابد گفت جاى خرمى دارى در جوابش گفت كاش پروردگار ما را حيواناتى بود اگر او خرى داشت در اينجا برايش ميچرانديم اين همه علف تباه مى شود فرشته گفت پروردگار تو خر ندارد عابد گفت اگر داشت اين علفها ضايع نميماند خدا به آن فرشته خطاب كرد همانا من او را به اندازه عقلش ‍ ثواب ميدهم ، امام صادق فرمود رسول خدا با بندگان هرگز بكنه خرد خود سخن نكرد فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود ما گروه پيغمبران دستور داريم كه با مردم به اندازه عقلشان سخن كنيم .

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اصول كفر سه است حرص . تكبر، و حسد، حرص اين بود كه آدم از درخت نهى شده و حرص او را واداشت تا از آن خورد تكبر بود كه چون ابليس ‍ مامور شد به آدم سجده كند سر باز زد و حسد در دو پسر آدم نمايان شد كه يكى از حسد ديگرى را كشت .

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اركان كفر چهار است غيبت ، رهبت دشمنى و خشم .

٩- على عليه‌السلام فرمود : دروغ از جد و شوخى نشايد و نه به اندازه اى كه كسى به بچه اش وعده دهد و وفا نكند، دروغ رهبر هرزگى است و هرزگى رهبر به دوزخ است بعضى از شما دنبال هم دروغ گويد تا او را دروغگو و هرزه شماريد، بعضى از شما دنبال هم دروغ گويد تا در دلش جاى سوزنى راستى نماند و نزد خدا كذاب ناميده شود.

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : بد مگو تا بدت نگويند، براى هم نوع خود چاه مكن تا در آن افتى زيرا به همان دست كه بدهى بستانى .

١١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : نشستن در مجلس به انتظار نماز عبادتست تا حدثى از تو سر نزند، عرض شد يا رسول اللّه حدث چيست ؟ فرمود غيبت كردن .

١٢- امام صادق فرمود : هر كه گويد خدا ميداند و سخن به دروغ گويد خداى عز و جل فرمايد ديگرى جز من نيافتى كه به او دروغ بندى ؟!!

١٣- فرمود : هر كه چيزى را ندانسته گويد و گويد خدا ميداند عرش از عظمت خدا بلرزد.

١٤- زرارة بن اعين گويد: از امام پنجم پرسيدم خدا را بر بندگان چه حقى است ؟ فرمود آنچه دانند بگويند و در آنچه ندانند توقف كنند.

١٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى به دو آيه قرآن بندگانش را سرزنش كرده كه چيزى نگويند تا بدانند او آنچه ندانند منكر آن نباشند (اعراف - ١٦٩) خدا فرموده آيا پيمانى مندرج در كتاب از آنها گرفته نشد كه نگويند بر خدا جز آنچه حق است و فرمود (يونس - ٢٩) بلكه تكذيب كردند بدان چه در خور دانش آنها نبود و هنوز تاويلش به آنها نرسيده بود.

١٦- ابن شبرمه گويد: من حديثى را بياد نيارم كه از حضرت صادق شنيدم جز آنكه ميخواهد دلم از آن بشكافد شنيدمش ميفرمود پدرم از جدم از رسول خدا بمن باز گفت (ابن شبرمه گفت بخدا سوگند كه بر پدرش دروغ نبسته و نه پدرش بر جدش ‍ و نه جدش برسول خدا) كه هر كه عمل به قياس كند هلاك است و هلاك كرده است و هر كه به مردم فتوى دهد و ناسخ از منسوخ و محكم از متشابه نشناسد هلاك است و هلاك كرده است .

١٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : عيسى بن مريم ميان بنى اسرائيل به خطبه ايستاد و فرمود اى بنى اسرائيل حكمت به نادانان باز مگوئيد تا بدان ستم كرده باشيد و آن را از اهلش دريغ نكنيد تا به آنان ستم كرده باشيد.

١٨- طلحة بن زيد گويد: از امام صادق شنيدم ميفرمود كسى كه بدون بينائى عمل كند چون كسيست بيراهه رود و سرعت رفتن جز پرتى از راه برايش نيفزايد.

١٩- امام صادق ميفرمود : خداى عز و جل عملى را نپذيرد جز به معرفت و معرفت هم نباشد جز با عمل هر كه معرفت پيدا كند او را رهنماى به عمل است و هر كه عملى ندارد معرفتى ندارد، ايمان هر قسمتى از قسمت ديگر پديد گردد.

# مجلس شصت و ششم روز سه شنبه سيزدهم جمادى الاولى ٣٦٨

١- امير المؤمنين فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غدقن كرد از خوردن در جنابت و فرمود باعث فقر است و از ناخن چيدن با دندان و از مسواك در حمام و از سينه تكانى در مساجد و از خوردن دم زده موش ، فرمود از مسجد گذر نكنيد مگر آنكه دو ركعت نماز در آن بخوانيد، غدقن كرد از شاشيدن زير درخت ميوه دار و بر كنار راه و از خوردن با دست چپ و در حمام تكيه زدن و از گچ كارى گورها و نماز در آنها فرمود هر كدام در فضاى زمين غسل كرديد عورت را بپوشانيد، از دم دسته ظرف آب ننوشيد كه چركين است ، غدقن كرد از شاش در آب ايستاده كه از آن سلب خرد زايد و از راه رفتن در يكتا كفش و از كفش پوشيدن ايستاده و از شاشيدن با آلت عريان برابر ماه و خورشيد فرمود در حال تغوط از برابرى قبله دورى كنيد، غدقن كرد از شيون در مصيبت و از نوحه گرى و گوش ‍ گرفتن آن و از اينكه زنها دنبال جنازه روند و از پاك كردن كلمه قرآن با آب دهان يا نوشتنش با آن ، غدقن كرد از آنكه كسى خواب دروغ جعل كند فرمود خدا روز قيامت او را وادارد جو را گره زند و نتواند و از صورتكشى ، فرمود هر كه صورتى كشد روز قيامت وادار شود كه در آن روح دمد و نتواند و از سوختن هيچ جاندارى با آتش و از بد گفتن به خروس فرمود او براى نماز بيدار ميكند و از وارد شدن معامله در برادر دينى و از بسيار گوئى هنگام جماع فرمود از آن لالى فرزند تراود فرمود نگذاريد شب خاكروبه در خانه شما بماند آن را بيرون بريد كه جايگاه شيطانست مبادا كسى از شما با دست آلوده به غذا بخوابد و اگر چنين كرد و آسيب شيطان در خواب باو رسيد جز خود را سرزنش نكند، غدقن كرد از استنجاى با سرگين و از بيرون رفتن زن بى اجازه شوهر از خانه و اگر رود همه فرشتگان و هر جن و انسى كه بر آنها گذرد لعنتش كنند تا بخانه اش برگردد و از آرايش كردن زن براى جز شوهر خود اگر كرد بر خدا حق است كه او را به آتش بسوزاند و از سخن گفتن زن نزد جز شوهر و محارمش بيش از پنج كلمه در حال ضرورت و از چسبيدن زنى بزنى بي فاصله جامه و از گفتگوى دو زن در اسرار شوهران ، غدقن كرد از مجامعت با زن برابر قبله و در ميان راه ، فرمود هر كه چنان كند بر او است لعنت خدا و ملائكه و همه مردم ، و از اينكه مردى به ديگرى گويد خواهرت را بمن تزويج كن تا خواهرم را به تو تزويج كنم ، غدقن كرد از مراجعه به فال بين فرمود هر كه باو مراجعه كند و او را باور كند از آنچه بر محمد نازل شده بيزار است ، غدقن كرد از بازى با نرد و شطرنج و طبل و طنبور و تار و از غيبت و شنيدن آن و سخن چينى و گوش دادن به آن فرمود سخن چين به بهشت نرود، غدقن كرد از پذيرش دعوت فاسقان بر خوراكشان و از قسم دروغ فرمود قسم دروغ شهرها را ويران كند فرمود هر كه قسم دروغ خورد تا مال مسلمانى را ببرد خداى عز و جل را ملاقات كند كه بر او خشمناك است مگر آنكه توبه كند و برگردد و غدقن كرد از نشستن بر سفره اى كه بر آن مى نوشند و از اينكه مرد همسر خود را وارد حمام كند و فرمود مبادا بى لنگ وارد حمام شويد و نهى كرد از گفتگوئى كه دعوت بغير خدا باشد و از سيلى بر چهره زدن و از نوشيدن در ظرف طلا و نقره و از پوشيدن حرير و ديبا براى مردان و بر زنان رواست ، غدقن كرد از فروش ميوه ها تا جلوه كنند يعنى زرد يا سرخ شوند و از محاقله يعنى فروش خرماى تازه به خشك و آنچه مانند آنست (يعنى خرماى سر درخت را بفروشد به وزن معينى از چيده و خشك آن) غدقن كرد از فروش نرد و شطرنج فرمود چون خوردن گوشت خوك است و از خريد شراب و فروش آن و از نوشاندنش ، فرمود لعنت كند خدا مى را و فشار دهنده و كشت كن و نوشنده و ساقى و فروشنده و خريدار و خورنده بها و حمل كننده آن را و كسى كه برايش حمل شود، فرمود هر كه آن را بنوشد چهل روز نمازش قبول نيست و اگر بميرد و در شكمش از آن باشد بر خدا حق است كه از گل خبال باو خوراند و آن چرك و خون اهل دوزخ است و آنچه از فرج زنان هرزه در آيد و در ديگهاى دوزخ گرد آيد و دوزخيان از آن بنوشند و آنچه در شكم آنها است با پوستشان تافته شود، غدقن كرد از خوردن ربا و گواهى دروغ و نوشتن ربا، فرمود خداى عز و جل خورنده ربا و موكل آن و نويسنده و دو گواهش را لعن كرده، غدقن كرد از بيع و سلف با هم و از دو بيع در يك بيع و از بيع چيزى كه ندارى و از بيع بى‏ضمانت عوض و از دست دادن با يهود و ترسا و گبر و از خواندن شعر و جستن گمشده در مسجد و از كشيدن شمشير در مسجد و از زدن بر روى حيوانات و از نگاه مسلمان به عورت برادر مسلمانش فرمود هر كه در عورت برادر خود تامل كند هفتاد هزار فرشته او را لعن كنند، غدقن كرد كه زن به عورت زن نگاه كند و از فوت كردن در خوردنى و آشاميدنى و از فوت كردن در جاى سجده و غدقن كرد از نماز خواندن مرد در گورستان و در راه و در آسيا و رودخانه و شترخان و بر پشت بام كعبه، غدقن كرد از كشتن زنبور عسل و از خال كوبيدن به روى حيوانات و از اينكه كسى به جز نام خدا سوگند بخورد، فرمود هر كه بغير خدا سوگند خورد در نظر خدا چيزى نيست و غدقن كرد از قسم خوردن به سوره‏اى از قرآن، فرمود هر كه به يك سوره از قرآن سوگند بخورد به شماره هر آيه قسمى بر او است هر كه خواهد ادا كند و هر كه خواهد فاجر باشد، غدقن كرد كه مردى به ديگرى گويد نه بجان تو يا بجان فلان و از اينكه جنب در مسجد بنشيند يا در شب يا روز برهنه بگردد و از حجامت در چهار شنبه و جمعه، غدقن كرد از سخن گفتن روز جمعه وقت خطبه خواندن امام، هر كه كند لغو گفته و هر كه لغو گويد جمعه ندارد، غدقن كرد از انگشتر مس زرد و آهن و از نقش چيزى از جانداران بر انگشتر و از نماز در سه وقت برآمدن آفتاب و غروبش و هنگام ظهر، غدقن كرد از روزه شش روز عيد فطر، روز شك در ماه رمضان، روز عيد قربان و ايام تشريق (١١-١٣- ذيحجه) و نوشيدن آب بر حوض و نهر چون حيوانات، فرمود با دست آب خوريد كه ظرف شماها است، غدقن كرد از تف كردن در چاهى كه از آن مينوشند و از بكار گرفتن اجير تا اجرتش معلوم باشد و از قهر كردن و اگر ناچار باشد از برادر دينى خود بيش از سه روز قهر نكند و اگر بيش از آن قهر كند دوزخ باو شايسته‏تر است، غدقن كرد از فروش طلا و نقره به نسيه و از فروش طلا بطلا با زيادى در احد طرفين و بايد هم وزن باشند و غدقن كرد از مدح، فرمود بر چهره مداحان خاك بپاشيد، فرمود هر كه وكيل ظالمى شود براى محاكمه يا او را كمك دهد سپس فرشته‏اى بر او فرود آيد باو گويد مژده بادت به لعنت خدا و آتش دوزخ و چه بد سرانجامى است فرمود هر كه سلطان ناحقى را مدح كند و به طمع در استفاده از او برايش زبونى و تواضع كند هم قطار او باشد بسوى دوزخ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود خداى عز و جل فرمايد (هود- ١١٣) اعتماد نكنيد به كسانى كه ستمگرند تا آتش بگيريد، فرمود هر كه ستمكارى را بستم رهنمائى كند قرين هامانست در دوزخ، هر كه براى خود نمائى و شهرت ساختمانى بسازد روز قيامت آن را از هفتم زمين بر دوش دارد و بجان او آتش سوزانى‏ باشد و آن را طوق گردنش كنند و در دوزخش افكنند و تا ته آن چيزى جلوش را نگيرد مگر توبه كند، عرض شد يا رسول اللّه ساختمان رياء و شهرت چگونه است ؟ فرمود ساختمانى كه زيادى از حاجت باشد براى گردن فرازى بر همسايگان و بخود نازيدن بر همنوعان است ، فرمود هر كه مزد مزدورى را كم گذارد خدا عملش را حبط كند و بوى بهشت كه از پانصد سال راه دريافت شود بر او حرام كند. هر كه يك وجب زمين همسايه را خيانت كند از يك هفتم زمين طوق گردنش گردد تا خدا را با همان طوق روز قيامت ملاقات كند مگر آنكه توبه كند و برگردد، هر كه قرآن آموزد و عمدا فراموش سازد خدا را روز قيامت در بند ملاقات نمايد و خدا به شماره هر آيه اش بر او مارى مسلط كند كه همراهش باشد تا دوزخ مگر خدا از او بگذرد، فرمود هر كه قرآن خواند و بر آن حرامى نوشد يا حب دنيا و زيورش را بر آن مقدم دارد مستوجب خشم خدا باشد مگر آنكه توبه كند و اگر بى توبه بميرد روز قيامت قرآن خصم او است و از او دست بر ندارد تا او را محكوم كند، هر كه با زنى مسلمان يا يهودى يا ترسا يا گبر آزاد يا بنده زنا كند و توبه نكند و مصر بر آن بميرد خدا سيصد در بر گورش باز كند كه مار و عقرب و اژدهاى دوزخى از آن در آيد و بسوزد تا روز قيامت و چون از گورش درآيد مردم از گندش در آزار باشند و از آتش بشناسند و بدانند در دنيا چه كاره بوده تا دستور دوزخ باو دهند حالا خدا حرام را غدقن نموده و حدود مقرر ساخته و كسى از خدا غيرتمندتر نيست و از غيرتش هرزگى را منع كرده و غدقن كرده كه مردى سر به خانه همسايه كند، فرمود هر كه بر عورت برادر مسلمانش يا عورت غير خانواده اش نگاه كند عمدا خدايش با منافقان كه كاوش از عورت ميكردند در آورد و از دنيا نرود تا خدايش رسوا كند مگر توبه كند، فرمود هر كه بدان روزى كه خدا قسمتش كرده راضى نباشد و به هر كس شكايت كند و صبر نكند و بحساب خدا نگذارد حسنه اى از او بالا نرود و خدا را ملاقات كند خشمناك بر خود مگر توبه كند، غدقن كرد كه مردى متكبرانه راه رود، فرمود هر كه جامه اى بپوشد و در آن تكبر نمايد خدا در پرتگاه دوزخش فرو برد و همراه قارون باشد زيرا اول كسيست كه تكبر كرد و بخود باليد و خدا او را و خانه اشرا ف فرو برد، هر كه بخود باليد با خدا در جبروتش ستيزه كرده فرمود هر كه در مهر زنى ستم كند نزد خدا زناكار است و روز قيامت خداى عز و جل باو فرمايد بنده ام كنيزم را طبق قرارم بتو تزويج كردم به عهدم وفا نكردى و باو ستم كردى و از حسناتش بگيرد و باو دهد باندازه حقش و اگر از حسناتش نماند او را براى عهدشكنى بدوزخ افكند كه از عهد بازپرسى شود، غدقن كرد از كتمان شهادت ، فرمود هر كه آن را كتمان كند خدا گوشتش را در برابر مردم خوراكش سازد و اينست گفتار خداى عز و جل (بقره ٢٨٣) كتمان نكنيد گواهى را هر كه آن را كتمان كند دلش گنهكار است - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه همسايه آزارى كند خدا بوى بهشت را بر او حرام كند و جايش دوزخ است و چه بد سرانجامى است ، هر كه همسايه را ضايع كند از ما نيست پياپى جبرئيل سفارش همسايه را بمن كرد تا گمان كردم او را وارث ميسازد و پياپى سفارش بنده ها را كرد تا گمان كردم براى آنها موعدى مقرر كند و در آن موعد آزاد شوند و پياپى سفارش ‍ مسواك بمن نمود تا گمان كردم آن را واجب ميسازد و پياپى سفارش عبادت در شب كرد تا گمان كردم نيكان امتم شب را نميخوابند، هر كه فقر مسلمانى را سبك شمارد حق خدا را سبك شمرده و خدا روز قيامت او را سبك شمارد جز آنكه توبه كند، فرمود هر كه فقير مسلمانى را گرامى دارد خدا روز قيامت از او راضى است ، هر كه هرزگى يا شهوت رانى برايش آماده شود و از ترس خدا از آن دورى كند خدايش بر دوزخ حرام كند و او را از هراس ‍ بزرگ آسوده كند و آنچه در قرآنش وعده داده براى او عملى كند (در سوره رحمان) و براى كسى كه از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است حالا كسى كه دنيا و آخرت در پيشش آيد و دنيا را بر آخرت ترجيح دهد روز قيامت خدا را ملاقات كند و عمل خوبى ندارد كه او را از دوزخ نگهدارد و هر كه آخرت را بر دنيا ترجيح دهد خدا از او خشنود است و بدكاريهاى او را بيامرزد، هر كه چشم از حرام پر كند خدا روز قيامت چشمش را از دوزخ پر كند مگر توبه كند و برگردد، فرمود هر كه با زن بيگانه دست دهد به خشم خدا گرفتار شده و هر كه به زن بيگانه بچسبد با شيطان به يك زنجير بسته شود و به آتش افكنده شوند و هر كه با مسلمانى در خريد يا فروش دغلى كند از ما نيست و در قيامت با يهود محشور شود زيرا آنها از همه مردم نسبت به مسلمانان دغلكار ترند، رسول خدا غدقن كرد كه كسى از كاسه دريغ دارد، فرمود هر كه كاسه خود را از همسايه دريغ دارد خدا روز قيامت خيرش را از او دريغ دارد و او را بخود واگذارد و چه بد حالى دارد، فرمود هر زنى شوهر خود آزارد به زبان، خدا از او هيچ صدقه و عدالتى نپذيرد و هيچ حسنه‏اى تا او را راضى كند گرچه همه روزها روزه دارد و شب عبادت كند و بنده‏ها آزاد كند، و اسبهاى خوب را زير پاى مجاهدان راه خدا بنهد و او اول كس باشد كه به دوزخ رود و همچنانست مرد اگر نسبت به او ستمكار باشد، حالا هر كه سيلى بگونه يا بروى مسلمانى زند خدا در قيامت استخوانهايش را پراكنده كند و با غل به محشر آيد تا به دوزخ رود مگر آنكه توبه كند هر كه شب گذراند و در دل مگر مسلمانى را پرورد شب را در سخط خدا گذرانيده و همچنان صبح كند تا توبه كند، غدقن كرد از غيبت فرمود هر كه مرد مسلمانى را غيبت كند روزه‏اش باطل و وضويش شكسته شود و در قيامت بويش از مردار گندتر است كه اهل محشر از آن آزار كشند اگر پيش از توبه بميرد حلال شمرد حرام خدا مرده، فرمود هر كه خشمى در خورد و توانا بر اجرايش باشد و بردبارى كند خدا باو اجر شهيد بدهد حالا هر كه در مجلسى غيبت برادر خود شنود و از او دفاع كند خدا هزار باب بدى در دنيا و آخرت از او مى‏گرداند و اگر با قدرت دفاع نكند شريك غيبت‏كننده باشد هفتاد بار، غدقن كرد رسول خدا از خيانت، فرمود هر كه در دنيا خيانت در امانت كند و آن را بصاحبش ندهد و مرگش فرا رسد بغير ملت من بميرد و خدا را خشمناك ملاقات كند، فرمود هر كه به دروغ بر كسى گواهى دهد با منافقان در درك اسفل دوزخ آويزان گردد، هر كه امانت خيانت شده را دانسته بخرد چون خائن است، هر كه خيرى از حق مسلمانى را حبس كند خدا بركت روزى بر او حرام سازد مگر توبه كند هر كه هرزگى بشنود و فاش سازد چون مرتكب آنست، هر كه برادر مسلمانش در قرض باو محتاج شود و قادر باشد و باو ندهد خدا بوى بهشت را بر او حرام كند حالا هر كه به بد اخلاقى زنى صبر كند و ثواب خواهد خدا در آخرت ثواب شاكران باو دهد حالا هر زنى با شوهرش نرمش نكند و او را بدان چه تاب ندارد وادارد هيچ حسنه‏اى از او پذيرفته نيست و خدا را خشمناك ملاقات كند حالا هر كه برادر مسلمان خود را گرامى دارد خدا را گرامى داشته، غدقن كرد رسول خدا كه كسى پيش نماز جمعى شود مگر به اجازه آنها، فرمود هر كه پيشنماز جمعى شود به اجازه آنها و از او راضى باشند و در حضور با آنها ميانه روى كند و خوب نماز بخواند از نظر قيام و قرائت و ركوع و سجود و قعود برابر همه آنها ثواب برد و از ثواب آنها هم كم نشود حالا هر كه امام نماز جمعى شود به اجازه آنها و نماز درست برايشان نخواند و ركوع و سجود و خشوع و قرائتش خوب نباشد نمازش بر او رد شود و از گلوگاهش نگذرد و مقام او چون امام ستمكار متعدى باشد كه اصلاح حال رعيت خود نكند و قرض آنها را ندهد و كارى براى آنها نكند، فرمود هر كه نزد خويشاوندى رود و بخود و مالش با او صله رحم كند خداى عز و جل باو اجر صد شهيد دهد و به هر گامى چهل هزار حسنه دارد و چهل هزار گناهش محو شود و چهل هزار درجه از او بالا رود و گويا صد سال خدا را عبادت كرده باشد با صبر و قصد نيك، هر كه به نابينائى در حوائج دنيا كمك دهد و در آن حاجت او رفت و آمد كند تا انجام كند كارش را خدا باو برائت از نفاق و از دوزخ بدهد و هفتاد حاجت دنياى او رفت و آمد كند تا انجام كند كارش را خدا باو برائت از نفاق و از دوزخ بدهد و هفتاد حاجت دنياى او را برآورد و پياپى در رحمت خداى عز و جل فرو رود تا برگردد، هر كه روزى و شبى بيمار شود و به عيادت‏كنندگانش شكايت نكند خدا او را روز قيامت با خليلش ابراهيم خليل الرحمن محشور سازد تا از صراط چون برق تابان بگذرد هر كه براى بيمارى در كارى كوشش كند تا حاجتش برآيد از گناهانش در آيد چون روزى كه مادرش زائيد، مردى از انصار گفت يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت اگر بيمار از خاندانش باشد اجر بيشترى ندارد كه در كار او تلاش كند؟ فرمود چرا حالا هر كه گره از كار دنياى مؤمنى گشايد خدا هفتاد و دو گره از كار آخرتش گشايد و هفتاد و دو گره از كار دنيايش كه آسانتر آنها گلوگيريست فرمود هر كه حق ذى حقى را از ميان ببرد و توانا بر ادا باشد هر روزى گناه كمر كچى دارد حالا هر كه تازيانه برابر سلطان ناحق آويزد خدا روز قيامت آن را اژدهائى آتشين سازد كه هفتاد ذراع درازى دارد و در دوزخ آن را بر وى مسلط سازد و چه بد سرانجامى است، هر كه ببرادرش احسانى كند و بر وى منت نهد خدا عملش حبط كند و وزرش را ثبت كند و كوشش او را منظور ندارد و سپس فرمود خدا ميفرمايد حرامست بهشت بر پر منت و بخيل و سخن چين حالا هر كه صدقه‏اى دهد به وزن هر درهمش چون كوه احد از نعمت بهشت دارد، هر كه صدقه‏اى به محتاج رساند اجر صاحبش را دارد و از اجر او كاسته نشود، هر كه به مرده‏اى نماز بخواند هفتاد هزار فرشته برايش طلب آمرزش كند و خدا گناهان گذشته اورا بيامرزد و اگر بماند تا دفن شود و خاكش كنند به هر قدمى برداشته قيراطى اجر دارد و قيراط چون كوه احد است حالا هر كه دو چشمش از ترس خدا گريان شوند به هر قطره اشكش كاخى از در و گوهر در بهشت دارد كه در آنست آنچه ديده‏اى نديده و گوشى نشنيده و بدل بشرى نگذشته حالا هر كه به مسجدى رود براى نماز جماعت به هر گامى هفتاد هزار حسنه دارد و برابر آن درجه‏اش بالا رود و اگر بر اين شيوه بميرد خدا هفتاد هزار فرشته باو موكل كند تا در گورش از او عيادت كنند و در تنهائيش با او انس گيرند و برايش طلب آمرزش كنند تا به محشر رود حالا هر كه براى خدا اذان گويد ثواب چهل هزار شهيد و چهل هزار صديق دارد و چهل هزار كس به بهشت روند در شفاعت او حالا چون مؤذن گويد اشهد ان لا اله الا اللّه نود هزار فرشته باو رحمت فرستند و برايش آمرزش جويند و روز قيامت در سايه عرش باشد، تا حساب خلايق تمام شود و در گفتار اشهد ان محمدا رسول اللّه ثوابش را چهل هزار فرشته بنويسند، هر كه محافظ صف اول جماعت باشد و هميشه تكبير اول را درك كند و مسلمانى را نيازارد خدا باو اجر همه مؤذنها را در دنيا و آخرت بدهد حالا هر كه رئيس قومى شود خداى عز و جل او را به هر روزى هزار سال در كنار دوزخ نگهدارد و دست بگردن بسته محشور شود در قيامت اگر به دستور خدا ميان آنان كار كرده خدا او را آزاد كند و اگر ستمكرده او را به‏آتش دوزخ فرو برد و چه بد سرانجامى است، فرمود هيچ بدى را كوچك مگيريد و اگر چه در چشم خرد است و كار خير را بيش مشماريد و اگر چه در چشم شما بسيار است زيرا با استغفار گناه كبيره نماند و با اصرار گناهى صغيره نباشد- امام ششم فرمود اين حديث طولانى از كتابى فراهم شده كه املاء رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و خط على بن ابى طالب عليه‌السلام.

# مجلس شصت و هفتم سه شنبه چهارده شب از جمادى الاولى مانده درسال ٣٦٨

١- به حسن بصرى خبر رسيد كه كسى گمان برده است كه او على عليه‌السلام را كم ميشمارد روزى ميان اصحابش برخاست و گفت : قصد داشتم در خانه را به روى خود ببندم و تا آخر عمر از خانه ام بيرون نيايم بمن خبر رسيده كه يكى از شماها مرا متهم كرديد على عليه‌السلام را كم ميشمارم او بهترين مردم است پس از پيغمبر ما و انيس و جليس او است موقع گرفتارى از او رفع گرفتارى ميكرد او است كشنده هم نبردان روز جنگ مردى از شما جدا شده كه قرآن را بكمال ميدانست و علم وافر داشت و شجاعت بيمانند كه در طاعت پروردگارش بكار بست ، بر سختيهاى نبرد شكيبا بود در هنگام خوشى و بدى شكرگزار بكتاب پروردگارش عمل كرد و براى پيغمبرش خير خواه بود عموزاده و برادرش بود با او برادرى كرد نه با ديگر اصحابش و رازش را باو سپرد و در خرد سالى برايش جهاد كرد و در بزرگى به همراهش ‍ نبرد نمود پهلوانان را ميكشت و با يكه سواران مبارزه ميكرد براى رواج دين خدا تا جنگ پايان يافت متمسك به سفارش پيغمبرش بود و كسى او را از آن باز نميداشت و مخالفى بر او چيره نميشد پيغمبر با كمال رضايت از او درگذشت ، دانشمندتر مسلمانان و با فهم تر آنان بود و در اسلام بر همه سبقت داشت ، در مناقبش همانند نداشت و در فضائل هم آهنگى خود را از شهوات باز گرفت و براى خدا در اوقات غفلت كار كرد و هنگام سرما طهارت كامل انجام داد و در نماز براى خدا خاشع بود و خود را از لذات باز گرفت و دامن همت خوش اخلاقى به كمر زد و نياكان بزرگوار داشت پيرو روشهاى پيغمبرش بود و آثار ولى خود را دنبال كرد چگونه من در باره اش ‍ چيزى گويم كه هلاكم كند و كسى را نميشناسم كه سخنى در باره او به بدى تواند گفت ما را آزار مدهيد و از راه هلاكت بر كنار باشيد.

٢- اعمش گويد: منصور دوانيقى نيمه شب مرا خواست انديشناك برخاستم و با خود گفتم مرا در اين ساعت نخواهد جز براى پرسش از فضائل على عليه‌السلام و اگر باو اطلاع دهم مرا خواهد كشت گويد وصيت كردم و كفن پوشيدم و نزد او رفتم و عمرو بن عبيد را نزد او ديدم و از ديدار او اندكى خوشدل شدم سپس ‍ گفت نزديك آى نزديك او رفتم تا زانو بزانويش رسيدم و بوى كافور از من استشمام كرد و گفت بايد راست بگوئى و گر نه به دارت ميزنم گفتم چه كارى داريد يا امير المؤمنين ؟ گفت چرا حنوط بر خود زدى ؟ گفتم فرستاده ات نيمه شب آمد و گفت امير المؤمنين تو را خواسته ، گفتم بسا باشد او در اين ساعت فضائل على را از من بپرسد و شايد من باو خبر دهم و مرا بكشد وصيت كردم و كفن پوشيدم گويد تكيه داده بود برخواست نشست و گفت لا حول و لا قوة الا باللّه تو را بخدا اى سليمان چند حديث در فضائل على عليه‌السلام دارى ؟ گفتم يا امير المؤمنين اندكى ، گفت چند؟ گفتم ده هزار حديث و بيشتر گفت اى سليمان من يك حديث در فضائل على عليه‌السلام برايت بگويم كه هر چه در فضل او شنيدى فراموش كنى گويد گفتم اى امير المؤمنين بفرمائيد گفت آرى من از بنى اميه گريزان بودم و در شهرها مى گرديدم و به ذكر فضائل على به مردم نزديك ميشدم و بمن خوراك و توشه ميدادند تا به بلاد شام رسيدم با يك عباى پاره كه جز آن جامه اى نداشتم اقامه نماز را شنيدم و من گرسنه بودم به مسجد رفتم نماز بخوانم و در دل داشتم كه از مردم شامى بخواهم چون امام سلام نماز گفت دو كودك به مسجد آمدند و امام متوجه آنها شد و گفت مرحبا بشما و هم نام شما جوانى پهلويم نشسته بود باو گفتم اى جوان اين دو كودك چه نسبتى با شيخ دارند گفت او جد آنها است و در اين شهر جز اين شيخ دوستدار على نيست از اين رو نام يكى از اين دو را حسن نهاده و ديگرى را حسين ، من از شادى برخواستم و به آن شيخ گفتم ، ميخواهى حديثى بگويم كه چشمت روشن شود؟ گفت اگر چشمم را روشن كنى چشمت را روشن كنم گفتم پدرم از پدرش از جدش ‍ بمن باز گفت كه ما نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودیم و فاطمه عليه‌السلام گريان آمد پيغمبر فرمود فاطمه ، چرا گريه ميكنى ؟ عرضكرد پدر جان حسن و حسين بيرون رفتند و نميدانم كجا شب مى گذرانند، فرمود فاطمه گريه مكن خدائى كه آنها را آفريده از تو به آنها مهربانتر است و دو دست خود را برداشت و عرضكرد خدايا اگر در صحرا یا دريايند آنها را حفظ كن و سالم بدار جبرئيل از آسمان فرود آمد و عرضكرد اى محمد خدايت سلام ميرساند و ميفرمايد براى آنها اندوهناك و غمنده مباش زيرا آنها در دنيا فاضلند و در آخرت فاضل و پدرشان از آنها افضل است آنها در حظيره بنى نجار بخوابند و خدا فرشته اى بر آنها گمارده پيغمبر و اصحابش خوشدل برخواستند و به حظيره بنى نجار رفتند و ديدند حسن حسين را در آغوش دارد و فرشته اى يك بال خود را زير آنها فرش كرده و بال ديگر را بروى آنها انداخته ، پيغمبر پياپى آنها را بوسيد تا بيدار شدند چون بيدار شدند پيغمبر حسن را بدوش گرفت و جبرئيل حسين عليه‌السلام را برداشت و از حظيره بيرون آمد و ميگفت بخدا شما را شرافتمند كنم چنانچه خداى عز و جل شما را شرافتمند كرد ابو بكر به او عرضكرد يكى از دو كودك را بمن بده تا بارت سبك كنم فرمود اى ابا بكر چه خوب باركشان و چه خوب دو تن سوارى باشند و پدرشان بهتر از آنها است از آنجا آمدند تا در مسجد و فرمود اى بلال مردم را گرد آور نزد من جارچى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه جار كشيد و مردم نزد رسول خدا جمع شدند در مسجد آن حضرت بر دو قدم ايستاد و فرمود اى مردم شما را آگاه نكنم بر بهترين مردم از نظر جد و جده ؟ گفتند چرا يا رسول اللّه فرمود حسن و حسين هستند كه جدشان محمد است و جده شان خديجه دختر خويلد، اى مردم شما را دلالت نكنم بر بهتر مردم از نظر پدر و مادر گفتند چرا يا رسول اللّه ، فرمود حسن و حسين اند كه پدرشان على است دوست دارد خدا و رسول را و دوستش دارند خدا و رسولش و مادرشان فاطمه دختر رسول خدا است، اى گروه مردم شما را دلالت نكنم بر بهتر مردم از نظر عمو و عمه‏ها چرا يا رسول اللّه، فرمود حسن و حسين‏اند كه عموشان جعفر بن ابى طالب پرنده در بهشت است با فرشتگان و عمه‏شان ام هانى دختر ابى طالب است، اى گروه مردم شما را دلالت نكنم بر بهترين مردم از نظر دائى و خاله چرا يا رسول اللّه، فرمود حسن و حسين‏اند كه دائيشان قاسم پسر رسول خدا و خاله‏شان زينب دختر رسول خدا است سپس با دست اشاره كرد كه همچنين خدا ما را محشور كند و فرمود خدايا تو ميدانى كه حسن و حسين در بهشتند و جد و جده‏شان در بهشتند پدر و مادرشان در بهشتند، عمه و عمه‏شان در بهشتند، خاله و خاله‏شان در بهشتند خدايا تو ميدانى هر كه دوستشان دارد در بهشت است و هر كه دشمنشان دارد در دوزخ است، گويد چون اين حديث را براى شيخ گفتم گفت تو كيستى اى جوان؟ گفتم از اهل كوفه‏ام، گفت عربى يا مولا؟ گفتم عربم گفت تو كه چنين حديثى مى‏گوئى بايد اين عبا را بپوشى عباى خود را در برم كرد و بر استر خود سوارم نمود كه آن را به صد اشرفى فروختم و گفت اى جوان چشمم را روشن كردى به خدا چشمت را روشن كنم و تو را به جوانى دلالت كنم كه امروز چشمت را روشن كند گفتم دلالت كن، گفت من دو برادر دارم يكى پيشنماز است و ديگرى مؤذن آنكه پيشنماز است از نوزادى دوست على است و آن مؤذن از نوزادى دشمن على است، گفتم مرا راهنمائى كن دستم را گرفت و مرا به در خانه آن پيشنماز آورد مردى بيرون شد و گفت من اين عبا و استر را ميشناسم به خدا فلانى آنها را بتو نداده جز براى آنكه دوست خدا و رسولى يك حديث از فضائل على بن ابى طالب برايم باز گو گفتم پدرم از پدرش از جدش برايم روايت كرده كه گفت ما نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم و فاطمه عليه‌السلام گريان آمد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود فاطمه چرا گريه ميكنى؟ گفت پدر جان زنان قريش مرا سرزنش كنند و گويند پدرت ترا به پي چيزى داده كه مالى ندارد، فرمود گريه مكن بخدا من تو را باو تزويج نكردم تا خدا تو را در بالاى عرش باو تزويج كرد و جبرئيل و ميكائيل را گواه گرفت خدا اهل دنيا را بازرسى كرد و از همه مردم پدرت را برگزيد و پيغمبرش نمود و بار دوم بازرسى كرد و از همه مردم على را برگزيد و تو را باو تزويج كرد و او را وصى نمود، على از همه مردم دلدارتر و با حلم‏تر و باسخاوت‏تر و از همه در اسلام پيش قدم‏تر و دانشمندتر است حسن و حسين دو پسر اويند و آن دو سيد جوانان اهل بهشتند و نامشان در تورات شبر و شبير است و نزد خدا گراميند اى فاطمه گريه مكن بخدا چون روز قيامت شود پدرت دو حله ببر كند و على دو حله، لواء حمد بدست منست و آن را به على دهم براى آنكه نزد خدا گرامى است، اى فاطمه گريه مكن كه چون من نزد رب العالمين دعوت شوم على با من آيد چون من شفاعت كنم على همراهم شفاعت كند، اى فاطمه گريه مكن در قيامت منادى خدا ندا كند در سختيهاى آن روز كه اى محمد امروز جد تو چه خوب جديست جدت ابراهيم خليل الرحمن است برادرت چه خوب برادريست على بن ابى طالب است، اى فاطمه على در حمل كليدهاى بهشت با من كمك كند و شيعيانش هم آن فائزان روز قيامت باشند و فردا در بهشتند، چون چنين گفتم گفت اى پسر جان تو از كجائى؟ گفتم اهل كوفه‏ام، گفت عربى يا وابسته؟ گفتم عربم، گفت سى جامه ببرم كرد و ده هزار درهم بمن داد و گفت اى جوان چشمم را روشن كردى، و من بتو حاجتى دارم گفتم برآورده است ان شاء اللّه گفت فردا به مسجد آل فلان بيا تا برادرم كه دشمن على است ببينى گويد آن شب بر من دراز گذشت و صبح آمدم به‏آن مسجدي كه گفته بود و در صف نماز ايستادم و در كنارم جوانى عمامه بر سر بود و به ركوع رفت و عمامه‏اش از سرش افتاد و ديدم سرش و رويش چون خوك است و نفهميدم در نمازش چه مى‏گفت تا امام سلام داد و باو گفتم واى بر تو چه حالى است كه بتو مى‏بينم؟ گريست و گفت باين خانه كه مينگرى بيا رفتم و گفت من مؤذن آل فلان بودم هر صبح ميان اذان و اقامه هزار بار على عليه‌السلام را لعن ميكردم و هر روز جمعه چهار هزار بار، از منزلم بيرون آمدم و به خانه‏ام رفتم و بر اين دكه كه مينگرى پشت دادم و در خواب بهشت را ديدم كه در آنم و رسول خدا و على در آن شادند حسن سمت راست پيغمبر بود و حسين سمت چپش و جامى در برابرش، فرمود اى حسن مرا بنوشان جامى به‏آن حضرت داد و پس از آن فرمود اين جمع را هم بنوشان و آنها هم نوشيدند و گويا فرمود باين همه كه تكيه به دكه داده بنوشان حسن عليه‌السلام به‏آن حضرت فرمود اى جد من بمن دستور ميدهى كه او را هم آب دهم با اينكه پدرم را هر روز ميان اذان و اقامه هزار بار لعن ميكند و امروز چهار هزار بار لعن كرده پيغمبر نزد من آمد و فرمود تو را چيست؟ كه على را لعن ميكنى على از منست على را دشنام ميدهى و على از منست و ديدم گويا برويم تف كرد و پائى بمن زد و فرمود برخيز خدا نعمتى كه بتو داده ديگر گون كند از خواب بيدار شدم و سر و رويم چون خنزير شده بود، سپس ابو جعفر منصور بمن گفت اين دو حديث را داشتى؟ گفتم نه گفت اى سليمان حب على ايمانست و بغض او نفاق است بخدا او را دوست ندارد جز مؤمن و او را دشمن ندارد جز منافق گويد گفتم يا امير المؤمنين بمن امان بده گفت در امانى گفتم در قاتل حسين عليه‌السلام چه گوئى ؟ گفت به دوزخ رود و در دوزخ است گفتم همچنين هر كه فرزندان رسول خدا را بكشد بسوى دوزخ و در دوزخ است ، گفت اى سليمان ملك عقيم است بيرون شو و آنچه شنيدى باز گو.

# مجلس شصت و هشتم روز جمعه ده روز از جمادى الاولى سال ٣٦٨ مانده

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خواب آسايش تن است و سخن كردن آسايش روح و خاموشى آسايش ‍ خرد.

٢- فرمود : هر كه از دل پند دهى ندارد و خود دار نيست و همنشين رهبرى ندارد دشمن را بر گردن خود سوار كرده .

٣- امام هفتم فرمود : عيال مرد اسيران اويند هر كه خدا باو نعمت داده بر اسيران خود توسعه دهد و اگر نكند بسا باشد آن نعمت از دستش برود.

٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر كه مال از چهار راه بدست آرد در چهار چيز از او قبول نيست ! هر كه مال از اختلاس يا ربا يا خيانت در امانت يا دزدى بدست آرد در اداى زكات و نه در صدقه و نه حج و نه عمره پذيرفته نباشد، فرمود خداى عز و جل مال حرام را در حج و عمره نپذيرد.

٥- امام رضا عليه‌السلام فرمود : هر كه به فقير مسلمانى سلام دهد بر خلاف سلام خود بر توانگران در قيامت خدا را ملاقات كند كه بر او خشمناك است .

٦- امام رضا بسند خود از جدش كه فرمود : سلمان ابو ذر را بمنزلش دعوت كرد و دو قرص نان نزد او آورد و ابو ذر آنها را زير و رو ميكرد سلمان گفت براى چه آنها را زير و رو ميكنى گفت ميترسم پخته نباشند سلمان سخت در خشم شد و گفت چه دليرى كه اين نانها را باز ميرسى بخدا آبى در آن كار كرده كه فرشتگان از زير عرش آوردند و آن را بباد سپردند و بادش با بر ريخته و ابرش به زمين باريده و به دستيارى رعد و فرشتگان بجاى خود رسيده و زمين و چوب و آهن و بهائم و آتش و هيزم و نمك و آنچه نتوان برشمرد در آن كار كرده تو از كجا حق شكر آن توانى ؟!! ابو ذر گفت بخدا باز گردم و آمرزش جويم از آنچه كردم و در نزد تو معذرت جويم از آنچه بد داشتى .

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه در صبح صدقه اى دهد خدا نحسى آن روز را از او بگرداند.

٨- امام باقر عليه‌السلام فرمود : پيغمبر بيمارى شد كه به گرديد فاطمه سيده زنان با حسن و حسين عليه‌السلام از او عيادت كردند حسن را بدست راست و حسين را بدست چپ و خود در وسط مى آمد تا بمنزل عايشه وارد شدند و حسن سمت راست پيغمبر نشست و حسين سمت چپش و هر كدام آن قسمت از تن رسول خدا را كه دسترش داشتند و شكن گرفتند و پيغمبر بيدار نشد، فاطمه گفت عزيزانم جد شما بيهوش است اكنون برگرديد و او را وانهيد، به هوش آيد و نزد او مراجعت كنيد، گفتند اكنون ما برنميگرديم حسن روى بازوى راست پيغمبر خوابيد و حسين روى بازوى چپش و خواب رفتند و پيش از پيغمبر بيدار شدند و مادرشان فاطمه پس از خوابيدن آنها به منزل برگشته بود، به عايشه گفتند مادر ما چه شد؟ گفت چون شما خوابيديد بمنزل خود برگشت آنها هم در شب تار و تيره پر رعد و برقى كه آسمان به شدت مى باريد بيرون آمدند و نورى از آنها درخشيد و حسن در آن نور با دست راست خود دست چپ حسين را گرفت و رفتند و با هم صحبت كردند تا به باغ بنى نجار رسيدند و نميدانستند كجا ميروند حسن به حسين گفت ما سرگردانيم و نميدانيم كجا ميرويم و بايد در اين وقت بخوابيم تا صبح شود حسين گفت برادر اختيار با تو است و هر كارى خواهى بكن همديگر در آغوش كشيدند و خوابيدند پيغمبر از خواب خود برخواست و آنها را در منزل فاطمه خواست در آنجا نبودند و آنها را گم كرد و برپا خواست و گفت معبودا سيدا مولاى من اين دو فرزندم از گرسنگى بيرون رفتند تو وكيل منى براى آنها نورى در برابر پيغمبر تتق كشيد و در آن نور رفت تا به باغ بنى نجار رسيد و ديد در آغوش هم خوابيدند و آسمان بالاى سر آنها ابر دارد چون طبقى و بشدتى مى بارد كه هرگز مردم نديدند ولى خدا در آن محلى كه خوابيدند آنها را از باران حفظ كرده و قطره اى بر آنها نميچكد و مارى گرد آنها است كه مويش چون نى است و دو پر دارد يكى را بر حسن روپوش كرده و يكى را بر حسين ، چون چشم پيغمبر به آنها افتاد آن مار خود را كنارى كشيد و مى گفت خدايا من تو را گواه ميگيرم و فرشتگانت را كه اين دو فرزندان پيغمبر تواند و من آنها را براى تو حفظ كردم و سالم بتو تحويل دادم پيغمبر ه آن مار فرمود تو از چه كسانى ؟ گفت من فرستاده جنم بسوى تو، فرمود كدام جن ؟ گفت جنيان نصيبين عده اى از بنى مليح ما يك آيه از قرآن را فراموش كرديم و مرا خدمت شما فرستادند كه بياموزم و چون اينجا رسيدم شنيدم كسى ندا ميكند اى مار اين دو تن فرزندان رسول خدايند آنها را از آفات و از عاهات و از بديهاى شبانه روز حفظ كن من آنها را حفظ كردم و صحيح و سالم بشما تحويل دادم آن مار آيه را برگرفت و برگشت پيغمبر حسن را بر دوش راست نهاد و حسين را بر دوش چپ و مى آمد كه جمعى از اصحاب باو رسيدند و يكى از آنها گفت يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت يكى از دو فرزندت را بمن ده تا بارت سبك شود، فرمود برو خدا سخنت را شنيد و مقامت را شناخت على با آن حضرت بر خورد و گفت يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت يكى از دو فرزند خودم و خودت را بده تا بار شما را سبك كنم پيغمبر رو به حسن كرد و فرمود به شانه پدرت ميروى ؟ عرضكرد يا جدا شانه شما بهتر است رو به حسين كرد و باو هم چنين فرمود و او هم همين جواب را داد آنها را به منزل فاطمه آورد و او چند دانه خرما برايشان ذخيره كرده بود نزد آنها آورد خوردند و شاد شدند، پيغمبر فرمود اكنون برخيزيد و كشتى بگيريد بر خواستند كشتى گرفتند و فاطمه براى كارى بيرون رفت وقتى وارد شد شنيد پيغمبر ميفرمايد اى حسن بر حسين سخت بگير و او را به زمين بزن عرضكرد پدر جان وا عجبا او را بر اين تشجيع ميكنى ؟ بزرگ را به كوچك تشجيع ميكنى ؟ فرمود دختر جان نمى پسندى بگويم حسن بر حسين سخت بگير و او را به زمين بزن با اينكه اين حبيبم جبرئيل است كه ميگويد اى حسين بر حسن سخت بگير و او را به زمين بزن .

٩- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : هميشه حال مردم خوبست تا با هم تفاوت دارند و چون برابر شوند هلاكند (عبد العظيم حسنى راوى حديث از امام رضا عليه‌السلام ميگويد) باو عرضكردم بيفزا فرمود پدرم از جدم از پدرانش روايت كردند كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود اگر به راز هم آگاه ميشديد هم ديگر را به خاك نمى سپرديد گويد گفتم برايم بيفزا يا ابن رسول اللّه فرمود پدرم از جدم از پدرانش باز گفت كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود شما نمى توانيد همه مردم را بمال خود خوشنود كنيد پس آنها را بخوشروئى و خوش برخوردى خشنود داريد كه من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود مال شما به همه مردم رسانيست پس اخلاق خود را به آنها برسانيد گويد گفتم يا ابن رسول اللّه بيفزا برايم فرمود پدرم از جدم از پدرانش برايم باز گفت كه امير المؤمنين فرمود هر كه از زمانه گله كند گله او به درازا كشد، گفتم برايم بيفزا يا ابن رسول اللّه فرمود پدرم از جدم از پدرانش برايم باز گفت كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود همنشينى بدان باعث بدگمانى به نيكانست ، گويد گفتم يا ابن رسول اللّه برايم بيفزا فرمود پدرم از جدم از پدرانش باز گفت بمن كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود چه بد توشه ايست براى معاد ستم بر عباد گويد گفتم يا ابن رسول اللّه برايم بيفزا فرمود پدرم از جدم از پدرانش برايم باز گفت كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود ارزش هر مردى كاريست كه در آن استاد باشد گفتم يا ابن رسول اللّه برايم بيفزا فرمود پدرم از جدم از پدرانش باز گفت كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود مرد زير زبانش پنهانست - و امام رضا در جواب او به همين سند احاديث زير را هم از امير المؤمنين عليه‌السلام بيان كرده است .

١- مردى كه اندازه خود را بداند هلاك نشود.

٢- تدبير پيش از كار تو را از پشيمانى آسوده دارد،

٣- هر كه به زمانه پشت دهد به زمين ميخورد.

٤- خود رأ ى خويش را در خطر اندازد.

٥- كمى عيال هم يكى از دو وسعت است .

٦- هر كه را خود بينى بر سر آيد نابود گردد.

٧- هر كه بداند جاى گزين دارد عطا بخش است .

٨- هر كه به عافيت زير دستش خشنود است از بالا دست خود سالم ماند- در اينجا حضرت عبد العظيم عرض كرد مرا بس است .

# مجلس شصت و نهم جمعه هفت روز از جمادى الاولى سال ٣٦٨ مانده

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون شبانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به بيت المقدس بردند جبرئيلش با براق بدان جا رساند و محراب پيغمبران را به او نمود و در آنها نماز خواند و او را برگردانيد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در برگشت به كاروان قريش برخورد كه آبى در ظرف داشته و شترى گم كرده بودند و به دنبالش ميگشتند، رسول خدا از آن آب نوشيد و باقى را ريخت صبح كه شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قريش اعلام كرد كه دیشب خدا مرا ببيت المقدس برد و آثار پيغمبران را بمن نمود و در فلان جا به كاروان قريش برخوردم شترى گم كرده بودند از آبشان نوشيدم و باقى را به زمين ريختم ابو جهل گفت خوب فرصتى بدست شما آمده او را از شماره ستونها و قنديلهاى مسجد بپرسيد، گفتند اى محمد در اينجا كسى هست كه به مسجد بيت المقدس رفته بما بگو چند ستون و چند قنديل دارد و چند محراب ، جبرئيل آمد و صورت بيت المقدس را برابر او گرفت او همه را برايشان وصف كرد چون به آنها گزارش دادند گفتند بماند تا كاروان بيايد و از آنچه گفتى بپرسيم رسول خدا فرمود نشانه راستى من اينست كه كاروان در هنگام برآمدن آفتاب بر شما نمايان شود و جلو آنها شتر سپيدى باشد فردا همه پيشواز رفتند و گردنه را زير نظر داشتند و ميگفتند هم اكنون خورشيد بر مى آيد در همين ميان كاروان نمايان شد با بر آمدن قرص ‍ خورشيد و جلو آنها شتر سپيدى بود و از آنها راجع به آنچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داده بود پرسيدند گفتند اين شده است در فلان جا شترى از ما گم شد و آبى نهاده بوديم و صبح آب ما ريخته بود، اين معجزه جز مزيد سركشى آنها فايده نداشت . ٢- جبرئيل براى رسول خدا مركبى آورد: كوچكتر از استر و بزرگتر از خر، دو پايش بلندتر از دو دستش بود و هر گامش بهاندازه مد بصر بود چون پيغمبر خواست بر او سوار شود سرباز زد جبرئيل باو گفت اين محمد است و او فرو شد تا به زمين چسبيد و حضرت بر او سوار شد در سرازيرى دستها بلند مى كرد و پاها را كوتاه مى نمود و در سر بالائى به عكس مى نمود و در تاريكى شب بر كاروان بار دارى رسيد و شتران از آواز پر براق رم كردند مردى كه دنبال كاروان بود بر چاكرش فرياد زد كه جلو كاروان بود كه اى فلانى شترها رم كردند و فلان شتر بار خود را انداخت و دستش شكست آن كاروان از ابو سفيان بود و رفتند تا به هموار به لقاء رسيدند پيغمبر گفت جبرئيل من تشنه ام جبرئيل جام آبى به او داد و نوشيد و رفت و به جمعى گذشت كه از گردنهاى خود به قلابهاى آتشين آويزان بودند، فرمود جبرئيل اينها كيانند؟ گفت آنها كه خدا از حلال بى نيازشان نموده و باز هم دنبال حرام ميروند سپس بر جمعى گذشت كه سيخ آهنين به پوستشان فرو ميكردند، فرمود جبرئيل اينها كيانند؟ فرمود اينها كسانيند كه به حرامى پرده بكارت زنانى را بردارند سپس به مردى گذشت كه پشته هيزمى را بر مى داشت و نمى توانست و باز بر آن مى افزود، فرمود اين كيست اى جبرئيل ؟ عرضكرد اين قرضدارى است كه مى خواهد پرداخت كند و نمى تواند و باز بر آن اضافه مى كند از آنجا گذشت و چون به كوه شرقى بيت المقدس ‍ گذشت باد گرمى يافت و جنجالى شنيد، فرمود اى جبرئيل اين باد و جنجال كه مى شنوم چيست ؟ گفت اين دوزخ است پيغمبر فرمود بخدا پناه از دوزخ و از راستش باد خوشى و آوازى شنيد و فرمود اين نسيم خنك و آواز چيست ؟ جواب داد اين بهشت است فرمود از خداخواهان بهشتم و پيشرفت تا به دروازه بيت المقدس رسيد كه هرقل در آن بود و هر شب درهايش را مى بستند و كليدهايش را نزد او مى آوردند تا زير سرش نهد و آن شب در بسته نشد و دستور داد پاسبانان آن را دو برابر كنند رسول خدا به بيت المقدس وارد شد و جبرئيل آمد و صخره را برداشت و از زيرش سه قدح بيرون آمد يكى شير و ديگرى عسل و سومى نوشابه مى جبرئيل شير را به آن حضرت داد نوشيد و عسل را داد نوشيد و مى را داد و ننوشيد و فرمود سيراب شدم جبرئيل گفت اگر از آن مى نوشيدى امتت گمراه مى شدند و از تو جدا مى گرديدند رسول خدا در بيت المقدس به هفتاد پيغمبر امامت كرد و فرشته اى با جبرئيل به زمين فرو شده بود كه هرگز گام بر خاك ننهاده و همه كليدهاى گنجينه هاى زمين را با خود داشت گفت اى محمد پروردگارت تو را سلام ميرساند و ميفرمايد اينها كليدهاى خزائن زمين است و اگر خواهى پيغمبرى پادشاه باش جبرئيل به او اشاره كرد كه تواضع پيشه كن و آن حضرت فرمود من پيغمبرى بنده ام سپس بسوى آسمان بالا رفت و چون بدر آسمان رسيد جبرئيل گشودن در را خواست ، گفتند اين كيست ؟ گفت محمد است و گفتند چه خوش آمد وارد شد و به هر فرشته اى رسيد بر او سلام دادند و براى او و شيعيان مقربان او دعا كردند به پيره مردى رسيد كه زير درختى نشسته و گرد او كودكانى بودند پرسيد جبرئيل اين كيست ؟ گفت پدرت ابراهيم است فرمود اين كودكان كيانند گرد او؟ گفت كودكان مؤمنين باشند كه به آنها خوراك مى دهد گذشت و به شيخى رسيد كه بر كرسى نشسته و چون به راست خود نظر مى كند ميخندد و شاد است و چون به چپ خود مى نگرد غمنده شود و گريد گفت جبرئيل اين كيست ؟ گفت پدرت آدم است كه چون مى بيند اولادش وارد بهشت مى شوند مى خندد و شاد است و چون بيند كسى به دوزخ ميرود از اولادش غمنده و گريانست از آن گذشت و به فرشته اى رسيد كه بر كرسى نشسته و بر او سلام كرد ولى آن خوشروئى فرشتگان ديگر را از خود نشان نداد فرمود جبرئيل من به هر كدام فرشته ها رسيدم آنچه ميخواستم ديدم جز اين يكى اين فرشته كيست ! گفت اين مالك دوزخبان است حالا او خوشخوتر خوشروتر فرشتگان بود و چون دوزخبان شد در آن سرى كشيد و ديد خدا براى دوزخيان چه آماده كرده ، ديگر خنده به لبش نيامده است و سپس گذشت و رفت تا آنجا رسيد كه پنجاه ركعت نماز بر او فرض شد و آمد تا به موسى عليه‌السلام برخورد موسى به او گفت اى محمد چند ركعت نماز بر امتت واجب شد؟ گفت پنجاه ركعت گفت برگرد و از پروردگارت درخواست كن به آنها تخفيف دهد، برگشت و باز به موسى عبور كرد و باز پرسيد نماز واجب امتت چند نماز شد؟ گفت چنان و چنين گفت برگرد و تخفيف بگير من در بنى اسرائيل پيغمبر بودم و كمتر از آن را توانائى داشتند و چند بار به خدا مراجعت كرد و تخفيف گرفت تا به پنج نماز رسيد و باز به موسى گذشت و از او پرسيد چند نماز بر امتت واجب شد؟ فرمود پنج نماز، گفت برگرد و تخفيف بخواه براى امتت . فرمود از بس در اين باره به پروردگار خود مراجعه كردم شرمم مى آيد از آنجا گذشت به ابراهيم خليل الرحمن برخورد و از دنبالش فرياد كرد اى محمد به امتت از من سلام برسان و به آن ها خبر بده كه بهشت آب خوشگوار و خاك خوشبوئى دارد و در آن سرزمينهائى است سپيد كه در آنها سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و لا حول و لا قوة الا باللّه كشت مى شود و به امتت بگو بسيار از اين نهال در آنها بكارند سپس گذشت تا به كاروانى رسيد كه شتر سپيدى جلو آنها بود و به مكه آمد و به اهلش خبر داد كه به معراج رفته در مكه جمعى از قريش بودند كه به بيت المقدس رفته بودند و آنها را به اوضاع آن خبر داد و فرمود نشانه من اينست كه الساعه با برآمدن آفتاب كاروان ميرسد و شتر سپيدى جلو آنها است آنها نگاه كردند و كاروان نمايان شد به آنها گفت به ابو سفيان عبور كرده و شترانش در نيمه شب رم كردند و به غلامش كه جلو كاروان بود فرياد زد فلانى براستى شتران رم كردند و فلانه شتر بارش را انداخت و دستش شكست و از او راجع باين خبر پرسيدند و او تصديق كرد.

٣- زهرى گويد خدمت امام زين العابدين بودم و يكى از اصحابش نزد آن حضرت آمد و امام باو فرمود : اى مرد چه وضعى دارى ؟ عرضكرد يا ابن رسول اللّه من امروز چهار صد اشرفى قرض بى محل دارم و نان خوار سنگينى كه چيزى ندارم براى آنها ببرم امام به سختى گريست ، عرضكردم چرا گريه ميكنى ؟ فرمود گريه براى مصائب و محنتهاى بزرگست ، گفتند راست است ، فرمود چه محنت و مصيبت بر مؤمن آزاد از اين سخت تر كه برادر خود را محتاج بيند و نتواند باو كمك كند او را ندار بيند و نتواند علاج آن كند گفت مجلس به هم خورد و يكى از مخالفان كه بر امام طعن ميزد گفت از اينها عجبست كه يك بار ادعا كند آسمان و زمين و هر چيزى فرمانبر آنها است و خدا هر خواست آن ها را اجابت كند و بار ديگر اعتراف به درماندگى نمايند نسبت به اصلاح حال مخصوصان خود، اين خبر به آن مرد گرفتار رسيد و آمد نزد امام عرضكرد يا ابن رسول اللّه از فلانى بمن خبر رسيده كه چنين و چنان گفته و اين گفته او از گرفتارى خودم بر من سخت تر است . فرمود خدا اجازه رفع گرفتاريت را داده اى فلانه افطارى و سحرى مرا بياور دو قرص نان آورد امام به آن مرد فرمود اينها را بگير جز آنها چيزى نداريم كه خدا بوسيله آنها از تو رفع گرفتارى كند و مال بسيارى بتو رساند آن مرد آن دو قرص نان را گرفت و به بازار رفت و نميدانست چه كند و در انديشه قرض ‍ سنگين و بدى وضع عيالش بود و شيطان به او وسوسه ميكرد كه اين دو قرص نان كى به حوائج تو رسايند به ماهى فروشى رسيد كه ماهى او كساد شده بود، باو گفت اين ماهى تو كساد است اين قرص نان من هم كساد است ميل دارى اين ماهى كسادت را به اين قرص نان كساد من بدهى ؟ گفت آرى ماهى را به او داد و قرص نان او را گرفت و باز به مرد نمك فروشى كه نمك او را نميخريدند برخورد و به او گفت اين نمك ناخريد خود را بمن ميدهى و اين قرص نان را بگيرى گفت آرى نمك را از او گرفت و با ماهى آورد و گفت اين ماهى را با آن نمك اصلاح ميكنم و چون شكم ماهى را شكافت دو لؤ لؤ فاخر در آن يافت و خدا را حمد گفت در اين ميان كه شاد بود در خانه او را زدند آمد ببيند پشت در خانه كيست ديد صاحب ماهى و نمك هر دو آمدند و هر كدام ميگويند اى بنده خدا ما و عيال ما هر چه كوشش كرديم دندان ما باين قرص نان تو كار نكرد و گمان كرديم كه تو از بدحالى اين نان را ميخورى و آن را بتو برگردانديم و آنچه هم بتو داديم بر تو حلال كرديم آن دو قرص نان را گرفت چون آن دو كس برگشتند باز در خانه او را زدند و فرستاده امام بود كه وارد شد گفت امام ميفرمايد خدا بتو گشايش داد، طعام ما را باز ده كه جز ما كسى آن را نخورد. آن مرد آن دو لؤ لؤ را به بهاى بسيارى فروخت و قرضش را ادا كرد و وضع زندگيش خوب شد و يكى از مخالفين گفت ببين تفاوت تا كجا است در عين حالى كه على بن الحسين توانا به رفع فقر خود نيست او را به اين ثروت بسيار رسانيد و اين چگونه مى شود و چگونه كسى كه از رفع فقر خود ناتوانست به اين ثروت بيكران تواناست امام فرمود قريش هم به پيغمبر همين اعتراض ‍ را داشتند ميگفتند چگونه در يك شب از مكه به بيت المقدس ميرود و برميگردد كسى كه نمى تواند از مكه تا مدينه را جز دوازده روز برود كه موقع مهاجرت او چنين بود سپس على بن الحسين عليه‌السلام فرمود اينها به امر خدا نادانند و به امر اولياء خدا نسبت به او براستى مقامات درك نشود جز به تسليم به امر خداى عز و جل و ترك پيشنهاد بر حضرت او و رضا به تدبير او اولياء خدا بر محنتها و ناگواريهائى صبر كنند كه ديگران نتوانند و خدا در عوض ‍ همه مطالب آنها را برآورد و در عين حال جز آنچه خدا خواهد نخواهند.

# مجلس هفتادم سه شنبه سه روز از جمادى الاولى ٣٦٨ مانده

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : دعا كردن مرد براى برادر دينى در پشت سر او روزى را فراوان نمايد و بدى را بگرداند.

٢- ابراهيم بن هاشم گويد: عبد اللّه بن جندب را در موقف عرفات ديدم و از وضع او بهترى نديدم هميشه دست به آسمان داشت و اشكش بر دو گونه اش روان بود تا به زمين ميرسيد چون مردم برگشتند گفتم اى ابا محمد بهتر از وضع تو در موقف نديدم گفت بخدا جز براى برادرانم دعا نكردم براى آنكه أ بو الحسن موسى بن جعفر بمن خبر داد كه هر كه پشت سر براى برادرش دعا كند از عرش ندا رسد براى تو به هر دعائى صد هزار چندانست و اگر براى خود دعا كنم ندانم مستجاب شود يا نه .

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هيچ مرد و زن مؤمن از اول روزگار تا روز قيامت نباشد جر آنكه شفيع آن كسى باشند كه در دعايش بگويد اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات ، بنده اى باشد كه روز قيامت دستور دهند به دوزخش برند او را بسوى دوزخ بكشند و همه مرد و زن مؤمن گويند خدايا اينست كه براى ما دعا مى كرد ما را در باره او شفيع كن خدا شفاعت آنها بپذيرد و او نجات يابد.

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه دعاى بر چهل مؤمن را بر خود مقدم دارد دعاى خودش مستجاب شود.

٥- حسين بن خالد صيرفى گويد: به امام رضا گفتم مردى استنجا كند و نقش انگشترش لا اله الا اللّه است فرمود بد دارم برايش ، گفتم قربانت مگر رسول خدا و هر يك از پدرانت انگشتر بدست چنين كارى نميكردند؟ فرمود چرا ولى آنها انگشترشان را بدست راست داشتند از خدا بپرهيزيد و خود را بپائيد، گفتم نقش خاتم امير المؤمنين چه بود؟ فرمود چرا از آنها كه پيش از او بودند نپرسيدى ؟ گفتم اكنون ميپرسم ، فرمود نقش خاتم آدم لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه بود كه با خود از بهشت آورده بود و نوح چون بر كشتى سوار شد خدا به او وحى كرد اى نوح اگر از غرق ميترسى هزار بار مرا تهليل گو و نجات بجو من تو را و هر كه با تو ايمان آورده نجات دهم فرمود چون نوح و همراهانش بر كشتى نشستند و بادبان بالا كردند باد تندى وزيد و نوح از غرق ترسيد و از سرعت باد نتوانست هزار بار لا اله الا اللّه گويد و به زبان سريانى گفت هلوليا هزار بار هزار بار اى كشتى برجا باش گويد بادبان استوار شد و كشتى براه خود ادامه داد نوح گفت سخنى كه بوسيله اش خدا مرا از غرق ايمن داشت سزاست كه از من جدا نباشد و در خاتم خود نقش كرد لا اله الا اللّه الف مرة يا رب اصلحنى ، فرمود چون ابراهيم را در كفه منجنيق نهادند جبرئيل خشم كرد خدا باو وحى كرد اى جبرئيل چرا خشم كردى ؟ عرضكرد براى خليل تو كه در روى زمين جز او كسى تو را نپرستد و دشمن خودت و او را بر او مسلط كردى خدا باو وحى كرد خاموش باش بنده اى چون تو شتاب دارد كه از فوت بترسد ولى من هر آن بخواهم بنده خود را نجات دهم جبرئيل خوشدل شد رو به ابراهيم كرد و گفت حاجتى ندارى ؟ فرمود بتو نه در اينجا خدا خاتمى فرستاد كه شش حرف در آن نقش بود، لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه ، لا حول و لا قوة الا باللّه فوضت امرى الى اللّه اسندت ظهرى الى اللّه ، حسبى اللّه ، خدا باو وحى كرد كه آن را در انگشت كن كه من آتش ‍ را بر تو سرد و سلامت سازم ، نقش خاتم موسى دو حرف بود كه از تورات باز گرفته بود صبر كن اجر بر، راستگو نجات جو، فرمود نقش خاتم سليمان عليه‌السلام سبحان من الجم الجن بكلماته ، نقش خاتم عيسى دو حرف بود كه از انجيل در آورده بود خوشا بر بنده اى كه از او ياد خدا شود و بدا بر بنده اى كه از او خدا از ياد برود، نقش خاتم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه ، نقش خاتم امير المؤمنين عليه‌السلام الملك للّه ، نقش خاتم حسن عليه‌السلام العزة للّه ، نقش خاتم حسين عليه‌السلام ان اللّه بالغ امره ، على بن الحسين عليه‌السلام انگشتر پدر بدست ميكرد و محمد بن على عليه‌السلام خاتم حسين عليه‌السلام بدست مينمود و نقش خاتم جعفر بن محمد عليه‌السلام اللّه ولى و عصمتى من خلقه بود، نقش ‍ خاتم موسى بن جعفر عليه‌السلام حسبى اللّه بود، حسين بن خالد گفت أ بو الحسن الرضا دست خود را دراز كرد و خاتم پدر در انگشتش بود و نقش آن را بمن نمود.

٦- زيد بن على گويد: از پدرم پرسيدم كه جد ما رسول اللّه را به معراج بردند و خدا به او پنجاه نماز تكليف كرده چرا براى امتش تخفيف نخواست تا موسى بن عمران باو گفت برگرد و از پروردگارت تخفيف بخواه كه امتت توان آن ندارند، فرمود اى پسر جان رسول خدا بالاى سخن خدا سخن نميگفت و هر چه باو دستور ميداد باو مراجعه نميكرد ولى چون موسى اين درخواست را از او كرد و شفيع امتش شد روا نبود شفاعت برادرش را رد كند و نزد خدا برگشت و تخفيف خواست تا به پنج نماز رسيد. گويد گفتم پدر جان چرا با درخواست موسى از پنج نماز تخفيف نخواست ؟ فرمود پسر جان خواست كه امتش با اين پنج نماز ثواب پنجاه نماز را ببرند براى آنكه خدا (سوره انعام - ١٦٢) فرمود هر كه حسنه اى آورد ده برابر اجر برد، ندانى كه چون به زمين آمد جبرئيل باو نازل شد و گفت اى محمد پروردگارت بتو سلام رساند و ميفرمايد همان پنج به پنجاه است گفته من عوض نشود و من به بندگان ستم نكنم گويد گفتم پدر جان مگر اين نيست خدا را مكانى نيست ؟ گفت آرى برتر است از آن گفتم پس چه معنى دارد گفته موسى كه به پروردگارت برگرد؟ فرمود همان معنى كه گفتار ابراهيم دارد كه گفت من بسوى پروردگارم ميروم او مرا رهبرى ميكند و گفته موسى را دارد كه شتاب كردم بسوى تو پروردگارا تا خشنود شوى و همان معنى كه گفته خدا دارد (الذاريات - ٥٠) بسوى خدا گريزيد (يعنى حج كنيد) اى پسر جان براستى كعبه خانه خداست هر كه حج خانه كند قصد خدا كرده مساجد خانه هاى خدايند هر كه بدانها شتابد بسوى خدا شتافته و قصد او كرده نماز گذار تا در نماز است برابر خدا ايستاده اهل موقف عرفات برابر خدا ايستاده اند خداى تبارك و تعالى در آسمانهاى خود بقعه ها دارد هر كه به يكى از آنها بالا رود بسوى خدا بالا رفته ، نميشنوى گفته خداى عز و جل را كه ميفرمايد ملائكه دوزخ بسوى او بالا روند و خدا در داستان عيسى ميفرمايد بلكه خدا او را بسوى خود بالا برد و ميفرمايد سخنهاى خوب بسوى او بالا روند و كار شايسته را بالا برد

٧- عبد السلام بن صالح هروى گويد: به امام رضا عليه‌السلام گفتم يا ابن رسول اللّه چه فرمائى در حديثى كه اهل حديث روايت كنند كه مؤمنان پروردگار خود را در منازل بهشتى خودشان زيارت كنند؟ فرمود اى ابا صلت براستى خداى تبارك و تعالى پيغمبر خود را بر همه خلقش برترى داد از انبياء و ملائكه و طاعتش را طاعت خود مقرر كرد و متابعتش را متابعت خود و زيارتش را زيارت خود در دنيا و آخرت فرمود (نساء- ٨٠) هر كه رسول را اطاعت كند خدا را اطاعت كرده و فرمود (فتح - ١٠) براستى كسانى كه با تو بيعت كنند همانا با خدا بيعت كرده اند دست خدا بالاى دست آنها است ، پيغمبر هم فرمود هر كه مرا در زندگى يا پس از مرگ زيارت كند خداى جل جلاله را زيارت كرده درجه پيغمبر در بهشت بالاترين درجه است هر كه او را در درجه بهشتى او را زيارت كند خدا را زيارت كرده گويد باو گفتم يا ابن رسول اللّه چه معنى دارد آن خبرى كه روايت كرده اند ثواب لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ نظر بروى خداست ؟ فرمود اى ابا صلت هر كه خدا را بروئى چون چهره ها وصف كند كافر است مقصود از وجه خدا پيغمبران و حجج اويند كه بوسيله آنها بسوى خدا روند و دين و معرفت او، خدا فرموده (الرحمن ٢٦- ٢٧) هر كه بر روى زمين است فنا شود و وجه پروردگارت بماند و خدا فرمود (انبياء آيه آخر) هر چيزى فانى است جز روى او، نظر به انبياء خدا و رسولان و حجج او در درجاتشان ثواب بزرگى براى مؤمنان دارد در روز قيامت و پيغمبر فرمود هر كه دشمن دارد اهل بيت مرا و خاندانم را روز قيامت مرا نبيند و من او را نبينم و فرمود در ميان شما كسانيست كه پس از جداى من مرا نبينند اى ابا صلت براستى خداى تبارك و تعالى به مكان وصف نشود و بديده و وهم درك نشود گفت باو عرضكردم يا ابن رسول اللّه بمن خبر ده از بهشت و دوزخ كه امروزه خلق شده اند؟ فرمود آرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بهشت وارد شد و دوزخ را هم ديد هنگام معراج خود، باو عرض كردم جمعى معتقدند كه امروز مقدرند و مخلوق نيستند فرمود آنها از ما نيستند و ما هم از آنها نيستيم هر كه منكر وجود فعلى بهشت و دوزخ است پيغمبر و ما را تكذيب كرده و از اهل ولايت ما نيست و در آتش دوزخ مخلد است خدا فرموده (الرحمن ٤٣- ٤٤) اينست دوزخى كه مجرمان آن را دروغ ميشمردند ميان آن و حميم داغ ميگردند. پيغمبر فرمود چون مرا به آسمان بردند جبرئيل دست مرا گرفت و به بهشت برد و از خرمايش بمن داد و خوردم و در صلب من نطفه شد و چون به زمين آمدم با خديجه مواقعه كردم و به فاطمه آبستن شد و فاطمه حوراء انسيه است و هر گاه مشتاق بوى بهشت شوم فاطمه دخترم را ميبويم

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد يا رسول اللّه من مشتاق جهادم و در آن نشاط دارم فرمود در راه خدا جهاد كن كه اگر كشته شوى زنده اى و نزد خدا روزى خورى و اگر بميرى اجرت با خداست و اگر برگردى از گناهان بيرون شدى چون روزى كه مادرت تو را زاده است گفت يا رسول اللّه من پدر و مادر پيرى دارم كه معتقدند با من انس دارند و رفتن مرا خوش ندارند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود با پدر و مادرت باش بدان كه جانم بدست او است انس آنها به تو يك شبانه روز بهتر است از جهاد يك سال

٩- حنان بن سدير از پدرش كه به امام باقر عرض كرد: فرزند بجاى پدر مجازات شود؟ فرمود مجازاتى براى او ندارد مگر در دو چيز يكى آنكه پدرش بنده باشد او را بخرد و آزاد كند يا قرض داشته باشد و از او پرداخت كند

١٠- امام چهارم به عبيد اللّه بن عباس بن على نگاهى كرد و اشك چشمش را گرفت و فرمود : روزى به رسول خدا سخت تر از روز احد نگذشت كه عمويش حمزه در آن كشته شد و بعد از آن موته است كه عموزاده اش جعفر بن ابى طالب كشته شد سپس فرمود روزى چون روز تو نباشد اى حسين سى هزار مرد كه گمان ميكردند از اين امتند دور او را گرفتند و هر كدام به كشتن او بخدا تقرب ميجست و او خدا را به آنها يادآور ميشد و پند نميگرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان كشتند. سپس فرمود خدا عمويم عباس را رحمت كند كه جانبازى كرد و خود را فداى برادر كرد تا دو دستش قطع شد و خدا در عوض به او دو بال داد كه بدانها با فرشتگان در بهشت ميپرد چنانچه به جعفر بن ابى طالب عطا كرد و براى عباس نزد خداى تبارك و تعالى مقامى است كه در قيامت همه شهداء و اولين و آخرين بدان رشك برند الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و صلى اللّه على خير خلقه محمد و اهلبيته الطاهرين و حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

# مجلس هفتاد و يكم جمعه غره جمادى الا خر ٣٦٨

١- ابو ذر غفارى گويد: دستم بدست پيغمبر بود و با هم راه ميرفتيم و هر دو نگران خورشيد بوديم تا غروب كرد من گفتم يا رسول اللّه آفتاب كجا غروب ميكند؟ فرمود در آسمان و از آسمانى به آسمانى بالا ميرود تا آسمان هفتم و به زير عرش ‍ ميرسد و سجده ميكند و ملائكه موكل به آن با او سجده ميكنند سپس ‍ ميگويد خدايا دستور ميدهى از مغرب طلوع كنم يا از مشرق خود و اينست گفته خداى عز و جل (يس - ٣٦) آفتاب ميرود براى قرارگاه خود اينست تقدير عزيز عليم مقصود از آن صنع پروردگار عزيز است در ملك خود با خلقش فرمود جبرئيل برايش جامه تابشى از نور عرش بياورد به اندازه ى ساعات روز در درازى تابستان يا كوتاهى روزهاى زمستانى و آنچه ما بين آنها است از روزهاى متوسط در پائيز و بهار فرمود آن جامه بپوشد چنانچه يكى از شما جامه خود را بپوشد سپس او را در ميان آسمان آرند تا از مطلع خود برآيد، پيغمبر فرمود گويا آن را مينگرم كه سه شب حبس شده و جامه نورى ببرش نكردند و باو دستور دهند كه از مغرب خود برآيد و اينست معنى گفتار او كه (تكوير- ١) آنگاه كه خورشيد بگيرد و اختران تيره شوند، و ماه هم همچنين است در طلوع و غروب و جريان خود در آسمان و ارتفاعش تا آسمان هفتم است و زير عرش سجده كند و جبرئيل حله اى از نور كرسى برايش بياورد و اينست گفته خداى عز و جل (يونس - آيه ٥) او است كه خورشيد را تابان و ماه را درخشان ساخته ابو ذر گفت سپس با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوشه گرفتيم و نماز مغرب را خوانديم .

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون ذو القرنين از سد گذشت داخل ظلمات شد و به فرشته اى رسيد كه بر كوهى بطول پانصد ذراع ايستاده بود و به ذو القرنين گفت مگر پشت سرت راه نبود ذو القرنين باو گفت تو كيستى ؟ گفت يكى از فرشتگان رحمانم و موكل بر اين كوهم كه از هر كوهى رگى بدان پيوست است : و چون خدا خواهد شهرى را بلرزاند بمن وحى كند و آن را بلرزانم .

٣- فرمود : صاعقه به ذاكر خداى عز و جل نرسد.

٤- فرمود : نقل از پدرش عليه‌السلام كه زمين لرزه ها و گرفتن ماه و خورشيد و بادهاى سخت از نشانه هاى ساعت است و چون چيزى از آنها ببينيد ياد قيامت افتيد و به مسجدهاى خود پناه بريد.

٥- فرمود : چون اين آيه نازل شد (آل عمران - ١٢٥) و آن كسانى كه چون هرزگى كردند ياد خدا افتادند و آمرزش گناهان خود خواستند ابليس در مكه بالاى كوهى رفت بنام ثور و به فرياد بلند عفاريت خود را خواست و گردش آمدند و گفتند اى سيد ما براى چه ما را دعوت كردى ؟ گفت اين آيه نازل شده كى در برابر آن قيام كند؟ يكى گفت من به چنين وسيله گفت تو اهلش نيستى ديگرى چنان و چنين گفت ، گفت تو هم اهلش نيستى وسواس خناس گفت من اهل آنم ، گفت بچه وسيله ؟ گفت به آنها وعده دهم و آرزومندشان كنم تا گناه كنند و چون در گناه افتادند آمرزش را از يادشان ببرم ، گفت تو اهل آنى و او را تا قيامت بر اين وظيفه گمارد.

٦- امام هفتم نقل از پدرانش فرمود : يك يهودى چند اشرفى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواست و از او مطالبه كرد فرمود چيزى ندارم بتو بدهم گفت اى محمد از تو جدا نشوم تا بپردازى فرمود در اين صورت با تو مى نشينم با او نشست تا در آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و بامداد را با يارانش خواند، اصحاب او يهودى را تهديد مى كردند و نهيب مى دادند، رسول خدا به آنها نگاهى كرد و فرمود با او چه كار مى كنيد؟ گفتند يا رسول اللّه يك يهودى تو را باز داشت كرده فرمود خدا مرا نفرستاده كه به كافر هم پيمانى يا ديگرى ستم كنم و چون روز برآمد يهودى گفت اشهد ان لا اله الا اللّه و گواهم كه تو رسول خدائى و نيمى از مالم را در راه خدا دادم بخدا اين كار با تو نكردم جز آنكه صفت تو را در تورات بررسى كنم چون صفت تو را در تورات خواندم كه محمد بن عبد اللّه مولدش مكه است و به مدينه مهاجرت كند كج خلق و سخت گير نيست بد سخن و هرزه گو نيست و من گواهم كه معبود حقى جز خدا نيست و تو رسول خدائى و اين مال من در اختيار تو است و به دستور خدا در آن حكم كن و مال بسيارى داشت . پس على فرمود بستر رسول خدا عبائى بود و بالشش پوستى كه درونش ‍ ليف خرما بود و شبى براى او گستردم و چون صبح شد فرمود اين فراش ‍ امشب مرا از نماز شب بازداشت و دستور داد او را يك رويه كردند.

٧- على عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه دخترش فاطمه آمد و ديد گردن بندى دارد از او رو گرداند و فاطمه آن را بريد و دور انداخت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اى فاطمه تو از منى ، سائلى آمد و گردن بند را باو داد و رسول خدا فرمود خشم خدا و من سخت است بر كسى كه خون مرا بريزد و مرا از نظر خاندانم بيازارد.

٨- فرمود : رسول خدا جوخه اى را به جهاد فرستاد و چون برگشتند فرمود مرحبا به مردمى كه جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اكبر بر عهده آنها است عرض شد يا رسول اللّه جهاد اكبر كدامست ؟ فرمود جهاد با نفس سپس فرمود بهترين جهاد از كسى است كه با نفس خود كه ميان دو پهلو دارد بجنگد.

٩- امام صادق عليه‌السلام فرمود : رسول خدا سلمان فارسى را در بيماريش عيادت كرد و فرمود اى سلمان تو را در بيمارى سه فضيلت است در ياد خدائى و دعايت مستجاب است و گناهت را بريزد و تو را تا مردن عافيت بخشد.

١٠- خالد بن ربيع گويد: امير المؤمنين عليه‌السلام براى كارى به مكه رفت يك عرب بيابانى را ديد كه به پرده خانه كعبه چسبيده و ميگويد اى صاحب خانه خانه خانه تواست و مهمان مهمان تو و هر مهمانى حق پذيرائى از ميزبانش دارد امشب به آمرزش مرا پذيرائى كن امير المؤمنين به اصحابش فرمود سخن اين اعرابى را نشنويد؟ گفتند چرا فرمود خدا كريمتر از آنست كه مهمان خود را براند گويد شب دوم او را ديد كه بركن چسبيده و ميگويد اى عزيزى كه از تو عزيزتر نيست مرا به عزت خود عزتى ده كه كسى نداند چونست به تو رو كردم و توسل جستم بحق محمد و آل محمد بر تو بده بمن آنچه ديگرى ندهد و بر گردان از من آنچه ديگرى برنگرداند امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود بخدا اين دعا همان اسم اعظم است بلغت سريانى حبيبم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن خبر داده بهشت خواست و خدا باو داد و درخواست صرف دوزخ نمود و خدا آن را از وى گردانيد، شب سوم ديد به همان ركن چسبيده و ميگويد اى كه مكانى گنجايش تو ندارد و چگونگى ندارى به اين اعرابى چهار هزار درهم بده امير المؤمنين عليه‌السلام نزد او رفت و فرمود اى اعرابى از خدا پذيرائى خواستى و پذيرايت شد و بهشت خواستى و بتو داد و درخواست كردى دوزخ را از تو بگرداند و گردانيد و امشب از او چهار هزار درهم ميخواهى اعرابى گفت تو مطلوب منى و از پروردگارت حاجت خواستم فرمود اى اعرابى بخواه گفت هزار درهم براى صداق ميخواهم و هزار درهم براى اداى قرض و هزار درهم براى خريد خانه و هزار درهم براى مخارج زندگى ، فرمود اى اعرابى انصاف دادى چون من از مكه رفتم در مدينه رسول مرا بجو، اعرابى يك هفته در مكه ماند و آمد به مدينه دنبال امير المؤمنين عليه‌السلام و فرياد ميزد كى مرا به خانه امير المؤمنين راهنمائى ميكند حسين بن على در اين ميان فرمود من ترا به خانه او رهنمايم كه پسر اويم اعرابى گفت پدرت كيست ؟ فرمود امير المؤمنين على بن ابى طالب ، عرضكرد مادرت كيست ؟ فرمود فاطمه زهراء سيده نساء عالميان عرضكرد جدت كيست ؟ فرمود رسول خدا محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب ، عرضكرد جده ات كيست ؟ فرمود خديجه دختر خويلد، عرضكرد برادرت كيست ؟ فرمود ابو محمد حسن بن على گفت همه اطراف دنيا را جمع كردى برو نزد امير المؤمنين و بگو اعرابى صاحب ضمانت در مكه بر در خانه است گويد حسين بن على عليه‌السلام وارد خانه شد و گفت پدر جان يك اعرابى بر در خانه است و شما را ضامن در مكه مى داند على فرمود اى فاطمه چيزى دارى كه اين اعرابى بخورد؟ گفت به خدا نه ، گويد امير المؤمنين جامه ببر كرد و بيرون شد و گفت ابو عبد اللّه سلمان فارسى را نزد من آريد، سلمان آمد باو فرمود باغى كه رسول خدا برايم كاشته به تجار بفروش سلمان آن را به دوازده هزار درهم فروخت و اعرابى را حاضر كرد و چهار هزار درهمش را به او داد و چهل درهم ديگر هم براى خرج سفر باو داد خبر، به گدايان مدينه رسيد و گرد او را گرفتند مردى از انصار اين خبر را به فاطمه رسانيد و او فرمود خدا به تو خير دهد على پولها را برابر خود ريخت و يارانش جمع شدند و با مشت به آنها تقسيم كرد تا يكدرهم نماند و چون بمنزل آمد فاطمه به او گفت پسر عم باغى را كه پدرم برايت كشته بود فروختى ، فرمود آرى به بهتر از آن در دنيا و آخرت گفت پولش كجا است ؟ فرمود به ديده هائى دادم كه نخواستم دچار خوارى سؤ ال شوند، فاطمه گفت من و دو پسرت گرسنه ايم و بى شك تو هم مانند ما گرسنه اى يك درهمش بما نميرسيد؟ و دامن على عليه‌السلام را گرفت على فرمود فاطمه مرا رها كن گفت نه بخدا تا پدرم ميان ما و تو حكم باشد. جبرئيل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و گفت اى محمد خدايت سلام ميرساند و ميفرمايد از من به على سلام برسان و به فاطمه بگو حق ندارى جلو دست على را به دامنش بچسبى بگيرى چون رسول خدا به منزل على آمد ديد فاطمه باو چسبيده است فرمود دختر جان چرا به على چسبيدى ؟ گفت پدر جان باغى را كه تو برايش كشتى به دوازده هزار درهم فروخته و يكدرهم آن را براى ما نگذاشته كه خوراكى بخريم ، فرمود دختر جان جبرئيل از پروردگارم بمن سلام ميرساند و ميفرمايد به على از پروردگارش سلام برسان و بمن دستور داده به تو بگويم حق ندارى جلو دست او را بگيرى فاطمه گفت از خدا آمرزش جويم و ديگر چنين نكنم فاطمه فرمايد پدرم بسوئى رفت و على بسوى ديگر و درنگى نشد كه پدرم هفت درهم آورد و فرمود اى فاطمه پسر عمم كجا است ؟ گفتم بيرون رفت رسول خدا فرمود اين هفت درهم را بگير و چون پسر عمم آمد بگو با آن براى شما خوراكى بخرد درنگى نشد كه على آمد و فرمود پسر عمم برگشت ، من بوى خوشى ميشنوم فاطمه گفت آرى چيزى هم بمن داد كه با آن خوراكى بخريم على فرمود آن را بياور، من آن هفت درهم هجرى را باو دادم فرمود بسم اللّه و الحمد للّه كثيرا طيبا اين روزى خداى عز و جل است سپس فرمود اى حسن با من به بازار بيا در اين ميان به مردى رسيدند كه ميگفت كيست كه به داراى وفادار قرضى بدهد، فرمود پسر جان به او بدهيم ؟ فرمود آرى بخدا پدر جان ، على هفت درهم را هم باو داد حسن عرضكرد پدر جان همه درهمها را باو دادى ؟ فرمود آرى پسرم آنكه كم داده ميتواند بسيار بدهد گويد على عليه‌السلام به خانه كسى رفت كه از او چيزى قرض كند يك اعرابى به او رسيد و گفت اى على اين شتر مرا بخر، فرمود بهايش با من نيست گفت مهلت ميدهم فرمود به چند درهم ميدهى ؟ گفت صد درهم ، فرمود اى حسن آن را بگير آن را گرفت و رفت يك اعرابى ديگر مثل او در جامه ديگرى رسيد و گفت يا على اين شتر را ميفروشى ؟ فرمود براى چه ميخواهى ؟ گفت اول غزوه اى كه پسر عمت رود از آن استفاده كنم فرمود اگر ميخواهى بى بها بتو ميدهم ، گفت بهايش همراه من است و به بها ميخرم چند آن را خريدى ؟ فرمود صد درهم اعرابى گفت من آن را صد و هفتاد درهم ميخرم على فرمود صد و هفتاد درهم را بگير و شتر را بده تا صد درهم را به اعرابى بدهيم و با هفتاد درهم چيزى بخريم حسن دراهم را تحويل گرفت و شتر را تسليم داد، على فرمايد رفتم دنبال اعرابى كه از او شتر را خريده بودم تا بهايش را به او بدهم ديدم رسول خدا ميان راه در جايى نشسته كه هرگز در آنجا نديده بودمش و چون نگاهش بمن افتاد لبخندى زد تا دندان هاى آسيايش نمايان شد على فرمود هميشه خندان و خوشرو باشيد مانند امروز فرمود اى أ بو الحسن آن اعرابى را ميجوئى كه بتو شتر داد تا بها به او بدهى ؟ گفتم پدر و مادرم قربانت آرى بخدا فرمود اى أ بو الحسن آنكه به تو فروخت جبرئيل بود و آنكه خريد ميكائيل و آن درهمها از نزد رب العالمين بود به خوبى خرج كن و از ندارى نترس .

# مجلس هفتاد و دوم سه شنبه پنجم جمادى الا خر سال ٣٦٨

١- على در تفسير سلام على آل ياسين فرمود : ياسين محمد است و ما آل ياسين هستيم .

٢- ابى مالك در تفسير سلام على آل ياسين گفت : ياسين محمد است .

٣- ابن عباس در تفسير سلام على آل ياسين گفت : مقصود آل محمد است .

٤- ام سلمه گفت : آيه (احزاب - ٢٣) همانا خدا ميخواهد پليدى را از شما خاندان ببرد و بخوبى شما را پاكيزه كند در خانه من نازل شد در خانه هفت كس بودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جبرئيل و ميكائيل و على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام، گفت منهم بر در خانه بودم گفتم يا رسول اللّه من از اهل بيت نيستم ؟ فرمود تو از ازواج پيغمبرى و نفرمود تو از اهل بيتى .

٥- تميمى گويد: بر عايشه وارد شدم او حديث كرد كه رسول خدا را ديده بود كه على و فاطمه و حسن و حسين را دعوت كرده و فرموده خدايا اينها اهل بيت منند پليدى را از آنها ببر و آنها را بخوبى پاك كن .

٦- ابن عباس گفت : پيغمبر فرمود براستى على وصى و خليفه و همسرش فاطمه سيده زنان جهان دختر منست حسن و حسين دو سيد جوانان اهل بهشتند و پسران منند هر كه آنها را دوست دارد مرا دوست داشته و هر كه آنها را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر كه آنها را دور كند مرا دور كرده و هر كه آنها را جفا كند مرا جفا كرده و هر كه به آنها نيكى كند بمن نيكى كرده خدا پيوست كند با هر كه به آنها پيوندد و ببرد از هر كه از آنها بريده ، يارى كند هر كه آنها را يارى كرده و كمك دهد به هر كه آنها را كمك داده ، وانهد هر كه آنها را وانهاده ، خدايا هر كدام از پيغمبران و رسولانت ثقلى داشتند و خاندانى و على و فاطمه و حسن و حسين اهل بيت و ثقل منند ببر از آنها پليدى را و بخوبى پاكشان كن . ٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه خرسند است كه خدا همه خير را برايش فراهم كند بايد پس از من على را دوستدارد و دوستانش را و با دشمنانش دشمن باشد.

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ولايت اهل بيت من امان از دوزخند.

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه را خدا به معرفت و ولايت اهل بيتم ممنون ساخت همه خوبيها را برايش فراهم كرده .

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه فرائض حق را بر پا دارد و از محرمات خدا بر كنار باشد و ولايت خاندانم را خوش كند و از دشمنان خداى عز و جل بيزارى كند از هر كدام هشت در بهشت كه خواهد وارد شود.

١١- فرمود : دو آيه در باره اولياء و اعداء ما نازل شده (واقعه - اواخر) هر كه از مقربانست روح و ريحان دارد يعنى در قبرش و جنت نعيم دارد يعنى در آخرتش و اگر از مكذبين گمراه باشد پذيرائى از حميم دارد يعنى در قبرش و در گرفتن در آتش دوزخ يعنى در آخرت .

١٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه ما خاندان را دوست دارد خدا را به اولين نعمت حمد كند، عرض شد اولين نعمت كدام است ، فرمود حلال زاده گى ، دوست ندارد ما را مگر حلال زاده .

١٣- از امام باقر: هم به همين مضمون روايت شده .

١٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اى على هر كه مرا و تو را و امامان از اولاد ترا دوست دارد خدا را حمد كند بر حلال زادگى زيرا دوست ندارد ما را مگر حلال زاده و دشمن ندارد ما را مگر حرامزاده .

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ما بنی عبد المطلب آقايان بهشتيانيم يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حمزه سيد الشهداء و جعفر ذو الجناحين و على و فاطمه و حسن و حسين و مهدى عليه‌السلام.

١٦- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود من سيد اولاد آدمم و اى على تو و امامان بعد از تو سادات امت منيد هر كه ما را دوستدارد خدا را دوست داشته و هر كه ما را دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هر كه به ولايت ما باشد به ولايت خداست و هر كه دشمن ماست دشمن خدا است و هر كه فرمان ما برد خدا را فرمان برده و هر كه نافرمانى ما كند خدا را نافرمانى كرده .

١٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره على عليه‌السلام بمن سه كلمه سفارش ‍ كرد فرمود اى محمد گفتم لبيك ربى ، فرمود على امام متقيان و پيشواى دست و روسفيدان و سرور مؤمنانست .

١٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : صديقان سه اند: حبيب نجار، مؤمن آل ياسين كه ميگويد پيروى كنيد از رسولان و پيروى كنيد از كسانى كه مزدى از شما نميخواهد و رهبرند و حزقيل مؤمن آل فرعون و على بن ابى طالب كه بهتر همه است .

١٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : محبوبترين خاندانم و برترين كسى كه بس از خود بجا نهم على بن ابى طالب است . ٢٠- سلمان فارسى عليه‌السلام گفت : هنگام مرگ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدمتش رسيدم فرمود على بن ابى طالب بهترين كسيست كه پس از خود بجا گذاردم .

٢١- سلمان فارسى گفت : شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود اى گروه مهاجر و انصار شما را راهنمائى نكنم به چيزى كه اگر بدان متمسك شديد هرگز پس از من گمراه نشويد؟ گفتند چرا يا رسول اللّه ، فرمود اين على برادرم و وصيم و وزيرم و وارثم و خليفه ام امام شما است او را بخاطر من دوست داريد و بخاطر من گرامى داريد كه جبرئيل بمن دستور داده اين را به شما بگويم . ٢

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شما را به چيزى ره ننمايم كه تا آن را دليل خود گيريد هلاك نشويد و گمراه نشويد؟ گفتند چرا يا رسول اللّه فرمود امام شما و ولى شما على بن ابى طالب است پشتيبان او باشد و خير خواه او، او را تصديق كنيد كه جبرئيل مرا بدان دستور داده . ٢

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى عز و جل در باره على به من سفارش كرد و گفتم توضيح بده فرمود گوش بده عرض كردم گوش دارم فرمود براستى على عليه‌السلام پرچم هدايت است ، پيشواى دوستانم و نور هر كه مرا اطاعت كند و او است كلمه كه متقيان بدان چسبند هر كه دوستش دارد دوستم داشته و هر كه فرمانش برد فرمانم برده . ٢

٤- امام باقر عليه‌السلام در ضمن حديثى طولانى فرمود : چون خداى تبارك و تعالى پيغمبرش را بمعراج برد فرمود اى محمد چون نوبتت بسر رسيد و عمرت تمام شد پس از خودت كه را رهبر امتت نمودى ؟ گفتم پروردگارا من آزمايش كردم و از على بن ابى طالب مطيعتر نيافتم براى خودم خدا فرمود و براى من هم اى محمد پس كى است براى امت تو؟ گفتم پروردگارا من آزمايش كردم خلق تو را و كسى بيشتر از على مرا دوست ندارد خداى عز و جل فرمود نسبت بمن هم چنين است اى محمد باو اعلام كن كه او پرچم هدايت و پيشواى دوستان من و نور كسانيست كه مرا فرمان برند. ٢

٥- عمر گفت : در همه جمع كسيرا نبينم كه شايسته تر باشد براى واداشتن مردم بكتاب خدا و سنت پيغمبرش از او يعنى على بن ابى طالب . ٢

٦- ابى صادق گويد على عليه‌السلام فرمود : اين آيه براى ما و در باره ما است (قصص - ٥) ميخواهيم منت نهيم بر آن ها كه ناتوان شمرده شدند در زمين و آن ها را امام و وارث سازيم . ٢

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شبى كه مرا به معراج بردند پروردگارم بمن فرمود اى محمد عرض كردم لبيك پروردگارا فرمود على پس از تو حجت من است بر خلقم و امام هر كه فرمانم برد، هر كه فرمانش برد فرمانم برده و هر كه نافرمانيش كند نافرمانيم كرده ، او را امام امت خود كن كه پس از تو به او رهبرى شوند.

# مجلس هفتاد و سوم جمعه هشتم جمادى الا خر ٣٦٨

١- امام صادق عليه‌السلام به يكى از اصحابش فرمود : به تو خبر دهم كه سبب اسلام سلمان و ابو ذر چه بوده ؟ آن مرد گفت چه حظى دارم ؟ سبب اسلام سلمان را ميدانم از سبب اسلام ابو ذر بفرمائيد، امام صادق عليه‌السلام فرمود ابو ذر در رودخانه مر گوسفندان خود را ميچرانيد و گرگى از سمت راست گله اش آمد و ابو ذر با عصاى خود آن را راند و از سمت چپ آمد ابو ذر او را با عصاى خود راند و گفت به خدا گرگى خبيث تر و بدتر از تو نديدم گرگ گفت بدتر از من به خدا اهل مكه اند كه خدا پيغمبرى براى آنها مبعوث كرده و او را تكذيب كنند و دشنام دهند، اين سخن گرگ در دل ابو ذر اثر كرد و به خواهرش گفت توشه دان و ابزار و عصايم را بياور و بيرون شد و دويد تا به مكه رسيد و ديد جمعى انجمن شدند، و با آنها نشست و ديد پيغمبر را دشنام ميدهند و بد ميگويند چنانچه گرگ گفته بود ابو ذر گفت بخدا همين است كه گرگ بمن خبر داده بر اين روش بودند تا روز به آخر رسيد و ابو طالب آمد بهم گفتند عمويش آمد ديگر بس كنيد چون نزديك آنها رسيد احترام و تعظيمش كردند و ابو طالب سخنگو و خطيب آنها بود تا متفرق شدند، چون ابو طالب براه افتاد من دنبالش رفتم بمن رو كرد و گفت چه كارى دارى ؟ گفتم اين پيغمبر مبعوث در ميان شما را ميخواهم ، گفت چه كار با او دارى ؟ ابو ذر گفت ميخواهم به او ايمان آورم و او را تصديق كنم و به هر چه دستور دهد عمل كنم ابو طالب فرمود تو گواهى ميدهى كه جز خدا معبود حقى نيست و محمد رسول خداست گويد گفتم آرى اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمدا رسول اللّه ، فرمود فردا همين ساعت نزد من بيا، فردا ابو ذر آمد و همان انجمن بر پا بود و به دشنام و بدگوئى پيغمبر اندر بودند چنانچه گرگ گفته بود با آنها نشست تا ابو طالب آمد و به هم گفتند بس كنيد عمويش آمد دم بستند و ابو طالب آمد و نشست و ناطق و خطيب آنها بود تا برخواست و ابوذر دنبالش افتاد ابو طالب به او رو كرد و فرمود چه حاجتى دارى ؟ گفت اين پيغمبرى كه مبعوث شما است ميخواهم ، گفت با او چه كارى دارى ؟ گفتم به او ايمان آورم و او را تصديق كنم و فرمانش برم ، ابو طالب گفت گواهى ميدهى كه جز خدا معبود حقى نيست و محمد رسول خداست گويد گفتم آرى اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه ، گفت درست است من هم همين را ميگويم ، گويد مرا به خانه اى برد كه جعفر بن ابى طالب در آن بود من وارد شدم و سلام كردم و جواب داد و فرمود چه حاجتى دارى ؟ گفتم پيغمبر مبعوث ميان شما را ميخواهم ، گفت به او چه كار دارى ؟ گفتم ايمان آورم و تصديق كنم و اطاعتش كنم ، شهادتين را بمن تلقين كرد و ادا كردم و مرا به خانه اى برد كه حمزة بن عبد المطلب در آن بود و او هم همين گفته را با من در ميان نهاد و پس از اعتراف مرا به خانه اى برد كه على بن ابى طالب در آن بود و بعد از سلام و جواب همان گفته ها را در ميان نهاد و بعد از اعتراف من مرا نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برد و نور اندر نور بود و بعد از سلام و جواب همان گفته ها را به ميان آورد و بعد از اخذ اعتراف به شهادتين فرمود منم رسول خدا. اى ابوذر به بلاد خود برگرد كه عموزاده ات مرده است مالش را دريافت كن و آنجا باش تا دعوت من آشكار شود ابوذر گويد به بلاد خود برگشتم و عموزاده ام مرده بود در همان وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن خبر داده بود و مال فراوانى بجا گذاشته بود مالش را برگرفتم و در وطنم ماندم تا كار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالا گرفت و نزد او آمدم .

٢- امام صادق فرمود : گواه دروغگو گام بر ندارد تا به دوزخ افتد.

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر كه گواهى ناحق بر مال كسى دهد كه تسليم است تا او را بيچاره كند خدا بجاى آن برات دوزخى بوى دهد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه گواهى حقى را كتمان كند يا بناحق گواهى دهد تا خون مسلمانى را هدر كند يا مال او را از ميان ببرد روز قيامت بيايد و تا چشم رس و رويش ‍ سياه است و چهره زشتى دارد كه خلايق او را بنام و نژادش بشناسند و هر كه گواهى حقى دهد تا حق مرد مسلمانى را زنده كند روز قيامت بيايد و تا چشم رسد چهره اش تابانست و خلايق او را بنام و نژاد بشناسند. پس امام باقر ناقل حديث فرمود ندانيد كه خداى عز و جل فرمايد براى خدا اقامه شهادت كنيد

٤- سلمان بر گورستانى گذشت و گفت : السلام عليكم اى اهل قبور از مؤمن و مسلمان اى اهل اين ديار مى دانيد كه امروز جمعه است ، چون بمنزلش برگشت در خواب ديد كه كسى آمد و گفت و عليك السلام اى ابا عبد اللّه سخن گفتى و شنيديم و سلام دادى جواب گفتيم گفتى مى دانيد امروز جمعه است ما مى دانيم كه پرنده روز جمعه چه گويد، گفت چه ميگويد گفت ميگويد قدوس قدوس پروردگار ما بخشاينده است ملك است عظمت پروردگار ما را نشناخته كسى كه بنام او قسم دروغ بخورد.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خدا دشمن دارد كسى كه متاع خود را با سوگند رواج دهد.

٦- فرمود : هر كه بخدا سوگند خورد بايد راست بگويد و هر كه راست نگويد از خدا نيست و هر كه برايش بخدا سوگند خوردند بايد راضى شود و اگر نشد از خدا نيست .

٧- امام باقر عليه‌السلام فرمود : مردى وارد مسجدى شد كه رسول خدا در آن بود و سجده سبكى كرد كمتر از آنچه بايد و شايد، رسول خدا فرمود چون كلاغ نوك بر زمين زد اگر به همين وضع بميرد بر دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نميرد.

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شيطان از پسر آدم ترسان و هراسانست تا نماز پنجگانه را در وقت مى خواند و چون ، از وقت بگذراند بر او دلير شود و او را به گناهان بزرگ كشد.

٩- ابو بصير گويد: خدمت ام حميده رفتم كه او را در مرگ امام صادق تسليت دهم گريست و از گريه اش گريستم و پس از آن فرمود اى ابا محمد اگر امام صادق را وقت مرگ مى ديدى شگفتى ديده بودى ، دو ديده اش را گشود و فرمود همه خويشانم را گردم جمع كنيد و كسى نماند كه او را جمع نكرديم گفت به آنها نگاهى كرد و فرمود براستى شفاعت ما نرسد به كسى كه نماز را سبك شمارد.

١٠- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه يك موى از جنابت را عمدا بى غسل گذارد در دوزخ است .

١١- جبرئيل بر پيغمبر نازل شد و گفت : اى محمد خدايت سلام ميرساند و ميفرمايد من هفت آسمان و آنچه در آنهاست آفريدم و هفت زمين و آنچه بر آنها است و جايى عظيمتر از ركن و مقام نيافريدم و اگر بنده اى در آنجا مرا بخواند از روزى كه آسمانها و زمينها را آفريدم و منكر ولايت على مرا ملاقات كند او را برو در سقر اندازم .

١٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود : نماز جمعه با وجود امام واجب است و اگر مردى بى عذر آن را ترك كند در سه جمعه سه فريضه ترك كرده و سه فريضه را ترك نكند مگر منافق ، فرمود هر كه جماعت را براى بى رغبتى بدان و به جماعت مسلمانان ترك كند بى عذر نماز ندارد.

١٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر همسايگان مسجد شرط كرد كه : در نماز جماعت حاضر شوند و فرمود بايد مردمى كه در نماز حاضر نشوند از آن خلاف دست باز گيرند يا دستور دهم مؤ ذن اذان و اقامه گويد و مردى از خاندانم را كه على است فرمان دهم تا خانه هاى كسانى را با پشته هاى هيزم بسوزاند براى آنكه به نماز حاضر نمى شوند.

١٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز صبح را خواند و رو به اصحابش كرد و از مردمى پرسش كرد كه در نماز حاضرند گفتند نه يا رسول اللّه فرمود در سفرند؟ گفتند نه فرمود نمازى بر منافقان سخت تر از اين نماز و نماز عشاء نيست .

١٥- فرمود مؤمنى نيست كه ترك يارى برادر خود كند با قدرت بر آن جز آنكه خدا ترك يارى او كند در دنيا و آخرت ،

١٦- فرمود : هر كه داستانى از برادر دينى خود بگويد به قصد نكوهش و بد نامى او تا از چشم مردم بيفتد خدا او را از ولايت خود به ولايت شيطان بيرون كند.

١٧- ابن عباس گفت : يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و على و فاطمه و حسنين نزد او بودند گفت خدايا تو ميدانى اينان اهل بيت منند و گرامى ترين مردم نزد من دوستشان را دوست دار، دشمنشان را دشمن دار مهربانى كن با مهربانان به آنها و بد دار بدخواه آنها را، كمك كن كمك ، كار آنها را و آنها را از پليدى پاك كن و معصوم دار از هر گناهى و به روح القدس مؤ يد دار اى على تو امام امت منى و بر آنها پس از من خليفه اى تو پيشرو اهل بهشتى و گويا من مينگرم دخترم فاطمه را كه روز قيامت بر اسبى از نور سوار است و از طرف راستش هفتاد هزار فرشته و از چپش هفتاد هزار و جلو رو و دنبالش هر كدام هفتاد هزار فرشته باشد و زنان امتم را به بهشت رهبرى كند هر زنى در شبانه روز پنج نماز بخواند و ماه رمضان را روزه دارد و حج خانه خدا كند و زكات مالش را بپردازد و شوهرش را اطاعت كند و پس از من پيرو على باشد به شفاعت دخترم فاطمه به بهشت رود و او سيده زنان عالميانست عرض شد يا رسول اللّه او سيده زنان عالم خود است ؟ فرمود او مريم دختر عمران بود اما دخترم فاطمه بانوى زنان عالم است از اولين و آخرين و او است كه چون در محرابش بايستد هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام دهند و ندائى كه به مريم كردند باو كنند و گويند اى فاطمه براستى خدا تو را برگزيد و پاك كرد و برگزيد بر زنان جهانيان سپس رو به على كرد و فرمود اى على فاطمه پاره تن من است و نور ديده من و ميوه دلم بد آيدم آنچه او را بد آيد و شادم از شاديش و او اول كس است از خاندانم كه بمن رسد، پس از من با او خوبى كن حسن و حسين دو پسر من و دو ريحان منند و هر دو سيد جوانان اهل بهشتند بايد پيش تو چون گوش و چشمت عزيز باشند سپس دست به آسمان برداشت و گفت بار خدايا گواه باش كه من دوستدار دوست آنها و دشمن دشمن آنها و سازش كار سازش كننده آنها و نبرد كن با نبردكننده آنهايم و دشمنم با هر كه بدخواه آنها است و دوستم با هر كه آنها را دوست دارد.

# مجلس هفتاد و چهارم دوازدهم جمادى الا خر سال ٣٦٨

١- ابو صباح كنانى گفت : از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه اين گفتار از كيست : «از خدا خواستار ايمانم و باو از بد سرانجامى پناهنده ام» اشرف حديث ذكر خداست و رأ س حكمت طاعت او و راست ترين گفته و رساترين پند و خوشترين داستان قرآن است استوارترين رشته ايمان بخدا و بهترين كيش ملت ابراهيم و بهترين روش ‍ روش پيغمبران و بهترين راه حق راه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بهترين توشه ، تقوى و بهترين دانش آنچه سود بخشد و بهترين راه حق آنچه پيروى شود و بهترين توانگرى اعتماد بخويش است و بهترين ذخيره دل يقين است ، زيور حديث راستى است و زيور دانش احسان و شريف ترين مرگ شهادت و بهترين امور سرانجام نيك ، آنچه كم و كافى است به از آنچه بيش و بيهوده است شقى در شكم مادر شقى است و سعيد آن كه به ديگرى پند گيرد و زيركترين مردم با تقوى است و احمق احمقان هرزه كار، بدترين نقل نقل دروغ است و بدترين امور بدعت ها، بدترين كورى كورى دل ، بدترين پشيمانى پشيمانى در قيامت و بزرگترين خطاكار نزد خدا زبان دروغگو و بدترين كسب ريا كارى و بدترين خوراك خوردن مال يتيم بستم ، بهترين زيور مرد آرامى با ايمان و هر كه پيرو شمعى باشد خدايش با آن شمع كند و هر كه بلا را شناسد بر آن شكيبا باشد و هر كه نشناسد منكرش گردد ريب كفر است هر كه كبر ورزد خدايش پست كند، هر كه فرمان شيطان برد نافرمانى خدا كرده و هر كه نافرمانى خدا كند او را كيفر دهد و هر كه شكر خدا كند خدايش ‍ بيفزايد و هر كه بر ناگوار صبر كند خدا بدادش رسد و هر كه بر خدا توكل كند او را كفايت كند، خدا را به خشم نياوريد براى خشنودى احدى از خلقش و به احدى تقرب نجوئيد به دورى از خدا زيرا خدا با كسى عطا بخشى نكند و بدى از كسى نبرد جز به طاعت او و طلب رضاى او براستى طاعت خدا دريافت هر خيريست كه خواهند و نجات از هر شرى است كه پرهيزند، خدا نگهدارد هر كه فرمانش برد و هر كه نافرمانيش كند از او در پناه نيست گريزان از خدا راه چاره ندارد زيرا امر خدا بخوارى او نازل است و گر چه خوش آمد خلائق نيست هر چه آيد نزديك است ، خدا آنچه خواهد باشد و آنچه نخواهد نباشد بر نيكى و تقوى همكارى كنيد و به گناه و عدوان همكارى نكنيد و از خدا بپرهيزيد كه خدا سخت كيفر است» گفت كه امام صادق عليه‌السلام فرمود بمن كه اين گفتار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خداى جل جلاله فرمايد هر بنده مرا فرمان برد به ديگرى واگذارش نكنم و هر بنده مرا نافرمانى كند او را بخودش واگذارم و باك ندارم كه در كدام سو نابود شود

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه خدا را نافرمانى كند او را دوست ندارد سپس مثل آورد به اين شعر عاصى الهى و به حبش متظاهر اين امر محالى است و كارى چه بديع است گر دوست بود صادق فرمان برد او را عاشق بدل از گفته محبوب مطيع است

٤- هميشه ميفرمود : هر سلسله را دولت و جاهى است به عالم در آخر دهر است ز ما حكم مسلم

٥- بسيار ميفرمود : علم طريقت به مريد است عيان كور ز راهند همه بى دلان وا عجب از هالك و او را نجات در بروز ناجى در اين زمان

٦- ميفرمود : به مهلت كار كن چون ميرى آخر براى خويش اى انسان گزين كن هر آن بودى كه بگذشته نباشد بباشد آنچه خواهد بود خوش كن

٧- جمعى از دانشمندان گفتگوئى ميان حسن بن على عليه‌السلام و وليد بن عتبه نقل كرده اند كه امام حسن باو گفت : تو را ملامت نكنم كه على را سب ميكنى زيرا هشتاد تازيانه براى ميخوارى بتو زده و پدرت را بدستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بسته در روز بدر كشته خدا در چند آيه او را مؤمن خوانده و تو را فاسق ناميده شاعر در مقايسه تو و على سروده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا در كتابش فرستاده بر ما  |  | براى على و وليد آيه هائى  |
| وليد لعين را به كفر است منزل  |  | على را به ايمان بود جايگاهى  |
| نباشد خدا خواه و مؤمن چه نو كس  |  | كه فاسق بود خائن و در تباهى  |
| وليد و على را بخوانند بى شك  |  | براى جزا آشكارا ز راهى  |
| على را جزا هست باغ بهشتى  |  | جزاى وليد است روز سياهى  |

٨- على فرمود : سلمان الخيررحمه‌اللهبمن گفت كمتر شد كه تو بيائى و من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشم جز اينكه ميفرمود اى سلمان اين و حزبش همان رستگاران در قيامتند.

٩- انس گويد كه پيغمبر فرمود : على است كه هر چه امتم در آن اختلاف كنند براى آنها بيان كند بعد از من .

١٠- همدانى گفت چون على بن ابى طالب فاطمه را بخاك سپرد بر لب قبرش ايستاد در آن نيمه شب كه او را بخاك سپرد و ميگفت : جمعيت هر دوست جدائى دارد اندر بر مرگ هر جدائى است قليل از دست دهم يكى يكى را پى هم دانسته شود كه بى دوام است خليل از ياد برد مرا و مهرم بنهد گيرد ديگرى خليل و بر جام بدليل

١١- امام باقر عليه‌السلام ميفرمود : هر كه را برون بر درون بچربد ميزان او سبك است .

١٢- امام صادق عليه‌السلام به سماعه فرمود : مؤمن از چهار چيز بر كنار نيست همسايه اى كه آزار كندش ، شيطانى كه گمراهش كند، منافقى كه دنبالش گيرد و مؤمنى كه بر او حسد برد، گفتم قربانت مؤمنى كه بر او حسد برد؟!! فرمود اى سماعه آن از همه بر او سخت تر است ، گفتم چطور؟ فرمود از او بد گويد و باور كنند.

١٣- ابن عباس گفت : ما در انجمنى از اصحاب خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم كه رسول خدا با گوشه چشم به آسمان اشاره كرد و ما نگاه كرديم ابرى آمد و رسول خدا آن را دو بار بسوى خود خواند و آمد و رسول خدا بر دو پا ايستاد و دست ميان آن كرد تا سفيدى دو زير بغلش نمايان شد و از ميان آن جام سپيدى پر از خرماى تازه در آورد پيغمبر از آن خورد و آن جام در كف او تسبيح گفت و آن را به على بن ابى طالب داد و على از او خورد و جام در كف على هم تسبيح گفت مردى گفت يا رسول اللّه از جام تناول كردى و آن را به على دادى آن جام به اذن خدا به سخن آمد و گفت لا اله الا اللّه خالق الظلمات و النور اى مردم بدانيد كه من هديه راستى هستم بسوى پيغمبر گويا و از من نخورد جز پيغمبر يا وصى پيغمبر.

١٤- مشمعل اسدى گويد: يك سال به حج رفتم و در برگشتن خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم ، فرمود از كجا مى آئى ؟ عرض كردم قربانت از حج فرمود ميدانى حاج چه ثوابى دارد؟ عرض كردم تا نياموزيدم ندانم ، فرمود چون بنده به اين خانه هفت دور طواف كند و دو ركعت نماز آن را بخواند و سعى ميان صفا و مروه كند خدا شش ‍ هزار حسنه برايش نويسد و شش هزار گناهش بريزد و شش هزار درجه از او بالا برد و شش هزار حاجتش برآورد در دنيا و همچنان برايش ذخيره آخرت كند، عرضكردم قربانت اين اجر بسياريست ، فرمود به بيشتر از آن آگاهت نكنم ؟ گفتم چرا فرمود هر كه حاجت مؤمن را برآورد به است از حج و حج و حج و تا ده شمرد.

١٥- امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود : مؤمن علم خود را به حلم آميخته بنشيند تا بياموزد و گوش كند تا تسليم باشد و بگويد تا بفهمد راز خود را به دوستان نگويد و از دشمنان كتمان شهادت نكند كار حق را براى خود نمائى انجام ندهد و از شرم آن را واننهد اگر خود ستايد بترسد از آنچه ميگويند و آمرزش خدا خواهد از آنچه ندانند گفتار نادان او را نفريبد و از آمار آنكه داند بترسد، منافق نهى كند و خودش باز نايستد و امر كند بدان چه خود نكند چون به نماز ايستد سينه گشايد و چون ركوع كند بخسبد و چون سجده كند نوك بر زمين زند و چون بنشيند جنجال كند چون شب كند دل به خوراك دارد و روزه نداشته و صبح در انديشه خوابست و بيخوابى نكشيده ، اگر حديثت كند با تو دروغ گويد و اگر وعده ات دهد تخلف كند و اگر امانتش سپارى خيانت ورزد و اگر از او جدا شوى بدت گويد.

١٦- روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سواره بيرون شد و على همراهش پياده ميرفت فرمود : اى ابا الحسن يا سوار شو يا برگرد زيرا خدا بمن دستور داده كه سوار شوى چون سوارم و پياده باشى چون پياده ام و بنشينى چون نشسته ام جز در اقامه حد الهى كه بايد در آن نشست و برخاست كنى خدا بمن كرامتى نداده جز آنكه مانندش را بتو داده مرا به نبوت و رسالت مخصوص كرده و ترا در آن ولى من ساخته كه حدودش را بپا دارى و در مشكلاتش قيام كنى ، بدان كه مرا براستى مبعوث به نبوت كرده به من ايمان ندارد كسى كه منكر تو است و بخدا ايمان ندارد كسى كه كافر به تو است فضل تو از فضل منست و فضل من از خداست و آنست معنى قول خداى عز و جل (يونس - ٥٨) بدان بايد شاد باشند آن بهتر است از آنچه فراهم كنند فضل خدا نبوت پيغمبر شما است و رحمتش ولايت على بن ابى طالب است فرمود به نبوت و ولايت بايد شاد باشند يعنى شيعه ، آن بهتر است از آنچه جمع كنند يعنى مخالفين جمع كنند از اهل و مال و فرزند در دار دنيا، بخدا يا على تو آفريده نشدى مگر براى آنكه خدا پرستيده شود و بوسيله تو معالم دين شناخته شود و راه كهنه اصلاح گردد، هر كه از تو گمراه است گمراه است و راهى بخدا ندارد كسى كه راهى به تو و ولايتت ندارد و اينست گفتار پروردگارم عز و جل (طه - ٨٢) براستى من پر آمرزنده ام كسى را كه باز گردد و ايمان آرد و كار شايسته كند و براه آيد يعنى به ولايت تو، پروردگارم تبارك و تعالى بمن دستور داده كه همان حقى كه براى من مقرر شده براى تو مقرر كنم حق تو واجب است بر هر كه بمن ايمان آورده اگر نبودى حزب خدا شناخته نميشد و بوسيله تو دشمن خدا شناخته شود و هر كه با ولايت تو خدا را ملاقات نكند چيزى ندارد و خداى عز و جل بمن نازل كرد (مائده - ٦٧) اي پيغمبر برسان آنچه را بتو نازل شده از پروردگارت (مقصود ولايت تو است) اى على ، و اگر نرسانى تبليغ رسالت نكردى اگر نرسانده بودم آنچه دستور داشتم از ولايت تو عملم حبط ميشد و هر كه خدا را بى ولايت تو ملاقات كند عملش حبط است اين وعده ايست كه براى من منجز است من نگويم جز آنكه پروردگارم گويد و آنچه گويم از طرف خداى عز و جل گويم كه در باره تو نازل كرده است .

# مجلس هفتاد و پنجم روز جمعه نيمه جمادى الا خر ٣٦٨

١- امام صادق فرمود : عيسى بن مريم به جمعى گذشت كه ميگريستند، فرمود اينان بر چه ميگريند؟ گفتند بر گناهانشان ، فرمود ترك كنند تا آمرزيده شوند، در حديث امام رضا عيسى بن مريم به حواريين فرمود اى بنى اسرائيل بر آنچه از دنيا از دستتان برفت غم مخوريد در صورتى كه دين شما سالم است چنانچه دنيا داران بر دين از دست رفته خود غم نخورند وقتى دنياشان بر جا است .

٢- پيغمبر فرمود : وقت هر نمازى رسد فرشته اى برابر مردم جار كشد برخيزيد و آتشى كه بر جان خود افروختيد با نمازتان خاموش كنيد.

٣- از جابر بن عبد اللّه انصارى پرسيدند: از على بن ابى طالب عليه‌السلام گفت به از خلق اولين و آخرين است جز پيغمبران و رسولان ، چه گراميند على و امامان اولاد او پس از وى ، سالم بن ابى جعد راوى حديث گويد من باو گفتم چه گوئى در باره كسى كه دشمنش دارد و كمش شمرد گفت دشمنش ندارد جز كافر و كمش نشمارد جز منافق گفتم چه گوئى در باره كسى كه دوستدار او و ائمه اولاد او است پس از وى ؟ گفت شيعيان على و اولادش كه امامان پس از اويند، به آنها كامياب و آسوده اند در قيامت سپس گفت چه رأ ى دهيد در كسى كه خروج كند و مردم را به ضلالت بخواند كى از مردم باو نزديكتر است گفتند پيروان و يارانش گفت اگر كسى قيام به دعوت بسوى حق كند كى در مردم باو نزديكتر است ؟ گفتند شيعيان و يارانش ، گفت چنين است على بن ابى طالب روز قيامت لواء حمد بدست دارد و نزديكترين مردم باو شيعيان و انصار اويند.

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : كسى كه به يكى از موارد تهمت برود و متهم شود ملامت نكند جز خودش را.

٦- امام باقر عليه‌السلام فرمود : على هر بامداد تازيانه به دوش همه بازارهاى كوفه را يك يك بازرسى ميكرد، تازيانه اش دو سر داشت و سبيبه نام داشت ، بر سر هر بازارى ميايستاد و فرياد مى زد اى گروه تجار خيرجوئى از خدا را پيش داريد و به آسانى عمل تيرك جوئيد و به خريداران نزديك شويد و خود را ببرد بارى بيارائيد و از دروغ و سوگند كنار باشيد و از ستم بر كنار شويد و ستمديده ها را انصاف كنيد و گرد ربا مگرديد پيمانه و ترازو را تمام بدهيد و مال مردم را نكاهيد و در زمين تباهى نكنيد، در همه بازارهاى كوفه گردش ميكرد و اين را ميفرمود و سپس ميسرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذت برود ز هر كه جويد آن را  |  | از راه حرام و دائم ننگش ماند  |
| انجام بدش بجا است در دنبالش  |  | خيرى نه بلذتى كه دوزخ زايد  |

٧- فرمود : شيوه امير المؤمنين در كوفه اين بود كه چون نماز عشاء را ميخواند سه بار به مردم فرياد ميكرد كه همه ميشنيدند ميفرمود اى مردم بار ببنديد خدا شما را رحمت كند بر شما جار كوچ كشيدند اين چه روئى است كه بدنيا داريد پس از جار كوچ از آن بار ببنديد خدايتان رحمت كناد و بهترين توشه كه داريد با خود برداريد كه آن تقوى است بدانيد راه شما به معاد است و گذر شما بر صراط و بزرگتر هراس جلو راه شما است و گردنه سختى در پيش ‍ داريد و منازل هراسناكى كه ناچاريد از آن بگذريد و بر آن بپائيد يا برحمت خدا نجات از هراس آن يابيد و از خطر بزرگش و منظره دلخراش و آزمايش ‍ سخنش و يا به هلاكتى رسيد كه پس از آن جبرانى نيست .

٨- ام سلمه به پيغمبر عرضكرد: پدر و مادرم قربانت زنى دو شوهر كرده و همه بميرند و به بهشت روند آن زن از كدامين شوهر است ؟ فرمود اى ام سلمه برگزيند خوش خلق تر و زن پرورتر آنها را اى ام سلمه حسن خلق خير دنيا و آخرت را با خود برده است .

٩- يكى از اصحاب پيغمبر باو گفت : يا رسول اللّه چرا ما غم اولاد داريم و آنها غم ما ندارند؟ فرمود چون آنها از شمايند و شما از آنها نيستند.

١٠- امام صادق عليه‌السلام به عبد اللّه بن ابى يعفور گفت : اى عبد اللّه چون نماز واجبى بخوانى در وقتش بخوان و با آن وداع كن كه ترسى ديگر بدان نرسى و ديده بر جاى سجده ات انداز اگر بدانى سمت دست راستت و در دست چپت كيست نماز خوب ميخوانى بدان كه در برابر كسى هستى كه تو را ببيند و او را نبينى .

١١- مردى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرضكرد: يا رسول اللّه گناهم بسيار و كارم سست است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بسيار سجده كن كه گناهت را بريزد چنانچه باد برگ درخت را.

١٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : مؤمن خواب هولناك ببيند و گناهش بريزد و تنش خوارى كشد و گناهانش ‍ آمرزيده شود.

١٣- فرمود : عيسى به جمعى گذشت كه شادى ميكردند، فرمود اينها را چه شده عرض ‍ شد يا روح اللّه امشب دخترى را براى مردى برند و اينها شادند، فرمود امروز شادند و فردا گريان يكى از آنها گفت چرا يا رسول اللّه ؟ فرمود چون عروس آنها امشب بميرد پيروانش گفتند خدا و رسولش راستگويند و منافقان گفتند فردا نزديك است صبح كه شد آمدند و او را زنده ديدند و چيزى رخ نداده بود گفتند يا روح دخترى كه ديروز گفتى ميميرد نمرده عيسى فرمود خدا هر چه خواهد كند ما را نزد او بريد در رفتن به يكديگر پيشى گرفتند تا در را زدند شوهرش بيرون آمد عيسى باو گفت از بانويت اجازه گير براى من نزد او رفت و گفت روح اللّه و كلمة اللّه با جمعى بر در خانه انتظار تو را دارند چادر بر سر كرد و آمد عيسى باو فرمود امشب چه كار خيرى كردى ؟ گفت آنچه كردم پيش از آنهم ميكردم ، هر شب جمعه سائلى بر ما گذر ميكرد و خوراك تا شب جمعه ديگر را باو ميداديم ديشب آمد و من بكار خود مشغول بودم و فاميلم شغلها داشتند فرياد كرد كسى جوابش ‍ نداد و باز فرياد كرد و جواب نشنيد تا چند بار فرياد زد من كه آوازش را شنيدم به وضع ناشناسى برخواستم و به اندازه معهود باو رساندم عيسى فرمود از مجلس خود بكنار رو و به ناگاه زير جامه او يك افعى بود چون تنه خرما كه دم خود را گاز گرفته بود عيسى فرمود بدان چه كردى خدا اين بلا را از تو گردانيد.

١٤- محمد بن منكدر گفت : عون بن عبد اللّه بن مسعود بيمار شد رفتم به عيادتش گفت حديثى از عبد اللّه بن مسعود برايت باز نگويم ؟ گفتم چرا گفت عبد اللّه بن مسعود گفت در اين ميان كه ما نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم لبخندى زد گفتم يا رسول اللّه براى چه تبسم كردى ؟ فرمود در عجب شدم از مؤمن و بى تابيش از بيمارى اگر ميدانست در بيمارى نزد خدا چه اجرى دارد دوست داشت هميشه بيمار باشد تا خدا را ملاقات كند.

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه روز پنجشنبه و شب جمعه مسجد را بروبد و به اندازه گردى كه به چشم كشند خاكروبه از آن بيرون برد آمرزيده شود.

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه حديثش قرآنست و خانه اش مسجد است خدا برايش خانه اى در بهشت بسازد.

١٧- فرمود : هر كه در مسجد اذان را بشنود و بى عذر بيرون رود منافق است مگر به قصد برگشت .

١٨- ابو جرول زهير سردار قبيله خود گويد: روز فتح خيبر رسول خدا ما را اسير كرد در اين ميان كه زنان و مردان را جدا ميكردند من جستم و برابر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشستم و شعرى برايش گفتم كه دوران جوانى و نشو و نماى او را در هوازن و هنگامى كه شيرش ميدادند ياد او آوردم و اين قطعه را سرودم .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كرم كن اى رسول اللّه بر ما  |  | تو مردى و بتو اميدواريم  |
| بنه منت بجمعى از قدر لخت  |  | كه پاشيده ز هم عبرت شعاريم  |
| بجا از جنگ جار حزن برما است  |  | همه افسردگان و دلفكاريم  |
| اگر نشر كرم جبران نسازد  |  | ز لطفت جملگى زار و نزاريم  |
| ايا خير البشر در برد بارى  |  | بگاه امتحان دل با تو داريم  |
| بنه منت بزنهائى كه بودند  |  | تو را دايه چه بودى شيرخواره  |
| بگاه كودكى دادند شيرت  |  | كه بودى طفلكى شيرين قواره  |
| توئى بهتر يلى كش اسب برداشت  |  | چه بارد جنگ برگردان شراره  |
| منه ما را زبون بى پرستار  |  | كه ما هستيم ايلى ماه پاره  |
| همه شاكر بنعمتها كه كفران  |  | شود ما راست روزى در شماره  |
| تو بگذر زانكه شيرت داده ديروز  |  | گذشت تو شهير هر دياره  |
| اميد ما بعفو تو است امروز  |  | كه رهبر از گذشت افتاده پيروز  |
| خدا بخشد بما آنچه تو بخشى  |  | برستاخيز كانجائى تو فيروز  |

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من بهره خود و اولاد عبد المطلب را بشما واگذاشتم ، انصار هم گفتند هر چه از آن ما است از خدا و رسول او است و آنچه از اولاد و اموال در دست داشتند بمارد كردند.

#  مجلس هفتاد و ششم روز سه شنبه يازده روز از جمادى الا خرة سال ٣٦٨ مانده

١- سعيد بن مسيب گفت : هر روز جمعه امام چهارم در مسجد پيغمبر در پند مردم و ترك دنيا و تشويق به آخرت اين سخنرانى را مينمود و حفظ كردند و نوشتند ميفرمود اي مردم از خدا بپرهيزيد و بدانيد كه باو برميگرديد و هر كس آنچه در اين دنيا كرده حاضر بيند خوب باشد يا كردار بدى كه تمنا كند كاش ميان آن و او فرسنگها دور بود خدا شما را از خود بر حذر داشته ، واى بر تو اى پسر آدم كه در غفلتى و حساب ترا دارند اى پسر آدم مرگت شتابنده تر به همه چيز است بسوى تو آزمند بتو رو آورده و ترا ميجويد و نزديك است بتو برسد و تو عمر خود را بسر كرده و ملك الموت جانت را گرفته باشد و به منزل تنهائى بروى و روحت بتو برگردد و دو فرشته منكر و نكير بر تو در آيند براى باز پرسى تو و امتحان سخت از تو حالا از اول چيزى كه بپرسند از پروردگار تو است كه او را بپرستى و از پيغمبرت كه بتو فرستاده شده و از دينى كه طبق آن عبادت كنى و از پيغمبرى كه فرمانش ببرى و از كتابى كه آن را تلاوت كنى و از امامى كه دوستانه پيروى كنى سپس از عمرت كه در چه صرف كردى و از مالت كه از كجا آوردى و در چه خرج كردى وسيله دفاع فراهم كن و خود را بپا و آماده جواب باش پيش از آنكه بازپرسى و امتحان برسد اگر تو مؤمن و منقى و عارف به دينت هستى و پيرو راستگويانى و دوستدار اولياء خدائى خدا دليل به دهن تو گذارد و زبانت را بحق گويا كند و خوب جواب دهى و مژده بهشت و رضوان از خدا و مژده خيرات حسان دريابى و فرشتگان با گل و شادى از تو پيشواز كنند و اگر چنين نباشى زبانت بگيرد و دليل تو بيهوده گردد و در پاسخ بمانى و نويد دوزخ گيرى و فرشتگان عذاب تو را استقبال كنند با حميم و سوزش جحيم ، بدان اى پسر آدم كه دنبال اين پيشامد بزرگتر و برنده تر و دلگداز تريست كه رستاخيز است روزى كه همه مردم در آن جمع آيند و آن روزيست مشهود، خدا اولين و آخرين را در آن جمع كند آن روزى كه در صور دمند و هر كه در گور است برآرند روز پرشور كه دلها به گلوگاه رسد و در هم باشند، روزى كه از لغزش نگذرند و از احدى بهاى يكنفر جرم نگيرند و عذرى نپذيرند و توبه كسى قبول نشود و آن روز جز پاداش ‍ حسنات و كيفر بدكرداريها نباشد هر كه مؤمن است و در اين دنيا به وزن ذره كار خوب كرده آن را دريابد و اگر به وزن ذره كار بد كرده دريابد، اي مردم از گناهان و نافرمانيها بر حذر باشيد كه خدا شما را از آن نهى كرده و بر حذر داشته در كتاب صادق و بيان ناطق از مكر خدا در امان نباشند و از سخت گيرى او وقتى كه شيطان لعين شما را به شهوترانى و كامجوئى در اين دنيا ميخواند زيرا خدا ميفرمايد براستى كسانى كه تقوى پيشه كردند چون شيطان ولگردى بدانها رسيد يادآور شوند و بينا باشند و دلهاى خود را آكنده از ترس خدا كنيد و بياد آريد آنچه را در برگشت باو از ثواب شما وعده داده است و از كيفر دردناكش شما را ترسانده هر كه از چيزى ترسد از آن بر كنار گردد و هر كه از چيزى بر كنار گردد گرد آن نگردد، از غافلان مايلان به آرايش زندگى دنيا نباشيد تا از آنها باشيد كه توطئه بدكارى كنند و خدا فرموده (نخل - ٤٦) آيا در امانند كسانى كه توطئه بدكارى كنند از اينكه خدا آنها را به زمين فرو برد يا عذابى بدانها آيد از آنجا كه نفهمند يا خدا آنها را در ضمن گردششان مأخوذ دارد و نتوانند خوددارى كنند يا آنها را به هراس ‍ مأ خوذ دارد و براستى پروردگار شما مهر ورز و رحيم است . حذر كنيد از آنچه خدا شما را بر حذر داشته و پند گيريد از آنچه با ستمكاران كرده و در قرآن ثبت است و در امان نباشيد كه پاره اى از آنچه به ستمكاران وعده كرده بر شما فرود آيد بخدا شما پند داده شويد و خوشبخت كسى است كه از ديگرى پند گيرد خدا گوشزد شما كرده كه با مردم ستمكار پيش از شما از شهرنشينان چه كرده آنجا كه فرمايد (انبياء- ١١) چند شهرها كه در هم شكستيم كه ستمكار بودند و پس از آنها مردم ديگر آفريدم ، چون احساس عذاب ما كردند بناگاه در گريز شدند، نگريزيد برگرديد به همان وضع خوشگذرانى خود و وطن خود شايد بازپرسى شويد چون عذاب بر آنها فرود آمد گفتند اى واى بر ما براستى ما ستمكارانيم اين سخن را ادامه دادند تا آنها را خرد و خاموش كرديم و درو نموديم ، بخدا اين يك پنديست براى شما و تخويفى اگر بپذيريد و بترسيد- پس برگشت بگفتار خدا در باره گنهكاران كه فرمود (انبياء- ٤٦) اگر يك دمى از عذاب خدا به آنها رسد گويند اى واى بر ما براستى ما ستمكاريم اگر اى مردم بگوئيد كه مقصود خدا در اين آيات مشركانست چه گونه درست باشد كه پس از آن فرمايد ما در قيامت ترازوى عدل بنهيم و هيچ كس ستم نشود در چيزى و اگر به وزن دانه خردلى باشد آن را در حساب آوريم و همين بس كه ما حسابگريم - بدانيد اى بندگان خدا كه براى مشركان ميزانى نصب نشود و ديوانى منتشر نگردد نامه اعمال براى مسلمانان منتشر مى شود از خدا بپرهيزيد اى بندگان خدا و بدانيد كه خدا اين دنيا و نقد آن را براى هيچ كدام از دوستانش اختيار نكرده و آنها را بدان تشويق ننموده و نه در آرايش نقد آن و خرمى برون آن و همانا دنيا و اهلش را آفريده تا بيازمايد كه كدامشان براى آخرت بهتر كار كنند بحق خدا كه براى شما در آن مثلها زده و آياتى جور بجور آورده براى خردمندان اى مؤمنان شما از آنها باشيد كه تعقل كنند و توانى جز بوسيله خدا نيست و در آن بي رغبت باشيد و خدا شما را در نقد دنيا بي رغبت نموده و براستى فرموده است (يونس ٢٤) همانا مثل زندگى دنيا چون بارانى است كه فروباريم از آسمان و بياميزد با آن گياه زمين تا آخر آيه اي بندگان خدا از آن مردمى باشيد كه بينديشند و تكيه به دنيا نكنيد زيرا خدا به محمد پيغمبرش فرموده تكيه نكنيد به آنها كه ستم كنند تا آتش ‍ بگيريد و تكيه به آرايش دنيا و آنچه در آنست ندهيد مانند آنها كه آن را خانه دائمى و وطن خود دانند زيرا دنيا خانه كوچيدن و قدر كفايت است و خانه كردار است از كارهاى خوب توشه گيريد از آن ، پيش از آنكه بيرون شويد و پيش از آنكه خدا اجازه ويرانى آن دهد و آن را ويران كند كسى كه در آغاز آبادان نموده و آن را آغاز كرده و ولى ميراث آنست و از خدا خواهم براى خود و شما كمك بر توشه گرفتن تقوى و زهد در دنيا خدا ما را و شما را از زاهدان در آرايش زندگى دنياى نقد مقرر سازد و از اميدواران و عمل كنندگان براى خاطر ثواب آخرت زيرا همانا ما با اوئيم و از آن اوئيم .

٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود دابه بر صاحبش هفت حق دارد، او را بيش از طاقت بار ننهد، پشت او را مجلس گفتگو نكند، چون منزل كرد اول بار او را علوفه دهد، داغ بر چهره او ننهد كه تسبيح گويد، چون به آب رسد او را آب دهد، اگر رم كرد او را نزند و اگر لغزيد او را ميتواند بزند زيرا او بببند آنچه شما نبينيد.

٣- اصبغ بن نباته گويد: ركاب على را كه ميخواست سوار شود گرفتم سر برداشت و لبخندى زد عرضكردم آقا سر برداشتى و لبخند زدى ؟ فرمود آرى ! اى اصبغ من ركاب شهباء را براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرفتم سر به آسمان برداشت و لبخندى زد عرضكردم يا رسول اللّه سر برداشتى و لبخند زدى فرمود اى على كسى نيست كه وقت سوار شدن آية الكرسى بخواند و سپس بگويد. استغفر اللّه الذى لا اله الا هو الحى القيوم و اتوب اليه خدايا گناهانم را بيامرز گناهان را جز تو بيامرزد، جز آنكه سيد كريم فرمايد اى فرشتگانم بنده ام ميداند كه جز من گناهان را نيامرزد، گواه باشيد كه من گناهانش را آمرزيدم .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اول نماز جماعتى كه رسول خدا خواند تنها امير المؤمنين با او بود ابو طالب به آنها گذشت و جعفر همراهش بود باو گفت پسر جانم به پهلوى عموزاده ات وصل شو، چون رسول خدا احساس كرد كه او به نماز ايستاد پيش ايستاد از آن رو ابو طالب شاد برگشت و ميگفت . على و جعفرم پشت و پناهند بگاه سختى و هنگام شدت نسازم من پيمبر خوار و بيكس نه فرزندم كه باشد مرد همت شما دست از محمد بر نداريد ز باب و مام باشد بن عموتان آن اول جماعت بود كه در آن روز اقامه شد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : نزديكتر شما بمن فرداى قيامت و مستحق تر شما به شفاعت من راستگوتر و اداكننده تر امانت و خوش خلق تر و نزديكتر شما است به مردم .

٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : در اين ميان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ با برخى اصحابش در يكى از راههاى مدينه ميرفت ناگهان پا از ركاب خالى كرد و روى زمين به سجده افتاد و سجده اى طولانى كرد و سر برداشت و باز سوار شد اصحابش سبب پرسيدند فرمود جبرئيل نزد من آمد و از پروردگارم بمن سلام رسانيد و بمن مژده داد كه خدا مرا در امتم رسوا نكند مالى نداشتم بشكرانه آن صدقه دهم و بنده اى نداشتم آزاد كنم و خواستم شكر پروردگار عز و جلم را كرده باشم .

٧- رسول خدا فرمود : هر كدام شما در دنيا قنوتش طولانى تر باشد در قيامت آسايش طولانى تر دارد.

٨- هارون الرشيد به امام موسى كاظم نوشت : مرا پندى ده و مختصر كن ، در جوابش نوشت چيزى نيست كه چشمت بيند جز در آن پنديست .

# مجلس هفتاد و هفتم جمعه هشت روز از جمادى الا خرة ٣٦٨ مانده

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : از مثلهاى پيغمبران نمانده جز همين كه مردم گويند در صورتى كه شرم ندارى هر چه خواهى بكن .

٢- امام ششم فرمود : قومى نزد پيغمبر خدا آمدند و گفتند دعا كن پروردگار ما مرگ را از ما بردارد براى آنان دعا كرد و خداى تبارك و تعالى مرگ را از ميانشان برداشت و بسيار شدند تا جا بر آنها تنگ شد و نسل فراوان شد و صبح كه ميشد هر مردى بايد پدر و مادر و تا جد سيم را خوراك دهد و وضوء فراهم كند و وارسى كند و از طلب معاش باز ماندند و نزد آن پيغمبر آمدند و گفتند از پروردگارت بخواه كه ما را به همان عمرهاى خود برگرداند او از خدا خواست و آنها را به عمرهاشان برگرداند.

٣- ابن عباس در تفسير قول خدا (اعراف - ١٤٣) چون به هوش آمد گفت : منزهى تو من به تو بازگشتم و اول مؤمنم فرمود خداى سبحان ميفرمايد يعنى توبه كردم كه از تو خواهش رؤ يت كنم و اول مؤمنم كه تو ديده نشوى .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون موسى بطور براى مناجات رفت عرضكرد پروردگارا خزائن خود را بمن بنما فرمود اى موسى خزائن من همين است كه هر چه خواهم گويم باش و ميباشد.

٥- امام باقر عليه‌السلام فرمود : موسى بن عمران گفت پروردگارا بمن سفارش كن تا سه بار در جوابش ‍ فرمود تو را بخودم سفارش كنم و بار چهارم و پنجم او را به مادرش سفارش ‍ كرد و بار ششم سفارش پدر را به او كرد و از اينجا است كه مادر دو ثلث حق نيكى فرزند را برد و پدر يك ثلث .٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خدا در آنچه به موسى وحى كرد فرمود اى موسى جامه كهنه و پاكدل و خانه نشين و شب افروز باش در آسمانها تو را بشناسند و از مردم زمين نهان باش ، اى موسى مبادا لج بازى كنى و بى حاجت به راهى بروى و بى سبب بخندى ، اى پسر عمران بر خطاى خود گريه كن .

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : نوح عليه‌السلام دو هزار و پانصد سال عمر كرد هشتصد و پنجاه سال پيش از نبوت و نهصد و پنجاه سال به دعوت قوم خود مشغول بود و دويست سال در كشتى كار ميكرد تا آن را ساخت و پانصد سال پس از نزول از كشتى و خشكيدن آب تا شهرها ساخت و فرزندانش را در آنها جا داد سپس زير آفتاب بود كه عزرائيل نزد او آمد و گفت سلام بر تو نوح جواب داد و گفت اى ملك الموت چه كارى دارى ؟ گفت آمدم جانت را بگيرم فرمود بمن مهلت ميدهى زير سايه روم ؟ گفت آرى نوح نقل مكان كرد و فرمود اى ملك الموت اين عمرى كه كردم به اندازه همين از زير آفتاب به سايه آمدن بود آنچه دستور دارى اجراء كن فرمود جانش را گرفت .

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : عيسى بگورى گذشت كه صاحبش را عذاب ميكردند و سال ديگر بر آن گذشت و عذاب نداشت عرضكرد پروردگار پارسال به اين گور گذشتم و صاحبش معذب بود و امسال عذابى ندارد خدا باو وحى كرد اى روح اللّه فرزند صالحى داشت كه بالغ شده راهى را اصلاح كرد و يتيمى را پناه داد او را بخاطر كار پسرش آمرزيدم ، عيسى بن مريم به يحيى فرمود اگر عيبى كه دارى بگويند گناهت را بيادت آوردند از آن خدا را آمرزشخواه و اگر به تو تهمت عيبى زنند حسنه اى برايت نوشته شود كه رنج آن نبردى .

٩- حسن بن على عليه‌السلام فرمود : هيچ پرچمى جلو امير المؤمنين نيامد كه با آن نبرد كرد جز آنكه خدا سرنگونش ساخت و يارانش مغلوب شدند و بخوارى برگشتند و امير المؤمنين با ذو الفقار بر احدى نزد كه نجات يافته باشد و چون نبرد ميكرد جبرئيل سمت راستش بود و ميكائيل سمت چپش و ملك الموت برابرش .

١٠- عبد اللّه بن عمرو بن عاص گفت روز خيبر پيغمبر پرچم را به يكى از اصحابش داد و گريزان برگشت و ياران او را ميترسانيد و آنها وى را ترسو ميخواندند كه با پرچم شكست خورده برگشته ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود فردا پرچم را به مردى دهم كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و برنگردد تا بدست او فتح شود صبح كه شد فرمود على را نزد من بخوانيد، گفتند يا رسول اللّه چشمش درد ميكند گفت او را بخوانيد چون آمد پيغمبر آب دهان به ديده اش انداخت و فرمود : خدايا گرما و سرما را از او بگردان و پرچم را بدست او داد و رفت و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برنگشت مگر با فتح خيبر گفت چون على به قلعه غموص نزديك شد دشمنان خدا از يهود او را به تير و سنگ ميزدند و او پيش ميرفت تا خود را بدر قلعه رسانيد و خشمناك پا از ركاب تهى كرد و پياده شد و عتبه در را گرفت و آن را از جا كند و چهل ذراع پشت سر خود پرتاب كرد ابن عمر گفت ما از اينكه خدا قلعه را بدست على گشود تعجب نكرديم و از اين در عجب شديم كه چگونه در را كند و چهل ذراع پشت سر انداخت با اينكه چهل مرد خواستند او را بردارند و نتوانستند، پيغمبر از سر آن خبر داد و فرمود چهل فرشته با او در كندن در كمك كردند و روايت شده كه امير المؤمنين در ضمن نامه خود سهل بن حنيف نوشت من در خيبر را نكندم و چهل ذراع به عقب اندازم به تواناى تنى و نيروى غذائى بلكه از قدرت ملكوتى و جان خدا پرورده اى كمك گرفتم من نسبت به احمد پرتوى هستم ، بخدا اگر همه عرب براى نبرد با من همدست شوند از آنها نگريزم و اگر فرصت بدست آيد همه را گردن زنم هر كه از من نهراسد مرگش گريبانگير است و دلش در پيشامدها برجا است .

# مجلس هفتاد و هشتم روز سه شنبه چهار روز از جمادى الا خرة ٣٦٨ مانده

١- از امام صادق عليه‌السلام در پندهاى خدا به عيسى بن مريم : اى عيسى من پروردگار تو و پدران توام يك نام دارم يگانه و تنهايم درآفريدن هر چيزى و هر چيز كار من است و همه خلقم بمن گروند، اى عيسى تو به امر من مسيحى تو به اذن من پرنده گلى بسازى تو بسخن من مرده ها را زنده كنى بمن مشتاق باش و از من بترس كه از من جز خودم پناهى ندارى ، اى عيسى سفارش مهرورزانه بتو كنم تو از من مستحق مقام ولايت شدى ، در سالخوردگى مباركى و در كودكى هر جا باشى مباركى ، من گواهم كه تو بنده من و كنيز زاده منى ، اى عيسى مرا در خاطرت چون خود اهميت بده و يادم را ذخيره معادت كن و با نوافل بمن تقرب جو، بر من توكل كن تا كفايتت كنم و بر ديگرى تكيه مكن كه ترا وانهم ، اى عيسى به بلا صبر كن و به قضاء راضى باش و مرا از خود شاد كن شادى من در اينست كه فرمانم برند و نافرمانى نكنند، اى عيسى ياد مرا با زبانت زنده دار و مهرم در دلت به پرور، اى عيسى در هنگام غفلت بيدار باش و به لطف حكمت قضاوت كن ، اى عيسى مشتاق و ترسان باش و دلت را با خشيت بياميز، اى عيسى شبت را دعا كن تا شاديم را جسته باشى و روزت را روزه باش براى حاجتى كه بمن دارى ، اى عيسى در كار خير پيشدستى كن تا هر جا روى خيرمند شناخته شوى اى عيسى ميان بندگانم به اندرز من حكم كن و به عدل من قيام كن كه شفاى هر دردى در درونها است از بيمارى شيطانى را به تو نازل كردم ، اى عيسى درست مى گويم كه كسى بمن ايمان ندارد مگر آنكه برايم خاشع است و كس خاشع برايم نباشد جز آنكه اميد ثوابم دارد، و گواهت گيرم كه او از كيفرم آسوده است تا ديگرگون نشود و سنت مرا تغيير ندهد، اى عيسى پسر بكر بتول بر خود گريه كن چون كسى كه با خاندانش وداع كند و از دنيا بدش آيد و آن را به اهلش واگذارد و بدان چه نزد خداست رغبت كند، اى عيسى با اين حال نرم سخن گو و آشكار سلام كن و بيدار باش آنگاه كه ديده نيكان به خوابست براى حذر از معاد و لرزشهاى سخت و هراسهاى قيامت آنجا كه خاندان و مال و فرزند سودى ندهند، اى عيسى به ديدگان خود سرمه غم كش آنگاه كه بيهودگان ميخندند، اى عيسى خاشع و صابر باش كه خوشا بر تو اگر برسى بدان چه به صابران وعده داده اند، اى عيسى روز بروز از دنيا بيرون برو، مزه آنچه مزه اش رفته بچش براستى گويم كه بهره تو از دنيا همان ساعت و روز تو است و از آن به قوت خشنود باش و به درشت و ناهموار بساز كه ديدى چه مى شود آنچه برگيرى نوشته شود و آنچه خرج كنى نوشته شود، اى عيسى تو مسئولى ، به ناتوان رحم كن چون او كه تو را رحم كنم و به يتيم درشتى مكن ، اى عيسى در نماز بر خود گريه كن و به جايگاه نماز گام بردار و لذت گفتار خود را با من درياب كه من با تو خوشرفتارم ، اى عيسى چه بسيار مردمى كه آنان را به گناهان گذشته شان هلاك كردم و تو را از آن نگهداشتم ، اى عيسى به ناتوان لطف كن و ديده كم بينت را به آسمان بردار و مرا بخوان كه من به تو نزديكم و مرا نخوان جز بزارى و يك دل كه هر گاه تو مرا چنين بخوانى ترا اجابت كنم ، اى عيسى دنيا را نه پاداش و نه كيفر گذشتگان نساختم و نه كيفر كسى كه از او انتقام گيرم ، اى عيسى تو ميروى و من ميمانم روزيت نزد من است و موعد مرگت و بسوى من برگردى و حسابت با من است از من بخواه و از ديگرى مخواه از تو دعا شايد و از من اجابت بايد اى عيسى بشر چه بسيار است و شكيبا چه اندك ، درخت فراوانست و خوبش كم است ، از زيبائى درختى فريفته مشو تا ميوه اش ‍ نچشى ، اى عيسى عصيان متمرد بر من گولت نزند كه روزى مرا ميخورد و ديگرى را ميپرستد و در گرفتارى مرا ميخواند و او را اجابت ميكنم و باز به كردار خود برميگردد آيا ميتواند از من تمرد كند آيا خشم مرا خواهانست ؟!! بخودم قسم كه او را چنان مأ خوذ دارم كه راه نجاتى نداشته باشد و پناهى جز من نتواند از آسمان و زمينم كجا مى گريزد، اى عيسى به ستمكاران بنى اسرائيل بگو تا حرام در دامن داريد و بت در خانه مرا نخوانيد كه من سوگند خوردم هر كه دعايم كند مستجاب كنم و اجابت آنها را لعنت بر آنها سازم تا از هم بپاشند، اى عيسى تا چند خوشبين باشم و خوشجو و اين مردم در غفلت بسر برند و بر نگردند، سخن از دهانشان بيرون آيد و به دلشان اثر نبخشد، خود را بخشم من كشند و بنام من نزد مؤمنان دوست سازند، اى عيسى زبانت در نهان و عيان يكى باشد و دل و ديده ات هم چنان باشد، دل و زبانت از حرام دركش و چشم از آنچه خوب نيست بپوش چه بسا بيننده‏اى كه به يك نگاه در دلش شهوتى بكارد و خود را به هلاكت اندازد، اى عيسى رحيم و مهر ورز باش و با مردم چنان باش كه خواهى با تو چنان باشند، بسيار ياد مرگ و جدائى از خاندان باش بازى مكن كه بازى تباهى آرد، غفلت مورز كه غافل از من دور است با اعمال خوب ياد من كن تا يادت كنم، اى عيسى پس از گناه بمن باز گرد و توبه كن ها را بحساب من ياد آور و بمن ايمان دار و به مؤمنان نزديك باش و به ‏آنها دستور بده مرا با تو ياد كنند، از نفرين ستمديده بر حذر باش كه با خود عهد كردم درى از آسمان به رويش بگشايم و او را اجابت كنم گرچه پس از مدتى باشد، اى عيسى بدان كه همنشين بد گمراه ميكند و قرين بد هلاك ميكند بفهم با كه همنشين نشوى و براى خود برادران با ايمانى برگزين، اى عيسى بمن بازگرد كه هيچ گناهى نزد من براى آمرزش بزرگ نيست و من ارحم الراحمينم، اى عيسى تا از مرگ مهلتى دارى براى خود كارى كن پيش از آنكه ديگرى برايت نكند، مرا بپرست براى روز هزار سال كه من حسنه را چند برابر پاداش دهم و گناه صاحبش را هلاك كند در كار خير رقابت كن كه بسا مجلسى است كه اهلش برخيزند و از دوزخ در پناه باشند اى عيسى در آنچه فنا شود بي رغبت باش و گام بر آثار آنها كه پيش از تو بودند بنه و آنها را بخوان و با آنها راز گو ببين احدى از آنها احساس ميكند، از آنها پند گير و بدان كه تو هم به ‏آنها ميرسى، اى عيسى بگو به ‏آن كه بنافرمانى تمرد كند و مسامحه نمايد بايد متوقع كيفر من و منتظر هلاك باشى و با هالكان ميباشى، خوشا بر تو اى پسر مريم و خوشا بر تو گاهى كه متادب به ادب معبود خود شوى كه مهربانست و بتو آغاز نعمت نموده و گراميت داشته و در سختيها به دادت رسيده اى عيسى نافرمانيش مكن كه روا نباشد برايت من با تو عهد كردم چنانچه با آنها كه پيش از تو بودند و خود گواه آنم، اى عيسى خلقى را بمانند دينم احترام نكردم و نعمتى چون رحمتم باو ندادم اى عيسى برون خود را با آب بشو و درونت را با حسنات كه بمن باز گردى ، اى عيسى آماده باش كه هر چه آينده است نزديك است با طهارت كتابم را بخوان و آواز حزينت را بمن بشنوان . فرمود در ضمن پندهاى خدا به عيسى بن مريم است كه فرمود اى عيسى در مكر خود از مكرم آسوده مباش و در گناه تنهائى يادم فراموش مساز، اى عيسى بيدار باش و از رحمتم نوميد مباش و با تسبيح گويان تسبيحم گوى و بگفتار خوش تقديسم كن ، اى عيسى دنيا زندانى است تنگ و بد بو و ناهموار و در آنست آنچه بينى كه جباران پيشه كرده اند مبادا دل به دنيا دهى كه هر نعمتش زائل است و نعمت آن اندك است ، اى عيسى ملك از آن منت و بدست من و من ملكم اگر فرمانم برى به بهشتم برمت در جوار نيكان ، اى عيسى چون غريقى مرا دعا كن كه دادرسى ندارد، اى عيسى بنامم سوگند دروغ مخور كه عرشم ميلرزد از خشم ، اى عيسى دنيا كوتاه عمر است و دراز آرزو و نزد من خانه ايست به از آنچه فراهم كنند، اى عيسى به ستمكاران بنى اسرائيل بگو چه خواهيد كرد وقتى كه دفترى براى شما بر آرم كه درست بگويد و آنچه نهان كرديد عيان كند، اى عيسى به ستمكاران بنى اسرائيل بگو روى خود شستيد و دلهاى خود چركين كرديد، بمن مغروريد يا بمن دليرى ميكنيد براى اهل دنيا بوى خوش ميزنيد و درونتان نزد من چون مردار گنديده است گويا شما مردمانى مرده ايد، اى عيسى به آنها بگو دست از كسب حرام برداريد و گوش از گفتار ناروا بربنديد و دل بمن كنيد كه من صورت شما را نميخواهم اى عيسى به حسنه شاد باش كه خشنودى من آرد و از سيئه گريه كن كه بخشم آردم ، آنچه نخواهى با تو كنند با ديگران مكن اگر بگونه راستت سيلى زدند گونه چپ را پيش آر تا توانستى به دوستى بر من تقرب جوى و از نادانها رو گردان ، اى عيسى به ستمكاران بنى اسرائيل بگو حكمت از ترس من گريانست و شما به خنده ناهنجار گوئيد برات آزادى از من داريد يا نامه امان از عذابم يا خود را عمدا در معرض ‍ كيفرم آريد؟ بخودم سوگند شما را عبرت آيندگان سازم سپس اى پسر مريم بكر بتول من تو را سفارش كنم به سيد رسولان و دوست خودم در ميان آنان احمد صاحب شتر سرخ مو و روى ماه درخشان ، پاكدل و سخت نبرد و شرمگين و مكرم كه رحمت عالميانست و سيد اولاد آدم نزد من در روز ملاقاتم گراميتر سابقانست و نزديكتر رسولان بمن ، عربى امى است و ديندار و صابر در راه من و مجاهد با مشركان با تن خود بخاطر دينم اى عيسى بتو دستور دهم كه خبر او را به بنى اسرائيل بدهى و به آنها امر كنى او را تصديق كنند و باو ايمان آرند و از او پيروى كنند و او را يارى دهند، عيسى گفت معبودا او كيست ؟ فرمود اى عيسى باو راضى باش كه رضاى تو است عرضكرد خدايا باو راضيم او كيست ؟ فرمود محمد رسول خدا است بر همه مردم از همه در مقام بمن نزديكتر است و شفاعتش قبول تر خوشا بر او در نبوت و خوشا بر امتش كه به روش او مرا ملاقات ميكنند اهل زمين او را ستايند و اهل آسمان برايش آمرزشخواهند، امين است و ميمون و پاكيزه بهتر ماضين و باقين است نزد من در آخر الزمان است چون ظهور كند آسمان پرده ها بر افكند و زمين گلهاى خود را بروياند و بر هر چه دست نهد بركت كند زنهاى بسيار گيرد و فرزند كم گذار، ساكن مكه است كه جاى بنياد ابراهيم است ، اى عيسى دينش يگانه پرستى است و قبله اش مكه است و از حزب من است و من همراه اويم خوشا بر او خوشا، كوثر دارد و بزرگترين مقام در بهشت عدن زندگانى بسيار گرامى دارد و شهيد بميرد حوضى دارد وسيع تر از مكه تا مطلع خورشيد از نوشابه گوارا و سر به مهر، در آن بشمار ستاره هاى آسمان جام است آبش گوارا است و هر مزه و طعم هر ميوه بهشت در آنست هر كه شربتى از آن نوشد پس از آن هرگز تشنه نگردد او را در دوران فترت ميان تو و او مبعوث كنم نهان و عيانش هم آهنگ است و گفتار و كردارش موافق است امر نكند به مردم جز آنچه خود آغاز كند، دينش ‍ جهاد است در دشوارى و آسانى ، بلاد منقاد او گردند و پادشاه روم برايش ‍ خاضع شود، كيش او كيش پدرش ابراهيم است ، وقت خوردن بسم اللّه گويد سلام بلند كند و نماز خواند وقتى مردم در خوابند براى او، هر روز پنج نماز پياپى است كه با تكبير آغاز شود و با سلام ختم شود مانند فرشتگانم قدمها در نماز صف كند دلش براى من خاشع باشد نور در سينه او است و حق در زبانش و همه جا با حق است چشمش بخوابد و دلش بيدار است، شفاعت از آن او است و بامتش قيامت برپا شود هنگام بيعت با او دست من بر فراز او است و هر كه بشكند بر خود شكسته و هر كه وفا كند بهشت به او دهم تإ؛ّّش ستمكاران به ستمكاران بنى اسرائيل فرمانده كتب او را كهنه نگيرند و سنت او را تغيير دهند سلام باو برسانند كه مقام بلندى دارد، اى عيسى تو را بهر چه عنت نزديك كند رهنمائى كنم و هر چه تو را از من دور كند بر تو غدقن كردم تو خود را بپا، اى عيسى دنيا شيرينست و من تو را در آن گماردم تا مرا اطاعت كنى. از هر چه بر حذرت داشتم بر كنار باش و هر چه بتو دادم برگير، در كار خود نگر چون بنده‏اى گنه‏كار خاطئ و در كار ديگران نگاه مكن چون پروردگار، در آن زاهد باش و بى‏رغبت تا رنج نبرى اى عيسى تعقل و انديشه كن و در اطراف زمين نگر كه سرانجام ستمكاران چون شد، اى عيسى همه سفارشاتم اندرز تو است و همه گفتارم درست است و من حق روشنم و بدرستى مى‏گويم اگر تو پس از آنكه اعلامت كردم نافرمانيم كنى جز من سرپرست و يارى ندارى، اى عيسى دلت را با ترس رام دار و به پست‏تر از خود نگر و به بالا دست خود منگر و بدان كه سر هر خطاء و گناهى دنيا دوستى است آن را دوست مگير، اى عيسى دلت را با من پاك كن و در خلوتها بسيار يادم كن و بدان كه شاديم در اينست كه بدرگاهم نياز آرى و در اين باره زنده باش و مرده مباش، اى عيسى چيزى را شريك من مياور و از من بر حذر باش و به تندرستى گول مخور و بر خود رشك مبر كه دنيا چون سايه ايست رفتنى و آنچه پيش آيد از آن چون گذشته آنست تا توانى در كارهاى خير رقابت كن و هر جا با حق باش و اگر تيكه شوى و به‏آتش سوخته شوى پس از معرفت بمن كافر مشو و از نادانان مباش اى عيسى از دو ديده‏ات اشك بريز و از دلت بترس از من ، اى عيسى در وقت سختى از من آمرزشخواه كه من بداد گرفتاران رسم و بيچاره ها را اجابت كنم و من ارحم الراحمينم .

#  مجلس هفتاد و نهم روز جمعه سلخ جمادى الا خر ٣٦٨

١- ريان بن صلت گويد: امام رضا در مرو حاضر مجلس مامون شد، در مجلس او جمعى از دانشمندان عراق و خراسان انجمن بودند مامون رو به آنها گفت مرا از تفسير اين آيه خبر دهيد (فاطر ٣٢) سپس كتاب را ارث داديم به آنها كه برگزيديم از بندگان خود، علماى حاضر گفتند مقصود از آنان همه امت اسلامى است مأ مون گفت اى أ بو الحسن تو چه گوئى ؟ امام رضا عليه‌السلام فرمود من هم عقيده آنها نيستم بلكه مى گويم مقصود خدا همان عترت طاهره است مامون گفت چگونه عترت مقصود است و امت مقصود نيست ؟ امام رضا عليه‌السلام فرمود اگر همه امت مقصود باشد بايد همه اهل بهشت باشند چون خدا دنبالش فرمايد برخى ظالم بنفس باشند و برخى ميانه رو و بعضى سابق بالخيرات باذن خدا و اين همان فضل بزرگ است و سپس همه را در بهشت جمع كرده و فرمود به بهشت عدنى كه در آن در آيند و دست بندهاى طلا پوشند، بنا بر اين وراثت مخصوص عترت طاهره است نه ديگران ، مامون گفت عترت طاهره كيانند؟ حضرت رضا فرمود هم آنها كه خدا در قرآن وصفشان كرده و فرموده (احزاب ٢٣) همانا خدا ميخواهد پليدى را از شما خاندان ببرد و بخوبى پاكتان كند. و هم آنانند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باره شان فرمود من در ميان شما دو ثقل را بر جا ميگذارم كتاب خدا و خاندانم كه اهل بيت منند و اين دو از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من درآيند شما بنگريد چگونه با آنها هستيد بعد از من ، اى مردم به آنها نياموزيد زيرا آنها از شما داناترند، علماء گفتند اى أ بو الحسن بما بگو كه عترت طاهره همان آل باشند يا غير آل ؟ فرمود همان آل رسولند. علماء گفتند از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما رسيده كه امت من آل منند و اينان صحابه اويند كه بخبر محققى كه انكارش نتوان كرد گفته اند آل محمد امت اويند. أ بو الحسن عليه‌السلام فرمود بگوئيد بدانم صدقه بر آل حرامست يا نه ؟ گفتند آرى ، فرمود بر امت حرامست ؟ گفتند نه ، فرمود اينست فرق ميان آل و امت ، واى بر شما كجا ميبرند شما را از قرآن رو گردانيد يا اسراف كاريد، آيا نميدانيد كه وراثت و طهارت مخصوص برگزيدگان رهيابست نه ديگران ، گفتند از كجا اى أ بو الحسن ؟ فرمود از گفته خداى عز و جل (سوره حديد- ٢٦) فرستاديم نوح و ابراهيم را و در ذريه آنها نبوت و كتاب نهاديم برخى بر هدايت و بيشتر فاسقانند- پس وراثت و نبوت و كتاب مخصوص اهل هدايت است نه فاسقان ، نميدانيد كه چون نوح از پروردگار خود پرسيد كه براستى پسرم از اهل من بود و وعده تو حقست و تو أحكم الحاكمينى ، و اين از آن جهت بود كه خدا باو وعده داده بود او را و اهلش را نجات دهد خدا در جواب نوح فرمود اى نوح او از اهل تو نبود او يك عمل ناشايسته بود مپرس از من آنچه ندانى من تو را پند دهم كه از نادانان نباشى ، مأ مون عرضكرد عترت را بر ديگران فضلى است ؟ أ بو الحسن فرمود : خدا فضل عترت را بر ديگران آشكار ساخته در كتاب محكمش ، مأ مون گفت در كجاى قرآنست ؟ امام رضا عليه‌السلام فرمود در قول خدا (آل عمران - ٣٤) براستى خدا برگزيد آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان ذريه اى كه برخى از برخيند و خدا در جاى ديگر فرمود (نساء- ٥٤) بلكه حسد بر مردم بردند نسبت بدان چه از فضل خود به آنها داد به تحقيق داديم به آل ابراهيم كتاب و حكمت و داديم به آنها ملكى بزرگ ، سپس در دنبال آن خطاب به ساير مؤمنان كرده و فرمود : اي كسانى كه گرويديد فرمانبريد از خدا و رسولش و از اولو الامر بر شما، مقصود همانها است كه آنها را قرين كتاب و حكمت ساخت و بر آنها حسد برند و منظور از گفته او بلكه حسد بردند مردم را بر آنچه خدا به آنها داده از فضل خود، و به آل ابراهيم كتاب و حكمت داديم و ملك عظيم ، مقصود طاعت براى مصطفين طاهرين است و مقصود از ملك حق طاعت است براى آنها علماء گفتند بفرمائيد بدانيم كه خدا اصطفاء را در خود قرآن تفسير كرده است ؟ فرمود : اصطفاء را در ظاهر قابل فهم نه ، در باطن و حقيقت دور از فهم در دوازده جاى قرآن بيان كرده :

١- (شعراء- ٢١٤) انذار كن اى محمد خويشان نزديكت را و تبار اخلاص مندت را- چنين است در قرائت ابى بن كعب و ثبت است در مصحف عبد اللّه بن مسعود، و اين منزله بلند و فضل بزرگ و شرفى والا است چون كه خداى عز و جل بدان قصد آل كرده است و بياد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده اين يكى است .

٢- گفته خداى عز و جل (احزاب - ٢٣) همانا خدا ميخواهد پليدى را از شما خاندان ببرد و بخوبى شما را پاكيزه كند- و اين فضلى است كه هيچ معاندى منكر آن نتواند شد زيرا فضل بعد از پاكى است كه توقع ميرود.

٣- آنجا كه خدا خلق پاك خود را امتياز داد و بپيغمبرش دستور مباهله داد در آيه مباهله و فرمود (مائده - ٦٧) بگو اى محمد بيائيد دعوت كنيم پسران خود را و پسران خودتان و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را و مباهله كنيم و لعنت خدا را از آن دروغگو سازيم ، پيغمبر على و حسن و حسين و فاطمه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بيرون برد و خود را با آنها قرين نمود، ميدانيد معنى گفته خدا (أ نفسنا و أ نفسكم) چيست ؟ علماى حاضر گفتند مقصود خود او است ، أ بو الحسن عليه‌السلام فرمود خطا رفتيد مقصودش على بن ابى طالب است و دليلش آنست كه پيغمبر فرمود بنو وليعه دست بردارند و گر نه بر سر آنها فرستم شخصى را كه چون خود من است ، مقصودش على بن ابى طالب بود اين خصوصيتى است كه احدى از آن پيش نيفتد و فضلى است كه بشرى بدان نرسد و شرافتى است كه فوق آن براى آفريده اى نباشد كه على را چون خود نموده .

٤- همه مردم را از مسجد بيرون كرد جز عترت را تا مردم به سخن آمدند و عباس به پيغمبر عرض كرد: يا رسول اللّه على را گذاشتى و ما را بيرون كردى ؟ فرمود من او را نگذاشتم و من شما را بيرون نكردم خدا او را گذاشت و شما را بيرون كرد، و در اينجا است شرح گفتار او كه اى على تو نسبت بمن چون هارونى نسبت به

موسى . علماء گفتند اين تناسب در كجاى قرآنست ؟ فرمود از قرآن براى شما آيه آن را ميخوانم ، گفتند: بفرما، فرمود : قول خداى عز و جل (يونس - ٨٧) به موسى و برادرش وحى كرديم كه در مصر خانه ها براى قوم خود بسازيد و خانه هاى خود را قبله آنها كنيد در اين آيه مقام هارون نسبت به موسى مندرج است و در آن مقام على نسبت به رسول خدا است و با اين دليل روشنى است كه گفتار رسول خدا است كه فرمود : اين مسجد براى جنب حلال نيست جز محمد و آلش . علماء گفتند: يا ابا الحسن اين شرح و بيان جز نزد شما خاندان بدست نيايد كه اهل بيت و رسول خدائيد، فرمود : كى تواند آن را انكار كند؟ با اينكه رسول خدا ميفرمايد: من شهر حكمتم و على در آنست هر كه شهر را خواهد بايد از در آن آيد، در آنچه از فضل و شرف و تقدم و اصطفاء و طهارت گفتيم بس است و معاندى نتواند آن را انكار كند و للّه الحمد على ذلك . ٥- گفتار خداى عز و جل (الروم - ٢٨) بده بذى القربى حقش را- خصوصيتى است كه خدا مخصوص آنها كرده است و آنها را از ميان امت برگزيده چون اين آيه بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد فرمود فاطمه را نزد من بخوانيد، فاطمه را دعوت كردند، فرمود اى فاطمه ، عرضكرد لبيك يا رسول اللّه ، فرمود : اين فدك است كه با قوه قشون اسب سوار و شتر سوار فتح نشده و مخصوص من است و به مسلمانان ربطى ندارد به دستور خدا من آن را بتو دادم آن را براى خود و فرزندانت بگير.

٦- قول خدا (شورى ٢٣): بگو از شما مزدى نخواهم جز دوستى با خويشان ، اين خصوصيت تا قيامت از پيغمبر است و خصوصيت آل است نه ديگران براى آنكه خدا در داستان نوح فرمود به قومت بگو من از شما مالى نخواهم همانا مزد من با خدا است و من مؤمنان را از خود نرانم آنان كه ايمان آوردند زيرا آنها با پروردگار خود برخورند ولى من شما را مردم نادانى ميدانم و خدا از هود عليه‌السلام هم نقل كرده كه فرمود من از شما مزدى نخواهم همانا مزد من با كسى است مرا آفريده آيا انديشه نداريد؟!! و خدا به پيغمبر خود هم فرمود بگو اى محمد من از شما مزدى نخواهم جز مودت ذوى القربى و خدا مودت آنها را واجب نكرده تا دانسته كه آنها هرگز از اين برنگردند و به گمراهى باز نشوند و مطلب ديگر اينست كه اگر مردى را دوست دارد و دشمن يكى از خاندانش ‍ باشد دل آن مرد درست نيست خدا خواست كه در دل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به مؤمنان هيچ نگرانى نباشد و مودة ذوى القرباء را بر آنها فرض كرد و هر كه بدان عمل كند رسول خدا و خاندانش را دوست داشته باشد و رسول خدا نميتواند او را دشمن دارد و هر كه بر خلاف آن باشد بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه او را دشمن دارد زيرا فريضه الهيه را ترك كرده ، كدام فضل و شرف با اين برابر است ؟!! كه خدا اين آيه را به پيغمبرش فرستاد (قُلْ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى )و رسول خدا در ميان اصحابش بپا ايستاد و حمد و ثناى خدا نمود و فرمود آيا مردم خدا براى من بر شما چيزى فرض كرده است آيا آن را ادا كنيد كسى جوابش را نداد، فرمود اى مردم بدانيد كه آن طلا و نقره و خوردنى و نوشيدنى نيست ؟ گفتند بفرمائيد چيست ؟ و اين آيه را بر آنها خواند و گفتند اگر اينست آرى و بيشترشان به آن وفا نكردند، خدا پيغمبرى مبعوث نكرد جز آنكه باو وحى كرد از قوم خود مزدى نخواهد زيرا خدا خودش مزد پيغمبران را ميدهد ولى براى محمد مودت ذوى القرباء را فرض كرد بر امتش و باو دستور داد كه كار امامت را در ذو القربى مقرر كند تا ادا كنند حق ذوى القربى بشناختن فضل آنها كه خدا برشان واجب كرده زيرا مودت و دوستى به اندازه فضيلت است چون خدا آن را واجب كرد سنگين شد چون وجوب طاعت سنگين است ، جمعى كه خدا عهد وفادارى از آنها گرفته بود بدان متمسك شدند و اهل شقاق و نفاق با آن عناد كردند و به ناروا تاويلش نمودند و از آن حدى كه خدا مقرر كرده بود منحرفش كردند و گفتند خويشان پيغمبر همه عربند و همه مسلمانان و به هر حال ما ميدانيم كه مودت از آن قرابت است و اقرب به پيغمبر اولى به مودتست و هر چه خويشى نزديكتر باشد مودت باندازه آن لازمتر است و در باره پيغمبر نسبت به خاندانش به انصاف رفتار نكردند و مهر و منتى كه خدا بر امتش نهاد و زبان از بيانش عاجز است و از شكر آن در ذريه او مراعات نكردند كه او را نسبت بخاندانش نيازارند و آنها را چون چشم در سر محترم شمارند به حرمت رسول خدا و دوستى او با آنكه قرآن و اخبار به آن ناطق است و بدان دعوت كنند و گويند كه آنان اهل مودتند و كسانيند كه خدا مودت آنها را فرض كرده و وعده پاداش بدان داده و كسى نيست كه بدان وفا كند از روى ايمان و اخلاص جز آنكه بهشت بر او واجب است براى آنكه خدا در همين آيه مودت فرمود آن كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كردند در باغهاى بهشتند و هر چه خواهند نزد پروردگار خود دارند اينست آن فضيلت بزرگ و اينست كه بدان مژده ميدهد خدا بندگانش را كه گرويدند و عمل صالح كردند بگو من از شما مزدى نخواهم جز دوستى ذوى القربى با تفسير و بيان . سپس امام هشتم فرمود پدرم از جدش از پدرانش براى من باز گفت كه حسين بن على عليه‌السلام فرمود مهاجر و انصار همه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمع شدند و به عرض رساندند كه يا رسول اللّه تو براى هزينه خودت و واردينت نفقه لازم دارى مال و جان ما همه در اختيار تو است هر چه خواهى دستور ده در باره آن بخواست تمناى ما هر چه خواهى ببخش و هر چه خواهى بگذار هيچ حرجى ندارى فرمود خدا روح الامين را بر وى نازل كرد و گفت اى محمد بگو از شماها مزدى نخواهم جز دوستى خويشانم يعنى پس از من اداى حق خويشانم كنيد همه بيرون شدند و منافقان گفتند علت آنكه رسول خدا آنچه را عرضه داشتيم نپذيرفت اين بود كه ما را بعد از خودش ترغيب به قرابتش كند اين موضوع را فى المجلس بخدا افترا بست و اين گفتار آنها بسيار بزرگ بود و خدا اين آيه را فرستاد (احقاف - ٨) بلكه گويند آن را افترا بسته بگو اگر افترا بسته بگو اگر افترا بستم شما از طرف خدا مالك چيزى نسبت بمن نيستيد او بهتر ميداند كه چه گوئيد او بس است گواه ميان من و شما و او آمرزنده است و مهربان پيغمبر آنها را احضار كرد و فرمود تازه ايست ؟ گفتند آرى يا رسول اللّه بعضى از ماها سخن درشت و ناهموارى گفت كه ما را بد آمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن آيه را بر آنها تلاوت كرد و به سختى گريستند و خدا اين آيه را فرستاد (شورى - ٢٥) او است كه بپذيرد توبه بندگانش را و بگذرد از بدكردارى و بداند چه ميكنند.

٧- گفتار خدا (سوره احزاب - ٥٦): براستى خدا و فرشتگانش صلوات فرستند بر پيغمبر اي كسانى كه ايمان آورديد صلوات فرستيد بر او و درود فراوان ، معاندان دانستند كه چون اين آيه نازل شد عرض شد يا رسول اللّه ما سلام بر تو را دانستيم ولى چگونه صلوات بر تو فرستيم فرمود بگوئيد خدايا رحمت فرست بر محمد و آل محمد چنانچه رحمت فرستادى بر ابراهيم و آل ابراهيم براستى تو حميد و مجيدى اي گروه مردم ميان شما در اين اختلافى است ؟ گفتند نه مامون گفت در آن اصلا خلافى نيست و مورد اجماع است آيا نزد تو در باره آل چيزى واضح تر از اين در قرآن هست اى أ بو الحسن ؟ فرمود آرى بمن خبر دهيد از قول خداى عز و جل( يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ )مقصود از يس كيست ؟ علماء گفتند مقصود از آن محمد است و كسى در آن شك ندارد امام رضا عليه‌السلام فرمود پس خدا به محمد و آل محمد فضلى داده كه احدى به كنه آن نرسد جز آنكه انديشه آن تواند كرد و اين براى آنست كه خدا بر كسى سلام نداده جز به پيغمبران و فرموده است سلام بر نوح در عالميان و فرمود سلام بر ابراهيم و سلام بر موسى و هارون و نفرموده سلام بر آل نوح و سلام بر آل موسى و بر آل ابراهيم ولى فرمود سلام بر آل ياسين يعنى آل محمد مأ مون گفت دانستم كه در معدن نبوت شرح و بيان آن موجود است .

٨- قول خداى عز و جل (انفال - ٤١): بدانيد كه هر چه غنيمت آريد براى خداست خمس آن و براى رسول و ذى القربى اين تاكيد مؤ كد و سند ثابتى است براى آنها تا قيامت مندرج در كتاب خدا كه ناطق بحق است و باطل از پس و پيش در آن راه ندارد تنزيل از حكيم حميد است و اما اينكه فرمود براى يتامى و مساكين است يتيم چون بالغ شود از حكم غنيمت بيرونست و بهره ندارد و همچنان فقير و مسكين چون ثروتمند شوند بهره از غنيمت ندارند و حلال نيست از آن اخذ كنند ولى سهم ذوى القربى تا قيامت بر پا است براى غنى و فقير آنها زيرا كسى از خدا غنى تر نيست و نه از رسول خدا و خدا براى خود و رسولش با ذى القربى سهمى مقرر ساخته و آنچه را براى خود و رسولش پسنديده براى آنها هم پسنديده و در غنيمت مجرى كرده و بخودش جل جلاله آغاز نموده . و سپس برسول و باز بدانها و سهم آنها را مقرون سهم خدا و رسولش كرده و همچنانست در وجوب طاعت فرموده (نساء- ٥٩) اي كسانى كه گرويديد فرمانبريد از خدا و فرمانبريد از رسول و اولو الامر خود بخود، آغاز كرده سپس به رسولش و سپس بخاندانش و همچنين است آيه ولايت (مائده - ٥٥) همانا ولى شما خداست و رسولش و آنان كه گرويدند ولايت آنها را به اطاعت رسول مقرون بطاعت خود ساخته چنانچه سهم آنها را با سهم رسول مقرون به سهم خود ساخته در غنيمت و فى ء چه بزرگ است نعمت او بر اهل اين خانواده و چون داستان صدقه به ميان آمد خود و رسول خود و اهل بيت را از آن منزه نمود و فرمود (برائة - ٦٠) همانا صدقات براى فقراء و مساكين است و كارمندان در آن و آنها كه تاليف قلوب كنند و در بندگان و قرض داران و در راه خدا و براى ابن سبيل فريضه از طرف خدا، در اينجا درك كنى كه خداى عز و جل سهمى براى خود مقرر نداشته و نه براى رسولش يا براى ذو القربى زيرا او چون خود را از صدقه منزه دانست رسول و اهل بيت او را هم منزه دانست بلكه آن را بر آنها حرام كرد و صدقه بر آل محمد حرام است و آن چركهاى كف مردم است و براى آنها حلال نيست زيرا آنها را از هر آلودگى و چركى پاك كرده و چون آنها را خدا پاك كرد و برگزيد پسنديد برايشان آنچه را براى خود پسنديد و بد داشت بر ايشان آنچه را براى خود بد داشت .

٩- ما همان اهل ذكريم كه خدا در كتاب محكمش فرموده (نحل - ٤٣) بپرسيد از اهل ذكر اگر شما نميدانيد، علماء گفتند مقصود از اهل ذكر يهود و نصارى است امام رضا عليه‌السلام فرمود سبحان اللّه آيا اين رواست ؟ در اين صورت به دين خود دعوت كنند و گويند از دين اسلام برتر است مأ مون عرض كرد در اين باره شما توضيحى داريد بخلاف آنچه گفتند؟ فرمود آرى مقصود از ذكر رسول خداست و ما اهل اوئيم و اين را در سوره طلاق بيان كرده است (آيه ١٠) به تحقيق خدا بر شما نازل كرده ذكرى و آن رسولى است كه ميخواند بر شما آيات روشن را، ذكر رسول خداست و ما اهل ذكريم .

١٠- گفته خداى عز و جل (نساء- ٢٣) در آيه تحريم است !؟ حرامست بر شما مادرانتان و دخترانتان تا آخر آيه بمن بگوئيد دختر من و دختر پسرم را نسل در نسل بر پيغمبر رواست كه به زنى گيرد اگر زنده باشد؟ گفتند نه فرمود رسول خدا ميتواند دختران شما را تزويج كند اگر زنده باشد؟ گفتند آرى گفت اين خود بيانى است زيرا من آل او هستم و شما آل او نيستيد و اگر آلش ‍ بوديد دخترانتان بر او حرام بود چنانچه دختران من بر او حرامست ما آل او هستيم و شما امت اوئيد اينست فرق ميان آل و امت كه آل از او است و امت كه از آل نباشد از او نيست .

١١- گفته خداى تعالى در سوره مؤمن حكايت از گفتار مردى از آل فرعون ، مردى مؤمن از خاندان فرعون كه ايمانش را نهان ميداشت گفت آيا ميخواهيد بكشيد مردى را كه مى گويد پروردگار من خداست و معجزاتى هم براى شما آورده از پروردگارتان تا آخر آيه و آن مرد خاله زاده فرعون بود او را به نژاد فرعون متصف كرد نه بدينش و همچنان ما به نژاد و ولادت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخصوصيم و با عموم مردم در ديانت وارديم و اين است فرق ميان آل و امت .

١٢- گفتار خداى عز و جل (طه - ١٢٢) امر كن خاندانت را به نماز و بر آن صبر كن خدا ما را باين خصوصيت امتياز داده كه با امت مأ مور اقامه نمازيم و بطور خصوصى هم مأ موريم در برابر امت رسول خدا پس از نزول اين آيه تا نه ماه هر روز وقت هر نماز در خانه على و فاطمه مى آمد و ميفرمود الصلاة رحمكم اللّه و خدا احدى از ذرارى انبياء را چنين كرامتى عطا نكرده كه ما را گرامى داشته و مخصوص كرده است در ميان خاندانش مأ مون و علماء گفتند خدا شما اهل بيت را از امت جزاى خير دهد كه ما در هر جا اشتباهى داريم شرح و بيانش را جز نزد شما بدست نياوريم و صلى اللّه على محمد و آله و سلم كثيرا.

# مجلس هشتادم روز سه شنبه چهارم رجب ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : حالا رجب ماه اصم خداست و ماه بزرگى است و براى آن اسمش ناميدند كه هيچ ماه در حرمت و فضيلت قرين او نيست نزد خداى تبارك و تعالى ، مردم جاهليت در دوران جاهليت خود آن را محترم ميدانستند و اسلام هم جز فضل و احترام بر آن نيفزود حالا كه رجب و شعبان هر دو ماه منند و رمضان ماه امت منست حالا هر كه يك روز رجب را از روى عقيده و قربت روزه دارد مستحق رضوان اكبر خداست و روزه آن روزش خشم خدا را خاموش كند و درى از دوزخ را بر او بندد و اگر بر زمين طلا بدهد باز هم بهتر از روزه آن نيست و كامل نشود اجرش به چيزى از امور دنيا جز حسنات در صورتى كه مخلص خداى عز و جل باشد و چون شب كند ده دعاى مستجاب دارد و اگر در نقد دنيا از خدا خواهد باو عطا كند و گر نه براى آخرت او ذخيره بهترى از آنچه يكى از اولياء و اصفياء و دوستانش دعا كرده مهيا دارد، هر كه دو روز از رجب روزه دارد و اصفان زمين و آسمان نتوانند آنچه را نزد خدا از كرامت دارد وصف كنند و مزد ده راستگو در جميع عمر خودشان براى او نوشته شود هر چه هم عمر آنها طولانى باشد و روز قيامت به عدد هر كه شفاعت كنند او نيز شفاعت كند و با آنها و در گروه آنها محشور شود تا بهشت رود و از رفيقان آنها باشد، هر كه سه روز از رجب روزه دارد خداى عز و جل ميان او و دوزخ خندقى زند يا پرده اى به درازى هفتاد سال و خداى عز و جل نزد افطارش به او ميفرمايد محققا حق تو بر من لازم است و محبت ولايت تو بر من لازم است اى فرشتگانم گواه باشيد كه من او را آمرزيدم در گناهان گذشته و آينده اش هر كه چهار روز رجب را روزه دارد از همه بلاها و جنون و جذام و برص در عافيت باشد و از فتنه دجال و از عذاب قبر در پناه باشد و نوشته شود برايش مانند اجر اولى الالباب توابين و اوابين و نامه اعمالش بدست راستش داده شود در ضمن اوائل عابدان . هر كه پنج روز از رجب روزه دارد بر خدا لازمست او را در قيامت خشنود دارد و رويش چون ماه شب چهارده باشد و به شماره ريگ عالج برايش ‍ حسنه نويسند و بي حساب وارد بهشت گردد و باو گفته شود هر چه خواهى بر پروردگارت ناز كن . هر كه شش روز از رجب را روزه دارد چون از قبر برآيد رويش نورى دارد كه تابنده تر از نور آفتاب است و بعلاوه نورى باو عطا شود كه همه حاضران قيامت از آن نور استفاده برند و در امان مبعوث شود تا بيحساب بر صراط گذرد و از عقوق پدر و مادر و قطع رحم معاف باشد، هر كه هفت روز آن را روزه دارد براى روزه هر روزى يك درى از دوزخ برويش ‍ بسته گردد و خدا تنش را بر آتش حرام كند. هر كه هشت روز آن را روزه دارد خدا به روزه هر روز يكى از هشت در بهشت را برويش گشايد و فرمايد از هر كدام خواهى وارد شو هر كه نه روزش روزه دارد از گورش كه برآيد جار لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ كشد و مانعى براى بهشت رفتن ندارد و چهره اش نورى دهد كه بر اهل محشر بتابد تا گويند اين مرد پيغمبر مصطفى است و كمتر چيزى كه باو دهند اينست كه بيحساب به بهشت رود، هر كه ده روزش را روزه دارد خدا دو بال سبز كه رشته در و ياقوت دارند باو عطا كند كه با آنها چون برق خاطف از صراط به بهشت گذر كند و خدا گناهانش را بدل به حسنات كند و او را در زمره مقربان و قوامين بالقسط نويسد و گويا خدا را هزار سال عبادت كرده قائم و صابر و با قصد قربت . هر كه يازده روز از رجب را روزه دارد در قيامت بنده خدائى باثواب تر از او نباشد مگر كسى كه مانند او يا بيشتر روزه داشته . هر كه دوازده روز رجب را روزه دارد در قيامت دو جامه سبط از سندس و استبرق بپوشد و با آن آراسته شود كه اگر يكى از آنها را در دنيا آويزند ميان مغرب تا مشرق را نورانى كند و دنيا از مشك خوشبوتر شود. هر كه سيزده روز از رجب روزه دارد در قيامت خوانى از ياقوت سبز در سايه عرش بگسترند كه پايه هايش از در است و پهناورتر از دنيا است هفتاد بار و بر آن سينى هاى در و ياقوت است و بر هر سينى هفتاد هزار رنگ از خوراك است كه رنگ و بوى آنها بهم نبرد از آن بخورد و مردم در سختى و گرفتارى بزرگى باشند هر كه چهارده روزش را روزه دارد خدا ثوابى باو دهد كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه بر دل بشرى گذشته از كاخهاى بهشتى كه با در و ياقوت هست . هر كه پانزده روز آن را روزه دارد در قيامت به جايگاه آمنان بايستد و هيچ ملك مقرب و پيغمبر و رسولى باو نگذرد جز آنكه گويد خوشا بر تو كه مقرب و شرافتمند و مورد رشك و محترمى و ساكن بهشتى ، هر كه شانزده روزش را روزه دارد در صف مقدم آنها باشد كه بر اسبان نور سوارند و آنها را در عرصه بهشت پرش ميدهند تا آستان خدا. هر كه هفده روزش را روزه دارد در قيامت هفتاد هزار چراغ بر صراط گذارند تا در پرتو آنها بسوى بهشت گذر كند و فرشته ها با خوش آمد و درود او را مشايعت كنند. هر كه هيجده روز رجب را روزه دارد در گنبد ابراهيم كه در بهشت دارد با او هم طراز است بر سر تختهاى در و ياقوت ، و هر كه نوزده روزش را روزه دارد خدا كاخى از لؤ لؤ تر براى او بسازد در بهشت برابر كاخ ابراهيم و آدم بر آنها سلام دهد و آنها بر او سلام دهند باحترام او و حق واجب او و بهر روز روزه اش ثواب روزه هزار سال براى او نوشته شود. هر كه بيست روزش روزه دارد گويا بيست هزار سال خدا را عبادت كرده است . هر كه بيست و يك روز روزه دارد روز قيامت مانند ربيعه و مضر را شفاعت كند كه همه اهل خطا و گناه باشند. هر كه بيست و دو روزش را روزه دارد منادى از آسمان ندا كند كه مژده گير اى ولى خدا از طرف خدا به كرامت بزرگ و رفاقت آنها كه خدا به آنها نعمت داده از پيغمبران و صديقان و شهداء و صالحان كه چه خوب رفيقانى هستند. هر كه بيست و سه روزش را روزه دارد از آسمان نداء شود خوشا بر تو اى بنده خدا اندكى رنج بردى و نعمتى طولانى يافتى خوشا بر تو آنگاه كه بميرى به ثواب بزرگ پروردگار كريمت رسى و همسايه خليل باشى در بهشت . هر كه بيست و چهار روزش را روزه دارد ملك الموت در صورت جوانى بر او درآيد كه جامه ديباى سبز پوشيده و بر اسب بهشتى سوار است و حرير سبزى كه با مشك اذفر آلوده است بدست دارد و بدستى جامى طلا پر از شراب بهشتى كه هنگام جان كندن باو نوشاند و تلخى جان كندن را بر او آسان كند و جانش را در آن حرير بهشتى پيچد و از آن بوى خوشى برآيد كه اهل هفت آسمان در بينى كشند و در قبرش سيراب ماند تا بر سر حوض ‍ كوثر رود. هر كه بيست و پنج روزش را روزه دارد، چون از قبر برآيد هفتاد هزار فرشته او را برخورند كه بدست هر كدام پرچمى است از در و ياقوت و با آنها زيورها و جامه هاى طرفه ايست و ميگويند اى دوست خدا زود خود را رها كن و به پروردگارت رسان ، و او اول كس باشد كه در بهشت عدن با مقربان درآيد كه خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا، اين فوز عظيمى است . هر كه بيست و شش روزش را روزه دارد خدا در سايه عرش برايش صد كاخ از در و ياقوت بسازد كه بر سر هر كاخى خيمه سرخى از حرير بهشتى است كه در آن در ناز و نعمت بياسايد و مردم گرفتار حساب باشند. هر كه بيست و هفت روزش را روزه دارد خدا گورش را بمسافت چهار صد سال راه وسعت دهد و همه را پر از مشك و عنبر كند. هر كه بيست و هشت روزش را روزه دارد خدا ميان او و آتش هفت خندق زند كه هر خندقى از آسمان تا زمين باشد كه پانصد سال راه است ، هر كه بيست و نه روز از رجب را روزه دارد خدا او را بيامرزد گرچه گمركچى باشد يا زنى كه زنا داده تا هفتاد بار در صورتى كه به قصد قربت و خلاص از دوزخ باشد كه خدا او را بيامرزد، هر كه سى روز رجب را روزه دارد منادى از آسمان ندا كند اى بنده خدا گناهان گذشته ات آمرزيده شده ، كار خود از سرگير نسبت به آينده و خدا در بهشتى چهل هزار شهر باو دهد از طلا كه در هر شهرى چهل هزار هزار كاخ است و در هر كاخى چهل هزار هزار خانه و در هر خانه چهل هزار هزار خوان طلا و بر هر خوانى چهل هزار هزار كاسه و بر هر كاسه چهل هزار هزار رنگ خوراك و نوشابه كه هر كدام رنگى جدا دارند باز در هر خانه چهل هزار تخت طلا، هر تختى هزار ذراع در دو هزار ذراع و بر هر تختى دختركى از حور كه سيصد رشته گيسوى نور دارد و هر گيسو را هزار هزار كنيزك برداشته و به مشك و عنبر مى آلايند تابه روزه دار رجب رسانند، اين ثواب كسيست كه همه رجب را روزه دارد عرض شد يا رسول اللّه هر كه براى ضعف يا درد نتواند روزه همه رجب را گيرد، يا زنى كه ناپاك باشد چه كنند كه به اين ثوابها رسند، فرمود هر روز يك گرده نان بر گدايان صدقه دهند بدان كه جانم بدست او است هر كه هر روز اين صدقه را دهد برسد بدان چه گفتم و به بيشتر از آن اگر همه خلايق از اهل آسمانها و زمين جمع شوند كه ثواب او را اندازه گيرند نتوانند برسند بده يك آنچه از ثواب در بهشت دارد نسبت به فضل و درجات ، عرض شد يا رسول اللّه اگر كسى قادر بر اين صدقه نباشد چه كند كه باين ثوابى كه گفتى برسد؟ فرمود هر روز از رجب تا تمام سى روز صد بار اين تسبيح را بگويد سبحان الاله الجليل سبحان من لا ينبغى التسبيح الا له سبحان الاعز الاكرم سبحان من ليس العز و هو له اهل .

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : فشار قبر مؤمن كفاره گناه تضييع نعمت او است .

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر مؤمنى مؤمنى را غسل دهد و چون او را بگرداند گويد خدايا اين بدن بنده مؤمن تواست كه جانش را گرفتى و ميان تن و روحش جدائى افكندى گذشت تو گذشت ضرور است خدا گناه يك سال او را جز كبائر بيامرزد.

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه مرد مؤمنى را غسل دهد و امانت دارى كند آمرزيده شود، گفتند امانت دارى آن چطورى است ؟ فرمود هر چه ديد نگويد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : به مردگان خود لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ تلقين كنيد زيرا هر كه آخر سخنش لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ باشد بهشت ميرود.

٦- امام باقر عليه‌السلام فرمود : هر كه فرزندانى آورد و به حساب خدا گذارد او را به اذن خداى عز و جل از دوزخ جلو گيرند.

٧- ابو ذر غفارى گفت : يك روز در مسجد قبا نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم در جمعى از اصحابش كه فرمود اى گروهان اصحابم از اين در مردى بر شما در آيد كه امير مؤ منان و امام مسلمانان است گفت به آن در نگاه كردند و من هم در ضمن نگاه كردم ديدم على بن ابى طالب عليه‌السلام نمودار شد و پيغمبر برخواست او را استقبال كرد و در آغوش كشيد و ميان دو چشمش را بوسيد و او را آورد و پهلوى خود نشانيد و روى كريم خود بما كرد و فرمود اين على پس از من امام شما است طاعتش طاعت من است و نافرمانيش نافرمانى من و طاعت من طاعت خداست و نافرمانيم نافرمانى خداى عز و جل .

# مجلس هشتاد و يكم جمعه هفتم رجب ٣٦٨

١- على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود : هر كه يك روز ماه رجب را از اول يا وسط يا آخرش روزه دارد گناه گذشته اش آمرزيده شود و هر كه سه روزه اول رجب و سه روز وسط و سه روز آخرش را روزه دارد گناه گذشته و آينده اش آمرزيده شود و هر كه يك شب از آن را زنده دارد خدايش از دوزخ آزاد كند و شفاعتش را در هفتاد هزار گنهكار بپذيرد و هر كه در آن براى خدا صدقه اى دهد خدا روز قيامت او را به ثوابى گرامى دارد كه چشمى نديده و گوشى نشنيده و به دل بشرى نگذشته .

٢- مالك بن انس فقيه مدينه مى گفت : بخدا چشمم افضل از جعفر بن محمد عليه‌السلام را در زهد و فضل و عبارت و ورع نديده من نزد او ميرفتم و مرا گرامى ميداشت و بمن توجه ميكرد، يك روز گفتم يا ابن رسول اللّه براى كسى كه يك روز رجب را از روى عقيده و قربت روزه دارد چه ثوابى است ! فرمود (و هر چه ميگفت بخدا راست بود) پدرم از پدرش از جدش برايم باز گفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه يك روز از رجب را از روى عقيده و قربت روزه دارد آمرزيده است عرضكردم ثواب كسى كه يك روز از شعبان روزه دارد چيست ؟ به همان سند فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه يك روز از شعبان را از روى ايمان و قربت روزه دارد آمرزيده است .

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : شوخى مكن تا روشنيت برود و دروغ مگو تا خرميت برود و از دو خصلت بر كنار باش تنگ خلقى و تنبلى زيرا اگر خلقت تنگ شود بر حق صبر نتوانى و اگر تنبل باشى حقى ادا نكنى مسيح عليه‌السلام ميفرمود هر كه همش بسيار است تنش بيمار است هر كه بد خلق است خود را شكنجه كند، هر كه سخن بسيار گويد بسيار در غلط افتد و هر كه بسيار گناه كند بهايش برود و هر كه با مردان در افتد مروتش برود.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خوردن سر سيرى مايه پيسى است .

٥- فرمود : آدم از حديث نفس و اندوه بخدا شكايت كرد جبرئيل بر او نازل شد و گفت اى آدم بگو لا حول و لا قوة الا باللّه آن را گفت و وسوسه و اندوه او رفت .

٦- زيد بن على عليه‌السلام فرمود : در هر زمانى مردى از ما خاندان باشد كه خدا او را حجت بر خلقش كند و حجت زمان ما برادرزاده ام جعفر بن محمد عليه‌السلام است گمراه نشود هر كه پيروى او كند و ره نيابد هر كه مخالفتش كند.

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : جبرئيل از خداى عز و جل بمن خبر داد كه فرمود على بن ابى طالب حجت منست بر خلقم و جزاء بخش در دينم است و از پشتش امامانى بر آرم كه به امر من قيام كنند و به راه من دعوت نمايند و بدانها عذاب را از بنده ها و كنيزهايم رفع كنم و بدانها رحمتم نازل كنم .

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : سه چيز افتخار مؤمن است و زيور او در دنيا و آخرت نماز در آخر شب و نوميدى در آنچه در دست مردم است و ولايت امام از آل محمد.

٩- جمعى از جهينه مهمان امام صادق عليه‌السلام شدند چون قصد كوچ كردند به آنها توشه وصله و عطا داد و به غلامانش فرمود : كنار رويد و كمكى در بار و بنه آنها ندهيد چون بار بستند و آمدند وداع كنند گفتند يا ابن رسول اللّه خوب مهمانى كردى و عطاى شايان دادى ولى به غلامانت دستور دادى ما را بر كوچ كمك نكنند؟ فرمود ما خاندانى هستيم كه در كوچيدن مهمان خود كمك ندهيم .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد جوانانى از انصار آمد و فرمود : براى شما قرآن ميخوانم و هر كه گريست بهشت دارد و آيات آخر سوره زمر را تلاوت كرد و از (وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً )«برانند كافران را بدوزخ گروه گروه» تا آخر سوره ، همه گريستند جز يكى كه عرضكرد يا رسول اللّه من خود را بگريه زدم و قطره اى از ديده ام نريخت ، فرمود من باز ميخوانم و هر كه خود را به گريه زد بهشت دارد و بر آن ها باز خواند و همه گريستند و آن جوان هم خود را بگريه زد و همه به بهشت رفتند.

١١- على بن سالم از پدرش كه گفت : از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه يا ابن رسول اللّه در باره قرآن چه گوئى ؟ فرمود آن كلام خدا و گفتار خدا و كتاب خدا و وحى خدا و تنزيل او است و آن كتابى است عزيز كه باطل از پس و پيش در آن راهى ندارد و نازل شده از حكيم حميد.

١٢- حسين بن خالد گويد: به امام رضا گفتم يا ابن رسول اللّه بفرمائيد قرآن خالق است يا مخلوق ؟ فرمود نه خالق است و نه مخلوق ولى كلام خداست .

١٣- در جواب همين سؤ ال ريان بن صلت فرمود : قرآن كلام خداست از آن نگذريد و در غير آن هدايت مجوئيد تا گمراه شويد.

١٤- امام دهم به يكى از شيعيان بغداد نوشت : بنام خداى بخشاينده مهربان خدا ما را و تو را از فتنه نگهدارد اگر بكند چه نعمت بزرگى است و اگر نكرد هلاكت است بنظر ما جدال در باره قرآن بدعت است كه پرسنده و پاسخ ده در آن شريكند پرسنده چيزى خواسته كه حقش نيست و جوابگو متحمل چيزى شده كه بر عهده ندارد خالق جز خدا نيست و جز او مخلوق است قرآن همان كلام خداست نامى از پيش ‍ خود بر آن منه تا از گمراهان باشى خدا مرا و تو را از آنها كند كه در نهان از پروردگار خود بترسند و از قيامت در هراسند.

١٥- روزى پيغمبر خدا خنديد تا دندانهاى آسيايش نمايان گرديد و پس از آن فرمود : از من نپرسيد چرا خنديدم گفتند چرا يا رسول اللّه ؟ فرمود از مرد مسلمان در عجب شدم كه هر چه خدا برايش مقدر كرده سرانجامش خوبست .

١٦- امير المؤمنين ميفرمود : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصف مؤمن را پرسيدم سر بزير انداخت و بالا كرد و فرمود مؤمنان را بيست صفت است كه در هر كه نباشد ايمانش كامل نيست ، حاضر نماز باشند و در زكات دادن بشتابند و حج خانه خدا كنند و روزه ماه رمضان گيرند و به مسكين طعام دهند و به سر يتيمان دست كشند و عورت بپوشانند اگر حديث كنند دروغ نگويند و چون وعده دهند تخلف نكنند و در امانت خيانت نكنند و سخن براستى گويند، شبها عبادت كنند و روز چون شير نبرد كنند روزها روزه اند و شبها در عبادت باشند، همسايه نيازارند و همسايه از آنها آزار نكشد بر زمين آهسته راه روند و به خانه بيوه زنان گام بردارند و دنبال جنازه مردگان روند، خدا ما را و شما را از متقيان سازد.

١٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : براستى خداى تبارك و تعالى بمن وحى كرد كه برايم از امتم برادر و وارث و خليفه و وصى مقرر سازد عرضكردم پروردگارا او كيست ؟ وحى كرد اى محمد او امام امتت و حجتم بر آنها است پس از تو، عرضكردم كيست ؟ وحى كرد اى محمد آنكه منش دوست دارم و دوستم دارد آنكه مجاهد در راه منست و با ناكثان در عهدم و قاسطان در حكمم و مارقان از دينم نبرد كند او بدرستى ولى منست و شوهر دخترت و پدر فرزندانت على بن ابى طالب است .

١٨- ابا امامه ميگفت : هر چه على ميفرمود در آن شك نداشتيم براى آنكه از پيغمبر شنيده بوديم كه ميگفت على بعد از من خزينه اسرار منست .

١٩- زرين حبيش گفت : على سوار بر اشتر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبور ميكرد سلمان با جمعى از رجال نشسته بود. و به آنها گفت بپا نشويد و از او پرسش كنيد؟ بدان كه دانه را شكافد و انسان را بر آرد جز او كسى به اسرار پيغمبر شما خبر ندهد او دانشمند روى زمين و ربانى آنست و آرامش باو است و اگر او را از دست بدهيد دانش را از دست داديد و مردم را ناشناس ملاحظه كنيد. ٢٠- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : قضاوت كن تر و دانشمندتر بدين در امتم پس از من عليست .

٢١- چون در روز وحى به پيغمبر ميرسيد: شب نشده بود كه آن را به على گزارش ميداد و اگر شب وحى ميرسيد صبح نميكرد تا آن را به على عليه‌السلام خبر ميداد.

٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود : يك روز رسول خدا نماز بامداد را با اصحابش خوانده و نشست با آنها صحبت ميكرد تا آفتاب زد و يكى يكى رفتند تا جز دو مرد خدمتش ‍ نماندند يك انصارى و ديگر ثقفى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها فرمود ميدانم شما پرسش داريد اگر خواهيد من شما را بدان خبر دهم پيش از اظهار و اگر خواهيد خود بپرسيد، گفتند خبر دهيد كه بهتر كورى را روشن كند و از ريبه بر كنار باشد و ايمان را پا برجا كند. رسول خدا فرمود اى برادر انصارى تو از مردمى هستى كه ديگران را بر خود مقدم ميدارند و اهل شهرى و اين ثقفى بيابانى است و او را در پرسش بر خود مقدم دار عرضكرد به چشم يا رسول اللّه ، فرمود اى برادر ثقفى تو آمدى از وضو و نمازت و ثواب آنها بپرسى بدان كه چون دست به آبزنى و نام خدا برى گناهانى كه به دستهايت كردى بريزند و چون روى خود شوئى گناهانى كه چشمهايت با ديدن و با دهانت كرده با تلفظ بريزند و چون دست راستت را تا مرفق بشوئى گناهان دست راست و چپ بريزند و چون بر سر و دو پا مسح كنى گناهانى كه بسوى آنها گام برداشتى بريزند اين ثواب وضويت و چون به نماز برخواستى و رو بقبله كردى حمد و سوره اى كه توانستى خواندى و ركوع درست و سجود كامل نمودى و تشهد و سلام گفتى هر گناهى كه پس نماز گذشت نمودى آمرزيده شود اين هم ثواب نمازت ولى تو اى برادر انصارى آمدى از حج و عمره ات بپرسى و ثوابى كه دادند بدان كه چون روى بر راه حج نمودى و بر پاكش خود سوار شدى و رفتى سمى بر ندارد و به زمين نگذارد جز آنكه خدا برايت حسنه اى نويسد و گناهى از تو محو كند و چون محرم شدى و تلبيه گفتى خدا براى هر تلبيه ده حسنه برايت نويسد و ده سيئه از تو محو كند و چون هفت بار گرد خانه طواف كردى در آن با خدا عهد و يادى دارى كه شرم دارد بعد از آن عذاب كند و چون نزد مقام دو ركعت نماز خواندى خدا دو هزار ركعت مقبول در نامه عملت نويسد و چون هفت گردش ميان صفا و مروه كردى نزد خدا بسبب آن مانند اجر هر كه پياده حج كرده از شهر خوددارى و چون اجر كسى كه هفتاد بنده مؤمن آزاد كرده و چون تا غروب در عرفات وقوف كنى اگر گناهانت به اندازه ريگهاى عالج باشند و كف دريا خدا بيامرزد و چون رمى جمره ها كردى خدا به هر يكى ده حسنه در آينده عمرت برايت بنويسد و چون گوسفند يا شتر قربانى كردى خدا به هر قطره خونش حسنه اى نويسد تا عمر دارى چون هفت شوط طواف زيارت گرد خانه نمودى و نزد مقام دو ركعت نماز خواندى يك فرشته گرامى بر شانه ات زند و گويد آنچه گذشت آمرزيده شد برايت و كار از سر گير و تا صد و بيست روز مهلت دارى و صلى اللّه على رسوله محمد و آله الطاهرين و حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

# مجلس هشتاد و دوم روز سه شنبه يازدهم رجب ٣٥٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : روزه دار در عبادت خداست گرچه در بستر بخوابد تا مسلمانى را غيبت نكرده .

٢- فرمود : هر كه يك روزه مستحب گيرد براى طلب ثواب از خدا آمرزشش لازم آيد

٣- جمعى حضور امام صادق در موضوع فتوت مذاكره كردند، فرمود شما معتقديد كه فتوت به فسق و هرزگى است ؟ نه هرگز، جوانمردى و مردانگى سفره باز و بخشش و كار نيكست و دفع آزار ولى اين جوانمردى معروف عيارى و فسق است ، سپس فرمود مروت چيست ؟ گفتيم نميدانيم فرمود مردانگى اينست كه سفره بر آستانه خانه اش بگسترد، مروت دو تا است در حضر و در سفر مروت در وطن خواندن قرآن و ملازمت مساجد و تلاش با برادرانست در انجام حوائج و بخشش به خدمتكار است كه دوست را خوش ‍ آيد و دشمن را سركوب كند و اما در سفر توشه فراوان خوب و بخشش از آن به همراهان و سرپوشى از رفيقان پس از جدائى ايشان و شوخى بسيار كه به سخط خداى عز و جل منجر نشود سپس فرمود بدان كه جدم را براستى مبعوث كرده براستى خداوند بنده را به اندازه مروتى كه دارد روزى دهد، كمك آسمان به اندازه هزينه فرود آيد و صبر باندازه سختى بلا.

٤- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : هر كه آزار خود از همسايه بگرداند خداى عز و جل در قيامت گناهش ‍ بيامرزد و هر كه شكم و فرج خود را پاك دارد در بهشت سرورى محترمست و هر كه بنده مؤمنى آزاد كند خداى عز و جل برايش در بهشت خانه اى بسازد.

٥- سليمان جعفرى گويد: به امام هفتم گفتم يا ابن رسول اللّه در باره قرآن چه فرمائى آنها كه نزد ما هستند در آن اختلاف دارند و جمعى گويند مخلوقست و ديگران گويند مخلوق نيست ؟ فرمود من آنچه گويند نگويم من ميگويم كلام خداى عز و جل است .

٦- رسول خدا فرمود : هر كه خدا را شناسد و بزرگ داند دم از سخن بندد و شكم از خوراك و خود را به روزه و شب زنده دارى رنج دهد، گفتند پدران و مادران ما قربانت يا رسول اللّه اينان اولياء اللّه باشند، فرمود اولياء خدا خموشى گيرند و خموشى آنها ياد خداست و نگرند و عبرت گيرند و بگويند گفته آنان حكمت باشد ميان مردم راه روند و بركت زايد اگر عمر مقدر نبود جانشان در تنشان نميماند از ترس عذاب و شوق ثواب .

٧- فرمود : دوست ترين برادرانم نزد من على بن ابى طالب عليه‌السلام است و دوست ترين عموهايم حمزه است .

٨- فرمود به على عليه‌السلام: اى على هر كه از تو جدا شود از من جداست و هر كه از من جداست از خداى عز و جل جداست .

٩- عبد اللّه بن عباس گويد: پيغمبر سخت گرسنه شد و آمد به پرده كعبه در آويخت و فرمود پروردگار محمد محمد را بيش از اين گرسنه مدار جبرئيل فرود آمد و بادامى برايش ‍ آورد و گفت يا محمد خداى جل جلاله سلام ميرساند و ميفرمايد اين بادام را باز كن و آن را باز كرد بناگاه در آن برگ سبز و خرمى بود بر آن نوشته بود لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه محمد را به على كمك دادم و و او را به وى يارى كردم به انصاف در باره خدا قضاوت نكرده كسى كه خدا را در سرنوشت خود متهم دارد و در روزى دادن به وى كاهل شمرد.

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در ساعت غفلت نماز نافله بخوانيد گرچه دو ركعت سبك باشد كه باعث دار كرامت شوند، عرض شد يا رسول اللّه ساعت غفلت كدام است ؟ فرمود ميان عشاء و مغرب .

١١- يك روز امير المؤمنين با پسرش محمد بن حنفيه نشسته بود و باو فرمود : اى محمد يك ظرف آبى برايم بياور تا وضوى نماز سازم محمد ظرف آبى براى او آورد و آن حضرت كفى آب با دست راستش بدست چپش ريخت و فرمود بنام خدا حمد خدا را كه آب را پاك كننده نمود و نجسش نساخت سپس استنجاء كرد و فرمود خدايا فرجم پارسا دار و عورتم بپوش و بر دوزخم حرام كن در مضمضه فرمود خدايا حجت خود را در روز ملاقات بمن تلقين كن و زبانم را بذكرت روان كن و استنشاق كرد و فرمود خدايا بوى بهشت را بر من غدقن مكن و مرا از آنها كه بوى و نسيم و طيب آن را ميبويند مقرر دار گفت پس از آن روى خود را شست و گفت خدايا سفيد كن رويم را روزى كه روها سياه است و سياه مكن رويم برابر روسفيدان . سپس دست راستش را شست و گفت خدايا نامه عملم را بدست راستم ده و خلد را در بهشت بر كنارم نه و به آسانى حسابم را بكش پس دست چپش ‍ را شست و گفت خدايا نامه عمل مرا بدست چپم مده و آن را بر گردنم غل مكن و بتو پناه برم از تيكه هاى آتش و سر را مسح كرد و فرمود خدايا در رحمت و بركاتت و عفو خود اندرم كن . سپس دو پا را مسح كرد و فرمود خدايا دو گامم را بر صراط بر جا دار روزى كه گامها بلغزند و تلاشم را بدان كارى قرار ده كه ترا از من خشنود كند پس ‍ نگاهى به محمد كرد و فرمود اى محمد هر كه چون من وضوء سازد و آنچه گفتم بگويد خدا از هر قطره آب وضويش فرشته اى آفريند كه تقديس و تسبيح و تكبير كنند و خدا تا قيامت ثوابش را براى او نويسد.

١٢- امام صادق عليه‌السلام فرمود : عيسى بن مريم ميفرمود باصحابش اى فرزندان آدم از دنيا بگريزيد بسوى خدا و دل از آن برداريد كه آن را نشائيد و آنهم براى شما نشايد، در آن نمانيد و براى شما نماند هم آنست پر فريب و پرماجرا فريبخورده است كسى كه بدان مغرور شود مغبونست آنكه بدان دل دهد هلاك است آنكه آن را دوست دارد و بخواهيد بدرگاه آفريننده خود باز گرديد و از پروردگار خود بپرهيزيد و بترسيد از روزى كه پدر مجازات پسر را نكشد و فرزند بجاى پدر مجازات نشود، كجايند پدرانتان ؟ كجايند برادرانتان ؟ كجايند خواهرانتان ؟ كجايند فرزندانتان ؟ آنها را دعوت كردند و اجابت نمودند و با اين وطن وداع كردند و با مردگان آرميدند و در نابودان در آمدند، از دنيا برآمدند و از دوستان جدا شدند و نيازمند آنچه پيش فرستاده بودند گرديدند و از آنچه بجا نهادند مستغنى شدند تا چند پند داده شويد و تا چند جلوگيرى شويد و شما در بازى و پشت سر اندازى هستيد؟ شما در دنيا چون جانوريد، در انديشه شكم و شهوتيد، شرم نداريد از آنكه شما را آفريده با آنكه نافرمان خود را به دوزخ تهديد كرده و شما تابه آن نداريد و فرمانبر خود را وعده بهشت و مجاورت فردوس اعلى داده ، در آن رقابت كنيد و از اهل آن باشيد، نسبت بخود انصاف دهيد و بر ناتوانان خود لطف داشته باشيد و هم بر حاجتمندان خود و بخدا توبه با اخلاص كنيد، نيكان باشيد نه پادشاهان جبار و نه سركشان فرعون شعار متمرد بر آنكه به مرگ بر آنها چيره باشد و جبار جبارانست و پروردگار آسمانها و زمين و معبود اولين و آخرين و مالك يوم دين ، سخت كيفر و دردناك شكنجه ستمكارى از دست او بدر نرود و چيزى از او فوت نشود و چيزى بر او نهان نماند و چيزى از او نهفته نگردد، هر چيز را دانش او آمار كرده و بجاى خود مقرر نموده از بهشت يا دوزخ ، اى آدميزاده ناتوان كجا گريزى از كسى كه تو را در روشنى روزت و سياهى شبت ميجويد و در هر حال باشى ، خوب تبليغ كرد هر كه پند داد و رستگار است هر كه پند گرفت .

١٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه نعمت پياپى دارد بسيار بگويد الحمد للّه رب العالمين و هر كه فقر بر او پايد بايد بسيار بگويد لا حول و لا قوة الا باللّه العلى العظيم كه آن يكى از گنجهاى بهشت است و درمان هفتاد و دو نوع بلا است كه كمتر آن اندوه است .

١٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : دوزخيان چون سگ مويه كنند از سخنى عذاب چه گمان برى اى عمرو (راوى حديث است ) به مردمى كه مرگ ندارند تا برهنه و عذابشان تخفيف ندارد و تشنه و گرسنه و معيوب چشم كر و كور و سيه روى و رانده در دوزخ و پشيمان و مغضوب از عذاب بر آنها ترحم نشود و تخفيف ندارند و ميسوزند و از حميم مينوشند و از زقوم ميخورند و با قلاب آتشين فرو كشيده شوند و با گرز كوبيده شوند و فرشتگان غلاظ و شداد بر آنها رحم نكنند و در دوزخ به روى خود آنها را بكشند و با شياطين قرينند و در سختيها و بندهاى گردانند اگر فرياد كشند اجابت نشوند و اگر درخواستى كنند برآورده نشود اينست حال آنها كه به دوزخ در آيند.

١٥- سعيد بن جبير گويد: نزد عبد اللّه بن عباس رفتم و گفتم اى عموزاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من آمدم نزد تو از على بن ابى طالب عليه‌السلام بپرسم و از اختلاف مردم در باره او ابن عباس گفت پسر جبير آمدى از من راجع به بهترين خلق خدا در امت پس از محمد پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بپرسى ، بپرسى از مرديكه در يك شب سه هزار منقبت دارد و آن شب قربت است اى پسر جبير آمدى بپرسى ، از من از وصى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وزيرش و خليفه اش و صاحب حوضش و لوائى و شفاعتش و سوگند بدان كه جان ابن عباس در دست او است اگر همه جهان مركب شود و همه درختان قلم و همه خلقش نويسنده و مناقب على بن ابى طالب و فضائلش را از روزى كه خدا جهان را آفريده تا روزى كه نابودش كند بنويسد ده يك آن را ننويسند.

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : من سيد پيغمبرانم و على بن ابى طالب سيد اوصياء است و حسن و حسين دو سيد جوانان اهل بهشت و امامان بعد از آنها سادات متقيان ولى ما ولى خدا است و دشمن ما دشمن خدا طاعت ما طاعت خدا است و نافرمانى ما نافرمانى خداى عز و جل و( حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)

١٧- امام رضا عليه‌السلام فرمود : ما در دنيا ساداتيم و در آخرت ملوك و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

# مجلس هشتاد و سوم روز جمعه چهاردهم رجب ٣٦٨

١- على بن ابى طالب فرمود : من قصد تزويج فاطمه عليه‌السلام را نمودم كه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود ولى جرأ ت نداشتم آن را به پيغمبر اظهار كنم ولى شب و روز اين انديشه در نهادم بود تا خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و فرمود اى على عرضكردم لبيك يا رسول اللّه فرمود ميل زن گرفتن دارى ؟ گفتم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داناتر است و با خود گفتم ميخواهد يكى از زنان قريش را بمن دهد و نگران بودم كه فاطمه از دستم برود بناگاه فرستاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت پيغمبر را اجابت كن و بشتاب كه نديديم رسول خدا مثل امروز شاد باشد گويد شتابانه آمدم و آن حضرت در حجره ام سلمه بود چون چشمش بمن افتاد خوشحال شد و خنديد تا سفيدى دندانهايش را چون برق نگريستم ، فرمود اى على مژده گير كه خدا آنچه را من در دل داشتم از تزويج تو كفايت كرد عرضكردم چگونه ، فرمود جبرئيل آمد و سنبل و قرنفل بهشتى همراه آورده بود و به من داد بوئيدم و گفتم براى چه آوردى ؟ گفت خداى تبارك و تعالى بفرشتگان بهشت و ديگر بهشتيان دستور داد كه بهشت را بيارايند با هر چه دارد از درخت و ميوه و كاخ و به يادش دستور داد تا انواع عطر و بوى خوش ‍ وزيد و به حوريانش دستور داد سوره طه و طواسين و يس و حمعسق بخوانند و منادى از عرش جار كشيد كه امروز روز وليمه على بن ابى طالب است حالا همه گواه باشيد كه من فاطمه دختر محمد را به على بن ابى طالب تزويج كردم و آنها را براى هم پسنديدم . سپس خدا ابر سفيدى فرستاد از لؤ لؤ و زبرجد و ياقوت بهشت بر همه باريد و از سنبل و قرنفل بهشت نثار كرد و اين از نثار فرشته ها است . سپس خدا فرشته اى از بهشت را بنام راحيل كه سخنرانتر فرشتگان است دستور داد تا خطبه اى خواند كه اهل آسمانها و زمين مانند آن را نشنيده بودند. سپس جارچى حق ندا كرد اى فرشتگانم و ساكنان بهشتم بر على بن ابى طالب تبريك گوئيد كه دوست محمد است و بر فاطمه دختر محمد كه من آنها را مبارك كردم حالا من محبوبترين زنان را نزد خود به محبوبترين مردان نزد خودم پس از پيغمبران و رسولان بزنى دادم ، راحيل عرضكرد خدايا بيش از آنچه ما ديديم چه بركتى به آنها دادى ، فرمود از آن جمله است كه آنها را بر محبت خود يك دل كردم و بر خلق خود حجت نمودم به عزت و جلال خودم سوگند كه من از آنها خلقى برآورم و نژادى پرورم كه در زمين خزانه داران و معادن علم من باشند و داعيان دينم و به آنها بر خلق خود حجت آورم پس از پيغمبران و رسولان مژده گير اى على كه خداى عز و جل بتو كرامتى داده كه به احدى مانندش نداده من دخترم فاطمه را طبق تزويج خدا بتو تزويج كردم و همان را پسنديدم كه خدا پسنديد اهل خود را برگير كه تو به او از من شايسته ترى جبرئيل بمن خبر داد كه بهشت بشما دو تن مشتاق است و اگر خدا حجت خود را از شما مقدر نكرده بود هر آينه بهشت و اهلش را بوجود شما مفتخر ميكرد چه خوب برادرى هستى و چه خوب دامادى هستى و چه خوب رفيق و صاحبى و رضاى خدايت بس ‍ است على گويد گفتم مقام من به آنجا رسيده كه در بهشت ياد شوم و خدا در محضر فرشتگان مرا زن دهد؟ فرمود چون خدا دوست خود را گرامى دارد به او لطفى كند كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده اى على خدا آن را برايت نگهدارد، على گفت خدايا بمن توفيق ده كه شكر اين نعمتى كه عطا كردى انجام دهم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود آمين .

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاى منبر فرمود : اى على خداى عز و جل حب مساكين و مستضعفين را بتو داده در زمين تو به برادرى آنها خشنودى و آنها به امامت تو خشنودند خوشا بر كسى كه تو را دوست دارد و تصديق كند و بدا بر كسى كه تو را دشمن دارد و دروغ شمارد، اى على تو عالم اين امتى هر كه دوستت دارد كاميابست و هر كه دشمنت دارد هلاكست ، اى على من شهر علمم و تو در آنى آيا به شهر در آيند جز از درش اى على دوستانت هر توبه كار حفيظ و هر ژنده پوش است كه اگر بخدا سوگند خورد خدايش سوگند روا كند، اى على دوستت هر پاك زكى است كه كوشا است و بخاطر تو دوستى و دشمنى كند در ميان خلق حقير است و پيش خدا مقام بزرگى دارد، اى على دوستانت در فردوس ‍ همسايه خدايند و بر آنچه از دنيا واگذاردند تاسف ندارند، اى على من دوست دوستان توام و دشمن دشمنانت ، اى على هر كه دوستت دارد دوستم دارد و هر كه دشمنت دارد دشمنم دارد، اى على دوستانت لب تشنه و ژوليده اند، اى على برادرانت در سه جا شادند هنگام جان دادن كه من بالين آنهايم و تو هنگام سؤ ال و جواب در قبر وقت سان بزرگ و در صراط كه از خلق بازپرسى كنند و نتوانند جواب دهند، اى على نبرد با تو نبرد بامنست و سازش با تو سازش با من و نبرد با من جنگ با خداست هر كه با تو بسازد با من ساخته و هر كه با من بسازد با خدا ساخته ، اى على مژده ده به برادرانت كه خداى عز و جل آنها را پسنديده براى آنكه تو را پيشرو آنها پسنديده و آنها تو را به ولايت پسنديدند، اى على تو امير مؤمنان و پيشواى دست و رو سفيدانى ، اى على شيعيانت نجيبانند، اگر تو و شيعه هايت نبوديد دين خدا برپا نبود و اگر از شماها در زمين نبود خدا قطره اى از آسمان نميفرستاد، اى على تو در بهشت گنجى دارى و تو ذو القرنين امتى و شيعه ات به حزب اللّه معروفند، اى على تو و شيعيانت دادگستريد و بهترين خلق ، اى على من اول كسم كه زنده شود و از قبر برآيم و تو همراه منى و سپس ديگرانند اى على تو و شيعيانت بر سر حوض باشيد و هر كه را خواهيد آب دهيد و هر كه را نخواهيد دريغ داريد، شمائيد در روز هراس ‍ بزرگتر در سايه عرش و مردم در هراسند و شما بيهراس ، مردم در اندوهند شما بيغم در باره شما اين آيه نازل شده است (انبياء- ١٠١) براستى آنها كه سابقه خوبى از طرف ما دارند هم آنان از دوزخ بدورند- در باره شما نازل شده است كه (پس از آيه سابق) اندوهناك نكند آنان را هراس بزرگتر و فرشتگان با آنها بر خورند كه اينست روزى كه به شما وعده داده ميشد اى على تو و شيعيانت در موقف خواسته شويد و شما در بهشت نعمت يابيد، اى على فرشته ها و خازنان مشتاق شمايند و حاملان عرش و فرشته هاى مقرب بخصوص براى شما دعا كنند و براى دوستانتان از خدا خواهش كنند و به هر كدام شما آئيد شاد شوند چنانچه خاندان مسافرى كه سفرش طول كشيده با بدان او شاد شوند، اى على شيعيانت در نهان از خدا ترسند و در عيان خير او خواهند، اى على شيعيانت در درجات رقابت كنند زيرا بخدا رسند و گناهى ندارند، اى على اعمال شيعيانت هر جمعه بمن عرضه شود و بكارهاى نيكشان شاد شوم و براى كردار بدشان آمرزش خواهم ، اى على ذكر تو در تورات است و ذكر خير شيعه ات پيش از آنكه خلق شوند در انجيل اهل كتاب به تو از ايليا خبر دهند با اينكه تو خودت انجيل و تورات را ميدانى آنان ايليا را بزرگ شمارند او را و شيعه او را نشناسند و در كتب خود آنها را شناخته اند اى على نام شيعه ات در آسمان بزرگتر است و بيش از زمين آنها را بخوبى نام برند بايد بدان شاد باشند و بكوشش بيفزايند، اى على ارواح شيعه ات در خواب و در مرگ به آسمان بالا رود و فرشته ها همان نظر بدان كنند كه مردم به ماه نو از شوقى كه به آنها دارند و از مقامى كه نزد خدا برايشان ميدانند اى على به ياران خود كه عارف بتواند بگو از كارهاى بدى كه دشمنان از آن كناره گيرند منزه باشند زيرا روز و شبى نباشد مگر آنكه رحمت خداى تبارك و تعالى آنها را فراگيرد و بايد از چركى بر كنار باشند اى على خشم خدا سخت است بر آنكه دشمنشان دارد و از تو بيزار است و از آنها و عوض از تو و آنها گرفته و به دشمنت ميل كرده و تو را وانهاده و شيعيانت را و گمراهى را اختيار كرده و تو به جنگ تو برخواسته و شيعه تو و دشمن داشته ما خاندان را و دشمن دوستان و ياران و دلدادگان تو است، اى على از من به‏آنها سلام برسان، آنان كه ببينم و آنها كه مرا نبينند و به‏آنها اعلام كن كه برادران منند و من به‏آنها مشتاقم و علم مرا به اهل قرون آينده برسانند و به رشته خدا بچسبند و بدان خود نگهدارند و در كار كوشش كنند كه از هدايت بگمراهى بيرونشان نكنم به ‏آنها خبر ده كه خدا از آنها راضى است و نزد فرشته‏ها به‏آنها بنازد و هر شب جمعه نظر رحمت به ‏آنها دارد و بفرشته‏ها دستور دهد برايشان آمرزش خواهند، اى على روگردان مباش از يارى مردمى كه به‏آنها خبر رسد يا بشنوند كه من تو را دوست دارم و تو را بخاطر من دوست دارند و خدا را بدان ديندارى كنند و دوستى پاك از دل بتو ارزانى دارند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان مقدم شمارند و براه تو روند و تحمل بديها كنند بخاطر ما و جز يارى ما و جانبازى در راه ما با آزار و بدشنيدن نخواهند با سختيها كه كشند به‏آنها مهربان باش و بدانها قناعت كن زيرا خداى عز و جل به علم خود آنها را از ميان خلقش براى ما برگزيده و از گل ما آنها را آفريده و سر ما را بدانها سپرده و معرفت حق ما را در دل آنها جاى داده و سينه‏شان را بدان گشاده و آنها را متمسك به رشته ما ساخته مقدم ندارند بر ما مخالفان ما را با زيانى كه در دنيا برند، خدا آنها را تأييد كند و براه حق برد بدان بچسبيد كه مردم در كورى گمراهيند و در هوسهاى خود سرگردانند و از حجت و آنچه از خدا آمده كورانند و شام و بام در خشم خدايند و شيعه تو بر راه حق باشند و راستى و به مخالفان خود انس نگيرند و دنيا از آنها نيست و آنها از دنيا نيستند آنها چراغهاى شب تارند.

٣- ابى سعيد خدرى گويد: از رسول خدا راجع ب آيه (سوره نمل ٤١) گفت آنكه نزد او علم كتاب بود، پرسيدم ، فرمود او وصى برادرم سليمان بن داود بود گفتم يا رسول اللّه در گفتار ديگر خداى عز و جل (سوره رعد ٤٤) بگو بس است بخدا گواه ميان من و شما و كسى كه نزد او است علم كتاب فرمود مقصود از آن برادرم على بن ابى طالب است .

٤- ابن عباس گفت : يك شب نماز عشاء را با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوانديم و چون سلام داد بما رو كرده و فرمود امشب با سپيده دم اخترى از آسمان در خانه يكى از شماها سقوط كند و هر كه باشد او وصى و خليفه و امام بعد از من است ، نزديك سپيده دم هر كدام در خانه خود نشستند و انتظار سقوط اختر را داشتيم و كسى كه بيشتر در آن طمع داشت پدرم عباس بود و چون سپيده دميد آن اختر از جا كند و در خانه على بن ابى طالب سقوط كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود اى على بدان كه مرا به نبوت مبعوث كرده وصيت و خلافت و امامت پس از من براى تو لازم شد، منافقان كه عبد اللّه بن ابى و يارانش ‍ بودند گفتند محمد در محبت عموزاده اش گمراه شده و در باره او از روى وحى سخن نميكند و خداى تبارك و تعالى نازل كرد قسم به ستاره وقتى كه فرود شد خداى عز و جل ميفرمايد قسم به خالق نجم وقتى فرود آيد كه گمراه نشده صاحب شما يعنى در محبت على بن ابى طالب و از راه به در نرفته و سخن نگويد بدلخواه يعنى در باره او، نيست آن جز وحى كه نازل شود.

٥- در روايت ديگر: طلوع اختر را مقارن طلوع خورشيد ياد كرده است . در روايت ديگر در اين موضوع ربيعه سعدى گويد از ابن عباس پرسيدم از گفته خداى عز و جل( وَ النَّجْمِ إِذا هَوى )گفت مقصود اختريست كه با سپيده دم فرو افتاد و در خانه على بن ابى طالب سقوط كرد و پدرم عباس ميخواست آن ستاره در خانه او سقوط كند تا وصيت و خلافت و امامت از او باشد ولى خدا نخواست براى غير على بن ابى طالب باشد و اين فضل خداست كه بهر كه خواهد دهد و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين .

# مجلس هشتاد و چهارم روز سه شنبه دوازده روز از رجب ٣٦٨ مانده

١- رسول خدا به على بن ابى طالب چنين سفارش كرد: اى على چون عروس را به خانه تو آرند وقتى نشست كفش او را بكن و پايش ‍ را بشو و آبش را به در خانه ات بريز كه چون چنين كنى خدا از خانه ات هفتاد هزار رنگ فقر را ببرد و هفتاد هزار رنگ بركت در آن درآورد و هفتاد هزار رحمت بر تو فرو فرستد كه بر سر عروس بچرخد تا بركت آن به هر گوشه خانه ات برسد و خدا عروس را از جنون و خوره و پيسى امان دهد كه باو رسند تا در آن خانه است و عروس را تا يك هفته از دوغ و سركه و گشنيز و سيب ترش منع كن ، على گفت يا رسول اللّه چرا او را از اين چهار چيز منع كنم ؟ فرمود چون رحم از اين چهار عقيم شود و اولاد نياورد و حصير كف خانه از زن نازاد به است على گفت چطور سركه از او منع كند، فرمود چون بر سركه حائض گردد هرگز پاك نشود بطور كامل و گشنيز حيض را برانگيزد در درون او و زايش را سخت كند و سيب ترش حيض را ببندد و مايه درد شود. سپس فرمود اى على با زنت اول و ميانه و آخر ماه مجامعت مكن كه ديوانگى و خوره و گيجى بدو شتابند و به فرزندش ، بعد از ظهر جماع مكن كه اگر فرزندى آوريد قيچ باشد و شيطان به قيچى انسان شاد است ، نزد جماع سخن مگو كه اگر فرزندى شود از گنگى در امان نيست مبادا كسى به فرج زنش بنگرد و بايد وقت جماع ديده بر هم نهد زيرا نظر به فرج مايه كورى فرزند است اى على با زنت به عشق زن ديگرى مجامعت مكن كه ميترسم اگر فرزندى شود مخنث و زن منش و گيج باشد، هر كه با زن خود در بستر جنب است قرآن نخواند كه ميترسم آتشى از آسمان فرود آيد و هر دو را بسوزاند، اى على جماع مكن جز آنكه خودت دستمالى داشته باشى و زنت دستمال ديگر با يك دستمال خود را پاك نكنيد كه شهوت بر شهوت افتد و مايه دشمنى است ميان شما و شما را به جدائى و طلاق كشد، ايستاده جماع مكن كه كار خرانست و اگر فرزندى شود در بستر بشاشد چون خر كه در هر جا بشاشد، در شب فطر جماع مكن كه اگر فرزندى شود بسيار بد باشد، در شب عيد قربان جماع مكن كه فرزند شش انگشت آيد يا چهار انگشت ، زير درخت بار دار جماع مكن كه فرزند جلاد و آدمكش و كدخدا آيد، در برابر پرتو آفتاب جماع مكن ، مگر با روپوش بر هر دوان كه اگر فرزند شود در سختى و فقر باشد تا بميرد، ميان اذان و اقامه جماع مكن كه فرزند خونخوار آيد اى على چون زنت آبستن باشد بي وضوء با او جماع مكن كه فرزند كوردل و بخيل آيد در نيمه شعبان جماع مكن كه فرزند شوم و با خال چهره آيد، در آخر ماه دو روز از آن مانده جماع مكن كه فرزند گمركچى و معاون ظالم آيد و جمعى از مردم بدستش هلاك شوند بر سر پشت بامها جماع مكن كه فرزند منافق و رياكار و بدعت گذار آيد چون قصد سفر دارى در شب جماع مكن كه فرزند ولخرج آيد رسول خدا اين آيه را خواند (سوره اسراء- ٣٠) براستى مبذرين برادران شياطين باشند، چون در سفرى رفتى تا سه شب و روز جماع مكن كه فرزند معاون هر ظالم بر تو آيد، اى على شب دوشنبه ملازم جماع باش كه اگر فرزندى آيد حافظ قرآن و راضى به قسمت خدا باشد. اى على اگر شب سه شنبه جماع كنى و فرزندى آيد پس از شهادت به شهادتين شهادت روزيش باشد و خدا با مشركانش كيفر نكند و بوى دهانش خوش باشد و رحم دل و با سخاوت و پاك زبان از غيبت و دروغ و بهتان است ، اگر شب پنجشنبه جماع كنى و فرزندى آيد حاكمى از حكام گردد يا عالمى از علماء در روز پنجشنبه ظهر هنگام كه آفتاب در وسط آسمانست فرزند كه آيد تا پير شود شيطان باو نزديك نگردد و با فهم باشد و در دين و دنيا سلامت روزيش گردد، در شب جمعه باشد و فرزند آيد سخنور و گويا و زبان آور شود و در روز جمعه پس از عصر باشد و فرزند آيد معروف و مشهور و دانشمند گردد در شب جمعه بعد از نماز عشاء باشد اميد فرزندى ميرود كه از ابدال باشد ان شاء اللّه ، اى على در ساعت اول شب با زنت جماع مكن كه اگر فرزندى شود بسا باشد جادوگر و دنيا طلب در آيد، اى على اين سفارش مرا بياد نگهدار چنانچه من از جبرئيل نگهداشتم .

٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود : يكى از اصحاب امير المؤمنين بنام همام كه مردى عابد بود خدمتش آمد و عرضكرد يا امير المؤمنين مردان با تقوى را برايم توصيف كن تا گويا آنها را ديده باشم على عليه‌السلام در جوابش سنگينى كرد و سپس باو فرمود اى همام تو تقوى پيشه كن و احسان نما زيرا خدا همراه با متقيان و محسنان است همام گفت يا امير المؤمنين تو را بحق آنكه بدان چه مخصوصت كرده و گراميت داشته و بتو بخشش كرده و تفضل كرده و بحق آنچه بتو داده و عطا كرده آنها را برايم وصف كن امير المؤمنين عليه‌السلام بر سر دو پا ايستاد و سپاس و ستايش ‍ خدا نمود و صلوات بر پيغمبر فرستاد و پس از آن فرمود : اما بعد براستى خداى عز و جل از خلق را كه آفريد از طاعت آنها بى نياز بود و از نافرمانى آن ها آسوده زيرا معصيت عاصيانش زيانى ندارد و طاعت فرمانبرانش سودى نبخشد، رزق آنها را ميانشان قسمت كرد و هر كدام را بجاى خود نهاد و همانا آدم و حوا را از بهشت فرود آورد براى كيفر آن ها چون مخالفت او كردند و عصيان امرش نمودند، متقيان در اين دنيا همان اهل فضائلند كه گفتارشان درست و پوشاكشان متوسط و رفتارشان تواضع است براى خداى عز و جل به فرمانبرى خشوع كردند و آماده شدند ديده ، از آنچه خدا حرام كرده پوشيدند و گوش به دانش دادند، در حال گرفتارى چون حال آسايش خود دارى كردند براى رضا به قضاى خدا و اگر نبود عمر مقدرشان جان هاشان در تنشان نمى گنجيد يك چشم به همزدن از شوق ثواب و ترس عقاب خدا در نظرشان بزرگ آمد و هر چيز ديگر پست ، آنها خود را در بهشت دانند چون كسى كه در آن متنعم و بر آن تكيه زده ، در دوزخ نگرند چون كسى كه در آن عذاب كشد دلهاشان پراندوه و از بدى آنها آسوده اند تنى لاغر دارند و نيازى اندك و روحى پارسا و هزينه آخرتى از دنيا بردارند بزرگ ، چند روز كوتاه شكيبا شوند و دنبالش آسايش درازى دارند، تجارتى سودمند كنند كه پروردگارى كريم براى آنها فراهم كرده دنيا آنها را خواهد و آن را بخواهند و دنبال آنها رود و درمانده اش كنند در شب دو گام در صف كنند و جزوه هاى قرآن را بخوانند با آن غم خورند و از آن مژده يابند و درمان دردشان باشد و خود را بدان در پناه نهند و غمشان از گريه بر گناهان بجوشد و از زخم دل خود دردمند باشند، چون به آيه اى رسند كه بترساند با گوش و چشم دل بدان تو جه كنند و تنهاشان بلرزه آيد و دلهاشان بهراسد و دريابند كه شيهه و شهيق دوزخ در بن گوش آنها است و چون به آيه اى گذرند كه تشويق كند بدان اعتماد كنند از روى طمع و روحشان از شوق بر آن پرد و دريابند كه جلو چشم آنها است ، زانو زده اند برابر جبار بزرگوارى پيشانى و كف و زانو و نوك پا بر خاك نهاده و اشك آنها بر گونه هايشان روانست و بخدا ميزارند براى آزادى خود، در روز حليم و دانشمند و نيكو كار و با تقوايند و ترس آنها گوشت آنها را ريخته و چون چوب تير پرداخته اند و كسى كه آنها را بيند گمان برد بيمارند و آنها بيمارى ندارند يا گويند ديوانه اند در سر آنها انديشه بزرگى است از فكر خدا و سلطنت استوارش همراه باد مرگ و هراس هاى قيامت اينست كه دل آنها را بهراس افكنده و عقلشان پريده و چون بخود آيند با اعمال نيك بخداى عز و جل گرايند براى خدا بعمل باندك خشنود نباشند و فراوان را براى او بسيار نشمارند آنها بخود بدگمانند و از كردار خودشان ترسان ، اگر يكى از آنها را بستانيد بترسد از آنچه گويند و آمرزشخواهند از آنچه ندانند و گويد من خود را بهتر شناسم از ديگران و پروردگار من از خود من داناتر است خدايا بدان چه گويند مرا مؤ اخذه مكن و بهتر از آنچه گويند مرا بنما و آنچه را ندانند برايم بيامرز زيرا تو علام الغيوبى و ساتر عيوبى و نشانه هر كدامشان اينست كه در دين توانا است و در عين نرمى محتاطست و يقين او با ايمانست و در تحصيل علم حريصت و در فهم خرده بين و در دانش بردبار و در كسب با آرامش و در هزينه دادن مهربان در توانگرى ميانه رو در عبادت با خشوع و در ندارى با تحمل و در سختى صبور و به دسترنج خود با مهربانى و در حق عطابخش و طالب حلال و نشيط در هدايت و بر كنار از طمع و پاك در راست روى و چشم پوش از شهوت ، ستايش نادانش نفريبد، و اما آنچه داند از دست ندهد، خود را در كردارش كند شمارد و كارهاى شايسته كند و باز هم در هراس است شب كند و هم او شكر است و صبح و كند كارش ذكر است ، شب بگذراند در حذر از غفلت كه او را بايد و شاد از فضل كه در حق او بدست آيد اگر نفس بر او سخت گيرد خواستش را در آنچه زيان دارد نيارد، شاد است بدان چه بماند و بپايد و چشمش روشن است بدان چه زوال ندارد و شوقش در آنست كه بماند و بي رغبت است در آنچه نماند، دانش را با بردبارى آميزد و بردبارى را با خرد، ببينى او را كه تنبلى از او دور است ، در نشاط است ، آرزويش كوتاهست و لغزشش كمست و در انتظار مرگ است و دلش خاشعست و در ياد پروردگار است و از گناهش ترسانست و نفسش قانعست و از نادانى خود در جستجو است، سهل كار است و نگهدار دين خود و شهوتش را كشته و خشمش را فرو خورده اخلاقش پاك و همسايه از او آسوده است كبرش كمست و صبرش استوار و ذكرش بسيار و كارش محكم در آنچه دوستانش سپارند خيانت نكند و گواهى خود از دشمنانش دريغ ندارد و كار حقي را به رياء نكند و از شرم واننهد، خير او مورد انتظار است و از شرش آسوده‏اند اگر غفلت ورزد خدايش در ذاكران ثبت كند و چون ذكر گويد از غافلانش محسوب ندارد از ستمكارش بگذرد و به‏آن كه محرومش كند عطا دهد و آنكه از او ببرد با او پيوندد و بردبارى را از دست ندهد و در مورد شك شتاب نكند و از آنچه بر او آشكار شود چشم پوشد نادانيش دور است و گفتارش نرم و نيرنگش معدوم و احسانش معروف و گفتارش راست و كارش نيكو خيرش در پيش و شرش گريزان در لرزشها سنگينست و در گرفتاريها شكيبا و در فراغت بال شاكر بر آنكه دشمن دارد ستم نكند و در باره دوست گناه نورزد و آنچه از او نيست ادعا نكند و حقى كه بر او است منكر نگردد و بحق اعتراف كند پيش از آنكه بر او گواه شوند آنچه بايد حفظ كند گم نكند و كسيرا به لقب بد نخواند بر كسى ستم نكند و حسد نبرد و آزار همسايه نكند در مصيبت كسيرا شماتت نكند بدرستى شتابد و امانت را رد كند و از زشتيها عقب ماند و امر به معروف كند و نهى از منكر، به نادانى مداخله در كارها نكند و از حق بيرون نرود براى درماندگى، اگر خموشى كند از آن غمنده نشود و اگر گويد خطا نكند و اگر خندد قهقه بلند نزند. به ‏آنچه مقدر او است راضى است خشم او را سرافكنده نكند و هوى بر او چيره نشود و بخل بر او غالب نگردد و طمع در آنچه از او نيست نكند با مردم در آميزد تا بداند و خاموش شود تا سالم بماند و بپرسد تا بفهمد و بكاود تا بداند، بخير توجه نكند براى آنكه بدان نبازد و سخن به جبروت نكند اگر ستم بيند صبر كند تا خدا برايش انتقام گيرد خودش از خود در رنجست و مردم از او در آسايش خود را براى آخرتش در رنج اندازد و مردم را از خود در آسايش اندازد و هر كه از او دورى كند از بغض و نزهت است و هر كه باو نزديك شود قرين نرمش و مهربانيست دوريش از تكبر نيست و بزرگ منشى و نزديكيش از مكر و دغل نيست بلكه بهر كه پيش از او بود است از اهل خير اقتداء كند و پيشواى آيندگانست در نيكوكارى گويد همام در اين جا نعره‏اى زد كه مرد امير المؤمنين فرمود بخدا من از اين بر او ميترسيدم دستور داد او را تجهيز كردند و بر او نماز خواند فرمود پند رسا با اهلش چنين كند، يكى گفت تو خود چطورى؟ فرمود واى بر تو براى هر كس ‍ عمريست كه از آن نگذرد و سببى است كه از آن تجاوز نكند آرام باش و بازمگو كه اين گفتار را شيطان به زبانت نهاد.

٣- ابو سعيد گفت :

روز غدير رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد منادى نداى نماز جماعت كشيد و پيغمبر دست على را گرفت و فرمود هر كه را من آقا و مولا هستم اين على آقا و مولا است بار خدايا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار، حسان بن ثابت گفت يا رسول اللّه در باره على شعرى بگويم ؟ فرمود بگو- گفت :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در روز غدير جار زد پيغمبرشان  |  | در خم و چه خوب جارچى است نبى  |
| ميگفت كه بر شما است مولى و ولى  |  | گفتند و نبود دشمنيشان علنى  |
| معبود تو مولا است و هستى تو ولی  |  | امروز نه عاصى بميان و نه دنى  |
| فرمود على بپا خيز كه تو  |  | هادى و امامى و بمن باش وصى  |
| ميبود على گرچه گرفتار رمد  |  | ميجست براى ديده داروى زكى  |
| با آب دهان خود مداواش نمود  |  | تبريك بر اين پزشك و بيمار على  |

# مجلس هشتاد و پنجم روز جمعه بيست و دوم رجب ٣٦٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون زوال ظهر شود درهاى آسمان گشوده گردد و درهاى بهشت و دعا مستجاب شود خوشا بر كسى كه در آن هنگام عمل صالحى از او بالا رود.

٢- امام باقر عليه‌السلام فرمود هيچ بنده اى از شيعيان ما به نماز نايستد جز آنكه به شماره مخالفاتش فرشته دورش آيد و پشت سرش نماز خوانند و براى او دعا كنند تا از نمازش فارغ شود.

٣- عمير بن مأ مون عطاردى گويد: حسن بن على عليه‌السلام را ديدم كه چون نماز بامداد ميخواند در مجلس خود مينشست تا خورشيد ميزد و از آن حضرت شنيدم ميفرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميفرمود هر كه نماز بامداد خواند و در تعقيب باشد تا آفتاب برآيد خدايش از دوزخ مستور سازد (تا سه بار فرمود).

٤- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : جبرئيل در زندان نزد يوسف عليه‌السلام آمد و گفت دنبال هر نماز واجبى سه بار بگو خدايا برايم گشايش و برايشى ساز و از آن جا كه گمان برم و نبرم بمن روزى ده .

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه در دو ركعت اول نماز شب شصت بار قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بخواند در هر ركعت سى بار تمام كند و ميان او و خدا گناهى نماند.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه بازار رود و تحفه اى براى عيال خود آورد چون حامل صدقه است براى مردم محتاج و به زن ها دخترها پيش از مردها بدهد زيرا هر كه دخترش ‍ را شاد كند گويا بنده مؤمنى از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده در راه خدا و هر كه پسرى را چشم روشن كند گويا از خوف خدا گريسته و هر كه از خوف خداى عز و جل بگريد در بهشت پر نعمت درآيد.

٧- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : جبرئيل بمن خبر داد به امرى كه چشمم بدان روشن و دلم شاد شد گفت اى محمد هر كسى از امت تو به جهادى رود در راه خدا قطره باران يا درد سرى باو نرسد جز آنكه در قيامت گواه او باشد.

٨- فرمود : براى بهشت دريست بنام باب المجاهدين كه مجاهدان بسوى آن روند و آن باز است و شمشير به كمر دارند و هنوز مردم در موقف محشر معطل باشند، فرشتگان به مجاهدان خوش آمد گويند، هر كه ترك جهاد كند خوار شود و تنگ روزى و بى دين - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هر كه نامه مجاهدى را برساند چون كسى باشد كه بنده اى آزاد كرده و او در جهادش شريك است .

٩- رسول خدا فرمود هر كه نامه مجاهدي را برساند در جهاد او شريك است .

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اسبان مجاهدان همان اسبان آنها باشند در بهشت .

١١- فرمود : همه خوبيها در شمشير است و در زير سايه شمشير و مردم استوار نشوند جز به شمشير و شمشيرها كليد بهشت است .

١٢- فرمود : هر كه آرزوى خدا پسندى كند از دنيا نرود تا به اوى عطا شود.

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : محكمترين حلقه ايمان اينست كه در راه خدا دوست دارى و در راه خدا دشمن دارى و براى خدا بدهى و براى خدا دريغ كنى .

١٤- على عليه‌السلام فرمود : هر كه شامگاه سه بار گويد فَسُبْحانَ اللّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ هر خيرى كه در آن شب باشد از دستش نرود و هر شرى در آنست از او بگرد و هر كه بامداد همان ذكر را گويد از همه خيرات روز بهره برد و از همه شر آن روز محفوظ است .

١٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : در اول و آخر روز و اول شب فرشته اى دفترى آورد و عمل آدميزاده را در آن بنويسد، در اول و آخر دفتر عمل خير ديكته كنيد كه خدا ميان اين دو را براى شما بيامرزد ان شاء اللّه و خداى عز و جل ميفرمايد مرا ياد كنيد تا شما را ياد كنم و خدا ميفرمايد جل جلاله ذكر خدا بزرگتر است .

١٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اى ابا هارون ياد دستور دهيم به كودكان خود تسبيح فاطمه عليه‌السلام را چنانچه به آنها دستور نماز دهيم ملازم آن باشد كه بنده اى ملازمت آن نكند و بدبخت شود

١٧- پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه چون از خانه بيرون رود گويد بسم اللّه آن دو فرشته گويند هدايت شدى و اگر گويد لا حول و لا قوة الا باللّه گويند محفوظ شدى و اگر گويد توكلت على اللّه گويند تو را بس است شيطان گويد من چه راه دارم به بنده اى كه هدايت شده و محفوظ شده و كفايت شده .

١٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك روز به على عليه‌السلام فرمود : مژده اى بتو ندهم ؟ عرضكرد چرا پدر و مادرم قربانت تو هميشه مژده بخشى به هر چيزى فرمود جبرئيل در اين نزديكى بمن خبر داد به امر شگفت آورى ، على عليه‌السلام عرضكرد يا رسول اللّه جبرئيل چه خبرى بشما داده است ؟ فرمود بمن خبر داد كه هر كدام از امتم بر من صلوات بفرستد و دنبالش بر آلم صلوات فرستد درهاى آسمان به رويش گشوده شود و فرشته ها هفتاد صلوات بر او فرستند گرچه گنهكار و خطاكار باشد سپس گناهانش بشتاب بريزد چنانچه برگهاى درخت بريزد و خداى تبارك و تعالى ميفرمايد لبيك عبدى و سعديك و به فرشتگانش ميفرمايد اى فرشتگانم شما بر او هفتاد صلوات فرستيد و من هفتصد و اگر بر من صلوات فرستد و دنبالش بر اهل بيتم نفرستد ميان او و اهل آسمان هفتاد حجاب باشد و خداى جل جلاله فرمايد لا لبيك و لا سعديك اى فرشتگانم دعايش را بالا نياوريد جز آنكه ملحق كند به پيغمبرش عترتش را و هميشه در حجابست تا ملحق كند بمن اهل بيتم را.

١٩- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون كسى نماز كند و نام پيغمبر برد نمازش را در غير راه بهشت برند، فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من نزد هر كس نام برده شوم و بر من صلوات نفرستد به دوزخ رود، خدا او را از رحمتش دور كند. ٢٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : از آزاد چهار كس اهل دوزخ آزار برند آنها كه از حميم نوشند و در جهيم فرياد واى واى كشند و اهل دوزخ به يكديگر گويند اين چهار كس را چه باشد كه با همه آزارى كه خود داريم ما را آزار دهند يكى در تابوت آتش گداخته و آويخته و يكى رودهايش را كشند و يكى از دهانش چرك و خون روانست و يكى گوشت خود را ميخورد آنكه در تابوتست گويد چرا آن ابعد ما را آزارد با همه آزارى كه داريم ابعد گويد ابعد مرده است و مال مردم در ذمه اش ‍ بوده و آن را ادا نكرده و نپرداخته سپس به آن كه روده هايش كشيده شود گويند اين دورتر از رحمت را چيست كه با همه آزارى كه داريم ما را آزار ميدهد گويد جرمش اينست كه از بول احتراز نكرده است ، گناه آنكه از دهانش چرك و خون روانست اينست كه تقليد چى بوده و سخنان زشت را تقليد ميكرده و گناه آنكه گوشت خود را ميخورده اينست كه گوشت مردم را به غيبت و سخن چينى ميخورده است .

٢١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه برادر مؤمن خود را در جلوش مدح گويد و پشت سر بد گويد عصمت ميان آنها قطع شود.

٢- از رسول خدا پرسش شد كه : فردا نجات در چيست ؟ فرمود نجات در اينست كه خدا را گول ندهيد تا شما را گول دهد كه هر كه خدا را گول دهد خدا او را گول زند و ايمان از او ببرد و اگر بفهمد خود را هم گول زده است ، عرض شد چگونه خدا را گول زند، فرمود به دستور خود عمل كند و منظورش ديگرى باشد از خدا پرهيزيد و از رياء كناره كنيد كه آن شرك بخداست ريا كار روز قيامت به چهار نام خوانده شود اى كافر فاجر، غادر، خاسر عملت حبط شد و اجرت باطل گرديد و امروز آبروئى ندارى مزد خود را از آن كس به طلب كه برايش كار ميكردى . ٢

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون خدا بر امتى خشم كند و عذاب بر آنها نازل نكند نرخ آنها گران شود و عمرشان كوتاه و تجارتشان بى سود و ميوه هاشان نابود و آب آن ها كم جوش ‍ و باران آنها ممنوع گردد و بدانشان بر آنها مسلط شوند.

٤- رسول خدا ميفرمود : على بن ابى طالب و امامان اولادش پس از من سادات اهل زمين و پيشوايان دست و روسفيدان باشند در قيامت . ٢

٣- عايشه گفت : از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم ميفرمود من سيد اولين و آخرينم و على بن ابى طالب سيد اوصياء و او برادر من و وارث و خليفه منست بر امتم ولايتش ‍ فريضه است و پيرويش فضيلت و محبتش وسيله بخدا، حزب او حزب خدايند و شيعه او انصار خدا و اولياى او اولياء خدا و دشمنان او دشمنان خدا و او امام مسلمانان و مولاى مؤمنان و امير آنانست بعد از من . ٢

٤- پيغمبر فرمود : هر كه دوست دارد به قضيب احمر بنگرد كه خدا بدست خود نشانده و به او متمسك باشد بايد على و امامان از فرزندانش را دوست دارد كه بهترين خلقند و برگزيده او و آنان معصوم از هر گناهند و خطاء.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه على را در زندگى او دوست دارد و پس از مرگش خداى عز و جل برايش امن و ايمان نويسد تا آنجا كه آفتاب بتابد و غروب كند و هر كه او را در زندگى و پس از مرگش دشمن دارد به مرگ جاهليت بميرد و بدان چه كند محاسبه شود.

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود : اى على دوستى تو در دل مرد مؤمنى پا بر جا نشود و قدمش بر صراط بلغزد بلكه قدمش ثابت باشد تا خداى عز و جل او را بدوستى تو به بهشت برد و صلى اللّه على رسوله محمد و اهل بيته الطاهرين

# مجلس هشتاد و ششم روز سه شنبه پنج روز ب آخر رجب ٣٦٨ مانده

١- امام ششم از قول پدرانش فرمود : چون پيغمبر به مرض موت گرفتار شد خاندان و يارانش گردش را گرفتند و عرضكردند يا رسول اللّه اگر حادثه اى براى شما رخ داد پس از تو سرپرست ما كيست و كى در ميان ما به امر تو قيام كند هيچ جوابى به آنها نداد و سكوت كرد روز دوم همين را گفتند و جواب پرسش آنها را نداد باز روز سوم سؤ ال خود را تكرار كردند، فرمود فردا ستاره اى از آسمان در خانه يكى از اصحابم فرود آيد بنگريد كدام يك است هم او خليفه من است بر شما بعد از من و قائم به امر من است در ميان شما همه طمع داشتند كه او را خليفه خود كند و روز چهارم هر كدام در حجره خود نشست و منتظر فرود آمدن ستاره بود بناگاه ستاره اى از آسمان كند كه نورش بر نور دنيا چيره بود و در حجره على عليه‌السلام افتاد قوم به هيجان آمدند و گفتند بخدا اين مرد گمراه است و از راه بيرونست و در باره عموزاده اش از روى هواى نفس سخن كند و خداى تبارك و تعالى در اين باره نازل كرد كه سوگند به ستاره وقتى فرود آيد، گمراه نيست صاحب شما و از راه بدر نيست همانا آن وحى است كه وحى شده تا آخر سوره .

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه ما خاندان را دشمن دارد خدا روز قيامت او را يهودى محشور كند عرض شد يا رسول اللّه و اگر چه شهادتين گويد؟ فرمود آرى به اين دو كلمه خونش را حفظ كرده و از اداى جزيه بخوارى معاف شده سپس فرمود هر كه ما خاندان را دشمن دارد خدا او را يهودى محشور كند عرض شد چگونه يا رسول اللّه ؟ فرمود اگر دجال را دريابد به او ايمان آرد.

٣- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر مسلمانى در مصلاى خود نشيند كه در آن نماز صبح را خوانده و ذكر خداى عز و جل گويد تا خورشيد برآيد ثواب حاج بيت اللّه دارد و آمرزيده شود و اگر بنشيند تا وقتى نماز رواست و دو تا چهار ركعت نماز بخواند گناهان گذشته اش همه آمرزيده شود و اجر حاج بيت اللّه دارد. جواب گويد من روزه دارم سلام بر تو جز آنكه خداى تبارك و تعالى فرمايد بنده ام به روزه پناهنده شد از بنده ديگرم او را از دوزخ پناه دهيد و به بهشت بريد.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه روز بيست و هفتم رجب را روزه دارد خدا ثواب هفتاد سال روزه برايش بنويسد.

٨- فرمود : هر كه در گرما روزه دارد و تشنه شود خدا هزار فرشته بر او گمارد كه رويش ‍ را مسح كنند و او را مژده دهند تا چون افطار كند خداى عز و جل فرمايد چه خوش است بويت و نسيمت اى فرشتگانم گواه باشيد كه او را آمرزيدم .

٩- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : روزه دارى نيست كه نزد جمعى رود كه ميخورند جز آنكه اعضايش برايش ‍ تسبيح كند و فرشتگان برايش طلب رحمت كنند و آن آمرزش او شود.

١٠- حلبى گويد از امام صادق عليه‌السلام را روزه در وطن پرسش شد فرمود : در هر ماهى سه روز است پنجشنبه از يك هفته و چهار شنبه از يك هفته و پنجشنبه از هفته آخر حلبى گفت در هر ده روز يك روز؟ فرمود آرى و امير المؤ منين عليه‌السلام فرمود روزه ماه رمضان و روزه سه روز در هر ماه وسوسه سينه ها را ببرد، براستى روزه سه روز در هر ماه برابر روزه دهر است خداى عز و جل فرمايد هر كه يك حسنه آورد ده برابر آن دارد.

١١- مردى از اهل طوس خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد و گفت : كسى كه قبر ابو عبد اللّه را زيارت كند چه اجرى دارد؟ فرمود اى طوسى هر كه قبر او را زيارت كند و معتقد باشد كه او امام است از طرف خدا و واجب الطاعة است بر بندگان بيامرزد خدا گناهان گذشته و آينده اش را و شفاعت او را در هفتاد گنهكار بپذيرد و نزد قبرش حاجتى نخواهد جز آنكه برآورد برايش ، گويد موسى بن جعفر وارد شد و او را بر زانويش نشانيد و ميان دو چشمش را بوسيد به آن مرد رو كرد و فرمود اى طوسى اينست امام و خليفه و حجت بعد از من و از صلب او مردى بيرون آيد كه رضا است براى خدا در آسمانش و براى بندگانش در زمينش و در سرزمين شما با زهر كشته شود بظلم و عدوان و در آن غريبانه دفن شود حالا هر كه او را زيارت كند در غربت او و بداند كه امام است بعد از پدرش و مفترض الطاعه است از طرف خداى عز و جل چون كسى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زيارت كرده است .

١٢- صقر بن دلف گويد: شنيدم از آقايم على بن محمد بن على الرضا كه ميفرمود هر كه نزد خدا حاجتى دارد قبر جدم رضا را عليه‌السلام زيارت كند در طوس با غسل و دو ركعت نماز بالاى سرش بخواند و حاجتش را از خدا بخواهد در قنوت نماز كه به اجابت رسد در صورتى كه براى گناه يا قطع رحم نباشد و براستى جاى قبرش يكى از بقعه هاى بهشت است و مؤمنى آن را زيارت نكند جز اينكه خدا از دوزخ آزادش كند و به بهشت برد.

١٣- پيغمبر فرمود : براستى حلقه در بهشت از ياقوت سرخى است بر صفحه اى از طلا و چون حلقه را بر در كوبند بنگى كند و گويد يا على .

١٤- ابن عباس گفت : چون خداى عز و جل مكه را فتح كرد ما هشت هزار مرد مسلمان بوديم و شب كه شد ده هزار مسلمان شديم و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قانون هجرت را لغو كرد و فرمود پس از فتح مكه هجرتى نيست گويد سپس به هوازن رسيدم و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود اى على برخيز و كرامت خداى عز و جل را نسبت به خود ملاحظه كن و چون آفتاب برآيد با او سخن كن ابن عباس گويد بخدا به احدى رشك نبردم جز در آن روز به على بن ابى طالب و بفضل گفتم برويم و ببينيم چطور على بن ابى طالب با آفتاب سخن مى گويد. چون آفتاب برآمد على بن ابى طالب عليه‌السلام برخواست و گفت درود بر تو اى بنده خوب و فرمانبر و ادامه ده طاعت خدا پروردگارت ، آفتاب در پاسخش ‍ مى گفت : درود بر تو اى برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصى او و حجت خدا بر خلقش گويد على به سجده افتاد و شكر خداى عز و جل كرد، گويد بخدا ديدم رسول خدا برخواست و سر على را گرفت و او را بلند كرد و دست برويش كشيد و مى گفت حبيبم برخيز و كه اهل آسمان را از گريه خود گرياندى و خدا بوجود تو به حاملان عرش مباهات كرد.

١٥- جمعى از اصحاب امام ششم كه در ميان آنها حمران بن اعين و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و طيار بودند و به همراهشان هشام بن حكم كه جوانى بود خدمتش بودند، امام ششم فرمود : اى هشام عرضكرد لبيك يا ابن رسول اللّه فرمود برايم باز نگوئى كه با عمر بن عبيد چه كردى ؟ عرضكردم قربانت من شما را تجليل ميكنم و شرم دارم و زبانم نميگردد برابر شما سخن كنم ، فرمود چون بشما دستورى دهم بجا آوريد، هشام گفت بمن خبر رسيد كه عمرو بن عبيد چه وضعى دارد و در مسجد بصره جلسه اى دارد و بر من گران آمد به بصره رفتم و روز جمعه به مسجد بصره در آمدم ديدم جمع فراوانى انجمن كردند و عمرو بن عبيد شمله سياهى ببر دارد و شمله اى هم بدوش انداخته و مردم از او پرسش ‍ ميكنند و من از ميان آنها راهى گشودم و رفتم جلو او زانو زدم و گفتم اى عالم من مردى غريبم ، اجازه ميدهى از تو مسأ له اى بپرسيم ؟ گفت آرى ، گفتم تو چشم دارى ؟ گفت فرزند جان اين چه سؤ الى است ؟ گفتم سؤ ال من چنين است ، گفت فرزند جانم بپرس گرچه سؤ الت احمقانه است گفتم جوابم را بگو، گفت بپرس گفتم تو چشم دارى ؟ گفت آرى گفتم با آنها چه بينى ، گفت رنگها و اشخاص را، گفتم بينى دارى ؟ گفت آرى گفتم با آن چه كنى ؟ گفت با آن بو شنوم ، گفتم دهن دارى ؟ گفت آرى گفتم با آن چه كنى ؟ گفت مزه هر چيز را دريابم گفتم زبان دارى ؟ گفت آرى گفتم با آن چه كنى ، گفت سخن گويم گفتم گوش دارى ؟ گفت آرى گفتم با آن چه كنى ؟ گفت آوازها شنوم ، گفتم دست دارى گفت آرى گفتم با آن چه كنى ؟ گفت بكوبم ، گفتم دل دارى ؟ گفت آرى گفتم با آن چه كنى ؟ گفت با آن هر چه بر اين اعضاء وارد شود تميز دهم گفتم خود اين اعضاء تو را از دل بى نياز نكنند؟ گفت نه گفتم چطور با اينكه همه درست و سالمند؟ گفت پسر جانم اعضاء چون در چيزى شك كند آن را ببويد يا بيند يا چشد يا شنود يا لمس كند و به دل برگرداند و شكش زائل شود، گفتم خدا دل را براى رفع شك اعضاء مقرر كرده است ؟ گفت آرى گفتم پس دل لازمست و گر نه اعضاء برجا نشوند، گفت آرى گفتم اى ابو مروان خداى تعالى ذكره اعضاى تن تو را وانگذارده و براى آنها امامى مقرر كرده كه حق را به آنها برساند و در مورد شك آنها را به يقين رساند و همه اين خلق را در حيرت و شك و اختلاف رها كرده و امامى براى آنها مقرر نكرده كه در مورد شك و حيرت بدو رجوع كنند و براى اعضايت امامى معين كرده كه در حيرت و شك خود بدان رجوع كنى ؟ گويد خاموش ‍ شد و چيزى نگفت و بمن رو كرد و گفت تو هشامى ؟ گفتم نه گفت همنشين اوئى ؟ گفتم نه ، گفت از كجائى ؟ گفتم از اهل كوفه ، گفت پس او هستى و مرا در آغوش كشيد و در جاى خود نشانيد و سخن نگفت تا برخواستم ، امام صادق عليه‌السلام خنديد و گفت اى هشام كى بتو اين را آموخت ؟ گفتم يا ابن رسول اللّه بر زبانم گذشت فرمود اى هشام بخدا اين در صحف ابراهيم و موسى نوشته است .

١٦- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چون پيغمبر را به معراج بردند رسيد بدان جا كه خداى تبارك و تعالى خواست پروردگارش جل جلاله با او مناجات كرد تا تا وقتى به آسمان چهارم برگشت او را ندا كرد اى محمد عرضكرد لبيك ربى فرمود كدام از امتت را برگزيدى كه پس از تو خليفه ات باشد؟ عرض كرد تو برگزين برايم كه اختيار از تو باشد فرمود من برايت على بن ابى طالب را برگزيدم كه مختار تو است .

١٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : شايسته است براى مؤمن كه هشت خصلت داشته باشد؟ در پيشامدهاى لرزاننده آرام باشد، در بلا شكيبا، در ارزانى قانع بدان چه خدايش روزى كرده ، به دشمنان هم ستم نكند، بر دوستان تحميل ننمايد، تنش را رنج دهد تا مردم از او در آسايش باشند، دانش دوست مؤمن است ، حلم وزير او است ، صبر فرمانده لشكرش ، رفق برادرش ، نرمش پدرش . ١٨- فرمود : براى فاطمه عليه‌السلام نزد خدا نه نام است فاطمه ، صديقه ، مباركه ، طاهره ، زكية ، رضيه ، مرضيه ، محدثه ، زهراء سپس فرمود ميدانى چرا فاطمه نام دارد؟ گفتم اى آقايم بمن خبر ده ، فرمود از شر باز گرفته شده سپس فرمود اگر امير المؤمنين او را نگرفته بود در روى زمين همسرى نداشت از آدم و ديگران .

١٩- موسى بن جعفر عليه‌السلام ميفرمود : در اين ميان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود فرشته اى بر او وارد شد كه بيست و چهار هزار وجه داشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود حبيبم جبرئيل تو را در اين صورت نديده ام فرشته عرضكرد من جبرئيل نيستم من محمودم خدا مرا فرستاده كه نور را به نور تزويج كنم فرمود كه را به كه ؟ عرضكرد فاطمه را به على عليه‌السلام، فرمود چون آن فرشته برگشت ميان دو كتفش نوشته بود مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ على وصيه ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود از چه وقت اين نوشته است ميان دو شانه ات ؟ گفت بيست و دو هزار سال پيش از آنكه خدا آدم را خلق كند و صلى اللّه على محمد و آله .

# مجلس هشتاد و هفتم روز جمعه بيست و هشتم رجب ٣٦٨

١- مفضل بن عمر گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرضكردم زايش فاطمه عليه‌السلام چگونه بوده است ؟ فرمود چون خديجه به رسول خدا شوهر كرد زنان او را ترك كردند و نزد او نرفتند و بر او سلام ندادند و نگذاشتند زنى نزد او رود خديجه به وحشت افتاد از تنهائى و بيتابى و اندوهش مايه نگرانى بر او بود و چون به فاطمه آبستن شد در شكمش كه بود با او صحبت ميكرد و او را تسلى ميداد و اين راز را از رسول خدا نهان مى داشت . يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد و شنيد خديجه سخن مى كند با فاطمه ، فرمود اى خديجه با كه سخن مى گوئى ؟ گفت با اين بچه كه در شكم دارم با من سخن ميگويد و انس ميكند، فرمود اى خديجه اين جبرئيل است كه بمن خبر ميدهد اين بچه دختر است و همان نسل پاك با ميمنت است و خداى تعالى نژاد مرا از او مقرر كند و از نژادش امامانى برآورد و آنها را در زمين خود خليفه سازد پس از انقضاء وحيش ، خديجه هميشه بر اين حال بود تا زائيدنش رسيد و دنبال زنان قريش و بنى هاشم فرستاد كه از من چون زنان ديگر پذيرائى كنيد جوابش دادند كه در تزويج با محمد يتيم فقير ابى طالب مخالفت ما كردى و ما نيائيم و از تو پذيرائى نكنيم خديجه از اين جواب اندوهناك شد و در اين ميان چهار زن گندم گون بلند بالا مانند زنان بنى هاشم بر او وارد شدند و از آنها در هراس شد، يكى از آنها گفت اى خديجه غم مخور كه ما فرستاده پروردگاريم نزد تو و خواهران توئيم من ساره ام و اين آسيه دختر مزاحم كه رفيق تو است در بهشت و اين مريم دختر عمران و اين كلثوم خواهر موسى بن عمرانست خدا ما را فرستاده كه از تو پذيرائى كنيم مانند زنان ، يكى سمت راستش نشست و يكى سمت چپش و سومى برابرش و چهارمى پشت سرش فاطمه پاك و پاكيزه متولد شد و چون به زمين آمد نورى از او درخشيد تا به همه خانه هاى مكه پرتو افكند و جايى از شرق و غرب زمين نماند مگر آنكه در آن تابيد و ده تن حور العين كه هر يك طشت و ابريق بهشتى داشتند وارد شدند و آب از كوثر آوردند و به زنى كه برابرش بود دادند و او را با آب كوثر شست و دو پارچه سفيدتر از شير و خوشبوتر از مشك و عنبر برآورد و او را در يكى از آنها پيچيد و با ديگرى سر و رويش را بست و زبان به دهنش گذاشت و فاطمه گفت گواهم كه جز خدا معبود حقى نيست و پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سيد انبياء است و شوهرم سيد اوصياء و فرزندانش سادات اسباط، سپس به آنها سلام كرد و نام آنها را گفت و آنها باور كردند و خنديدند و حوريان خرسند شدند و بهم بشارت دادند و اهل آسمان بهم بشارت دادند به ولادت فاطمه ، در آسمان نورى تابيد كه فرشتگان پيش از آن نديده بودند و آن زنها گفتند اى خديجه او را پاك و پاكيزه برگير كه زكيه است و ميمونه است و مبارك است خودش و نسلش ، شاد و خرم او را گرفت و پستان به دهانش نهاد و به او شير داد فاطمه در هر روز به اندازه يك ماه بزرگ ميشد و در يك ماه به اندازه يك سال .

٢- عايشه گويد: فاطمه آمد و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه ميرفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود مرحبا به دخترم فاطمه و او را سمت راست يا چپش نشانيد و با او رازى گفت كه گريست و راز ديگرى گفت كه خنديد من به او گفتم رسول خدا با تو حديثى گفت كه گريستى و حديث ديگر كه خنديدى و من چون امروز شادى و غم را باهم توام نديدم و از او پرسيدم چه گفت ، فرمود من راز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فاش نكنم و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرد از او پرسيدم فرمود با من بنهانى گفت جبرئيل هر سال قرآن را يك بار بمن عرضه ميكرد و امسال دو بار عرضه كرد و بنظرم كه مرگم رسيده و تو اول كس از خاندانم باشى كه بمن رسى و من خوب پيشرفته اى هستم براى تو، من از اين خبر گريستم سپس فرمود نپسندى كه سيده زنان اين امت باشى يا زنان مؤمن ، از اين گفته او خنديدم .

٣- ابن عباس گفت : روزى برابر پيغمبر نشسته بودم على بن ابى طالب هم برابرش بود با فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام كه جبرئيل آمد و سيبى بدست داشت و آن را به پيغمبر تعارف كرد و پيغمبر او را به على بن ابى طالب تعارف داد و على گرفت و به پيغمبر رد كرد و آن را به حسن تعارف داد و آن را بوسيد و به پيغمبر رد كرد پيغمبر برگرفت و به حسين داد و حسين بوسيد و به پيغمبر داد و پيغمبر آن را گرفت و به فاطمه عليه‌السلام داد و فاطمه بوسيد و به پيغمبر برگردانيد و دو باره او را به على تعارف داد و على بار دوم برگرفت و خواست باز به پيغمبر رد كند كه از دستش افتاد و دو نيمه شد و نورى از آن تا آسمان دنيا تتق كشيد و بر آن اين دو سطر نوشته بود. بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اين تحفه ايست از طرف خداى عز و جل به محمد مصطفى و على مرتضى و فاطمه زهرا و حسن و حسين دو سبط رسول خدا و امان دوستان آنها است از دوزخ در قيامت .

٤- حذيقة بن يمان گفت : ديدم پيغمبر دست حسين بن على عليه‌السلام را گرفته و ميفرمايد اى مردم اين حسين بن على است او را بشناسيد بدان كه جانم بدست او است او در بهشت است و دوستش در بهشت و دوست دوستش در بهشت .

٥- ابن عباس گويد: در سفر صفين خدمت امير المؤمنين عليه‌السلام بودم چون به نينوا در كنار فرات رسيد به آواز بلند فرياد زد اى پسر عباس اينجا را ميشناسى ؟ گفتم يا امير المؤمنين نه ، فرمود اگر چون منش ميشناختى از آن نگذشتى تا چون من گريه كنى و چندان گريست كه ريشش خيس شد و اشك بر سينه اش روان شد و با هم گريه كرديم و ميفرمود واى واى مرا چه كار با آل ابو سفيان ، چه كار با آل حرب حزب شيطان و اولياء كفر صبر كن اى ابا عبد اللّه كه پدرت بيند آنچه را تو بينى از آنها سپس آبى خواست و وضوى نماز گرفت و تا خدا خواست نماز كرد سپس سخن خود را باز گفت و بعد از نماز و گفتارش ‍ چرتى زد و بيدار شد و گفت يا ابن عباس گفتم من حاضرم فرمود خوابى كه اكنون ديدم برايت بگويم گفتم خواب ديدى خير است ان شاء اللّه گفت در خواب ديدم گويا مردانى فرود آمدند از آسمان با پرچمهاى سفيد و شمشيرهاى درخشان به كمر و گرد اين زمين خطى كشيدند و ديدم گويا اين نخلها شاخه هاى خود را با خون تازه به زمين زدند و ديدم گويا حسين فرزند و جگر گوشه ام در آن غرق است و فرياد ميزند و كسى بدادش نميرسد و آن مردان آسمانى ميگويند صبر كنيد اى آل رسول شما بدست بدترين مردم كشته شويد و اين بهشت است اى حسين كه مشتاق تو است و سپس مرا تسليت گويند و گويند اى أ بو الحسن مژده گير كه چشمت را در روز قيامت روشن كرد و سپس باين وضع بيدار شدم و بدان كه جانم بدست او است صادق مصدق أ بو القاسم احمد برايم باز گفت كه من آن را در خروج براى شورشيان بر ما خواهم ديد، اين زمين كرب و بلا است كه حسين با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در آن بخاك ميروند و آن در آسمان ها معروفست و بنام زمين كرب و بلا شناخته شده است چنانچه زمين حرمين (مكه و مدينه) و زمين بيت المقدس ياد شوند پس از آن فرمود يا ابن عباس برايم در اطراف آن پشك آهو جستجو كن كه بخدا دروغ نگويم و دروغ نشنوم آنها زرد رنگند و چون زعفرانند. ابن عباس گويد آن را جستم و گردهم يافتم و فرياد كردم يا امير المؤمنين آنها را يافتم به همان وضعى كه فرمود بمن على عليه‌السلام فرمود خدا و رسولش راست گفتند و برخواست و بسوى آنها دويد و آنها را برداشت و بوئيد و فرمود همان خود آنها است ابن عباس ميدانى اين پشكها چيست ؟ اينها را عيسى بن مريم عليه‌السلام بوئيده و اين براى آنست كه به آنها گذر كرده با حواريون و ديده آهوها اينجا گردهم ميگريند عيسى با حواريون خود نشستند و گريستند و ندانستند براى چه گريه ميكنند و چرا نشستند حواريون گفتند اى روح خدا و كلمه او چرا گريه ميكنيد؟ فرمود شما ميدانيد اين چه زمينى است ؟ گفتند نه ، گفت اين زمينى است كه در آن جگر گوشه رسول احمد و جگر گوشه حره طاهره بتول همانند مادرم را ميكشند و، در آن بخاكى سپرده شود كه خوشبوتر از مشكست چون خاك سليل شهيد است و خاك پيغمبران و پيغمبرزادگان چنين است ، اين آهوان با من سخن گويند و ميگويند در اين زمين ميچرند به اشتياق تربت نژاد با بركت و معتقدند كه در اين زمين در امانند سپس دست به آنها زد و آنها را بوئيد و فرمود اين پشك همان آهوانست كه چنين خوشبو است بخاطر گياهش خدايا آنها را نگهدار تا پدرش ببويد و تسلى جويد فرمود تا امروز مانده اند و بطول زمان زرد شدند اين زمين كرب و بلا است و فرياد كشيد اى پروردگار عيسى بن مريم بركت بكشندگان حسين مده و به يارى كنندگان آنان و خاذلان او و با آن حضرت گريستم تا برو در افتاد و مدتى از هوش رفت و بهوش آمد و آن پشكها را در رداى خود بست و بمن گفت تو هم در ردايت بيند و فرمود يا ابن عباس هر گاه ديدى خون تازه از آنها روان شد بدان كه ابو عبد اللّه در آن زمين كشته شده و دفن شده . ابن عباس گويد من آنها را بيشتر از يك فريضه محافظت ميكردم و از گوشه آستينم نميگشودم تا در اين ميان كه در خانه خوابيده بودم بناگاه بيدار شدم ديدم خون تازه از آنها روانست و آستينم پر از خون تازه است من گريان نشستم و گفتم بخدا حسين كشته شد على در هيچ حديث و خبرى كه بمن داده دروغ نگفته و همان طور بوده چون رسول خدا به او خبرها داده كه به ديگران نداده من در هراس شدم و سپيده دم بيرون آمدم و ديدم گويا شهر مدينه يكپارچه مه است و چشم جايى را نبيند و آفتاب برآمد و گويا پرده اى نداشت و گويا ديوارهاى مدينه خون تازه بود من گريان بر نشستم و گفتم بخدا حسين كشته شد و از گوشه خانه آوازى شنيدم كه ميگويد صبر كنيد خاندان رسول كشته شد فرخ نحول روح الامين فرود شد با گريه و زارى سپس به فرياد بلند گريست و منهم گريستم در آن ساعت كه دهم ماه محرم بود بر من ثابت شد كه حسين را كشتند و چون خبر او بما رسيد چنين بود و من حديث را به آنها كه با آن حضرت بودند گفتم و گفتند ما در جبهه آنچه شنيدى شنيديم و ندانستيم چه خبر است و گمان كرديم كه او خضر است .

٦- رسول خدا چون به معراج ميرفت : به خلقى نگذشت جز آنكه همه به دلخواه خرم و شاد و مسرور بودند تا به خلقى از خلق خدا رسيد كه او را شاد نديد به جبرئيل فرمود من به خلقى نگذشتم جز آنكه شاد و خرم و مسرور بود جز اين ، اين كيست ؟ گفت اين مالك خازن دوزخ است و خدا او را چنين آفريده فرمود من دوست دارم از او بخواهى دوزخ را بمن بنمايد جبرئيل به او گفت اين محمد رسول خداست و از من خواسته كه از تو بخواهم دوزخ را باو بنمائى گويد يك گردنى از آن را برآورد و آن را ديد و تا خدا جانش را گرفت ديگر نخنديد و صلى اللّه على و رسوله آله و الطاهرين .

# مجلس هشتاد و هشتم روز شنبه سلخ رجب ٦٨٣

١- ليث بن سعد گويد: كعب نزد معاويه بود كه باو گفتم شما ميلاد پيغمبر را در كتب خود چگونه يافتيد و براى خاندانش فضيلتى دريافتند؟ كعب رو به معاويه كرد تا ميل او را بداند و خدا به زبان معاويه انداخت و گفت اى ابو اسحاق هر چه در اين موضوع دارى بگو خدا رحمتت كند كعب گفت من هفتاد و دو كتاب آسمانى خواندم و همه صحف دانيال را خواندم و در همه مولد عترتش ذكر شده و اسمش معروفست و در مولد هيچ پيغمبرى فرشته نازل نشده جز عيسى و احمد، بر هيچ آدمى پرده هاى بهشتى نكشيدند جز مريم و مادر احمد، فرشته ، برزن ، آبستنى گمارده نشدند جز مريم و مادر مسيح و آمنه مادر محمد و يك نشانه حملش اين بود كه در شب حمل او منادى در هفت آسمان ندا كرد مژده باد كه امشب نطفه محمد بسته شد و هم در زمينها چنين ندا شد تا برسد به درياها و آن روز در زمين جانورى نماند كه بجنبد و نه پرنده اى كه بپرد جز آنكه مولد محمد را دانست ، در شب ولادتش در بهشت هفتاد هزار كاخ از ياقوت سرخ و هفتاد هزار از لؤ لؤ رطب بنا شد بنام كاخ ‌هاى ولادت و بهشت برانگيخته شد و باو گفتند خرم باش و زيورپوش كه پيغمبر دوستانت متولد شد، بهشت آن روز خنديد و تا قيامت خندانست و بمن رسيده كه يكى از ماهيان دريا بنام طموسا كه سيد ماهيانست و هفتصد هزار دم دارد و هفتصد هزار گاو بر پشت او راه روند كه هر كدام آنها از دنيا بزرگتر است و هر گاوى هزار شاخ از زمرد سبز دارد كه متوجه آنها نيست و از خوشحالى مولود احمد بخود لرزيد و اگر خداى تبارك و تعالى حفظ نكرده بود سرنگونش كرده بود بمن رسيده كه در آن روز كوهى نماند جز آنكه رفيق خود را بشارت داد و ميگفت لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و همه كوهها با بو قبيس كوچكى كردند براى احترام محمد و درختها چهل روز به انواع شاخ و برگ خود تسبيح كردند به شادى ولادت او و ميان آسمان و زمين هفتاد عمود از نور زدند كه بهم شبيه نبود مژده ولادتش را به آدم دادند و زيبائى او هفتاد برابر شد و از تلخى جان كندن پژمرده شده بود و بدين مژده از او بر طرف شد، بمن خبر رسيده كه كوثر در بهشت لرزيد و به هيجان آمد و هفتاد هزار كاخ در و ياقوت از خود فرو ريخت براى نثار ميلاد محمد، شيطان را بد گفتند، و زنجير كردند و چهل روز به زندان انداختند و تختش را چهل روز غرق كردند و همه بتها سرنگون شدند و فرياد كشيدند و ناليدند و از كعبه آوازى شنيدند كه اى خاندان قريش بشير براى شما آمد، نذير براى شما آمد كه عزت ابد و سود بزرگ با او است و از خاتم پيغمبرانست و در كتب ما است كه خاندانش بعد از او بهترين مردمند بعد از او و هميشه مردم در امانند از عذاب تا از عترتش ‍ خلقى باشند كه بر زمين راه روند، معاويه گفت اى كعب عترتش كيست ؟ گفت اولاد فاطمه ، معاويه رو درهم كشيد و لب به دندان گزيد و با ريشش ور رفت كعب گفت ما يافتيم وصف دو جگر گوشه كه شهيد شوند و آنها دو جگر گوشه فاطمه اند و بدترين مردم آنها را بكشند، گفت چه كسى آنها را بكشد؟ گفت مردى از قريش ، در اينجا معاويه برخواست و گفت شما هم اگر خواهيد برخيزيد و ما هم برخواستيم .

٢- امير المؤمنين عليه‌السلام در مسجد بصره بالاى منبر رفت و فرمود : اى مردم نسب مرا بگوئيد، هر كه ميشناسد مرا نسبم را بگويد و گر نه خودم نسبم را بگويم منم زيد پسر عبد مناف بن عامر بن عمرو بن مغيرة بن زيد بن كلاب ، ابن كوّاء برخواست و گفت اى آقا ما تو را بجز به اين نسبت نشناسيم كه على بن ابى طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن كلابى ، فرمود اى بى پدر پدرم مرا بنام جدش قصى زيد ناميد و نام پدرم عبد مناف است و كنيه بر نام غلبه كرده نام عبد المطلب عامر است و به لقب شهرت يافته ، نام هاشم عمرو است و به لقب معروف شده نام عبد مناف مغيره است و لقب بر نام مقدم شده نام قصى زيد است و عرب او را مجمع ناميدند چون آن ها را از شهرهاى دور به مكه گرد آورد و لقب بر نام غالب شد.

٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خداى عز و جل به داود وحى كرد يكى از بندگانم حسنه اى آرد و بهشتم را بر او مباح كنم داود عرضكرد پروردگارا آن حسنه چيست ؟ فرمود بنده مؤمنى را شاد كند گرچه به يك دانه خرما باشد داود گفت هر كه تو را شناسد حق دارد كه اميد از تو نبرد،

٤- فرمود : ما اول خاندانيم كه خدا نام ما را بلند كرده چون خدا آسمان ها و زمين را آفريد به منادى دستور داد جار كشيد سه بار اشهد ان لا اله الا اللّه ، اشهد ان محمدا رسول اللّه اشهد ان عليا امير المؤمنين حقا سه بار.

٥- امام باقر عليه‌السلام ميفرمود : خداى عز و جل به محمد وحى كرد اى محمد من تو را آفريدم و چيزى نبودى و از روح خود در تو دميدم و تو را گرامى داشتم كه طاعت تو را بر همه خلق لازم دانستم هر كه تو را اطاعت كند مرا اطاعت كرده و هر كه تو را نافرمانى كند مرا نافرمانى كرده آن را در باره على و در نسل او كه مخصوص ‍ بخود كردم وحى نمودم .

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر صبح دو فرشته ندا كند اى طالب خير پيش آى و اى طالب شر باز پس ‍ رو آيا دعا كنى هست تا برايش اجابت شود؟ آيا آمرزشجوئى هست برايش ‍ آمرزيده شود؟ آيا تائبى هست توبه اش پذيرفته شود، مغمومى هست غمش زدوده گردد؟ خدايا هر كه مالش را انفاق كند بزودى عوضش ده و هر كه امساك كند تلف كن اين است دعاى آن ها تا خورشيد غروب كند.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : خدا به عيسى بن مريم وحى كرد اى عيسى خلقى بمانند دينم گرامى نداشتم و نعمتى چون رحمتم به او ندادم برون خود را با آب بشو و درونت را با حسنات درمان كن كه تو به من برگردى آماده باش كه هر چه آيد نزديك است و آواز حزين خود را بگوشم رسان .

٨- فرمود : هر كه كافرى را دوست دارد خدا را دشمن داشته و هر كه كافرى را دشمن دارد خدا را دوست داشته سپس فرمود دوست دشمن خدا دشمن خداست .

٩- امير المؤمنين در ضمن نطقى فرمود : اي مردم گفتار مرا بشنويد و آن را بفهميد كه جدائى نزديك است ، من امام خلقم و وصى بهترين مردمم و پدر عترت طاهره و امامان رهبرم ، منم برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصى و ولى و وزير و صاحبش و صفى و حبيب و خليلش منم امير مؤمنان و پيشواى دست و رو سفيدان و سيد اوصياء و نبرد با من نبرد با خداست و سازش با من سازش با خدا، طاعتم طاعت خدا و دوستيم دوستى خدا و شيعه ام اولياء خدا و انصارم انصار خدايند بدان كه مرا آفريده و چيزى نبودم حافظان اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دانند كه ناكثان و قاسطان و مارقان ملعونند به زبان پيغمبر امى و نوميد است هر كه افترا بندد.

١٠- موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود : كه يكى از پدرانش شنيد مردى سوره حمد ميخواند فرمود شكر است و اجر، سپس شنيد( قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ )را ميخواند فرمود امن است و امان ، سپس ‍ شنيد انا انزلناه ميخواند فرمود راست گفت و آمرزيده شد سپس شنيد آيت الكرسى ميخواند فرمود به به بيزارى از دوزخ براى او نازل شد.

١١- فرمود : خدا در روز جمعه هزار دم از رحمت دارد كه بهر بنده اى هر چه خواهد بدهد و هر كه بعد از عصر روز جمعه صد بار( إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ )بخواند خدا آن هزار و مانند آن را به او بخشد.

١٢- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : جبرئيل به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و فرمود اى محمد خداى جل جلاله سلامت ميرساند و ميفرمايد من آتش را حرام كردم بر پدرى كه تو را آورد و شكمى كه تو را پرورد و دامنى كه تو را بار آورد، فرمود اى جبرئيل توضيح بده فرمود پدرى كه تو را آورد عبد اللّه بن عبد المطلب است و شكمى كه تو را پرورد آمنه دختر وهب است و دامنى كه تو را بار آورد ابو طالب بن عبد المطلب و فاطمه بنت اسد است .

١٣- ميفرمود : در بنى اسرائيل قحطى شد تا مرده ها را از گور برآوردند و خوردند و گورى را شكافتند در آن لوحى يافتند كه در آن نوشته بود من فلان پيغمبرم كه يك حبشى گور مرا شكافد آنچه پيش فرستاديم دريافتيم و آنچه خورديم سود برديم و آنچه گذاشتيم زيان بود،

١٤- پيغمبر فرمود : هر كه به وزن خردلى تعصب در دل دارد خداى عز و جل در قيامت او را با اعراب جاهليت محشور كند.

١٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه در بازار گويد اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله خدا هزار هزار حسنه برايش نويسد.

١٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه گويد سبحان اللّه خدا درختى در بهشت برايش بكارد و هر كه گويد الحمد للّه خدا درختى در بهشت برايش بكارد و هر كه گويد لا اله الا اللّه خدا درختى در بهشت برايش بكارد و هر كه اللّه اكبر گويد خدا درختى در بهشت برايش بكارد، يكى از قريش گفت يا رسول اللّه ما در بهشت درخت بسيار داريم ، فرمود آرى مبادا آتشى فرستيد تا آنها را بسوزانيد كه خداى عز و جل ميفرمايد (محمد- ٣٣) اي كسانى كه ايمان آورديد خدا و رسول خدا را فرمانبريد و كارهاى خود را باطل مكنيد و صلى اللّه على محمد و آله .

# مجلس هشتاد و نهم يك شنبه غره شعبان سال ٣٦٨ در خانه سيد ابى محمد بن يحيى بن محمدعلوى

١- امام باقر عليه‌السلام فرمود : خداى تبارك و تعالى به آدم وحى كرد اى آدم من همه خيرات را در چهار كلمه برايت جمع كنم يكى از من است و يكى از تو و يكى ميان من و تو و يكى ميان تو و مردم آنكه از من است مرا پرستى و شريك برايم نگيرى و آنكه از تو است پاداش عملت را در محتاج ترين وقتى به تو دهم آنكه ميان من و تو است بر تو دعا لازمست و بر من اجابت و آنچه ميان تو و خلق است براى مردم پسندى آنچه را براى خود پسندى .

٢- امام هشتم ميگفت : خدايا توانائيت عيان شد و هيبت تو نهان ماند و تو را ندانستند و بدان اندازه كردند و درست نبود، من معبودا بيزارم از آنها كه تو را به تشبيه جستند (مانند تو چيزى نيست) و تو را درك نكردند آنچه از نعمتت بر آنها عيان است رهنماى به تو است اگر تو را شناسند و در خلق تو راه چاره هست كه به تو رسند، بلكه تو را با خلق تو برابر ساختند و از اين جهت تو را نشناختند و پاره اى نشانه هايت پروردگارا دانستند و تو را بدان وصف كردند، برترى اى پروردگارم از آنچه مشبهه تو را ستودند.

٣- از حسين بن على عليه‌السلام سؤ ال شد صبحت چطور است ؟ فرمود : پروردگار بر سر منست و دوزخ برابرم و مرگ دنبال سرم و حساب در گردم و خود گرو كردارم آنچه دوست دارم بدست نيارم و آنچه بد دارم جلو گرفتن نتوانم و كارها بدست ديگريست اگر خواهد مرا شكنجه كند و اگر خواهد از من بگذرد، كدام كس از من نيازمندتر است .

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : گرفتارى مردم بزرگ است اگر آنها را دعوت كنيم اجابت ما نكنند و اگر واگذاريم رهبرى ندارند.

٥- ميفرمود: هر كه دلش به دوستى ما خنك است به مادرش بسيار دعا كند كه به پدرش خيانت نكرده .

٦- ابراهيم كرخى گويد: به امام صادق عليه‌السلام گفتم مردى خداى خود را در خواب بيند چه تعبيرى دارد؟ فرمود اين مرديست كه دين ندارد زيرا خدا در بيدارى و خواب ديده نشود و نه در دنيا و آخرت .

٧- ابان بن عثمان احمر گويد: به امام صادق عليه‌السلام گفتم مرا از خداى تبارك و تعالى خبر ده كه هميشه شنوا و بينا و دانا و توانا بوده ؟ فرمود آرى گفتم مردى پيرو شما خاندان است و گويد هميشه خدا به شنيدن شنواست و بديدن بينا و به دانش دانا و به قدرت توانا، در خشم شد و فرمود هر كه چنين گويد و بدان معتقد باشد مشرك است و هيچ پيرو ما نيست خداى تبارك و تعالى ذاتى است پردانش و شنوا و بينا و توانا

٨- امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدش نقل كرده كه : ميان سلمان فارسى و مردى نزاع شد و گفتگو، آن مرد به سلمان گفت تو كيستى ؟ سلمان گفت آغاز من و تو نطفه چركينى بوده و پايان من و تو مردار بدبوئى ، در قيامت كه ميزان گذارند هر كه ميزانش سنگين است پدر دار است و هر كه سبك است پست است .

٩- امام رضا عليه‌السلام ميفرمود : من كشته شوم و مسموم شوم در سرزمين غربت و بخاك روم در زمين غريبى اين را ميدانم به سفارشى كه پدرم از پدرانش از رسول خدا بمن كرده اند حالا هر كه مرا در غربتم زيارت كند من و پدرانم در قيامت شفيعان او هستيم و هر كه ما شفيع او باشيم نجات يابد گرچه بر او گناه ثقلين باشد.

١٠- ربيع حاجب منصور گويد: كه منصور جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام را براى سخن چينى كه از وى شده بود خواست چون آمد بر او وارد شود ربيع حاجب نزد او بيرون شد و گفت من تو را بخدا پناه دهم از سطوت اين جبار كه بر تو سخت خشمگين است ، فرمود من در پناه سپر خدايم از شر او ان شاء اللّه ، اجازه ورود براى من بخواه اجازه خواست و باو اذن داد و وارد شد و سلام كرد و جوابش داد و گفت اى جعفر تو ميدانى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پدرت على بن ابى طالب گفت اگر نبود كه طوائفى از امتم در باره تو آن را ميگفتند كه نصارى در باره مسيح گفتند در باره تو چيزى ميگفتم كه به هر جمعى گذرى خاك زير دو پايت را براى شفا برگيرند. و خود على عليه‌السلام فرمود در باره من دو كس هلاك شوند و من گناهى ندارم دوست غلوّكننده و دشمن مقصر اينها را به عذرجوئى از ناپسندى گفتار غاليان و مقصران فرمود بجان خودم اگر عيسى از آنچه در باره اش گفتند خاموش بود خدا او را عذاب ميكرد تو ميدانى كه در باره ات چه ناحق و افترا گويند و از آن دم بستى و آن را پسنديدى و اين موجب خشم خداست اوباش حجاز و مردم هر دم بيل گويند تو دانشمند روزگار و ناموس عصر و حجت معبود و ترجمان خدا و گنجينه دانش او و ميزان قسط و مصباح او هستى كه رهجو، پهناى ظلمت را بتابش نور بوسيله تو پيمايد و خدا قبول نكند كردار كسى كه به مقامت نادان باشد در دنيا و در قيامت قدر او را بالا نبرد تو را از حدت گذرانيده و آنچه در تو نيست بتو بسته اند بگو، اول كسى كه حق را گفت جد تو بود و اول كسى كه باور كرد پدر تو بود و تو شايسته اى كه آثار آنها را حكايت كنى و به راه آنها بروى . امام صادق عليه‌السلام فرمود من شاخه اى از شاخه هاى زيتونه ام و قنديلى از قناديل خاندان نبوت و اديب سفراء و دست پرورده گرام بررة و چراغى هستم از آن چراغها كه در آن نور نور نور است و صفوت گفتار باقى در نسل برگزيده ها تا روز قيامت ، منصور، و به همنشينهاى خود كرد و گفت اين مرا به درياى مواجى حواله كرد كه كرانه آن پيدا نيست و به ژرفش نتوان رسيد، دانشمندان در آن سرگردان و شناوران در آن غرقه اند، و فضا را بر شناور تنگ كند اينست استخوانى كه در گلوى خلفا گير كرده ، نه تبعيدش رواست و نه كشتن او سزاست ، و اگر نبود كه ما از يك شجره ايم كه اصلش پاك و شاخه اش تابناك و ميوه اش شيرين است و در عالم ذر مبارك شده و در كتب تقديس شده از من به او همان ميرسيد كه بد سرانجام است ، چون بمن رسيده كه سخت ما را نكوهش كند و در باره ما بد گويد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود در باره خويشانت و واجب الرعايه از خاندانت ميپذير گفتار كسى را كه خدا بهشت را بر او حرام كرده است و دوزخش ‍ ماوى ساخته كه سخن چين گواه ناحق و شريك شيطان است در فتنه ميان مردم كه خداى تعالى فرمود (حجرات - ٥) اى كسانى كه گرويديد اگر فاسقى بشما خبر داد، وارسى كنيد كه مبادا به نادانى بر سر مردمى بتازيد و بر كرده خود پشيمانى كشيد، ما برايت ياران و كمك كارانيم و براى سلطنت تو ستونها و اركانيم تا به نيكى و احسان كار كنى و در رعيت احكام قرآن را مجرى كنى و به فرمانبرى خدا بينى شيطان را بخاك مالى ، گرچه بر تو لازم است كه بواسطه سعه فهم و كثرت دانش و معرفتت به آداب خدا كه صله كنى با آنكه از تو ببرد و عطا كنى به آن كه از تو دريغ دارد تا خدا به عمرت بيفزايد و بگذرى از كسى كه بتو ستم كند آنكه عوض دهد صله نداده همانا دهنده كسى است كه چون خويشى را از او بريدى آن را پيوندد تو صله رحم كن تا خدا عمرت بيفزايد و روز حشر حساب را تخفيف دهد، منصور گفت بمنظور مقامى كه دارى من از تو گذشتم و براى راستى تو از تو صرف نظر كردم ، از خود حديثى بگو كه بدان پند گيرم و جلو گيرم باشد از اسباب هلاكت ، امام صادق عليه‌السلام فرمود بردبار باش كه آن ركن علم است و چون وسائل توانائى دارى خود دار باش كه اگر آنچه توانى كنى دل خنك كردى و كينه كشيدى يا اظهار صولت خواستى و بدان كه اگر مستحقى را هم كيفر كنى در نهايت عدالت كردى و وضعى كه موجب شكر است به از وضعى است كه موجب صبر است ، منصور گفت خوب پندى دادى و مختصر گفتى حديثى از فضيلت جدت على بن ابى طالب باز گو كه عامه مردم نميدانند امام صادق عليه‌السلام فرمود پدرم از پدرش از جدش بمن باز گفت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود چون مرا به معراج بردند پروردگارم جل جلاله در باره على عليه‌السلام سه كلمه سفارش بمن كرد فرمود اى محمد عرضكردم لبيك پروردگارم و سعديك فرمود على امام متقيان و پيشواى دست و روسفيدان و سرور مؤمنانست او را بدين مژده ده پيغمبر اين مژده را باو داد و على به سجده شكر افتاد براى خداى عز و جل و سر برداشت و گفت يا رسول اللّه قدر من به آنجا رسيده كه در آنجاها نامم برند؟ فرمود آرى تو نزد خدا معروفى و تو در رفيق اعلائى ، منصور گفت اين فضل خداست به هر كه خواهد دهد.

١٠- ابو طالب برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت : اى برادر زاده خدايت فرستاده گفت آرى گفت بمن نشانه اى بده فرمود اين درخت را برايم دعوت كن آن را دعوت كرد و آمد در برابرش بخاك افتاد و برگشت ، ابو طالب گفت من گواهى دهم كه تو راست مى گوئى اى على به پهلوى عموزاده ات پيوند.

١٢- مردى به ابن عباس گفت : اى عمو زاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن خبر ده كه ابو طالب مسلمان بود يا نه ؟ فرمود چگونه مسلمان نبود با اينكه گفته است و قد علموا ان ابننا لا مكذب لدينا و لا يعبأ بقيل الا باطل - دانستند كه فرزند ما (محمد) نزد ما مورد تكذيب نيست و بگفته باطل اعتناء ندارد، مثل ابو طالب مثل اصحاب كهف است كه از دل مؤمن بودند و به ظاهر مشرك و خدا دو ثواب به آنها داد.

١٣- امام صادق عليه‌السلام هم فرمود : مثل ابى طالب مثل اصحاب كهف است كه از دل مؤمن بودند و بظاهر مشرك و خدا دو ثواب به آنها داد و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين .

# مجلس نودم سه شنبه سوم شعبان ٣٦٨

١- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : دانش آموزيد كه آموختنش حسنه است ومذاكره اش تسبيح و بحث در آن جهاد و آموختنش به نادان صدقه و آن براى اهلش نزد خدا قربت است زيرا معالم حلال و حرام است و طالب خود را به بهشت ميبرد و انيس وحشت و رفيق تنهائى است و سلاح بر روى دشمن و زيور نزد دوست است خدا بدان درجه مردمى را بالا برد و آنها را پيشواى خير كند كه كردارشان مورد توجه گردد و آثارشان اقتباس شود و فرشتگان مشتاق دوستى آنها گردند و در نماز پر به آنها سايند زيرا دانش زندگى دلها و نور چشمها است از كورى و توانائى تن است از ضعف خدا دانشمند را به مقام نيكان جاى دهد و همنشينى خوبان را در دنيا و آخرت بوى ارزانى دارد، بدانش خدا اطاعت شود و پرستيده گردد و يگانه شناخته شود به دانش صله رحم كنند و حلال ، و حرام را بشناسند دانش رهبر خرد است و خرد پيرو او است خدا آن را به سعادتمندان الهام كند و از اشقياء دريغ دارد.

٢- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : از خدا بسزا شرم داريد، عرضكردند يا رسول اللّه چه كنيم فرمود اگر مواظبت كنيد بايد احدى از شما نخوابد جز آنكه مرگش جلو چشمش باشد و سر خود و مشاعر آن را حفظ كند و دل و هر چه داند، در ياد گور و پوسيدن باشد و هر كه آخرت خواهد بايد زيور زندگى دنيا را رها كند.

٣- حفص بن غياث نخعى قاضى گويد: بامام صادق عليه‌السلام گفتم زهد در دنيا چيست ، فرمود خداى عز و جل آن را در يك آيه قرآن تعريف كرده است (حديد- ٢٣) تا تاسف نخوريد بر آنچه از دست شما رفت و شاد نشويد بدانچه براى شما فراهم آمد.

٤- ابن ابى العوجاء از شاگردان حسن بصرى بود و از يگانه پرستى برگشت باو گفتند چرا مذهب استادت را واگذاردى و در وضعى درآمدى كه اصل و حقيقتى ندارد؟ گفت : استادم درهم ميكند يك بار به قدر قائل مى شود و بار ديگر به جبر و گمان ندارم بر سر عقيده اى بماند، وارد مكه شد براى تمرد و انكار بر آنها كه به حج مى آيند و علما از گفتگو و همنشينى او بدشان مى آمد چون بد زبان و تباه درون بود، آمد خدمت امام صادق عليه‌السلام و با جمعى از هم مسلكانش نزد آن حضرت نشست و گفت يا ابا عبد اللّه مجالس حكم امانت دارند و هر كه را سؤ الى است بايد بگويد بمن اجازه ميدهى سخن كنم امام صادق عليه‌السلام فرمود هر چه خواهى بگو ابن ابى العوجاء گفت تا كى گرد اين خرمن مى چرخيد و به اين سنگ پناه بريد و پروردگار اين خانه گلين را بپرستيد و چون شتر رم خورده دور آن دور زنيد هر كه در اين كار انديشد و آن را اندازه كند داند كه اين قانون از غير حكيم است و از جز صاحب نظر، جوابم را بگو كه تو سرور اين امرى و سردارش و پدرت بنياد و نظام آن بود، امام صادق عليه‌السلام فرمود هر كه را خدا گمراه كرد و كوردل ساخت حق بر او تلخ است و آن را شيرين نداند و شيطان دوستش گردد و او را به هلاكت گاه درآورد و از آنجايش برنياورد، اين خانه ايست كه خدا خلق خود را بوسيله آن به پرستش ‍ واداشته تا فرمانبرى آنان را بيازمايد و آنها را به تعظيم و زيارت آن تشويق كرده و آن را مركز پيغمبران و قبله نمازگزاران ساخته ، آن شعبه ايست از رضوان خدا و راهى است به آمرزش وى و بر استوارى كمال و بنياد عظمت برجا است خدا دو هزار سال پيش از كشش زمين آن را آفريده و شايسته تر كسى كه بايدش فرمانبرد و از آنچه غدقن كرده و باز داشته باز ايستاد آن كس است كه جانها و كالبدها را آفريده است ، ابن ابى العوجاء گفت اى ابا عبد اللّه هر چه گفتى حواله بناديده بود، فرمود واى بر تو چگونه كسى كه حاضر بر خلق خود است و از رگ كردن به آنها نزديكتر است و سخن آنها شنود و اشخاصشان بيند و اسرارشان داند ناديده و غائب است ، غائب همان مخلوق است كه چون از جايى بجائى رود مكانى را فرا گيرد و مكان ديگر از او تهى ماند و از آنجا كه رفته نداند در آنجا كه بوده چه پديد آمده ولى خداى عظيم الشأ ن ملك ديان است كه جايى از او تهى نيست و جايى را پر نكند و بجائى از جاى ديگر نزديكتر نباشد بحق آنكه او را با آيات محكمات و براهين روشن مبعوث كرد و بيارى خود تاييد كرد و براى تبليغ رسالتش ‍ برگزيد ما گفته او كه خدايش مبعوث كرده و با او سخن گفته باور داريم ، ابن ابى العوجاء برخواست و بيارانش گفت كى مرا در اين دريا افكند، من از شما نوشابه خواستم و شما مرا در آتش انداختيد، گفتند در مجلس او بسيار ناچيز بودى ، فرمود او پسر كسى است كه سر اين همه خلق كه بينيد تراشيده .

٥- امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدش نقل كرده كه : در هنگامى كه امير المؤمنين در سخت ترين وضع نبرد صفين بود مردى از بنى دودان خدمتش ايستاد و گفت چه دردى داشتند قوم شما كه شما را با اينكه نسبتان برتر و به رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چسبيده تر و به كتاب و سنت داناتر بوديد از امر خلافت جلو گرفتند؟ فرمود اى اخا بنى دودان تو حق دارى بپرسى و درون خود را آرام كنى تو در اضطرابى و از دلى گرفته سخن ميرانى موضوع فرماندهى بود كه نهاد جمعى از آن بر آشفت و نهاد ديگران بدان دريغ كرد و چه خوب حكمى است خدا از غارتى بگذر كه در حجراتش شيون برخواست ، اكنون مشكل پسر ابو سفيان در پيش است دنيا مرا خندانيد پس ‍ از آنكه بگريه ام انداخت «عجب نيست خبر دختر من و پرسش ، او ما فاميلى داريم كه چنين پرسشى كند؟ ...» چه بد بودند مردمى كه مرا پست كردند و در دين خدا مسامحه نمودند اگر محنتهاى گرفتارى از ما برفت آنها را بحق محض واداريم و اگر وضع ديگرى پيش آمد بر مردم فاسق تأ سف مخور از من دور شو اى اخا بنى دودان .

٦- علاء بن حضرمى بر پيغمبر وارد شد و عرضكرد: يا رسول اللّه من خاندانى دارم كه به آنها احسان ميكنم و در عوض بمن بد ميكنند با آنها صله ميكنم و از من ميبرند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بوجه احسن دفاع كن تا آنكه دشمن تو است دوست تو گردد به اين برنخورند جز كسانى كه صبر كنند و برنخورند بدان جز صاحبان بهره بزرگ ، علاء بن حضرمى گفت من شعرى به از اين بهتر گفتم ، فرمود چه گفتى ؟ اين قطعه را سرود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز تيره كينه ور دلى بياور بدست  |  | بده سلامى بلند كه پينه بايد شكست  |
| اگر كه خوش آمدند بكن خوشى با همه  |  | و گر ز تو سرزدند مپرس ‍ چى گفته است  |
| كه بشنوى آنچه را فزايد آزار تو  |  | آنچه نهان گفته اند ميار ديگر بدست  |

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بسا شعرى كه در آن حكمت است و بيانى كه سحر آميز است ، شعرت خوبست و كتاب خدا از آن بهتر است .

٧- امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدش از پدرانش اين خطبه را از امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام نقل كرده : بخدا دنياى شما در نزد من نيست جز منزلگاه مسافران كه بر سر آب فرود آمدند و چون قافله سالار بر آنها بانك زند بايد بكوچند و لذتهاى آن در پيش ‍ من چون حميم دوزخ است كه داغ مينوشم و چون شربت تلخى است كه ناگوار جرعه وار فرو ميدهم و زهر ماريست كه بر من تزريق مى شود و گردن بند آتشى است كه گلوگير من است من اين پالتو خود را آنقدر وصله زدم كه از وصله كن آن شرم دارم و آخر بمن گفت آن را چون سنگ سوخته به دور افكن و نپسنديد كه وصله زند گفتم از

من دور شو بامدادان شيروان كار خود را بستايند و رنج بيخوابى از ما سترده شود اگر بخواهم پيراهن عبقرى نقشه دار ديباى شما را توانم پوشيد و مغز گندم با سينه جوجه توانم خورد و آب صاف در ظرف بلور توانم نوشيد ولى من خداى جلت عظمته را تصديق كنم كه ميفرمايد (هود ١٥) هر كه دنيا و زيورش را خواهد كردارشان را در آن عوض دهيم و در دنيا كم و كاستى ندارند (١٦) آنهايند كه در آخرت جز دوزخ ندارند- چگونه بر آتشى صبر توانم كه اگر شراره اى از آن به زمين رسد گياهش را بسوزاند و اگر كسى از آن به قله پناه برد آن را بپزد و آتش در قله زند كدام بهتر است براى على اينكه نزد خدا مقرب باشد يا در زبانه دوزخ رانده و دور و مغضوب جرم خود گردد و تكذيب كننده باشد، بخدا اگر بر خار مغيلان بخوابم و بسترم از خوار درختان گسترده گردد و در زير زنجير و كند آهن بسر برم نزد من دوست تر است از اينكه در قيامت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به خيانت برخورد كنم در باره يتيمى كه عمدا باو ستم كرده باشم من به يتيم ديگران ستم نكنم بخاطر نفس خود كه به پوسيدگى ميشتابد و زير خاكهاى انباشته مدتها ميماند و اگر پاسى زنده باشد به صاحب عرش نزول كند معاشر پيروانم در حذر باشيد كه دنيا شما را بنيشهاى خود گاز گرفته و از شما با نفس دروغ گويش ميربايد، اين مركبهاى كوچ است كه براى سوارشوندگانش ‍ خوابانده اند. حالا سخن توجيهات مختلف دارد مبادا كسى از شما گويد سخنان على ضد و نقيض است چون كلام ضمن كلام رخ ميدهد، بمن خبر رسيده كه مردى از ساكنان مداين پس از مسلمانى پيرو عجميان كافر خود شده و از بافته دهقانانش در بر كرده ، در صبح خود را مشك فشان كند و در پسين عود هندى بخور نمايد و گرد او گلستانى است كه سيبش را بويد و از فرشهاى رومى بر تختش گسترده ، نابود باد كه بيش از هفتاد سال از عمرش گذشته و گرد او پيره مرديست كه از پيرى بر زمين ميكشد كه از زيان قومش زارى ميكند و از ما زاد زندگى خود به آنها كمك نميدهد، اگر خدا مرا باو مسلط كند چون گندم خردش كنم و حد مرتد بر او زنم و پس از حد هشتاد تازيانه و نادانى او را به رخش ببندم ، نابود باد جامه اى از مو نيست ، از پشم نيست ، از كرك نيست ، گرده نانى نيست كه شب هنگامش براى افطار پيش نهند اشكى نيست كه در دل شب بر گونه سردهد، اگر مؤمن بود حجت بيشترى بر او اقامه ميكردم كه آنچه از او نيست تضييع كرده ، بخدا من برادرم عقيل را ديدم كه ندار شده تا يك كيله از گندم شما را از من خواست و از براى شش ‍ كيله جو شما رفت و آمد كرد كه به عيال گرسنه خود دهد و روز سوم بود كه از گرسنگى نزديك بود به زمين افتد و ديدم كودكانش گرسنه اند و از بى قوتى رنگ پريده و چهره هاشان از سرما فسرده و فرسوده چون گفته خود را بمن بازگو كرد و مكرر نمود من گوش باو فرا دادم و او فريب خورد و گمان برد من دين خود را ميبازم و پيرو شادى او ميشوم من هم آهنى گداختم تا از آن بگريزد، چون توان ندارد بر آن صبر كند و به تن او نزديك كردم ، از درد آن چون بيمار سختى كه از درد نالد شيون كرد و نزديك بود بمن دشنام سفاهت آميزى دهد از روى خشم درونى و سوزش شراره اى كه از آن زارى كرد، باو گفتم زن هاى داغديده بر تو بگريند اى عقيل مينالى از اين آهنى كه انسانى آن را به شوخى تافته و مرا به دوزخى ميكشانى كه خداى جبارش از خشم خود برافروخته ، تو از آزارى مينالى و من از زبانه آتش ننالم ؟ بخدا اگر مكافات از امتها بردارند و آن ها را آسوده و پوسيده در گور خود واگذارند من از دشمنى ديده بانى كه گناهان رسواكننده را فاش كند شرم دارم ، اى عقيل صبر كن بر دنيائى كه بلاى آن مانند خواب پريشان شبها ميگذرد چه تفاوت بسياريست ميان آنكه در بستر نعمت آرميده و آن گنهكارى كه در دوزخ شيون ميكند، از اين شگفت مدار از آن شگفت دار كه شبانه كسى در خانه ما را كوبيد و بسته هاى پر از حلواى ساخته اى در ظروف خود آورده بود، باو گفتم اين ها صدقه است يا نذر است يا زكات و همه آنها بر ما خاندان نبوت حرام است و خمس ذوى القربى در كتاب و سنت عوض آن است ؟ گفت نه اين است و نه آن ولى هديه است ، گفتم زن هاى داغديده بر تو گريند تو ميخواهى مرا از دين خدا با وسيله معجونى از قند زرد خود بفريبى كه با عصير تمر خود آوردى ، گيجى ، ديوانه اى ، هذيان گوئى ؟ مگر مردم از وزن يك دانه خردل بازپرسى نشوند؟ من چه جوابگويم از معجونى كه زقوم نما است بخدا اگر هفت اقليم را با آنچه زير افلاك آنها است بمن دهند و همه ساكنانش را با هر چه دارند بنده من سازند كه خدا را نافرمانى كنم در باره مورچه اى كه جوى از دم باز گيرم و بخاوم نپذيرم و نخواهم ، دنياى شما نزد من پست تر است از برگكى در دم ملخى كه آن را ميجاود و كثيف تر است از استخوان خوكى كه مبتلاى خوره به دور اندازد و تلخ ‌تر است بر دل من از حنظلى كه مريزى بجود و بو كند با اين وضع چطور رو كنم به بسته هائى كه گرد آوردى و حلوائى كه گويا از زهر مار ياقى او ساخته اى ، خدايا من از آن نفرت دارم چون نفرت كره اسب از داغ كردن ، من به او ستاره سها نمايم ، و او بمن ماه نشان دهد، از يك كركى كه از شترش افتد دريغ دارد و ميخواهد شتر خوابيده را يك جا ببلعد، آيا كژدمها را از آشيانه آنها برگيرم يا افعيهاى كشنده را در خوابگاهم ببندم مرا بگذاريد از دنياى شما به همان نمك و قرصه هاى نان جوم بسازم و به تقواى از خدا اميد رهائى داشته باشم على را چه كار با نعمتى كه فانى شود و لذتى كه گناهان ببار آرد من و شيعه هايم پروردگار خود را ملاقات كنيم با چشمهاى تار و شكمهاى خالى تا خدا بيازمايد كسانى كه ايمان آورند و نابود كند كافران را و پناه بخدا از كردارهاى بد و صلى اللّه على محمد و آله .

# مجلس نود و يكم روز جمعه پنجم شعبان ٣٦٨

١- از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤ ال شد: شما با آدم كجا بوديد در بهشت ؟ فرمود در پشت او بودم و مرا به زمين فرود آورد و در پشت نوح بر كشتى سوار شدم و در پشت ابراهيم به آتش افكنده شدم و هيچ پدر و مادرى بر من هرگز به زنا ملاقات نكردند و هميشه خدا مرا از اصلاب پاك به ارحام پاك نقل كرد، در طريق هدايت تا به نبوت از من تعهد گرفت و پيمان اسلام از من ستد و همه صفات مرا بيان كرد و در تورات و انجيل مرا ياد كرد و به آسمانش بالا برد و نامى از نامهاى نيكش برايم باز گرفت امتم حمدگويانند و پروردگار عرش محمود است و من محمدم .

٢- ضرار بن ضمره نهشلى به معاوية بن ابى سفيان وارد شد: معاويه باو گفت على عليه‌السلام را برايم وصف كن گفت مرا معاف ميدارى ؟ گفت نه ضرار گفت خدا على عليه‌السلام را رحمت كند در ميان ما چون يكى از ما بود و وقتى نزد او مى رفتيم ما را بخود نزديك ميكرد و چون از او پرسشى ميكرديم بما جواب ميداد و چون ديدنش ميرفتيم ما را مقرب ميساخت در بروى ما نمى بست و دربانى بر ما نميگمارد و بخدا با همه اينكه ما را بخود نزديك ميكرد و بما نزديك بود از هيبتش ياراى سخن گفتن با او نداشتيم و از بزرگواريش آغاز سخن با او نميكرديم و چون لب خند ميزد از دندانى بود مانند در رشته كشيده معاويه گفت وصف بيشترى از او كن ضرار گفت رحم اللّه عليا بخدا بسيار بيدار بود و كم خواب همه وقت شب و هر ساعت روز قرآن ميخواند و جان در راه خدا ميداد و اشك به آستان او ميريخت پرده براى او افكنده نميشد و كيسه هاى زر از ما ذخيره نميكرد براى وابسته خود نرمى نداشت و بر جفاكاران بدخوئى نميكرد اگر او را ميديدى كه در محراب عبادت متمثل ميشد در وقتى كه شب پرده ظلمت افكنده و اختران سرازير افق شدند و او دست بريش گرفته و چون مار گزيده بر خود ميپيچيد و چون غمنده ميگريست و ميگفت اى دنيا خود را به رخ من ميكشى و مرا مشتاق خود ميسازى ؟ هيهات هيهات من نيازى بتو ندارم و تو را سه طلاق دادم كه رجوعى ندارد. سپس ميفرمود آه آه از دورى راه و كمى توشه و سختى طريق ، معاويه گريست و گفت اى ضرار تو را بس است بخدا على چنين بود خدا رحمت كند أ بو الحسن را.

٣- امام باقر عليه‌السلام فرمود : اى جابر كسى كه خود را به تشيع ميبندد به همين اكتفاء ميكند كه خود را دوست ما داند؟! بخدا نيست شيعه ما مگر كسى كه تقواى از خدا دارد و فرمان او برد و شناخته نشوند جز به تواضع و خشوع و كثرت ذكر خدا و روزه و نماز و احوالپرسى همسايگان فقير و مستمند و قرض داران و يتيمان و راستگوئى و خواندن قرآن و نگهدارى زبان از مردم جز بخير و آنها امينان عشيره خود باشند در هر چيز، جابر عرضكرد يا ابن رسول اللّه من كسى را باين اوصاف نميشناسم ، فرمود اى جابر بخود راه مده كه براى مردى همين بس است كه بگويد من رسول خدا را دوست دارم با اينكه رسول خدا به از على است عليه‌السلام و كردار او را نداشته باشد و پيرو روشش نگردد كه محبت او برايش سودى ندارد از خدا بترسيد و براى آنچه نزد خداست عمل كنيد، ميان خدا و احدى خويشى نيست دوست ترين مردم نزد خدا و گراميترين آنها بدرگاهش با تقواتر و فرمانبرتر آنها است بخدا كه تقرب بخداى جل ثنائه ميسر نشود مگر بطاعت ، ما برات آزادى از دوزخ همراه نداريم و احدى بر خدا حجتى ندارد هر كه مطيع خداست دوست ما است و هر كه نافرمان خداست دشمن ما است بدوستى ما نتوان رسيد جز به ورع و كردار.

٤- امام صادق عليه‌السلام فرمود : من و پدرم بيرون آمديم و به ميان قبر و منبر رسيديم جمعى از شيعه در آنجا بودند پدرم بر آنها سلام گفت و جواب دادند. سپس فرمود بخدا من بوى شما را و جان شما را دوست دارم مرا در اين موضوع با ورع و كوشش خود كمك كنيد و بدانيد كه ولايت ما تنها بوسيله كار و كوشش بدست مى آيد هر كدام شما به بنده خدا اقتداء كرديد بايد كار او را بكنيد، شما شيعه خدا و انصار خدا و پيشروان اول و پيشروان آخريد و در دنيا پيشروان بولايت ما و در آخرت پيشروان بهشتند ما براى شما بهشت را بحساب ضمانت خدا و رسولش ضمانت كرديم در درجات بهشت كس ‍ بيشتر از شما زن ندارد در برترى درجات رقابت كنيد شما پاكيد و زنهاى شما پاك هر زن مؤمنه حوريه شوخ چشمى است و هر مرد مؤمن صديقى است امير المؤمنين عليه‌السلام به قنبر فرمود اى قنبر مژده گير و مژده ده و خرسند باش كه پيغمبر مرد و بر همه امتش خشمگين بود جز بر شيعه حالا براى هر چيزى دستگيره ايست دستگيره اسلام شيعه است حالا براى هر چيز ستونى است و ستون اسلام شيعه است ، براى هر چيز كنگره ايست و كنگره اسلام شيعه است براى هر چيز سيديست و سيد مجالس ، مجالس شيعه است حالا براى هر چيز امامى است و امام زمين سرزمينى است كه شيعه ساكنند بخدا اگر شما در زمين نبوديد خدا نعمت به مخالفان شما نميداد و به طيباتى نميرسيدند كه در دنياداران و در آخرت بهره اى ندارند، هر ناصبى گر چه عبادت كند و بكوشد مشمول اين آيه است (غاشيه - ٣) كار كن و رنج كش ‍ در آتش سوزان افتد و از چشمه داغ نوشد جز ضريع خوراكى ندارند كه فربه نكند و گرسنگى نبرد. هر ناصبى كوشا كارش بر باد است ، شيعه ما بنور خداى عز و جل نگرند و مخالفان آنها در خشم خدا ميغلطند، بخدا هيچ بنده از شيعيان ما نخوابد جز آنكه خدا روحش را به آسمان بالا برد و اگر مرگش رسيده آن را در گنجينه رحمت خود نهد و اگر نه آن را با فرشته امينى باز فرستد كه به تنش ‍ برساند كه از آن بيرون شده تا در آن برجاى شود بخدا حاجيان و عمره كننده هاى شما مخصوصان خدايند و فقيران شما بى نيازند و توانگران شما با قناعت دمساز و شما همه اهل دعوت خدا و اجابت او هستيد.

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : شعبان ماه من است و رمضان ماه خداى عز و جل هر كه يك روز از ماه مرا روزه دارد من در قيامت شفيع اويم و هر كه ماه رمضان را روزه دارد از دوزخ آزاد گردد.

٦- امام رضا عليه‌السلام ميفرمود : هر كه در هر روز از شعبان هفتاد بار بگويد استغفر اللّه و أ سأ له التوبة خدا برائت از دوزخ و گذرنامه از صراط برايش نويسد.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : هر كه در شعبان صدقه اى دهد خدا آن را بپرورد چنانچه يكى از شماها كره شترش را ميپرورد تا روز قيامت آن را چون كوه دريابد.

٨- اسحق بن عمار فرمود : با منافقان زبان بازى كن و با مؤمن اخلاص ورز و اگر يهودى با تو همنشين شد با او خوش باش .

٩- امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود : طالبان اين علم سه دسته اند آنها را به وصف و خاصيتشان بشناسيد يك دسته براى خود نمائى و جدل آموزند و دسته اى براى گردن فرازى و بخود باليدن و دسته سوم براى فهميدن و عمل كردن ، آنكه براى خود نمائى و جدل باشد ملاحظه اش كنى كه آزاركننده است و با مردان در انجمنها مباحثه دراندازد، برونى خاشع دارد و درونى تهى از تقوى خدا از اين راه كمرش را بشكند و بينيش را ببرد آنكه گردن فراز است و خودنما بر هم كارانى چون خودش گردن فرازى كند و براى توانگران فرومايه تواضع كند، شيرينى آنان را بخورد و دين خود را ببرد، خدا از اين رو ديده اش را نابينا كند و از ميان علمايش براندازد، آنكه صاحب فهم و عمل است او را بينى كه دلگرفته و غمنده است ، در تاريكى شب برخيزد و زير شب كلاهش ‍ بخمد و كار كند و از هر كسى نگرانست جز برادران مورد وثوقش خدا اركانش را محكم كند و در قيامت امانش دهد.

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جواب سؤ ال على عليه‌السلام از شماره امامان فرمود : اى على دوازده نفرند اولشان توئى و آخرشان قائم و صلى اللّه محمد و آله الطاهرين .

# مجلس نود و دوم روز سه شنبه نهم شعبان سال ٣٥٨

١- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : خدا خلق را دو قسمت آفريد و مرا در بهترين قسم نهاد و اين گفتار خداى عز و جل است در ذكر اصحاب يمين و اصحاب شمال من از اصحاب يمين هستم و اين دو قسم را سه قسم فرمود و مرا در بهترين آنها نهاد و اين گفتار خداى عز و جل است (سوره واقعه) اصحاب ميمنت ، كدامند اصحاب ميمنت ، اصحاب مشأ مه ، كدامند اصحاب مشأ مه ، و سابقون سابقون ، من از سابقونم ، من بهتر سابقونم . سپس همه اين سه قسمت را قبيله قبيله ساخت و مرا در بهترين قبيله نهاد و اين گفتار خداست (سوره حجرات) ما شما را شعبه ها و قبيله ها ساختيم تا همديگر را بشناسيد براستى گراميترين شما نزد خدا با تقواتر شما است ، من با تقواتر آدميزادگانم و محترم تر آنان نزد خداى جل ثنائه و بر خود نبالم . سپس قبائل را خاندانها ساخت و مرا در بهترين خاندان نهاد و اين گفته خداى عز و جل است (سوره احزاب) همانا خدا ميخواهد پليدى را از شما خاندان ببرد و شما را خوب پاكيزه كند.

٢- زيد بن على بن الحسين عليه‌السلام اين آيه را خواند (كهف - ٨٢): و پدر آن دو كودك خوب بود و خدا خواسته مرد شوند و گنج خود را بر آرند سپس فرمود خدا آن دو كودك را بواسطه خوبى پدرشان حفظ كرد، كى است كه براى حفظ از ما شايسته تر باشد رسول خدا جد ما است ، دخترش ‍ مادر ما است و بانوى زنانش جده ما است و اول مرد كه باو ايمان آورد و با او نماز خواند پدر ما است .

٣- حجاج يحيى بن يعمر را خواست و باو گفت : توئى كه معتقدى دو پسر على دو پسر رسول خدايند، گفت آرى و براى تو در اين باره قرآن دليل آورم گفت بياور، گفت بمن امان بده گفت در امانى ، گفت مگر نيست كه خداى عز و جل ميفرمايد (انعام - ٨٤) باو بخشيديم اسحاق و يعقوب را همه را راهنمائى كرديم و نوح را پيش از اين رهنمائى كرديم و از نژاد او است داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون و چنان پاداش دهيم نيكوكاران را.

سپس فرمود و زكريا و يحيى و عيسى ، مگر عيسى پدر داشت ، حجاج گفت نه گفت خدا او را در كتاب خود بوسيله مادرش فرزند ابراهيم خوانده است ، گفت كه به تو آموخت كه مانند اين حديث را روايت كنى ؟ گفت عهدى كه خدا از علماء گرفته كه علم خود را كتمان نكنند،

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا بسدرة المنتهى رساندند و تا به حجابهاى نور، پروردگارم جل جلاله مرا ندا كرد اى محمد تو بنده منى و من پروردگار توام براى من تواضع كن و مرا بپرست و بر من توكل كن و بمن اعتماد كن كه من تو را به بندگى پسنديدم و حبيب و رسول و پيغمبر خود ساختم ، و برادرت على را خليفه و باب پسند كردم ، او است حجت من بر بندگانم و امام خلقم ، باو دوستانم از دشمنانم شناخته شوند و باو حزب شيطان از حزب من جدا شود و باو دينم بر پا گردد و حدودم حفظ شود و احكامم اجراء گردد و بتو و باو و امامان از فرزندانش به بندگانم رحم كنم و به كنيزانم و به قائم از شما زمينم را آباد سازم به تسبيح و تهليل و تقديس و تكبير و تمجيدم و بوسيله او زمين را از دشمنان خود پاك كنم و به دوستانم ارث دهم و باو كلمه كفار بخودم را پست سازم و كلمه خود را برافرازم و باو بندگانم و بلادم را زنده كنم و گنجها و ذخائرش بخواست خودم عيان كنم ، او را بر اسرار و درونها به اراده خود مطلع سازم و به فرشتگان خود كمك دهم تا او را براى اجراى امر من و اعلان دينم تاييد كنند، او است سرپرست بندگانم به درستى و رهبر بندگانم براستى .

٥- محمد بن ابى عمير گويد: در اين مدت طولانى كه با هشام بن حكم در صحبت بودم بهترين استفاده من از وى سخنى بود كه در صفت عصمت امام عليه‌السلام گفت من از او پرسيدم يك روزى از امام كه آيا معصوم است ؟ فرمود آرى گفتم باو كه حقيقت صفت عصمت در او چيست و بچه دليل شناخته شود؟ گفت همه گناهان چهار سبب دارد كه پنجمى براى آنها نيست : حرص و حسد و خشم و شهوت و اينها از او منفى است روا نيست كه او حريص بر اين دنيا باشد با اينكه زير خاتم او است چون آنكه خزينه دار مسلمانانست و ديگر چه حرصى دارد، نميتواند حسود باشد زيرا انسان بر ما فوق خود حسد ميبرد و احدى ما فوق او نيست و چطور بر زير دست خود حسد ميورزد و روا نيست براى هيچ امر دنيا بخشم آيد مگر آنكه براى خدا غضب كند چون كه خداى عز و جل بر او فرض كرده حدود را اقامه كند و در زمينه خدا تحت تأ ثير سرزنش و رقت قرار نگيرد تا حدود خداى عز و جل را اقامه كند و نميتواند پيرو شهوت باشد و دنيا را به آخرت ترجيح دهد زيرا خداى عز و جل آخرت را براى او محبوب كرده چنانچه دنيا را براى ما و او به آخرت نگرد به همان چشمى كه بدنيا نگرد و كسى باشد كه بخاطر روى زشتى روى زيبا را ترك كند و خوراك خوشمزه را براى خوراك تلخ از دست بدهد و جامه نرم را براى جامه زير وانهد و نعمت پايند و باقى را براى دنياى زائل فانى ترك كند.

٦- ابن عباس گفته : چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيمار شد انجمنى از اصحابش نزد او بودند و عمار بن ياسر از ميان آنها برخواست و باو گفت يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت كدام ما ترا غسل دهيم اگر اين پيشامد بوجود آمد؟ فرمود آن وظيفه على بن ابى طالب است زيرا قصد حركت دادن هر عضوى از من كند فرشتگان باو كمك كنند، عرضكرد پدر و مادرم قربانت كى بر شما نماز ميخواند در اين پيشامد؟ فرمود خاموش باش خدايت رحمت كند. سپس پيغمبر فرمود يا ابن ابى طالب چون ديدى جانم از تنم برآمد تو مرا خوب غسل بده و با اين دو پارچه لباسم كفن كن يا در پارچه سفيد مصر و برد يمانى ، كفن بسيار گران بر من مپوش ، مرا برداريد و ببريد تا بر لب گورم نهيد اول كسى كه بمن رحمت فرستد خداست جل جلاله از بالاى عرش ‍ خود سپس جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل در صفوف فرشته ها كه جز خدا شمار آنها نداند نماز بر من گذارند. سپس آنها كه گرد عرشند و سپس اهل آسمانها به ترتيب سپس همه خاندانم و زنان خويش به ترتيب قرابت اشاره اى كنند و سلام دهند مرا به آواز شيون و ناله نيازارند. سپس فرمود اى بلال مردم را جمع كن و رسول خدا عمامه بر سر بست و بر كمان خود تكيه زد و به منبر برآمد و سپاس خدا گفت و او را ستايش كرد و سپس فرمود اى گروههاى اصحابم چه گونه پيغمبرى بودم براى شما، در ميان شما جهاد نكردم ؟ دندانهاى رباعيه ام نشكست پيشانيم بر خاك نيامد؟ گفتند چرا يا رسول اللّه تو شكيبا بودى و از منكرات خدا جلوگير، خدا ترا از ما بهترين پاداش دهد فرمود خدا به شما هم پاداش دهد. سپس فرمود پروردگارم عز و جل حكم كرده و سوگند خورده كه از ستم هيچ ستمكارى نگذرد شما را بخدا هر كدام مظلمه اى در عهده محمد داريد برخيزيد و قصاص كنيد از او قصاص در دار دنيا محبوبتر است از قصاص در آخرت در برابر فرشته ها و پيغمبران ، مردى از آخر مردم بپا خواست بنام سوادة بن قيس و عرضكرد يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت چون از طائف برگشتى پيشوازت آمدم ، سوار ناقه عضباء بودى و تازيانه ممشوق بدستت بود، تازيانه بلند كردى كه به شتر بزنى و به شكم من خورد و نميدانم عمدا بود يا خطاء، فرمود بخدا پناه كه عمدى باشد. سپس فرمود اى بلال برخيز برو منزل فاطمه و تازيانه ممشوق را، بياور بلال ميرفت و در كوچه هاى مدينه فرياد ميزد اى مردم كى است كه هر قصاصى بر عهده دارد پيش از قيامت بپردازد اين خود محمد است كه قصاص خود را پيش از قيامت ميپردازد، بلال در خانه فاطمه عليه‌السلام را كوبيد و مى گفت اى فاطمه برخيز نميدانى كه پدرت تازيانه ممشوق را ميخواهد، فاطمه آمد و مى گفت پدرم به تازيانه ممشوق چه كار دارد، امروز روز تازيانه نيست بلال گفت اى فاطمه نميدانى كه پدرت به منبر برآمده و با اهل دين و دنيا وداع ميكند، فاطمه فرياد كشيد و گفت واى از اين غم اين غم تو پدر بزرگوارم ، كى سرپرست فقراء و مساكين و ابن سبيل است اى محبوب خدا و محبوب دلها. سپس تازيانه را به بلال داد و او آمد و به رسول خدا داد و آن حضرت فرمود اين شيخ كجا است ، او برخواست و گفت اين منم يا رسول اللّه پدر و مادرم قربانت ، فرمود نزد من بيا و از من قصاص كن تا راضى شوى ، شيخ گفت شكمت را برايم ؟ برهنه كن رسول خدا شكم گشود و شيخ گفت پدر و مادرم قربانت اجازه ميدهى دو لب بر شكم مباركت نهم به او اجازه داد بوسه زد و گفت به محل قصاص از شكم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پناه برم از دوزخ ، رسول خدا فرمود اى سوادة بن قيس از من درگذشتى يا قصاص ميكنى ؟ عرضكرد يا رسول اللّه درگذشتم ، پيغمبر فرمود خدايا از سوادة بن قيس بگذر چنانچه از پيغمبرت محمد درگذشت . سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخواست و وارد خانه ام سلمه شد و ميفرمود خدايا امت محمد را از آتش سالم دار و حساب را بر آنها آسان كن ، ام سلمه گفت يا رسول اللّه چه شده كه ترا غمنده بينم و رنگ پريده ؟ فرمود هم اكنون خبر مرگ خود را شنيدم سلام بر تو در اين دنيا بعد از امروز ديگر هرگز آواز محمد را نشنوى ام سلمه گفت واى از اين اندوه و دريغا بر تو اى محمد. سپس آن حضرت فرمود دوست دل و نور چشمم فاطمه را بگوئيد بيايد، فاطمه عليه‌السلام آمد و ميگفت جانم قربانت و رويم فداى رويت پدر جان يك كلمه با من سخن بگو، من مى بينم كه از دنيا ميروى و عساكر مرگ ترا سخت در ميان گرفته اند، فرمود دختر جان من از تو جدا ميشوم سلام من بر تو عرضكرد پدر جان روز قيامت كجا ديدارت كنم ؟ فرمود نزد حساب عرضكرد اگر آنجا نشد؟ فرمود در موقف شفاعت امتم ، عرضكرد اگر آنجا ترا نديدم ؟ فرمود نزد صراط كه جبرئيل در سمت راست من و ميكائيل در سمت چپ و فرشته ها دنبال سر و جلو روى منند و فرياد ميكشند پروردگارا امت محمد را از دوزخ نگهدار و حساب را بر آنها آسان كن ، فاطمه فرمود پس مادرم خديجه كجا است ؟ فرمود در كاخى كه چهار در به بهشت دارد. سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيهوش شد و بلال وارد شد و مى گفت الصلاة رحمك اللّه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد و نماز مختصرى با مردم خواند و فرمود على بن ابى طالب و اسامة بن زيد را برايم بخوانيد و هر دو آمدند و آن حضرت دستى بر شانه على گذاشت و ديگرى بر شانه اسامه و فرمود مرا نزد فاطمه بريد او را نزد فاطمه آوردند و سر به دامن او نهاد و حسن و حسين با گريه و شيون آمدند و ميگفتند جان ما قربانت و روى ما سپر رويت باد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود يا على اينها كيانند؟ فرمود اين دو فرزندت حسن و حسين اند آنها را در آغوش گرفت و بوسيد و حسن بيشتر مى گريست فرمود اى حسن بس كن كه برسول خدا سخت مى گذرد، ملك الموت نازل شد و گفت درود بر تو يا رسول اللّه باو جواب داد و فرمود من بتو حاجتى دارم عرضكرد چه حاجتى يا نبى اللّه ؟ فرمود حاجتم اينست كه جان مرا نگيرى تا دوستم جبرئيل بيايد و بر من سلام دهد و بر او سلام دهم ملك الموت با فرياد وا محمداه بيرون رفت و در هوا به جبرئيل برخورد جبرئيل باو گفت اى ملك الموت جان محمد را گرفتى ؟ گفت نه اى جبرئيل از من خواست كه نگيرم تا ترا ديدار كند و بر او سلام دهى و بتو سلام دهد. جبرئيل گفت مگر نمى بينى كه درهاى آسمانها گشوده است براى روح محمد، نه بينى كه حوريان بهشت خود را براى محمد آرايش كردند، جبرئيل نازل شد و گفت السلام عليك يا أ با القاسم فرمود و عليك السلام يا جبرئيل اى دوست من نزديكم بيا نزديك او رفت و ملك الموت آمد جبرئيل گفت وصيت خدا را در باره روح محمد مراعات كن ، جبرئيل سمت راست و ميكائيل سمت چپ او بود و ملك الموت جان او را گرفت ، چون روى رسول خدا را باز كرد آن حضرت به جبرئيل نگاه كرد و باو گفت در اين سختى دست از من برداشتى ، عرضكرد اى محمد تو ميميرى و همه نفوس مرگ را ميچشند. از ابن عباس روايت است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين بيمارى ميفرمود دوست مرا برايم بخوانيد و هر مردى را دعوت ميكردند، از او رو مى گردانيد به فاطمه عليه‌السلام گفتند برو على را بياور گمان نداريم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جز او را بخواهد فاطمه دنبال على عليه‌السلام فرستاد چون وارد شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو چشم گشود و رويش برافروخت و فرمود بيا بيا نزد من اى على و او را نزديك خود خواست تا دستش را گرفت و او را بالاى سر خود نشانيد و بيهوش شد و حسن و حسين آمدند و شيون و گريه ميكردند تا خود را روى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انداختند على عليه‌السلام خواست آنها را كنار كند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهوش آمد و فرمود اى على بگذار آنها را ببويم و مرا ببويند، از آنها توشه گيرم و از من توشه گيرند آنها پس از من محققا ستم كشند و بظلم كشته شوند لعنت خدا بر كسى كه بدانها ستم كند تا سه بار اين را گفت و دست دراز كرد و على را درون بستر خود كشيد و لب بر لبش نهاد و با او رازى طولانى گفت تا جان پاكش برآمد و على از زير بسترش بيرون شد و گفت اعظم اللّه اجوركم در باره پيغمبر كه خدا جانش را گرفت و آواز شيون و گريه برخواست به امير المؤمنين عليه‌السلام گفتند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با تو چه راز گفت وقتى تو را درون بستر خود برد؟ فرمود هزار باب بمن آموخت كه از هر بابى هزار باب مى گشايد.

٧- امام صادق عليه‌السلام فرمود : چهار هزار فرشته فرود آمدند و ميخواستند همراه حسين عليه‌السلام نبرد كنند و اجازه نبرد نيافتند و برگشتند كسب اجازه كنند باز كه فرود آمدند حسين عليه‌السلام كشته شده بود و آنها ژوليده و خاك آلوده نزد قبرش باشند و باو تا قيامت بگريند و رئيس آنها فرشته ايست بنام منصور و صلى اللّه على محمد و آله .

# مجلس نود و سوم روز جمعه دوازدهم شعبان ٣٦٨

در اين روز اصحاب جلسه و مشايخ خدمت شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى رضي‌الله‌عنه گرد آمدند و از او خواستند كه دين اماميه را بطور مختصر براى آنها ديكته كند و او در جواب گفت : دين اماميه همان اقرار به يگانگى خداى تعالى ذكره است با نفى تشبيه و تنزيه او از آنچه شايسته او نيست و اقرار به پيغمبران خدا و رسل و حجج و فرشته ها و كتب او و اقرار به اينكه محمد سيد انبياء و مرسلين است و افضل آنها است و همه فرشتگان مقرب و او خاتم انبياء است و پس از او تا قيامت پيغمبرى نيست و همه انبياء و ائمه بهتر از فرشتگانند و همه معصومند و از هر آلودگى و پليدى پاكند و قصد گناه صغيره و كبيره نكنند و مرتكب آن نشوند و امان اهل زمينند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند و ستونهاى سازمان اسلام پنج است نماز، زكات روزه ، حج و ولايت پيغمبر و ائمه بعد از او كه دوازده اند اول آنها امير المؤمنين على بن ابى طالب است و بعد حسن و حسين ، على بن الحسين و باقر محمد بن على ، صادق جعفر بن محمد، كاظم موسى بن جعفر، رضا على بن موسى ، جواد محمد بن على ، هادى على بن محمد. سپس عسكرى حسن بن على و بعد حجة بن حسن بن على عليه‌السلام و اقرار به اينكه ايشان همان اولو الامرى هستند كه خداى عز و جل دستور طاعت آنها داده و فرموده پيروى كنيد از خدا و پيروى كنيد از رسول و اولو الامر خود و طاعت آنها طاعت خداست و معصيتشان معصيت خدا، دوستشان دوست خداست و دشمنشان دشمن خداى عز و جل دوستى ذريه پيغمبر كه به روش پدران پاك خود باشند فريضه ايست واجب بر گردن بندگان تا قيامت و آن مزد نبوتست براى گفته خداى عز و جل (شورى - ٢٣) بگو از شما مزدى نخواهم جز دوستى خويشانم . اعتراف باينكه اسلام اقرار به شهادتين است و ايمان اقرار به زبان و تصميم با دل و عمل با اعضاى تن است و ايمان جز همين نيست ، هر كه شهادتين گويد مال و خونش محفوظ است جز براى احقاق حق و حسابش با خداست . اقرار به سؤ ال و جواب در قبر هنگام دفن ميت و به منكر و نكير و به عذاب قبر، اقرار به آفريده شدن بهشت و دوزخ و اقرار به معراج پيغمبر تا آسمان هفتم و از آنجا به سدرة المنتهى و از آنجا به حجب نور و راز گوئى با خداى عز و جل و اينكه با تن و جان بدرستى و حقيقت بالا رفته نه خواب ديده باشد و اين براى آن نبوده كه خدا در مكانى است كه رفت زيرا خدا برتر است از مكان ولى خداى عز و جل او را بالا برد براى احترام و ترفيع مقام و براى نمودن ملكوت آسمانها بوى چنانچه ملكوت زمين را تا نمود عظمت خدا را در آنها مشاهده كند و به امتش از آنچه ديده از آيات و علامات علويه گزارش دهد. و اقرار به حوض و شفاعت براى گنهكاران مرتكب كبيره اقرار به صراط و حساب و ميزان و لوح و قلم و عرش و كرسى .

و اقرار به اينكه نماز ستون دين است و اول عملى است كه روز قيامت بنده از آن بازپرسى شود و اول عملى است پس از معرفت كه بنده مسئول آنست و اگر قبول شود اعمال ديگر قبول شوند و اگر رد شود اعمال ديگر رد شوند و نمازهاى واجب شبانه روزى پنج نمازند و هفده ركعت ، ظهر چهار ركعت ، عصر چهار ركعت و مغرب سه ركعت و عشاء چهار ركعت و صبح دو ركعت ، نافله دو برابر فريضه است سى و چهار ركعت ، هشت ركعت پيش از ظهر و هشت ركعت پيش از عصر، چهار ركعت بعد از مغرب و دو ركعت نشسته بعد از عشاء كه يك ركعت محسوبند و آن بجاى وتر است براى كسى كه در آخر شب وتر را درك نكند، نماز شب هشت ركعت است و هر دو ركعت به يك سلام و شفع دو ركعت به يك سلام و وتر يك ركعت و نافله صبح دو ركعت و همه فرائض و نوافل در شبانه روز پنجاه و يك ركعت است ، اذان و اقامه دو به دو هستند و واجبات نماز هفت است وقت و طهارت و رو به قبله بودن و ركوع و سجود و دعاء و قنوت در هر نماز واجب و مستحب در ركعت دوم است پيش از ركوع و بعد از قرائت حمد و سوره و در ذكر آن كافى است رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم و سه سبحان اللّه هم در آن كافى است و اگر نمازگزار بخواهد نام امامها را در قنوتش ببرد و به آنها صلوات فرستد مختصر كند، تكبيرة الاحرام يكى است و هفت بهتر است و مستحب است بلند خواندن بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در حمد و سوره و آن آيه ايست از قرآن و به اسم اعظم خدا از سياهى چشم به سفيدى آن نزديكتر است و مستحب است در هر تكبير نماز دو دست را بلند كرد و آن زينت نماز است و قرائت دو ركعت اول فريضه حمد و سوره است و نبايد از سوره هاى عزيمه خواند كه در آنها سجده واجب است كه آن سجده در لقمان و حم سجده و النجم و سوره (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ )است و يك سوره( لايلاف يا أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ و الضحى و أَ لَمْ نَشْرحْ )نباشد كه دو سوره يكى محسوبند و به يكى از آنها در نماز واجب اكتفاء نشود هر كه بخواهد از آنها در نماز واجب بخواند بايد ايلاف و أ لم تر كيف را در يك ركعت بخواند يا الضحى و الم نشرح را با هم در يك ركعت و دو سوره ديگر با هم در يك ركعت فريضه روا نيست ولى در نافله هر چه خواهند بخوانند و از سوره هاى عزيمه هم بخوانند زيرا آنها در فريضه ممنوعند و مستحب است در نماز ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقين خواند كه سنت بر آن جاريست و ذكر ركوع و سجود سه تسبيح است پنج احسن است و هفت افضل و يك تسبيح تمام در ركوع و سجود براى بيمار و شتابزده كافى است و هر كه بدون اين عذر يك تسبيح كم گذارد ثلث نمازش ‍ كم است و اگر دو تسبيح كم گذارد دو ثلث نمازش كاسته شود و اگر هيچ تسبيح نگويد نماز ندارد مگر بجاى آن به همان اندازه لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ يا اللّه اكبر يا صلوات بر پيغمبر بگويد كه مجريست و در تشهد همان اداى شهادتين كافى است و بيش از آن براى عبادتست و سلام در نماز يكى كافى است كه برابر قبله ادا كند و با چشمش اشاره به سمت راست كند هر كه در جماعت مخالفين است دو سلام به سمت راست و چپش ادا كند چنانچه آنها كنند براى تقيه ، براى نماز گذار سزد كه پس از هر نماز واجب تسبيح فاطمه زهراء گويد ٣٤ اللّه اكبر ٣٣ سبحان اللّه ٣٣ الحمد للّه هر كس پس از نماز واجب پيش از آنكه زانو بردارد چنين كند خدايش بيامرزد سپس صلوات بر پيغمبر و امامان فرستد و براى خود هر چه خواهد دعا كند و بعد از دعا سجده شكر كند و سه بار شكرا للّه بگويد و آن را ترك نكند مگر مخالفى حاضر باشد و تقيه كند و دست بسته نماز نخواند و آمين نگويد بعد از سوره حمد و در سجده كردن زانوها را پيش از دستها بر زمين نگذارد، سجده روا نيست مگر بر زمين و آنچه از زمين رويد غير از خوردنى و پوشيدنى و باكى نيست بر نماز در لباس از موى و كرك هر حيوانى كه گوشتش خوردنى است و آنچه خورده نشود نماز در مو و كركش روا نيست جز در مورد رخصت كه نماز در سنجاب و سمور و فنك و خز است و بهتر است كه در آنها هم نماز خوانده نشود ولى هر كه بخواند درست است ولى در پوست روباه نماز جائز نيست مگر در حال تقيه يا اضطرار، قاطع نماز خروج ريح است از نمازگزار يا ديگر آنچه وضوء را باطل كند يا بيادش آيد كه وضوء ندارد يا آزار وضويى بيند كه نتواند در نماز بر آن صبر كند يا خون دماغ شود و خون بسيار از او به روى بريزد يا رو از قبله برگرداند تا باندازه‏اى كه پشت سرش كسى را بيند و چيزى نماز مسلمان را نبرد چون سگ يا زن كه از برابرش عبور كند يا چيز ديگرى در نافله حكم شك و سهو نيست هر كه در نافله شك كند تكليفى ندارد بهر چه خواهد بنا گذارد (بر اقل يا اكثر) حكم شك منحصر در نماز واجب است هر كه در دو ركعت اول شك كند نماز را اعاده كند، هر كه در نماز مغرب شك كند نماز را اعاده كند، هر كه ميان سه و چهار شك كند بنا بر اكثر نهد و چون سلام گفت آنچه گمان كم شدن دارد تمام كند و سجده سهو بر نماز گذار واجب نشود مگر براى قيام در حال قعود يا قعود در جاى قيام يا ترك تشهد يا شك در زيادى و كمى نماز بعد از سلام و دو سجده سهو پس از سلام است و در آنها گويد بسم اللّه و باللّه السلام عليك ايها النبى و رحمة اللّه و بركاته اما در سجده قرآن گويند لا اله الا اللّه حقا حقا لا اله الا اللّه ايمانا و تصديقا لا اله الا اللّه عبودية و رقا سجدت لك يا رب تعبدا و رقا لا مستنكفا و لا مستكبرا بل انا عبد ذليل خائف مستجير و چون سر بردارد اللّه اكبر گويد و از نماز بنده پذيرفته نشود مگر آنچه را از دل بدان متوجه است و بسا است از نمازى ربع يا ثلث يا نصف يا كمتر يا بيشتر قبول شود ولى خداى عز و جل آن را با نافله درست كند و سزاوارتر مردم براى امامت جماعت قرآن‏دان‏تر آنها است و اگر در دانستن قرآن مساويند آنكه پيشتر هجرت داشته و اگر در هجرت مساويند سن مقدم است و اگر در سن هم برابرند خوشروتر مقدم است و صاحب مسجد در مسجد خود اولى به امامت است و هر كه امام جماعت مردمى شود و در آنها اعلم از او باشد تا قيامت كارشان به پستى رود جماعت در روز جمعه واجب، است و در روزهاى ديگر مستحب است و هر كه آن را وانهد و از آن و از جماعت مسلمانان روگردان باشد بدون عذر نماز ندارد، نماز جمعه از نه طائفه ساقط است، نابالغ، پير، ديوانه، مسافر، بنده، زن، بيمار، كور و كسى كه دو فرسخ از محل نماز جمعه دور است. نماز جماعت بيست و پنج بار بهتر است از فرادى، نماز واجب در سفر دو ركعت است مگر نماز مغرب كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را بحال خود وانهاد در سفر و حضر، در سفر نافله‏هاى روز ساقط است و نوافل شب ترك نشود و نماز شب را از اول شب نتوان خواند مگر در سفر و اگر قضاى آن را بخوانند بهتر است كه سر شب بخوانند و سفرى كه در آن نماز شكسته و روزه افطار شود هشت فرسخ است و اگر تا چهار فرسخ سفر كند و نخواهد همان روز برگردد مخير است كه شكسته بخواند يا تمام و اگر قصد دارد همان روز برگردد شكسته خواندن واجب است بر او، هر كه سفرش معصيت است بايد تمام بخواند و روزه هم بدارد، كسى كه در سفر تمام بخواند چون كسى است كه در وطن شكسته بخواند و كسانى كه بايد در سفر تمام بخوانند و روزه بدارند مكاريست و مكرى و حامل پست و چوپان و كشتى ران كه اين كارهاى سفرى شغل آنها است و شكارچى اگر براى محض تفريح و خوشگذرانى شكار رود بايد تمام بخواند و روزه بگيرد و اگر براى اداره زندگى عيالش باشد نماز و روزه‏اش شكسته است، روزه سفر بقصد تبرع نيكوكارى نيست مسافر بى‏روزه در روز ماه رمضان حق جماع ندارد، نماز سه قسمت است يك ثلث طهارتست و يك ثلث ركوع است و يك ثلث سجود و نماز بى‏طهارت درست نيست، وضوء يك بار يك بار شسته مى‏شود و اگر دو بار شسته شود اين جائز است جز آنكه اجرى ندارد هر آبى پاك است تا دانسته شود كه نجس است، آب را تباه نكند مگر جانورى كه خون روان دارد، وضوء با گلاب و غسل جنابت با گلاب جائز است ولى آبى كه با آفتاب گرم شده وضوء با آن روا ولى بد است و هم شستن لباس و غسل جنابت با آن بد است زيرا مورث برص است، آب باندازه كر را چيزى نجس نكند و كر هزار و دويست رطل مدنى است و روايت شده كه كر مقدار سه وجب طول در سه وجب عرض در سه وجب عمق است، آب چاه همه‏اش پاك است تا چيزى در آن افتد كه آن را نجس كند، آب دريا همه پاك است، وضوء را باطل نكند مگر آنچه از دو سوراخ پائين درآيد از بول و غائط و باد و منى و خوابى كه هوش را ببرد و مسح روى عمامه يا كلاه روانيست و نه روى كفش و جوراب مگر از ترس دشمن يا برفى كه بترسند پاها را زيان زند كه بر روى كفش بجاى پا مسح كنند و بر جبيره شكسته هم مسح رواست، عائشه از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه دريغ‏خورترين مردم در قيامت كسى است كه وضويش را روى پوست ديگرى بيند، عايشه گفت اگر بر پشت جانورى در بيابان مسح كنم به است از مسح بر موزه و كفش، هر كه آب ندارد تيمم كند چنانچه خدا فرموده (مائده) تيمم كنيد بر صعيد طيب- صعيد زمين بلند است و طيب آنست كه آب از آن سرازير شده- چون كسى خواهد تيمم كند يك بار دست بر زمين زند و آنها را بتكاند و رويش را با آنها مسح كند. و سپس دست چپ بر زمين زند و با آن دست راست را از مچ تا سر انگشتان مسح كند سپس دست راست بر زمين زند و دست چپ را از مرفق تا سر انگشتان مسح كند و در روايت است كه جبين و دو ابرو را مسح كند و پشت دو دست را و مشايخ ما بر اين عقيده رفته‏اند، هر چه وضوء را بشكند تيمم را هم بشكند و به علاوه تمكن از آب تيمم را بشكند، هر كه تيمم كند و نماز بخواند و آب يابد در وقت باشد يا وقت گذشته باشد اعاده ندارد زيرا تيمم يكى از دو طهارت است و بايد براى نماز ديگر وضوء سازد و باكى ندارد كه شخص با يك وضوء نماز شب و روز را همه بخواند تا حدثى از او سر نزده و تيمم هم تا حدثى نديده و يا به‏آب نرسيده چنين است، غسل در هفده جا است شب ١٧ و ٢١ و ٢٣ ماه رمضان و براى عيدين و دخول حرمين و وقت احرام و غسل زيارت و غسل دخول به خانه كعبه و روز ترويه و عرفه و غسل ميت و غسل مس ميت بر كسى كه او را غسل داده يا كفن كرده يا بعد از سرد شدن مس كرده، غسل روز جمعه و غسل آفتاب گرفتن در همه قرص خورشيد در صورتى كه از آن مطلع نشده، غسل جنابت واجب است و غسل حيض زيرا امام صادق عليه‌السلام فرمود غسل جنابت و حيض يكى است، هر غسل پيش از آن وضوء، دارد جز غسل جنابت كه فرض است و چون دو فرض لازم آيد بزرگتر از كوچكتر كافى است، هر كه خواهد غسل جنابت كند بكوشد كه پيش از آن بشاشد تا هر چه منى در احليلش بجا مانده درآيد و پيش از آنكه دست در ظرف آب كند سه بار آن را بشويد سپس استنجاء كند و فرج خود را بشويد و سه مشت آب بر سر خود ريزد و با انگشت مويها را بر هم زند تا آب به همه بيخ موها رسد. سپس ظرف آب را بردارد و بر سر و بدنش دو بار دو بار بريزد و دست بر همه تن كشد و دو گوش را با انگشت بخاود و آب بهر جا رسد آن را پاك كرده باشد و چون جنب يك بار در آب فرو رود بجاى غسل او باشد و اگر زير باران ايستد تا سراپا شسته شود غسل او محسوبست ، هر كه خواهد در غسل جنابت مضمضه يا استنشاق كند روا باشد ولى واجب نيست زيرا غسل بر برون تنست نه درون آن جز آنكه اگر خواهد پيش از غسل بخورد يا بنوشد روا نبود جز آنكه دو دستش را بشويد و مضمضه و استنشاق كند كه اگر پيش از آن بخورد يا بنوشد بسا باشد پيس شود و چون جنب در جامه خود عرق كند و جنابت از حلال باشد نماز در آن رواست و اگر از حرام باشد روا نيست كمتر حيض سه روز است و بيشترش ده روز، كمتر طهر ده روز است و بيشتر آن اندازه ندارد حد اكثر نفاس كه در آن از عبادت باز نشيند هجده روز است و يك روز تا دو روز هم استظهار كند مگر پيش از آن پاك شود، زكات در نه چيز واجب است گندم ، جو، خرما و مويز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جز اينها در گذشته ، زكات را بايد به شيعه داد و به پدر و مادر و فرزند و شوهر و زوجه و مملوك و واجب النفقه ديگر نتوان داد- خمس در اندازه يك دينار طلا از گنج و معدن و غوص و غنيمت جنگ واجب است و حق خدا و رسول و ذى القربى است از توانگران و حق فقيران و يتيمان مساكين و ابن سبيل از مسلمانان و روزه سال سه روز است از هر ماه پنجشنبه اول و چهارشنبه ميانه و پنجشنبه دهه آخر ماه ، روزه ماه رمضان واجب است و برؤ يت ثابت شود نه به رأ ى و گمان هر كه بى رؤ يت رؤ يت روزه دارد و يا افطار كند مخالف دين اماميه است و شهادت زنان در طلاق و رؤ يت هلال پذيرفته نيست و نماز ماه رمضان چون نماز ماههاى ديگر است و هر كه خواهد بيفزايد شبى بيست ركعت نافله بخواند كه هشت ركعتش ميان مغرب و عشاء باشد تا شب بيستم ماه و سپس شبى سى ركعت بخواند كه هشت ركعت ميان مغرب و عشاء باشد و بيست و دو ركعت بعد از عشاء و در هر ركعت حمد بخواند و هر چه از قرآن تواند جز در شب ٢١ و ٢٣ كه مستحب است احياء كرد و صد ركعت نماز خواند در هر ركعت حمد و ده بار( قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ )و هر كه اين دو شب را در مذاكره و علم احياء كند بهتر باشد و سزاوار است براى هر كسى كه شب عيد فطر پس ‍ از نماز مغرب به سجده رود و گويد يا ذا الطول يا ذا الحول يا مصطفى محمد و ناصره صل على محمد و آل محمد و اغفر لى كل ذنب اذنبته و نسيته و هو عندك فى كتاب مبين . سپس صد بار گويد اتوب الى اللّه عز و جل و بعد از مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز عيد و ظهر و عصر روز عيد اين تكبيرات ايام تشريق را بگويد اللّه اكبر اللّه اكبر لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و اللّه اكبر اللّه اكبر و الحمد للّه على ما هدانا و الحمد للّه على ما ابلانا ديگر در آن نگويد و رزقنا من بهيمة الانعام كه مخصوص ايام تشريق است ، زكات فطر واجب است بر هر مردى كه از طرف خود و نانخوران خود از خرد و بزرگ و آزاد و بنده و مرد و زن يك صاع خرما يا كشمش يا گندم يا جو بدهد و بهتر همان خرما است ، صاع چهار مد است و مد دويست و نود درهم و نيم است و مى شود دو هزار و صد و هفتاد درهم عراقى و ميتواند بهاى آن را طلا يا نقره دهد و ميتواند از خود و همه عيال خود را به يكى دهد ولى يك فطره را بدو تن نتوان داد و باكى نيست كه فطره را از روز اول ماه رمضان تا آخر آن بپردازد و آن زكات باشد تا نماز عيد را بخواند و اگر بعد از نماز دو باره داد آن سابقى صدقه باشد و بهترين وقتش ‍ روز آخر ماه رمضانست هر كس مملوكى دارد چه مسلمان و چه ذمى بايد فطره او را بدهد و اگر تا پيش از ظهر روز فطر نوزادى آورد بايد فطره او را بدهد و اگر بعد از ظهر بزايد فطره ندارد و همچنين است مسلمان شدن پيش از زوال و بعد از آن . حج بر سه وجه است قران ، افراد و تمتع كه بعد از آن حج باشد و اهل مكه و حاضران آن نتوانند حج تمتع گزارند و بايد يا حج قران كنند يا افراد چون خدا فرمايد (بقره) اين حج تمتع براى كسى است كه خاندانش حاضران مسجد الحرام نيستند و ميزان حاضران آن تا مسافت چهل و هشت ميل (

١٦- فرسخ) است و هر كه از اين اندازه دورتر است بايد حج تمتع گذارد و حج ديگرى قبول نيست اول احرام از مسلخ است و دومش عمره است و اول افضل است رسول خدا ميقات اهل عراق را عقيق مقرر كرد و براى اهل طائف قرن المنازل و براى اهل يمن ، يلملم و براى اهل شام مهيعه كه جحفه باشد و براى اهل مدينه ذو الحليفه كه مسجد شجره است ، احرام قبل از ميقات جائز نيست مگر براى علتى يا تقيه ، واجبات حج هفت است احرام ، چهار تلبيه كه اين است لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة و الملك لك لا شريك لك و جز اين تلبيه مستحب است و سزاست كه محرم بسيار گويد لبيك ذا المعارج لبيك كه آن تلبيه پيغمبر است طواف بر خانه واجب است با دو ركعت در مقام ابراهيم عليه‌السلام سعى ميان صفا و مروه واجب است وقوف به عرفه واجب است ، وقوف به مشعر واجب است ، قربانى تمتع واجب است و جز اينها از مناسك حج مستحب است هر كه روز ترويه هنگام زوال شمس را درك كند تا شب حج تمتع را درك كرده و هر كه روز عيد مشعر را تا پنج تن در آنند درك كند حج را درك كرده شتر قربانى نبايد كمتر از پنج سال تمام داشته باشد ولى گاو و بزى كه در سال دوم وارد شده كافى است و بره اى كه شش ماه تمام دارد كافى است و قربانى نبايد معيوب باشد و يك ماده گاو از پنج تن از يك خاندان كافى است و نره گاو از يكى كافى است و ماده شتر از هفت كس و نره شتر از ده كس و لو بيگانه باشند، چپش از مرد و خاندانش كفايت كند و چون قربانى ناياب شود يك گوسفند از هفتاد كس بس باشد، قربانى را سه سهم كنند يكى را خود بخورند و ثلثى را هديه دهند و ثلثى را صدقه به فقراء، روزه در ايام تشريق (١١- ١٣ ذيحجه) روا نيست كه ايام خوردن و نوشيدن و همسر بودنست و سنت افطار روز عيد قربان بعد از نماز عيد است و در روز عيد فطر پيش از رفتن به نماز و تكبيرات ايام تشريق در منى دنبال پانزده نماز است از ظهر روز عيد تا صبح روز چهارم و در شهرهاى ديگر دنبال ده نماز است از ظهر روز عيد تا صبح روز سوم . فرج زنان بسه وجه حلال گردد، نكاح دائم كه ميراث دارد، نكاح منقطع كه ميراث ندارد و ملك يمين ، كسى بر زن ولايت ندارد مگر پدرش تا باكره است و اگر بيوه باشد هيچ كس بر او ولايت ندارد و پدر و جز پدر او را تزويج نكنند مگر بكسى كه خودش راضى باشد به صداق معين و طلاق واقع نشود جز طبق كتاب و سنت و قسم به طلاق و عتق صحيح نيست ، پيش از نكاح طلاقى نباشد و پيش از ملك عتقى نيست ، عتق بايد بقصد قربت باشد، وصيت جز در ثلث مال درست نيست و هر كه به بيشتر وصيت كند به همان ثلث برگردد و شايسته است مسلمان براى خويشان خود كه ارث نبرند چيزى وصيت كند كم يا بيش و هر كه چنين نكند عمرش به گناه ختم شده ، سهام ميراث از شش فزون نشود و احدى با وجود فرزند و پدر و مادر ارث نبرد جز زوج يا زوجه ، مسلمان از كافر ارث برد و كافر از مسلمان ارث نبرد، پسر زنى كه لعان شده به پدر ارث ندهد و به خويشان پدرى ولى مادر از او ارث برد اگر نباشد اخوان و خويشان مادرى وارث او باشند و اگر چنين پدرى ولى مادر از او ارث برد اگر نباشد اخوان و خويشان مادرى وارث او باشند و اگر چنين پدرى پس از لعان اعتراف بدان ولد كند به اوى ملحق گردد ولى زن باو بر نگردد اگر اين پدر مرد پسر از او ارث برد ولى او از چنين پسرى ارث نبرد. از شرايط دين اماميه است يقين ، اخلاص ، توكل ، رضا، تسليم ، ورع ، اجتهاد، زهد، عبادت ، صدق ، وفاء، اداى امانت به بر و فاجر و لو قاتل حسين عليه‌السلام، بر به والدين ، استعمال مروت و صبر و شجاعت و اجتناب محرمات و قطع طمع از آنچه در دست مردم است ، امر به معروف و نهى از منكر و جهاد در راه خدا با جان و مال با وجود شرائط آن و مواسات با برادران و عوض دادن به احسان و شكر نعمت ده و ستايش نيكوئى كننده و قناعت و صله رحم و حرمت دارى پدر و مادر و خوش همسايگى و انصاف و ايثار و همنشينى نيكان و دورى از بدان و معاشرت مردم به خوشى و سلام كردن بر همه كس با اعتقاد به اينكه سلام خدا به ظالمان نميرسد و احترام مسلمان سابقه دار و احترام بزرگتر و مهربانى با كوچكتر و احترام بزرگ هر قومى و تواضع و خشوع و بسيار ذكر خدا كردن و قرآن خواندن و دعا و چشم پوشى و تحمل و مدارا و تقيه و خوش صحبت بودن و خشم فرو خوردن و مهرورزى با فقراء و مساكين و هم زندگى بودن با آنها و پرهيزكارى نسبت بخدا در نهان و عيان و خوشرفتارى با زنان و مملوكان و دم بستن جز از خوب گفتن و خوش گمانى بخداى عز و جل و پشيمانى از گناه و بكار بستن جود و بخشش و اعتراف به تقصير و بكار بردن همه مكارم اخلاق و خلق خوب در امور دين و دنيا و كناره گيرى از كارها و اخلاق بد، كلى و جزئى و اجتناب از غضب و خشم و حميت و تعصب و تكبر و ترك زورگوئى و خوار شمردن مردم و بخود باليدن و خودبينى و بيشرمى و هرزگى و زنا و قطع رحم و حسد و آز و شكم خوارگى و طمع و بد خلقى و نادانى و سفاهت و دروغ و خيانت و فسق و نابكارى و قسم دروغ و نهان داشتن گواهى و گواهى ناحق و غيبت و بهتان و سخن چينى و دشنام و لعن گوئى و طعن و نيرنگ و فريب و پيمان گسلى و بد قولى و قتل ناحق و ستم و سخت دلى و ناسپاسى و نفاق و ريا و زنا و لواط و خود نمائى و فرار از جهاد و تعرب پس از هجرت و ناسپاسى پدر و مادر و كلاهبردارى و مال يتيم خوردن بناحق و بد نام كردن زنان پارسا اين خلاصه دين اماميه است كه شتابانه بيان شد، گفت كه من شرح و تفسير آن را هم اگر خدا توفيق مراجعت از مقصد خودم را به نيشابور داد بيان ميكنم ان شاء اللّه و لا حول و لا قوة الا باللّه العلى العظيم و صلى اللّه على محمد و آله و سلم . بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- امام صادق عليه‌السلام فرمود در ماه رمضان هر شب هزار بار سوره( إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ )بخوان و شب بيست و سوم دل محكم كن و گوش باز كن و عجايب بشنو از آنچه بينى ، گفت كه مردى به امام باقر عليه‌السلام عرض كرد يا ابن رسول اللّه چگونه بدانم كه شب قدر در هر سال هست ، فرمود از اول ماه رمضان هر شب سوره دخان را بخوان و شب بيست و سوم آنچه را از آن پرسيدى به چشم خود ببين و باور كن . از امام ششم روايت شده كه صبح شب قدر هم چون شب آنست عبادت كن و بكوش .

# مجلس نود و چهارم روز سه شنبه هفدهم شعبان ٣٦٨ در مشهد مقدس على ساكنه السلام درطى مسافرت او بما وراء النهر

١- عبد العظيم گويد: شنيدم امام محمد تقى ميفرمود كسى نباشد كه بزيارت پدرم رود و از باران يا سرما و گرما آزار بيند جز آنكه خدا تنش را بر آتش حرام كند.

٢- اسماعيل بن فضل هاشمى گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه چطور وقتى موسى بن عمران ريسمانها و عصاهاى جادوگران را ديد در خود احساس ترس كرد و ابراهيم را كه در منجنيق نهادند و ب آتش انداختند در خود احساس ترس نكرد؟ فرمود چون ابراهيم ب آتش افكنده شد اعتماد بحجج الهى داشت كه در پشت او بودند و موسى چنين نبود براى همين احساس ترس كرد و ابراهيم احساس ‍ ترس نكرد.

٣- ابو هدبه گويد: ديدم انس بن مالك دستمالى بر سر بسته از سببش پرسيدم گفت بر اثر نفرين على بن ابى طالب است گفتم چطور؟ گفت من خدمتكار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم مرغ بريانى به آن حضرت هديه كردند، فرمود خدايا دوست تر مردم را نزد خودت و خودم برسان تا با من از اين پرنده بخورد على عليه‌السلام آمد و من گفتم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كارى دارد و او را راه ندادم به انتظار اينكه يكى از قوم خودم برسد باز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان دعا را تكرار كرد و دوباره على عليه‌السلام آمد و من همان را گفتم بانتظار مردى از قوم خودم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى بار سوم همان دعا را كرد و باز هم على عليه‌السلام آمد و من همان را گفتم و على فرياد برداشت كه رسول خدا چه كارى دارد كه مرا نميپذيرد؟ آوازش ‍ بگوش پيغمبر رسيد و فرمود اى انس اين كيست ؟ گفتم على بن ابى طالب است گفت به او اجازه بده چون وارد شد فرمود اى على من سه بار بدرگاه خدا دعا كردم كه محبوبترين خلقش نزد او و خودم بيايد و بامن از اين پرنده بخورد و اگر در اين بار سوم نيامده بودى تو را بنام دعوت ميكردم عرضكرد، يا رسول اللّه من بار سوم است كه آمدم و انس مرا برگردانده و مى گفت رسول خدا از پذيرش تو بكارى مشغول ، رسول خدا فرمود اى انس چه تو را بر اين كار واداشت ؟ عرض كرد من دعوت را شنيدم و خواستم شامل يكى از قوم خودم شود، چون روز احتجاج براى خلافت شد على مرا گواه خواست و كتمان كردم و گفتم فراموش كردم على دست ب آسمان برداشت و گفت خدايا انس را به يك پيسى بينداز كه نتواند آن را از مردم نهان دارد. سپس دستمال از سر برداشت و گفت اينست نفرين على عليه‌السلام.

٤- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه ديگرى از اصحاب مرا بر على عليه‌السلام برترى نهد كافر است .

٥- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه امامت على را پس از من منكر شود چون كسى باشد كه در زندگيم پيغمبرى مرا منكر است و هر كه پيغمبرى مرا منكر باشد چون منكر ربوبيت پروردگار عز و جل خويش است .

٦- فرمود : اى على تو برادر و وارث و وصى و خليفه منى در خاندانم و در امتم در زندگيم و بعد از مرگم دوستت دوست من و دشمنت دشمن من است اى على من و تو دو پدر اين امتيم ، اى على من و تو و امامان از فرزندانت سادات دنيا و ملوك آخر تيم هر كه ما را شناسد خدا را شناخته و هر كه منكر ما شود منكر خداست .

٧- فرمود كه خداى جل جلاله فرمايد: اگر همه مردم بر ولايت على عليه‌السلام متفق بودند من دوزخ را نمى آفريدم .

٨- امام صادق عليه‌السلام فرمود : اگر دشمن على عليه‌السلام بر لب فرات آيد و آن در فيضان باشد و بدو كناره خود برآمده باشد و از آن شربتى نوشد با بسم اللّه و بعد از آنهم گويد الحمد للّه همانا مردار يا خون روان ذبيحه يا گوشت خوك خورده باشد،

٩- على عليه‌السلام فرمود : سبب دفن فاطمه در شب اين بود كه بر قومى خشمناك بود و بد داشت بر جنازه او حاضر باشند و بر هر كه آنان را دوست دارد حرامست بر يكى از اولادش نماز گذارد.

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : جبرئيل شاد و خرم نزد من آمد باو گفتم در اين شادى بگو بدانم مقام برادرم على بن ابى طالب عليه‌السلام نزد پروردگارش چونست ؟ گفت اى محمد بدان كه تو را بسه پيغمبرى انگيخته و به رسالت برگزيده در اين وقت فرود نيامدم مگر براى همين موضوع اى محمد على اعلى تو را سلام ميرساند و ميفرمايد محمد پيغمبر رحمت منست و على مقيم حجت من ، دوستدارش را عذاب نكنم گر چه گناه من ورزد و به دشمنش رحم نكنم گرچه فرمانم برد، ابن عباس گويد پيغمبر دنبال آن فرمود روز قيامت جبرئيل نزد من آيد و لواء حمد را بدست دارد كه هفتاد شقه دارد و هر شقه اش از خورشيد و ماه پهن تر است آن را بمن دهد و من بگيرم و به على بن ابى طالب عليه‌السلام دهم ، مردى گفت يا رسول اللّه چطور على تاب حمل آن دارد و گفتى هفتاد شقه دارد كه هر كدام از خورشيد و ماه وسيعترند؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خشم كرد و فرمود اى مرد روز قيامت خدا به على نيروى جبرئيل دهد و زيبائى يوسف و حلم رضوان و نزديك به آواز داود اگر نبود كه داود خطيب بهشت است آواز او را به وى مى داد على اول كسى است كه از سلسبيل و زنجبيل نوشد و على و شيعيانش نزد خدا مقامى دارند كه اولين و آخرين بدان رشك برند،

١١- يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام كه نزد او مى آمد نگريست و به جمعى كه گردش بودند فرمود : هر كه خواهد به جمال يوسف و سيماى ابراهيم و بهجت سليمان و حكمت داود نگرد بايد به اين نگاه كند.

١٢- فرمود : على از منست و من از او، نبرد كند خدا با هر كه با على نبرد كند؟ لعنت كند خدا هر كه با على مخالفت كند، على بعد از من امام خلق است هر كه بر على عليه‌السلام تقدم جويد بر من تقدم جسته و هر كه از او جدا شود از من جدا شده هر كه بر او دريغ كند بر من دريغ كرده ، من سازگارم با هر كه با او سازگار است و در نبردم با هر كه با او در نبرد است ، دوستم با هر كه با او دوست است و دشمنم با هر كه او را دشمن است .

١٣- ياسر گفت چون امام رضا وليعهد شد شنيدم دست به آسمان برداشت گفت : بار خدايا تو ميدانى كه من در فشار و بيچاره ام از من مؤ اخذه مكن چنانچه از بنده ات و پيغمبرت يوسف براى ولايت مصر مؤ اخذه نكردى كه گرفتار آن شد.

١٤- ابراهيم بن عباس مى گفت : نديدم امام رضا از چيزى سؤ ال شود مگر آنكه ميدانست و اعلم از او در زمانه نديدم مامون در هر سه روز او را با سؤ ال از هر چيز امتحان ميكرد و به وى جواب ميداد، همه سخن او و جواب او از قرآن بود و مثل از آيات قرآن مى آورد و قرآن را در هر سه روز يك بار ختم ميكرد و ميفرمود زودتر هم ميتوانم ختم كنم ولى به آيه نگذرم جز آنكه فكر كنم در آن و در اينكه براى چه نازل شده و در چه وقتى نازل شده و از اين رو در سه روز ختم كنم .

١٥- حسين بن هيثم از پدرش نقل كرده كه : مامون بر منبر شد تا براى على بن موسى الرضا بيعت ستاند گفت اى مردم نوبت بيعت شما با على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن حسين بن على بن ابى طالب است بخدا اگر اين نامها را بر كر و لال بخوانند بهبود شود به اذن خدا.

١٦- دعبل بن على خزاعى گفت : خبر وفات امام رضا عليه‌السلام در قم بمن رسيد و قصيده رائيه خود را سرودم كه در آنست . بنى اميه را بتوان عذر خواست گر كشتند ولى براى بن عباس عذر نتوان گفت اولاد حرب و بنو مروان و آل و تبارشان و بنو معيط همه كينه وران و بد نهاد بدان بر مسلمانى شما اسلافشان گشتيد و چون دست يافتند بر كفر به مجازات پرداختند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در طوس نشين بر سر قبرى پاك گر  |  | بر سر دينى تو نشينى از دل  |
| در طوس بود قبر به از كل بشر  |  | با قبر بتر خلق در اينجا است عبر  |
| سودى نبرد رجس ز قرب پاكان  |  | بر پاك ز قرب رجس كى هست ضرر  |
| هر كس گرو كرده خود باشد و بس  |  | برگير هر آنچه خواهى يا زان بگذر  |

١٧- ابو صلت هروى گويد: من خدمت امام رضا عليه‌السلام ايستاده بودم كه فرمود اى ابا صلت برو زير گنبدى كه هارون در آن دفن است و از هر چهار سوى آن مشتى خاك برايم بياور، گويد رفتم و آوردم ، فرمود آنها را بمن بده از خاك و سمت در خانه بود باو دادم آن را گرفت و بوئيد و بر زمين ريخت و فرمود در اينجا برايم قبرى كنند و سنگى برآيد و اگر همه كلنگهاى خراسان گرد آيند نتوانند آن را كند و در باره آنكه از پائين پا و بالاى سر بود همان را فرمود.

سپس فرمود از آن خاك ديگر بمن بده كه خاك من است و فرمود در اينجا براى من قبر كنند، به آنها دستور ده كه هفت پله آن را پائين برند و ضريح آن را زير زنند و اگر اصرار كردند لحد داشته باشد دستور بده آن را دو ذراع و يك وجب بگيرند و خداى عز و جل آن را بمن هر چه خواهد وسعت دهد چون چنين كردند در سمت سر من رطوبتى بينى و آن سخنى كه بتو ياد دهم بگو تا آب بجوشد و لحد را پركند و در آن ماهيان كوچكى نمايان شوند آن نانى كه بتو دهم براى آنها خرد كن تا آن را ببلعند و چون چيزى از آن نماند از آن ماهى بزرگى عيان گردد و همه آن ماهيان خرد را ببلعند تا چيزى از آنها نماند و آنگه نهان شود، چون نهان شد دست بر آب گذار و كلامى كه بتو آموزم بگو تا آب فرو نشيند و چيزى از آن نماند و اين كار را جز در حضور مأ مون مكن . سپس فرمود اى ابا صلت فردا من نزد اين فاجر روم اگر با سرباز بيرون شدم هر چه خواهى بگو و اگر سر بسته بيرون شدم با من سخن مكن ، ابا صلت گويد فردا صبح جامه پوشيد و در محراب خود به انتظار نشست و غلام مامون آمد و گفت امير المؤمنين را اجابت كن نعلين پوشيد و عبا بدوش كرد و ميرفت و من دنبالش بودم تا بر مامون وارد شد كه طبقى انگور و طبقهائى از ميوه هاى ديگر جلو او بود و خوشه انگورى در دست داشت كه قدرى از آن را خورده بود و قدرى مانده بود چون چشمش به آن حضرت افتاد برخواست و دويد و او را در آغوش كشيد و ميان دو چشمش را بوسيد و با خودش نشانيد و آن خوشه انگور را بدستش داد و عرضكرد يا ابن رسول اللّه از اين انگورى بهتر ديدى ؟ فرمود بسا انگور خوبى كه از بهشت باشد گفت از آن بخور امام رضا فرمود مرا از آن معاف دار گفت ناچار بايد از آن بخورى چه تو را مانع است شايد بما بدگمانى ؟ اين خوشه را بگير و از آن بخور حضرت رضا گرفت و از آن سه دانه خورد و آن را انداخت و برخواست مأ مون گفت پسر عم كجا ميروى ؟ فرمود آنجا كه مرا روانه كردى و سر بسته بيرون آمد و من با او سخن نگفتم تا وارد خانه شد و فرمود در را بستند و در بستر افتاد، من در صحن خانه غمنده و محزون ايستاده بودم ، در اين ميان جوانى خوشرو و پيچيده مو كه شبيه ترين مردم بود به حضرت رضا وارد خانه شد من پيش جستم و باو گفتم با در بسته از كجا وارد شدى ؟ فرمود آنكه در همين گاه مرا از مدينه آورده هم اوست كه مرا از در بسته درون آورده ، گفتم شما كيستيد؟ فرمود منم حجت خدا بر تو اى ابا صلت من محمد بن على هستم ، بسوى پدر رفت و مرا با خود برد، چون چشم امام رضا باو افتاد از جا جست و او را در آغوش كشيد و به سينه چسبانيد و ميان دو چشمش بوسيد و او را به بستر خود كشانيد و محمد بن على به روى آن حضرت سرازير شد و او را ميبوسيد و با او رازى مى گفت كه من نفهميدم و بر دو لب امام رضا كفى ديدم از برف سفيدتر و ديدم امام نهم آن را با زبان پاك كرد و دست ميان جامه و سينه اش نمود و از آن مانند گنجشكى برآورد و بلعيد و امام رضا درگذشت امام نهم فرمود اى ابا صلت برخيز و از انبار تخت غسل و آب بياور؟ گفتم در آنجا تخت غسل و آب نيست ، فرمود دستور مرا اطاعت كن من به انبار رفتم و تخت غسل و آب موجود بود آن را آوردم و دامن بالا زدم تا در غسل باو همراهى كنم ، فرمود اى ابا صلت دور شو كه من جز تو كمك كارى دارم او را غسل داد و بمن فرمود بيا و آن سبدى كه كفن و حنوطش در آنست بياور به انبار رفتم و سبدى يافتم كه پيش ‍ از آن نديده بودم و آن را نزد او آوردم ، آن حضرت را كفن كرد و بر او نماز خواند و فرمود تابوت بياور گفتم نزد نجار روم تا تابوتى بسازد فرمود برو در خزانه در آنجا تابوت هست من به خزانه رفتم و در آن تابوتى ديدم كه مانند آن را نديده بودم آن را آوردم جنازه امام را بعد از نماز بر آن ، در آن نهاد و ايستاد و دو ركعت نماز خواند و هنوز تمام نكرده بود كه تابوت به هوا برخواست و سقف شكافته شد و تابوت از آن بيرون شد و رفت گفتم يا ابن رسول اللّه اكنون مامون مى آيد و امام رضا را از ما ميخواهد چه كنيم ؟ فرمود خاموش ‍ باش كه بزودى برگردد اى ابا صلت پيغمبرى در مشرق زمين نميرد و وصيش در مغرب زمين بميرد جز آنكه خداى عز و جل ميان جان و تن آنها جمع كند هنوز گفتگو تمام نشده بود كه سقف شكافت و تابوت فرود آمد و امام برخواست و جنازه امام رضا را درآورد از ميان تابوت و آن را بر بستر گذاشت و گويا غسل و كفن نديده بود و فرمود اى ابا صلت برخيز و در را باز كن براى مامون، من در را گشودم مامون با غلامانش بر در بودند و مامون گريان و ماتم دار وارد شد گريبان دريده و سيلى به رخ زده و مى‏گفت يا سيداه داغت را ديدم و وارد به اتاق شد و بالاى سرش نشست و گفت او را تجهيز كردند و دستور داد قبرش را بكنند و من در محل قبر حاضر شدم و هر چه امام رضا گفته بود عيان شد يكى از حاضرانش گفت مگر معتقد نيستى كه او امام است گفت چرا گفت امام را بايد بالاى سر دفن كرد و دستور داد سمت قبله قبر او را كندند، گفتم بمن دستور داده براى او تا هفت پله بكنم و ضريحش را زير بزنم، گفت تا آنجا كه ابا صلت مى‏گويد بكنيد جز دستور ضريح كه بايد آن را لحد سازيد چون ديد رطوبت در آن عيان شد و ماهيان و چيزهاى ديگر را مامون گفت هميشه رضا بما عجائب مينمود در زندگى و پس از مرگش هم مينمايد وزيرى كه با او بود گفت ميدانى تو را چه خبرى داده؟ گفت نه گفت بتو خبر داده كه ملك شما بنى عباس با آنكه بسياريد و مدت شما طولانى است و به شماره اين ماهيانيد چون نوبت شما تمام شد و آثارتان برافتاد و دولت شما به پايان رسيد خداى تبارك و تعالى مردى از ما را بر شما مسلط كند و تا نفر آخر شما را فنا كند، گفت راست گفتى، سپس بمن گفت اى ابا صلت بمن بياموز آن سخن را كه گفتى گفتم بخدا هم اكنون آن كلام را فراموش كردم و راست گفتم، دستور داد مرا حبس كنند و امام رضا را دفن كنند و يك سال زندانى بودم و بمن سخت گرفتند و شبى را بيخواب شدم و دعائى بدرگاه خدا كردم كه محمد و آل محمد را ياد نمودم و بحق آنها خواستم كه بمن فرجى دهد دعايم تمام نشده بود كه امام نهم وارد شد و بمن گفت اى ابو صلت سينه ات تنگ است ؟ گفتم بخدا آرى ، فرمود برخيز و بيرون رو. سپس دست خود را به زنجيرهائى كه بر من بود گشود زود آنها را و دست مرا گرفت و از در زندان بيرون آورد و پاسبانان و غلامان مرا ميديدند و نميتوانستند با من سخن گويند و از در خانه بيرون شدم و فرمود هر جا خواهى برو در امان خدا كه باو نرسى و او بتو نرسد هرگز، بوصلت گفت تا كنون هم بمأ مون برنخوردم و صلى اللّه على رسوله محمد و آله الطاهرين و حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

# مجلس نود و پنجم روز چهار شنبه دوازده روز به آخر ماه شعبان سال ٣٦٨ مانده در مشهد امام رضا عليه‌السلام

١- محمد بن عذافر از پدرش نقل كرده كه : به امام باقر عليه‌السلام گفتم چرا خدا مردار و خون و گوشت خوك را حرام كرده ؟ فرمود براستى خداى تبارك و تعالى اينها را بر بندگانش حرام نكرده و جز آن را حلال نكرده بر آنها براى تمايل حضرتش بدان چه حلال كرده و بي رغبتى بدان چه بر آنها حرام كرده است ولى خداى عز و جل خلق را آفريد و ميدانست كه چه چيز تن آنها را برپا ميدارد و به ميكند و آن را بر ايشان حلال كرد و بر آنها مباح ساخته و ميدانست چه براى آنها زيان دارد و آن را بر آنها حرام كرده و براى مضطر در گاهى كه براى حفظ خود بجز آن در دسترس ‍ ندارد به اندازه قوت حلال كرده . سپس فرمود مردار را كسى نخورد جز آنكه تنش سست شود و نيرويش ‍ بكاهد و نسلش قطع شود و خورنده مردار به مرگ ناگهان بميرد، خوردن خون آب زرد ببار آرد و بيمارى كلب و قساوت قلب و بيرحمى آورد كه خورنده آن نسبت بخويش و رفيق خود مورد اطمينان نيست ، گوشت خنزير، خداى تبارك و تعالى مردمى را بصورتهاى گوناگون چون خوك و ميمون و خرس مسخ كرد و از خوردن امثال آنها غدقن كرد تا از آنها سود نبرند و كيفر آنها را سبك نشمارند، مى را حرام كرد براى اثر بد و فساد آن و سپس فرمود دائم الخمر چون بت پرست است و دچار ارتعاش گردد و بى مروت شود و بر مجرمان خود دلير گردد و خون آنها بريزد و با آنها بزرگى كند تا آنجا كه چون مست شود ايمن نباشد كه بر محرم خود بجهد و آن را درك نكند، مى براى نوشنده خود جز بدى نيفزايد.

٢- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : ابليس هنگام مناجات موسى بن عمران گرد او آمد، فرشته اى گفت در اين حال كه با پروردگارش سرگرم مناجاتست چه ميخواهى ؟ گفت همان را كه از پدرش آدم درون بهشت خواستم و اميد داشتم ، در ضمن مناجات ، خدا باو گفت اى موسى من نماز نپذيرم جز از كسى كه براى بزرگواريم فروتنى كند و دلش ملازم ترس من باشد و روز خود را با ذكر من طى كند و شب با قصد پى گيرى گناه نخوابد و حق اولياء و دوستانم را بشناسد، موسى عرضكرد مقصود از دوستان و اوليائت ابراهيم و اسحق و يعقوب باشند؟ خداى عز و جل فرمود اى موسى آنان چنين هستند ولى مراد من آن است كه براى او آدم و حوا را آفريدم و براى او بهشت و دوزخ را آفريدم ، موسى عرضكرد پروردگارا او كيست ؟ فرمود محمد احمد كه نامش را از نامم باز گرفتم زيرا من محمودم ، موسى عرضكرد پروردگارا مرا از امت او گردان فرمود موسى تو از امت او باشى اگر او را بشناسى و مقام او و خاندانش را بدانى ، مثل او و مثل اهل بيتش در كسانى كه آفريدم چون فردوس است در بهشت كه برگش ‍ نخشكد و مزه اش نگردد هر كه آنها را و حق آنها را شناسد براى او در هنگام نادانى حلم مقرر كنم و در تاريكى نور، پيش از آنكه مرا بخواند اجابتش كنم و پيش از آنكه درخواست كند عطايش بخشم ، اى موسى چون ديدى درويشى بتو رو آورد بگو خوشا بر شعار خوبان و چون ديدى توانگرى رو كند بگو گناهى است كه كيفرش شتافته ، دنيا خانه كيفر است كه آدم را هنگام خطايش در آن كيفر دادم ، دنيا ملعونست مگر آنچه براى من باشد اى موسى بندگان خوب من در آن بى رغبتند، به اندازه اى كه مرا بدانند و خلق ديگر من به اندازه نادانى خود در آن رغبت دارند كسى آن را بزرگ نداند و چشمش ‍ بدان روشن شود و هر كه خوارش شمارد از آن بهره برد. سپس امام صادق عليه‌السلام فرمود اگر توانيد كه ناشناس بمانيد همان كنيد بر تو زيانى ندارد كه مردم تو را نشناسند و بر تو زيانى ندارد كه مردم تو را نكوهش ‍ كنند در صورتى كه نزد خدا ستوده باشى على عليه‌السلام ميفرمود دنيا خيرى ندارد مگر براى يكى از دو كس آنكه هر روز بر احسان خود بيفزايد و آنكه با توبه گناهان خود را جبران كند و از كجا ميتواند توبه كند بخدا اگر سجده كند تا گردنش قطع شود خدا از او نپذيرد جز به ولايت ما خاندان .

٣- مفضل بن عمر گويد: از امام صادق عليه‌السلام عشق را پرسيدم فرمود دلهائى كه از ياد خدا تهى شوند و خدا دوستى ديگرى را به آنها چشاند.

٤- فرمود : هر كه دو روزش برابر است مغبونست و هر كه روز آينده اش بدتر است ملعونست و هر كه خود را در ترقى نداند به نقصان گرايد هر كه به نقصان گرايد مرگ براى او بهتر از زندگى است .

٥- امام صادق عليه‌السلام فرمود : لقمان در ضمن وصاياى خود به پسرش گفت اى پسر جانم در ضمن ساز و برگ براى برابرى با دشمن خود با او در آميز و اظهار رضايت از او بكن و از او دورى مكن تا درونت را بداند و براى برابرى با تو آماده گردد اى پسر جانم از خدا چنان بترس كه اگر عبادت ثقلين را به آستانش برى نگران از عذابش باشى و باو چنان اميدوار باش كه اگر گناه ثقلين را به آستانش برى اميد آمرزش از او دارى ، پسر جان ، من سنگ و آهن و هر بار ثقيلى بدوشم كشيدم و سنگين تر از همسايه بد نديدم هر تلخى را چشيدم و تلختر از فقر نيافتم .

٦- لقمان بپسرش گفت : پسرم هزار دوست بگير و هزار دوست كم است ، يك دشمن نگير كه يكى هم بسيار است ، امير المؤمنين عليه‌السلام سروده .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانى دوستان بسيار بهر خود بگير  |  | چون ستون ياورانند و تو را پشت و پناه  |
| دوست و يار نبود بيش گر باشد هزار  |  | ليك يك دشمن بود بسيار و صد ويل است و آه  |

٧- امام صادق عليه‌السلام ميفرمود : دوستى را شرائطى است هر كه همه آنها ندارد دوست كاملش مدان و هر كه هيچ از آنها ندارد دوستش مخوان .

١- آنكه نهان و عيانش نسبت بتو يكى باشد.

٢- خوبى تو را خوبى خود داند و زشتى تو را زشتى خود.

٣- دارائى و مقام او را نسبت بتو ديگرگون نكند.

٤- هر چه تواند از تو دريغ ندارد.

٥- ترا در بينوائى و گرفتارى وانگذارد امام صادق عليه‌السلام فرمود هر كه سه بار بر تو خشم كرد و در باره تو بد نگفت او را دوست خود گير. فرمود به برادر خود وثوق نهائى نداشته باش كه هر كه زود بسر درآيد بر سر پا نيايد. فرمود به يكى از اصحابش آن رازى را با دوست در ميان نه كه اگر دشمنت از آن آگاه شد زيانت نرساند، بسا كه دوست روزى دشمن شود. فرمود پدرم از جدم از امير المؤمنين باز گفت كه كيست كه يك روز برادر همه جانبه تو باشد و كدام مردان مهذبند؟

٨- فرمود : هر كه سه روز آخر شعبان را روزه دارد و بماه رمضانش وصل كند خدا روزه دو ماه پياپى براى او نويسد.

٩- فرمود : روزه شعبان و ماه رمضان توبه پذيرفته از خداست گرچه از خون حرام باشد.

١٠- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : اى على در قيامت تو را سوار درشكه اى از نور آورند و بر سرت تاجى است كه چهار ركن دارد و هر ركنى سه سطر است لا اله الا اللّه ، محمد رسول اللّه ، على ولى اللّه ، كليدهاى بهشت را بتو دهند و تو را بر تخت معروف به تخت كرامت نشانند و همه اولين و آخرين بر يك پهنا زمين گرد تو باشند و تو دستور دهى كه شيعه هايت را به بهشت برند و دشمنهايت را به دوزخ ، توئى قسیم جنت ، توئى قسيم دوزخ ، كامجو است هر كه دوستت دارد و زيانمند است هر كه دشمنت دارد تو در آن روز امين خدا و حجت آشكار خدائى .

# مجلس نود و ششم در همين روز چهارشنبه وقت عصر

١- امام صادق عليه‌السلام فرمود : يكى از دانشمندان يهود آمد حضور امير المؤمنين عليه‌السلام و گفت اى امير المؤمنين از كى پروردگار تو بوده است ؟ باو فرمود مادرت بر تو بگريد كى نبوده است تا گفته شود او كى بوده ، پروردگار من پيش از پيش كه پيشى ندارد بوده تا ابدى كه بعدى ندارد مى باشد اينجا نه نهايتى هست و نه آخرى دارد، نهايت در او راهى ندارد و او نهايت هر نهايتى است .

٢- از حسن بن على عليه‌السلام سؤ ال شد از عقل ، در جواب گفت : جرعه هاى پياپى غم و سازش با دشمنانست .

٣- على بن ابى طالب فرمود : جبرئيل بر آدم فرود آمد و گفت اى آدم من مامورم تو را مخير كنم ميان سه چيز كه يكى از آنها را برگزينى و دو ديگر را وانهى ، آدم گفت اى جبرئيل آن سه چيز كدامند؟ گفت عقل است و شرم و ديانت ، آدم گفت من عقل را برگزيدم جبرئيل به شرم و ديانت گفت شماها برگرديد و او را واگذاريد، جواب گفتند اى جبرئيل ما دستور داريم كه همراه عقل باشيم ، گفت مختاريد و خود بالا رفت .

٤- امام باقر عليه‌السلام فرمود : بنده اى هفتاد خريف كه هر خريفى هفتاد سال است در دوزخ ميماند و سپس از خدا بحق محمد و آلش درخواست نجات ميكند خدا جل جلاله به جبرئيل وحى ميكند كه فرود شو در دوزخ و بنده ام را بر آور عرض كند خدايا من چگونه به دوزخ درآيم خدا فرمايد من به آن دستور دادم كه بر تو سرد و سلامت باشد، عرض كرد خدايا من جاى او را ندانم ، فرمايد او در چاهى است از سجين ، فرود شود و او را بر چهره بسته دريابد و بيرونش ‍ آرد، خداى عز و جل فرمايد اى بنده من چند در دوزخ بودى و مرا قسم ميدادى ؟ عرض كند پروردگارا شماره آن را ندانم فرمايد به عزت خودم سوگند اگر نبود كه مرا به حق محمد و آلش درخواست كردى تو را در دوزخ مدتى دراز خوار ميداشتم ولى بر خود حتم كردم كه هيچ بنده اى از من بحق محمد و آلش خواهش نكند جز اينكه او را بيامرزم نسبت بدان چه ميان من و او است و امروز تو را آمرزيدم .

٥- جابر بن عبد اللّه انصارى گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كس يكى از اصحاب مرا بر على عليه‌السلام برترى دهد محققا كافر است .

٦- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : هر كه با على دشمنى كند با خدا نبرد كرده و هر كه با على عليه‌السلام شك كند كافر است .

٧- امام صادق عليه‌السلام از پدرش نقل كرده : در تفسير قول خداى تبارك و تعالى (يونس - ٥٣) از تو خبر گيرند كه او حق است ؟ بگو آرى به پروردگارم قسم كه او حق است گفت اى محمد اهل مكه از تو خبر گيرند كه على عليه‌السلام امام است بگو آرى بخدا او بحق امام است .

٨- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : دامن اين انزع را بگيريد مقصود على بود كه صديق اكبر و هم فاروق است و حق و باطل را جدا كند هر كه دوستش دارد خدايش راهنمائى كرده و هر كه دشمنش دارد خدا دشمن او است و هر كه از او تخلف كند خدا نابودش كند و از او است دو سبط امتم ، حسن و حسين كه دو پسر منند و از حسين است امامان بر حق و رهبر كه خدا علم و فهم مرا به آنها داده آنها را دوست داريد و جز آنها پناهگاهى نگيريد تا خشم من شما را فرا گيرد و هر كه خشم من او را بگيرد سقوط كرده و زندگى دنيا جز كالاى فريب نيست و صلى اللّه على محمد و آله الطاهرين .

# مجلس نود و هفتم روز پنجشنبه ١١ روز از شعبان ٣٦٨ مانده در مشهد رضا

١- عبد العزيز بن مسلم گويد: ما در روزگار على بن موسى الرضا عليه‌السلام در مرو بوديم و يك روز جمعه در مسجد جامعش گرد آمديم و تازه وارد بوديم ، مردم موضوع امامت را مورد گفتگو و اختلاف بسيار مردم را در آن يادآور شدند من شرفياب حضور سيد و مولايم رضا عليه‌السلام شدم و موضوع بحث روز مرد مرا باو خبر دادم لبخندى زد و فرمود اى عبد العزيز مردم نادانند و از دين خود فريب خوردند براستى خداى عز و جل پيغمبرش را قبض روح نكرد تا دين او را كامل كرد و قرآن را باو نازل كرد كه تفصيل هر چيز در آن است ، حلال و حرام و حدود و احكام و آنچه مردم بدان نياز دارند در آن بيان كرد و فرمود ما در اين كتاب چيزى فرو گذار نكرديم و در سفر حجة الوداع كه آخر عمر پيغمبر بود در سوره مائده آيه

٣- فرمود : امروز دين را براى شما كامل كردم و نعمت خود را بر شما تمام كردم و اسلام را براى شما پسنديدم تا دين شما باشد، امر امامت از كمال دين است و تماميت نعمت و آن حضرت از دنيا نرفت تا براى مردم معالم دين آنان را بيان كرد و راه آن ها را روشن كرد و آنها را بر جاده حق واداشت على عليه‌السلام را براى آن ها پيشوا ساخت و چيزى كه امت بدان حاجتمند باشند وانگذاشت كه بيان نكرده باشد، هر كس گمان كند خدا دينش را كامل نكرده كتاب خداوند عزيز را رد كرده و هر كس كتاب خدا را رد كند كافر است آيا شما قدر امامت و موقعيت آن را در ميان ملت ميدانيد؟ تا اختيار و انتخاب مردم در آن روا باشد، براستى امامت اندازه اى فراتر و مقامى بزرگوارتر و موقعيتى بالاتر و آستانى والاتر و باطنى عميق تر از آن دارد كه خرد مردم بدان رسد و رأ ى و نظرشان بدان اندازه دهد تا بتوانند براى خود امامى انتخاب كنند، امامت مقامى است كه حضرت ابراهيم خليل پس از مقام نبوت و خلت از خدا بدان رسيد و اين سومين درجه و فضيلتى بود كه ساختم ، بدان مشرف گرديد و خداى تعالى ذكره بدان اشاره فرموده (بقره - ١٢٤) براستى تو را امام مردم حضرت خليل از شادمانى بدين درجه و مقام عرضكرد و از ذريه و نژاد من هم بهره مند باشند خداى تبارك و تعالى فرمود عهد و فرمان من بدست ظالمان نميرسد و اين آيه ، امامت هر ظالمى را تا قيامت باطل كرده و آن را مخصوص برگزيدگان دانسته . سپس خداى عز و جل او را گرامى داشت و امامت را در ذريه و نژاد برگزيده او نهاد و فرمود (انبياء- ٧٢) (اسحاق و يعقوب را باو غنيمت بخشيديم و همه را شايسته نموديم و آنها را رهبرانى ساختيم كه به دستور ما هدايت ميكردند و كارهاى خير را به آن ها وحى كرديم و بر پا داشتن نماز و پرداخت زكات را و براى ما عابدان بودند» اين امامت هميشه در ذريه او بود و از هم ارث ميبردند قرن به قرن تا بپيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و خدا فرمود (آل عمران - ٦٨) براستى سزاوارتر مردم به ابراهيم پيروان اويند و همين پيغمبر و كسانى كه گرويدند و خدا ولى مؤمنانست ، اين مقام امامت به آن حضرت اختصاص داشت و به دستور خدا آن را دريافت براستى كه خداى تعالى آن را واجب كرده بود و به ذريه برگزيده منتقل گرديد كه خدا به آن ها علم و ايمان داده طبق گفته خداى عز و جل (روم - ٥٦) گفتند آن كسانى كه به آنها علم و ايمان داده شد هر آينه در كتاب خدا مانديد تا روز قيامت و اين روز قيامت است ولى شما ندانيد» آن ها فرزندان على عليه‌السلام هستند تا قيامت زيرا پس از محمد پيغمبرى نيست ، اين نفهمها چطور براى خود امام ميتراشند با آنكه امامت مقام انبياء وارث اوصياء است ، امامت خلافت از طرف خدا و رسول خدا و مقام امير المؤمنين است و ميراث حسن و حسين است ، امامت زمام دين و نظام مسلمين و عزت مؤمنين است امامت بنياد پاك اسلام و شاخه با بركت آنست ، بوسيله امامت نماز و روزه و زكات و حج و جهاد درست ميشوند، غنيمت و صدقات بسيار ميگردند، حدود و احكام اجرا ميشوند مرزها و نواحى كشور مصون ميشوند، امام حلال و حرام خدا را بيان مى كند و حدود خدا را برپا ميدارد و از دين خدا دفاع مى كند و با حكمت و پند نيك و دليل رسا براه خدا دعوت مينمايد، امام مانند آفتاب در عالم طلوع كند و بر افق قرار گيرد كه دست و ديده مردم بدان نرسد، امام ماه تابنده ، چراغ فروزنده ، نور برافروخته و ستاره رهنما در تاريكى شبها و بيابان هاى تنها و گرداب درياها است امام آب گوارائيست براى تشنگى و رهبر به حق و نجات بخش از نابوديست ، امام چون آتشى است بر تپه براى سرمازدگان و دليلى است در تاريكيها كه هر كه از آن جدا شود هلاك است . امام ابريست بارنده ، بارانى است سيل آسا، آفتابيست فروزان و آسمانيست سايه بخش و زمينيست گسترده و چشمه ايست جوشنده و غدير و باغى است امام امينى است يار و پدريست مهربان و برادرى است دلسوز و پناه بندگان خداست در موقع ترس و پيش آمدهاى بد، امام امين خداى عز و جل است در ميان خلقش و حجت او است بر بندگانش و خليفه او است در بلادش و دعوت كننده بسوى خداى عز و جل است و دفاع كننده از خداى جل جلاله است ، امام كسى است كه از گناهان پاكست و از عيوب بركنار است ، به دانش مخصوص است و به حلم و بردبارى موسوم ، نظام دينست و عزت مسلمين و خشم منافقين و هلاك كفار، امام يگانه روزگار خود است ، كسى با او برابر نيست و دانشمندى با او همسر نيست و جاى گزين ندارد، مانند و نظير ندارد بدون تحصيل مخصوص بفضل و از طرف مفضل منان وهاب جواد و كريم بدان اختصاص يافته ، كيست بحق شناسائى امام برسد و تواند او را انتخاب كند؟ هيهات هيهات ، خردها در باره اش گمراهند و خاطرها در گمگاه ، عقلها سرگردان و چشمها بى ديد، بزرگان در اينجا كوچكند و حكيمان در حيرت و سخنوران گنگ ، بردباران كوته نظر و هوشمندان گيچ و نادان شعراء لال و ادباء درمانده و پيشوايان بى زبان شرح يك مقامش نتوانند و وصف يكى از فضائلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه توان كنهش را وصف كرد و اسرارش فهميد، چطور كسى بجاى او ايستد و حاجت مربوط باو آورد، نه ، چطور؟ از كجا؟ او در مقام خود اختريست كه بر افروزد و از دسترس دست يازان و وصف واصفان فراتر است ، انتخاب بشر كجا باين پايه برتر رسد، عقل كجا و مقام امام كجا، كجا چنين شخصيتى يافت شود گمان برند كه در غير خاندان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امامى يافت شود، خودشان تكذيب خود كنند، بيهوده آرزو برند و به گردنه بلند لغزاننده اى گام نهند كه آن ها را به نشيب پرتاب كند، خواهند به عقل نارساى خود امامى سازند و به رأ ى گمراه كننده پيشوائى پردازند، جز دورى و دورى از مقصد حق بهره نبرند، خدا آن ها را بكشد تا كى دروغ گويند، به پرتگاه برآمدند و دروغ بافتند و سخت بگمراهى افتادند و به سرگردانى گرفتار شدند، دانسته و فهميده امام خود را گذاشتند و پرچم باطل افراشتند «شيطان كارشان را برابرشان آرايش داد و آنها را از راه بگردانيد با آنكه حق جلو چشم آنها بود» (عنكبوت - ٢٨) از انتخاب خداى جل جلاله و رسول خدا روى برتافتند و به انتخاب باطل خويش گرائيدند (قصص - ٢٨) پروردگار تو بيافريند آنچه خواهد و براى آنها انتخاب كند اختيارى در كار خود ندارند منزه است خدا و برتر است از آنچه شريك او شمارند، خدا فرموده است (احزاب - ٣٦) براى هيچ مرد و زن با ايمان اختيارى در برابر حكم خدا و رسولش در امرى از امورش نيست ، و فرموده است (قلم - ٣٦) چيست براى شما، چگونه قضاوت ميكنيد؟ ٣٧ يا بلكه كتابى داريد كه از آن درس ميخوانيد ٣٨ كه حق داريد چه اختيار كنيد؟ ٣٩ يا بر ما قسمى داريد كه امضاء شده و تا قيامت حق قضاوت داريد؟ ٤٠ بپرس كدامشان در اين موضوع پيشوا است ؟ ٤١ يا براى آنها شريكانى است ؟ بياورند شركاى خود را اگر راست گويند، و خداى عز و جل فرموده است (محمد- ٢٤) آيا در قرآن تدبر نكنند يا قفل بر دل دارند يا خدا دلشان را مهر كرده و نميفهمند، در سوره انفال ٢٠- ٢٣ گويند ميشنويم و شنوائى ندارند- براستى بدتر جانوران نزد خدا كرها و گنگهائيند كه عقل ندارند اگر خدا در آنها خيرى ميدانست به آنها شنوائى ميداد و اگر هم مى شنيدند پشت ميكردند و رو بر ميگردانيدند» يا گويند شنيديم و عمدا مخالفت كرديم ، بلكه آن فضلى است كه خدا به هر كه خواهد دهد، خدا صاحب فضل بزرگ است ، چگونه ميتوانند امام اختيار كنند با آنكه بايد امام شخصيتى باشد كه :

١- دانا باشد و نادانى نداشته باشد.

٢- راعى و سرپرستى باشد كه شانه خالى نكند و نكول ننمايد.

٣- معدن قدس و طهارت و نور و زهد و علم و عبادت باشد.

٤- مخصوص باشد به دعوت از طرف رسول خدا و از جانب او معين شود.

٥- از نژاد فاطمه زهراء مطهره بتول باشد.

٦- در نسب او تيرگى و گفتگو نباشد و از بالاترين خاندان در قبيله قريش و كنگره رفيع بنى هاشم و عترت رسول اكرم و پسند خداى عز و جل باشد.

٧- شرف اشراف و زاده عبد مناف باشد.

٨- شكافنده حقائق علم و داراى مقام كامل بردبارى و حلم باشد.

٩- مملو از معنويات امامت و داناى بتدبير و سياست باشد.

١٠- واجب الاطاعة باشد و به امر خدا قيام كند. ١١- ناصح بندگان خدا و حافظ دين خداى عز و جل باشد. براستى پيغمبران و امامان عليه‌السلام را خدا توفيق دهد و از مخزون علم و حكمت خود به آنها چيزها عطا كند كه به ديگران ندهد و دانش آن ها برتر از دانش همه اهل زمان هاى آنها است چنانچه خداى عز و جل فرمايد. (يونس - ٣٥) آيا كسى كه رهبرى كند شايسته پيرويست يا كسى كه نيازمند هدايت است ، چه شده شما چگونه قضاوت كنيد؟!! (بقره - ٢٦٩) به هر كه حكمت داده شد خير بسيار داده شده و جز خردمندان ياد آور آن نباشند. (بقره - ٢٤٧) در باره طالوت فرمايد «براستى خدا او را بر شما برگزيد و افزونى در علم و جسم داد، خدا به هر كه خواهد ملكش را بدهد، خدا واسع و دانا است ، در باره پيغمبر خود فرموده (نساء- ١١٣) و فضل خدا بر تو بزرگ است ، در باره خاندانش كه از آل ابراهيم هستند فرمود (نساء- ٥٤) يا حسد بردند به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داد محققا عطا كرديم به آل ابراهيم كتاب و حكمت و به آنها بزرگى داديم

٥- برخى بدان ايمان داشته و برخى نداشته ، دوزخ آتشى افروخته بقدر كفايت دارد. براستى چون خدا بنده اى را براى اصلاح كار بندگان خود انتخاب كند به او شرح صدر عطا كند و در دلش چشمه هاى حكمت و فرزانگى بجوشاند و دانش خود را از راه الهام به او آموزد و در پاسخ هيچ سؤ ال و پرسشى در نماند و از حق و حقيقت سرگردان نشود، زيرا از طرف خداوند معصوم است و مشمول كمك و تأ ييد او است از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است ، خدا او را بدين صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر كدام از خلقش باشد كه او را درك كند، اين فضل الهى است كه به هر كه خواهد عطا كند، خدا صاحب فضل بزرگى است ، آيا بشر قادر است چنين امامى انتخاب كند يا منتخب آنها داراى چنين صفاتى بوده و آن را پيش انداخته اند بحق خانه خدا كه تعدى كردند و قرآن را پشت سر انداختند، مثل اينكه مطلب را نميدانند، هدايت و شفا در كتاب خداست كه پشت بدان دادند و پيرو هواى خود شدند و خدا آن ها را نكوهيد و دشمن داشت و بدبخت ساخت و فرمود (قصص - ٥٠) كيست گمراه تر از آنكه پيرو هوس خويش ‍ است ، بى رهبرى از جانب خدا، براستى خدا مردم ستمكار را هدايت ميكند، و فرمود (غافر- ٣٥) بزرگ است ، در دشمنى نزد خدا و آنها كه گرويدند همچنان خدا بر دل هر متكبر جبارى مهر زند و صلى اللّه على محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء و الائمة من ولدها المصطفين الاخيار آل يس الابرار و سلم تسليما كثيرا. فراغت از ترجمه روز ٤ شنبه ٩ آذر سال ١٣٣٩ خورشيدى برابر ١٠ جمادى الا خر سال ١٣٧٩ هجرى قمرى در شهر رى . محمد باقر- كمره اى

فهرست مطالب

[سر آغاز 2](#_Toc472595906)

[مقدمه 6](#_Toc472595907)

[پيشگفتار 17](#_Toc472595908)

[مجلس اول روز جمعه ١٨ ماه رجب سال ٣٦٧ 18](#_Toc472595909)

[مجلس دوم هفت روز از ماه رجب سال ٣٦٧ مانده بود 21](#_Toc472595910)

[مجلس سوم روز جمعه پنج روز از رجب سال ٣٦٧ مانده 25](#_Toc472595911)

[مجلس چهارم روز سه شنبه سلخ رجب ٣٦٧ 28](#_Toc472595912)

[مجلس پنجم دو شب از شعبان ٣٦٧ گذشته 31](#_Toc472595913)

[مجلس ششم روز جمعه هفتم شعبان ٣٦٧ 34](#_Toc472595914)

[مجلس هفتم روز جمعه دهم شعبان سال ٣٦٧ 37](#_Toc472595915)

[مجلس هشتم روز سه شنبه چهاردهم شعبان سال ٣٦٧ 41](#_Toc472595916)

[مجلس نهم روز جمعه شانزدهم ماه شعبان ٣٦٨ 46](#_Toc472595917)

[مجلس دهم ده روز از شعبان مانده سال ٣٦٧ 50](#_Toc472595918)

[مجلس يازدهم روز جمعه شش روز از شعبان مانده ٣٦٧ 53](#_Toc472595919)

[مجلس دوازدهم سه شنبه سه روز مانده از شعبان سال ٣٦٧ 58](#_Toc472595920)

[مجلس سيزدهم روز جمعه غره ماه رمضان ٣٦٧ 64](#_Toc472595921)

[مجلس چهاردهم پنجم ماه رمضان سال ٣٦٧ 67](#_Toc472595922)

[مجلس پانزدهم روز جمعه هشتم ماه رمضان ٣٦٧ 69](#_Toc472595923)

[مجلس شانزدهم دوازدهم ماه رمضان ٣٦٧ 73](#_Toc472595924)

[مجلس هفدهم نيمه ماه رمضان ٣٦٧ 77](#_Toc472595925)

[مجلس هيجدهم روز سه شنبه يازده روز از ماه رمضان سال ٣٦٧ مانده 81](#_Toc472595926)

[مجلس نوزدهم روز جمعه هشت روز ب آخر رمضان ٣٦٧ مانده 86](#_Toc472595927)

[مجلس بيستم روز سه شنبه چهار شب از ماه رمضان ٣٦٧ مانده 92](#_Toc472595928)

[مجلس بيست و يكم - روز جمعه سلخ ماه رمضان ٣٦٧ 99](#_Toc472595929)

[مجلس بيست و دوم غره ماه شوال سال ٣٦٧ 103](#_Toc472595930)

[مجلس بيست و سوم دو شب از شوال گذشته سال ٣٦٧ 109](#_Toc472595931)

[مجلس بيست و چهارم - روز چهارشنبه سه روز از شوال سال ٣٦٧ گذشته 113](#_Toc472595932)

[مجلس بيست و پنجم در طوس زيارتگاه حضرت رضا عليه‌السلام املاء كرده است جمعه روز سيزده روز از ذيحجه سال ٣٦٧ مانده 119](#_Toc472595933)

[مجلس بيست و ششم در مشهد رضا عليه‌السلام روز غدير خم دوازده روز از ذيحجه مانده در سال ٣٦٧ در مشهد 122](#_Toc472595934)

[مجلس بيست و هفتم روز جمعه غره محرم سال ٣٦٨ پس از رجوع از مشهد 127](#_Toc472595935)

[مجلس بيست و هشتم روز سه شنبه پنجم محرم ٣٦٨ 133](#_Toc472595936)

[مجلس بيست و نهم جمعه ٨ محرم ٣٦٨ 138](#_Toc472595937)

[مجلس سى ام نهم محرم و دهم آن روز يك شنبه سال ٣٦٨ و آن در مقتل حسين عليه‌السلام است 147](#_Toc472595938)

[مجلس سى و يكم روز يك شنبه عاشورا دهم محرم ٣٦٨ 157](#_Toc472595939)

[مجلس سى و دوم ١٢ محرم ٣٦٨ 161](#_Toc472595940)

[مجلس سى و سوم روز جمعه نيمه محرم ٣٦٨ 166](#_Toc472595941)

[مجلس سى و چهارم سه شنبه يازده روز از محرم مانده سال ٣٦٨ 171](#_Toc472595942)

[مجلس سى و پنجم روز جمعه هشت روز از محرم سال ٣٦٨ مانده 177](#_Toc472595943)

[مجلس سى و ششم سه شنبه ٤ روز از محرم مانده ٣٦٨ 185](#_Toc472595944)

[مجلس سى و هفتم روز جمعه سلخ محرم ٣٦٨ 191](#_Toc472595945)

[مجلس سى و هشتم روز سه شنبه چهارم صفر ٣٦٨ 196](#_Toc472595946)

[مجلس سى و نهم روز جمعه هفتم صفر ٣٦٨ 202](#_Toc472595947)

[مجلس چهلم روز سه شنبه شب يازدهم صفر سال ٣٦٨ 207](#_Toc472595948)

[مجلس چهل و يكم روز جمعه چهاردهم صفر ٣٦٨ 212](#_Toc472595949)

[مجلس چهل و دوم دوازده شب از صفر سال ٣٦٨ مانده 217](#_Toc472595950)

[مجلس چهل و سوم روز جمعه نه روز از سفر ٣٦٨ مانده 223](#_Toc472595951)

[مجلس چهلم و چهارم روز سه شنبه ٥ روز از صفر سال ٣٦٨ مانده 230](#_Toc472595952)

[مجلس چهل و پنجم روز جمعه دو شب از صفر ٣٦٨ مانده 237](#_Toc472595953)

[مجلس چهل و ششم دو شب از ربيع الاول ٣٦٨ گذشته 243](#_Toc472595954)

[مجلس چهل و هفتم روز جمعه پنجم ماه ربيع الاول سال ٣٦٨ 249](#_Toc472595955)

[مجلس چهل و هشتم نهم ربيع الاول ٣٦٨ 256](#_Toc472595956)

[مجلس چهل و نهم روز جمعه دوازدهم ربيع الاول ٣٦٨ 263](#_Toc472595957)

[مجلس پنجاهم روز سه شنبه چهارده روز از ربيع الاول ٣٦٨ مانده 269](#_Toc472595958)

[مجلس پنجاه و يكم يازده روز از ماه ربيع الاول ٣٦٨ مانده 275](#_Toc472595959)

[مجلس پنجاه و دوم 282](#_Toc472595960)

[مجلس پنجاه و سوم روز جمعه ١٤ روز از ماه ربيع الاول ٣٦٨ مانده 289](#_Toc472595961)

[مجلس پنجاه و چهارم روز سه شنبه سلخ ماه ربيع الاول ٣٦٨ 295](#_Toc472595962)

[مجلس پنجاه و پنجم روز جمعه چهارم ربيع الاخر ٣٦٨ 301](#_Toc472595963)

[مجلس پنجاه و ششم سه شنبه هشتم ربيع الاخر ٣٦٨ 308](#_Toc472595964)

[مجلس پنجاه و هفتم روز جمعه يازدهم ربيع الاخر ٣٦٨ 315](#_Toc472595965)

[مجلس پنجاه و هشتم سه شنبه نيمه ربيع الاخر ٣٦٨ 319](#_Toc472595966)

[مجلس پنجاه و نهم روز جمعه ١٢ روز از ماه ربيع الاخر ٣٦٨ مانده 324](#_Toc472595967)

[مجلس شصتم سه شنبه ٨ روز ب آخر ربيع الاخر ٣٦٨ مانده 331](#_Toc472595968)

[مجلس شصت و دوم سه شنبه سلخ ربيع الاخر ٣٦٨ 344](#_Toc472595969)

[مجلس شصت و سوم روز جمعه سوم جمادى الاولى ٣٦٨ 350](#_Toc472595970)

[مجلس شصت و چهارم روز سه شنبه ٦ جمادى الاولى ٣٦٨ 357](#_Toc472595971)

[مجلس شصت و پنجم روز جمعه نهم جمادى الاولى ٣٦٨ 362](#_Toc472595972)

[مجلس شصت و ششم روز سه شنبه سيزدهم جمادى الاولى ٣٦٨ 366](#_Toc472595973)

[مجلس شصت و هفتم سه شنبه چهارده شب از جمادى الاولى مانده درسال ٣٦٨ 376](#_Toc472595974)

[مجلس شصت و هشتم روز جمعه ده روز از جمادى الاولى سال ٣٦٨ مانده 383](#_Toc472595975)

[مجلس شصت و نهم جمعه هفت روز از جمادى الاولى سال ٣٦٨ مانده 388](#_Toc472595976)

[مجلس هفتادم سه شنبه سه روز از جمادى الاولى ٣٦٨ مانده 395](#_Toc472595977)

[مجلس هفتاد و يكم جمعه غره جمادى الا خر ٣٦٨ 402](#_Toc472595978)

[مجلس هفتاد و دوم سه شنبه پنجم جمادى الا خر سال ٣٦٨ 409](#_Toc472595979)

[مجلس هفتاد و سوم جمعه هشتم جمادى الا خر ٣٦٨ 414](#_Toc472595980)

[مجلس هفتاد و چهارم دوازدهم جمادى الا خر سال ٣٦٨ 420](#_Toc472595981)

[مجلس هفتاد و پنجم روز جمعه نيمه جمادى الا خر ٣٦٨ 426](#_Toc472595982)

[مجلس هفتاد و ششم روز سه شنبه يازده روز از جمادى الا خرة سال ٣٦٨ مانده 431](#_Toc472595983)

[مجلس هفتاد و هفتم جمعه هشت روز از جمادى الا خرة ٣٦٨ مانده 437](#_Toc472595984)

[مجلس هفتاد و هشتم روز سه شنبه چهار روز از جمادى الا خرة ٣٦٨ مانده 441](#_Toc472595985)

[مجلس هفتاد و نهم روز جمعه سلخ جمادى الا خر ٣٦٨ 448](#_Toc472595986)

[مجلس هشتادم روز سه شنبه چهارم رجب ٣٦٨ 459](#_Toc472595987)

[مجلس هشتاد و يكم جمعه هفتم رجب ٣٦٨ 465](#_Toc472595988)

[مجلس هشتاد و دوم روز سه شنبه يازدهم رجب ٣٥٨ 471](#_Toc472595989)

[مجلس هشتاد و سوم روز جمعه چهاردهم رجب ٣٦٨ 477](#_Toc472595990)

[مجلس هشتاد و چهارم روز سه شنبه دوازده روز از رجب ٣٦٨ مانده 484](#_Toc472595991)

[مجلس هشتاد و پنجم روز جمعه بيست و دوم رجب ٣٦٨ 492](#_Toc472595992)

[مجلس هشتاد و ششم روز سه شنبه پنج روز ب آخر رجب ٣٦٨ مانده 498](#_Toc472595993)

[مجلس هشتاد و هفتم روز جمعه بيست و هشتم رجب ٣٦٨ 505](#_Toc472595994)

[مجلس هشتاد و هشتم روز شنبه سلخ رجب ٦٨٣ 511](#_Toc472595995)

[مجلس هشتاد و نهم يك شنبه غره شعبان سال ٣٦٨ در خانه سيد ابى محمد بن يحيى بن محمدعلوى 517](#_Toc472595996)

[مجلس نودم سه شنبه سوم شعبان ٣٦٨ 523](#_Toc472595997)

[مجلس نود و يكم روز جمعه پنجم شعبان ٣٦٨ 531](#_Toc472595998)

[مجلس نود و دوم روز سه شنبه نهم شعبان سال ٣٥٨ 536](#_Toc472595999)

[مجلس نود و سوم روز جمعه دوازدهم شعبان ٣٦٨ 544](#_Toc472596000)

[مجلس نود و چهارم روز سه شنبه هفدهم شعبان ٣٦٨ در مشهد مقدس على ساكنه السلام درطى مسافرت او بما وراء النهر 558](#_Toc472596001)

[مجلس نود و پنجم روز چهار شنبه دوازده روز به آخر ماه شعبان سال ٣٦٨ مانده در مشهد امام رضا عليه‌السلام 567](#_Toc472596002)

[مجلس نود و ششم در همين روز چهارشنبه وقت عصر 572](#_Toc472596003)

[مجلس نود و هفتم روز پنجشنبه ١١ روز از شعبان ٣٦٨ مانده در مشهد رضا 574](#_Toc472596004)

[فهرست مطالب 581](#_Toc472596005)